

# دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد



۸۸  
بهار  
۱۳۸۶

فلک پیمای و شب بیدار باشیم

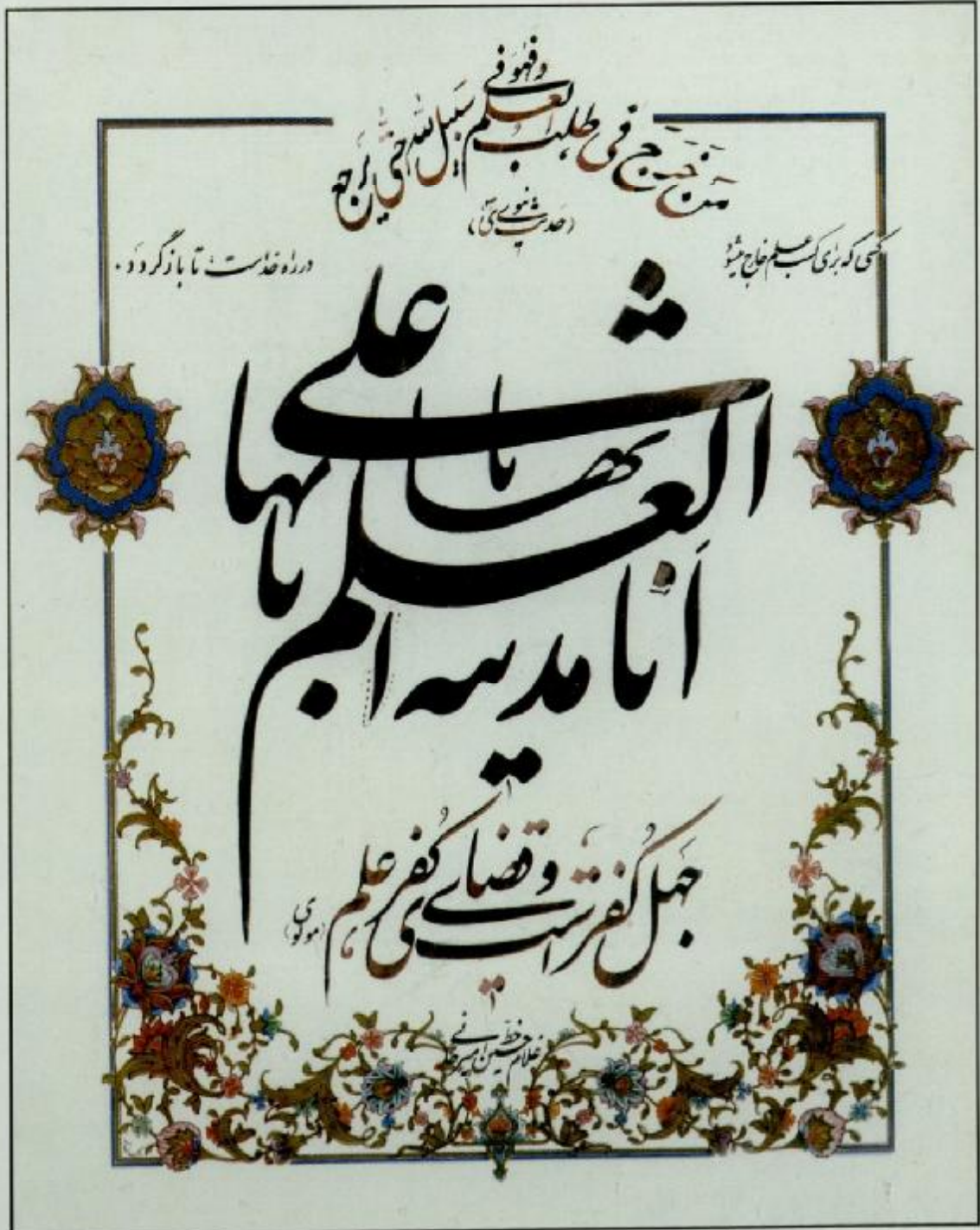
بیا باطلت را از بر بگیریم  
جهان خاک را از بر بگیریم  
بیا با تو حب عشق باشیم  
نیم از سگ را از بر بگیریم

دلی در او پیش تو نماند  
دلی در او پیش تو نماند

آزادان هر مرد در صد کوه  
آزادان هر مرد در صد کوه

طریق احسنم و احمر بیهیم

# گنجینه دانش



حدیث نبوی <<ص>>

به خط آقای غلام حسین امیر خانی، خوشنویس معاصر ایران



۸۸

بهار

۱۳۸۶

# دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

مدیر مسؤؤل وسردبیر:	مهرداد رخشنده
مدیر:	سید مرتضی موسوی
حروف چین:	محمدعباس بلتستانی
چاپخانه:	آر می پریس (اسلام آباد)
شورای علمی دانش (به ترتیب الفبا)	
دکتر کلثوم ابوالبشر	استاد دانشگاه داکا
دکتر نعمت الله ایران زاده	استادیار دانشگاه علامه طباطبایی
دکتر سعید بزرگ بیگدلی	استادیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر محمد حسین تسبیحی	پژوهشگر و فهرست نگار
دکتر ساجد انه تفهیمی	استاد دانشگاه کراچی
دکتر احمد تمیم داری	دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی
دکتر محمد مهدی توسلی	استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان
اکبر ثبوت	پژوهشگر بنیاد دایرة المعارف اسلامی
دکتر رضا مصطفوی	استاد دانشگاه علامه طباطبایی
دکتر ابوالقاسم رادفر	استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر سید سراج الدین	دانشیار دانشگاه ملی زبانهای نوین
دکتر سلطان الطاف علی	استاد دانشکده دولتی کویته
دکتر محمد صدیق شبلی	استاد دانشگاه علامه اقبال
دکتر صغری بانو شکفته	استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین
دکتر امیر حسن عابدی	استاد ممتاز دانشگاه دهلی
دکتر محمود عابدی	استاد دانشگاه تربیت معلم
دکتر عارف نوشاهی	دانشیار دانشکده گوردن
دکتر گوهر نوشاهی	استاد زبان و ادب اردو
دکتر گل حسن لغاری	استاد دانشکده دولتی تندوچام
سید مرتضی موسوی	پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
دکتر معین نظامی	دانشیار دانشگاه پنجاب
دکتر مهر نور محمد خان	استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین
دکتر سید علیرضا نقوی	استاد دانشگاه بین المللی اسلامی

روی جلد :

بیا تا عاشقی از سر بگیریم  
جهان خاک را در زر بگیریم  
بیا تا نوبهار عشق باشیم  
نسیم از مشک و از عنبر بگیریم

«مولانا»

بدید آورنده : استاد جواد بختیاری



### یادآوری

- \* فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی، مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- \* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- \* دانش در ویرایش مقاله ها آزاد است.
- \* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- \* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، شایسته است :
  - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  - دارای چکیده مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانویس» و «کتابنامه» باشند.
  - ترجیحاً همراه یک قطعه عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
- \* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- \* مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان است.
- \* چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام مأخذ، آزاد است.

### \* نشانی دانش :

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان  
خانه ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ - پاکستان  
تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶      دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵

Email : daneshper@yahoo.com

http://ipips.ir

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

## فهرست مطالب

سخن دانش  
معرفی نسخه های خطی

- ۵  
۹ دکتر شوکت نهال انصاری • برخی نسخه های خطی آثار امیر خسرو در کتابخانه های مختلف

### اندیشه و اندیشمندان (۱)

#### ویژه مولانا

- ۲۵ پرفسور دکتر نسرین اختر • سیمای محمد «ص» در مثنوی مولانا  
۳۹ دکتر گل حسن لغاری • ارتباط پیامبر اکرم «ص» و علی «ع» و انعکاس در مثنوی معنوی  
۴۷ فریدون اکبری شلدره ای • رمز گشایی و کالبد شکافی قصه ای نمادین پادشاه و کنیزک از مثنوی مولانا  
۵۹ دکتر محمد حسین تسبیحی • معنوی نامه

### اندیشه و اندیشمندان (۲)

#### ویژه ملک الشعرا بهار

- ۶۳ دکتر محمد سرفراز ظفر • تأثیر پذیری بهار از اقبال  
۷۱ سید مرتضی موسوی • شخصیت ملک الشعرا بهار از نگرشی تازه به بزرگداشت از بهار (شعر)  
۸۰ دکتر محمد حسین تسبیحی • بهار نامه  
۸۲ دکتر فایزه زهرا میرزا • بهار ملک الشعرا  
۸۲ جاوید اقبال قزلباش • بهار جان ادب

### اندیشه و اندیشمندان (۳)

- ۸۵ • جایگاه تاریخ زبان و ادبیات فارسی در منطقه سین کیانگ چین  
۱۱۱ پرفسور دکتر صغری بانو شکفته • گرایشهای جامی به معنویات در آئینه اشعار وی  
۱۲۳ دکتر سید حمید رضا علوی • بررسی تحلیلی مفهوم عزت در زبان فارسی

- حاکم دینی مدینه فاضله در بوستان سعدی ۱۴۵ دکتر علی حیدری
- میر محمد صالح کشفی و اثر وی ۱۵۷ پرفسور دکتر نذیر احمد
- «مناقب مرتضوی» و دکتر سید حسن عباس ۱۷۷ دکتر بهناز پیامنی
- آیین وصیت در شاهنامه ۱۹۳ مهدی رحیم پور
- خان آرزو و زبان شناسی تطبیقی و تاریخی ۲۰۹ دکتر قاسم صافی
- تبصره ای بر کلام میر حسن علی خان تالپور در تتبع از سنایی غزنوی و محتشم کاشانی

### ادب امروز ایران

- داستان کوتاه: تو گریه می کردی ۲۱۹ سید مهدی شجاعی
- شعر: حسین اسرافیلی، نصرالله مردانی، عبدالجبار کاکایی، عزیزالله زبیدی  
سلیمان هراتی، حسنعلی محمدی، سعید یوسف نیا، حسن نیکبخت

### فارسی شبه قاره

- تذکار لاهور در کتب تاریخی و ادبی ۲۳۱ انجم ظاهره

### شعر فارسی امروز شبه قاره ۲۴۱-۲۵۰

حق نواز خلیل، فتانه محبوب، دکتر سید وحید اشرف، دکتر الیاس عشقی، فضل الرحمن عظیمی، دکتر محمود احمد غازی، دکتر اسلم انصاری، دکتر خیال امروهوی، صدیق تاثیر، جاوید اقبال قرلباش، دکتر علی کمیل قرلباش، دکتر فائزه زهرا میرزا، سمن عزیز، دکتر سید شاهد مسعود هاشمی، دکتر معین نظامی، عظمی زرین نازیه، دکتر رشیده حسن

### گزارش و پژوهش

- اخبار فرهنگی ۲۵۳ دفتر دانش
- کتابهای تازه ۲۵۵ سید مرتضی موسوی

### نامه ها

- پاسخ به نامه ها ۲۶۳ دفتر دانش

- 1-12 Abstracts of Contents in English چکیده مطالب به انگلیسی
- A Glimpse of Contents of this issue Syed Murtaza Moosvi

## بسم الله الرحمن الرحيم

### سخن دانش

سال جدید به عنوان سال مولانا جلال محمد بلخی معروف به مولوی اعلام گردیده است. بهمین مناسبت در شماره حاضر کوشیده ایم که ویژه نامه ای به مولانا اختصاص داده شود. چنانکه استحضار دارید تا هفت قرن مثنوی معنوی و دیوان شمس، فیه ما فیه، مکتوبات عارف بزرگ مولوی در سراسر جهان فارسی از جمله شبه قاره پاکستان و هند مورد استفاده آموزشی و تربیتی در مؤسسه های علمی و تدریسی بوده است، اما طی قرن بیستم میلادی به برکت شعر فارسی و اردوی علامه اقبال که در آن کراراً مولوی را «پیر» و «مرشد» قلمداد کرده است، شهره و محبوبیت مولانا در ظرف چند دهه اخیر به اوج کمال رسیده است. اقبال چه خوش گفته است:

تا خدا بخشد ترا سوز و گداز	پیر رومی را رفیق راه ساز
از غبارم جلوه ها تعمیر کرد	پیر رومی خاک را اکسیر کرد
کاروان عشق و مستی را امیر	پیر رومی مرشد روشن ضمیر
آشنای هر مقام راستان	پیر رومی آن امام راستان
که آن فقر است محسود امیری	ز رومی گیر اسرار فقیری
می ندانی اول آن بنیاد را ویران کنند	گفت رومی هر بنای کهنه کآبادان کنند

به خواست خداوند طی سال جاری در شماره های آینده هم در ضمن نشر ویژه نامه هایی سایر گوشه های افکار و آثار مولوی را با همکاری قلمی نویسندگان محترم «دانش» از کشورهای مختلف منطقه مورد بررسی و مطالعه قرار خواهیم داد.

در موضوع نسخه شناسی، طی سالهای اخیر سعی ما بر این بوده که در هر شماره حد اقل یک متن منتشر نشده با تنقیح و تحشیه منتشر نماییم یا در صورت مفصل بودن متن، حد اقل یکی از نسخه های خطی مشروحاً معرفی گردد. اما برای اولین دفعه برخی نسخه های

خطی آثار امیر خسرو در کتابخانه های مختلف دنیا در بخش معرفی نسخه های خطی ازایه داده ایم که مطمئناً در حوزه های ادبی بویژه در صحنه «امیر خسرو شناسی» مورد توجه قرار خواهد گرفت.

چنانکه در شماره قبل به آگاهی دوستداران ملک الشعرا بهار رسانیده بودیم، در این شماره ویژه نامه ای جهت بزرگداشت از محمد تقی بهار که بنظر و عقیده برخی صاحب نظران از سرآمد سخنوران و نویسندگان چند قرن اخیر می باشد، مطالب منثور و منظوم کوتاهی درج نموده ایم. از این که در کشورهای منطقه در مراد دروس دانشگاهی آثار منثور و منظوم «بهار» در دست استفاده است، امیدواریم که دوستداران او نشر این ویژه نامه را به فال نیک خواهند گرفت و مطالبی علمی پژوهشی درباره وی تهیه و در اختیار فصلنامه خواهند گذاشت. یکی از اختصاصات بهار بی گمان پیشقراول بودن وی در صحنه اقبال شناسی و پاکستان دوستی در ایران عزیز می باشد، روانش شادا!

شایسته یادآوری است که از شماره پیاپی ۸۳ فصلنامه دانش را می توان از وب سایت <http://ipips.ir> استفاده نمود، بنابر این از پژوهشگران ارجمندی که امکانات بهره گیری بوسیله وب سایت فراهم دارند، تمنا داریم که داوطلبانه به دفتر دانش اطلاع کتبی یا بوسیله پست الکترونیکی بدهند تا شماره های آتی فصلنامه را بوسیله پست ارسال نداریم. ما برای زحمتی که در این ضمن متحمل می شوید پیشاپیش سپاسگزاری می کنیم.

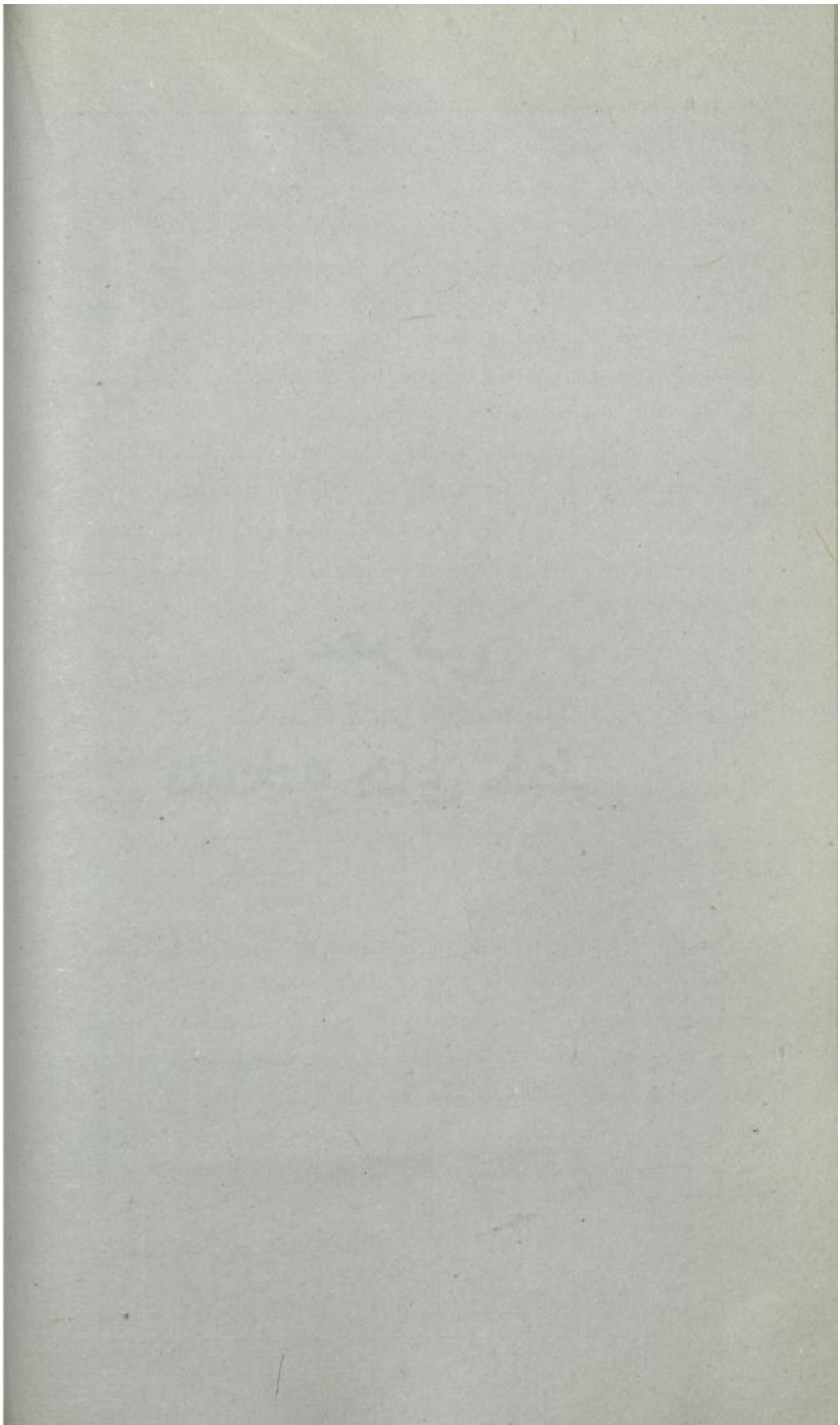
فصلنامه دانش برای فارسی نویسان پژوهشگر فرصت ارزنده ای فراهم می نماید تا نتایج آخرین پژوهشهای خود را به حوزه های علمی جهان فارسی ازایه بدهند. در این رهگذر دعوت ما از محققان جوان کشورهای منطقه که طی دهه اخیر وارد صحنه آموزش و ترویج زبان فارسی گردیده اند، این است که به فعالیت پژوهشی روی آورند که هر معلمی را به مطالعات وسیعی وامی دارد در نتیجه آن، مروجی مسلط تر تحویل جامعه علمی و ادبی می گردد.

والسلام علی من تبع الهدی  
مدیر دانش



معرفی

نسخه های خطی



## برخی نسخه های خطی آثار امیر خسرو، در کتابخانه های مختلف

### اشاره:

امیر خسرو دهلوی (م ۷۲۵ هـ. ق) از برجسته ترین فارسی سرایان و فارسی نویسان شبه قاره محسوب است و تاکنون ۱۸ اثر مختلف منظوم و منثور وی که مسلماً منسوب به اوست در شبه قاره، مسکو و ایران کراراً به طور چاپ سنگی، گراوری و سربی طی یک قرن و نیم اخیر چاپ و در اختیار علاقه مندان قرار دارد. با این وصف محبوبیت نظم و نثر وی طی هفت قرن اخیر را می توان به حضور تعداد کثیر نسخه های خطی دواوین پنجگانه، مثنویهای خمسه، مثنوی های تاریخی و سه اثر منثور وی در کتابخانه های معتبر شبه قاره، ایران، اروپا و سایر کشورهای جهان مقیاس نمود. در این گفتار بیشتر توجه به برخی از نسخه های خطی آثار امیر خسرو در کتابخانه های دانشگاه اسلامی علیگره، خدابخش پتنه، کتابخانه دولت استانی و سالار جنگ (حیدرآباد)، دانشگاه پنجاب (لاهور) و سایر کتابخانه ها در هند و پاکستان، کتابخانه مجلس در ایران، کتابخانه موزه بریتانیا و اندیا آفس در لندن، بودلین (آکسفورد) ناسیونال (پاریس) کلکسیون دارن، سینت پترز برگ (روسیه)، و کتابخانه های ایاصوفیه و حکیم اوغلوعلی پاشا (استنبول) شده است. با وصف این که دهها نسخه خطی آثار امیر خسرو در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان موجود است از جمله دیوان امیر خسرو (یک نسخه) خمسه امیر خسرو (پنج نسخه) مثنوی های خمسه به طور جداگانه (۵۷ نسخه) سه مثنوی مجزای تاریخی (۱۴ نسخه) رسایل الاعجاز خسروی (دو نسخه)، در فهرس نسخه های خطی فارسی کتابخانه گنج بخش و مشترک نسخه های خطی مشخصات آنها درج است و دوره کامل آن در کتابخانه مولانا

آزاد دانشگاه اسلامی علیگره ثبت و موجود اما پژوهشگر محترم به آن سود نجسته است. از این که معرفی صدها نسخه های خطی آثار امیر خسرو برای علاقه مندان ادب فارسی به ویژه امیر خسرو دوستان برای اولین دفعه صورت می گیرد از کوشش و کاوش گردآورنده عزیز تمجید می کنیم.

\*\*\*

یمین الدین ابوالحسن امیر خسرو (۱۲۵۳ - ۱۳۲۵م) یکی از برجسته ترین شعراء در شبه قاره به شمار می آید. اگرچه در ایران فردوسی، انوری، سعدی و حافظ که سلاطین اقلیم سخن گفته می شوند، اما هر یکی در نوعی صنف سخن مخصوص سروده هایی ادامه داشت، خسرو تنها شاعر است که در جمله اصناف سخن شعر سروده مانند غزل، مثنوی، قصیده، رباعی را در تصرف آورد. بدین جهت است که شاعر بسیار گو نیز به حساب می آید. خسرو در نظم و نثر آثار گرانبهائی به عده کثیر می دارد. اما درباره آثارش آرای مختلفی هستند. مانند به گفته ضیاء الدین برنی در تاریخ فیروزشاهی، آثار خسرو به این حدی بودند که کتابخانه ای می توان ساخت.

جامی در نفحات الانس نود و نه (۹۹) و امین احمد رازی بر آن اضافه نموده، تعداد کامل یک صد و نه (۱۰۹) بر آورده، و اشپرنگر (۱) نود و دو (۹۲) درج نموده، و فرشته هم نود و دو می شمارد. نواب اسحق خان در نتیجه مطالعه کتابخانه های اروپا، ترکی، مصر و هند، فهرستی از آثار امیر خسرو مرتب ساخته است که مشتمل بر چهل و پنج (۴۵) کتاب است. دکتر وحید میرزا (۲) فقط بیست و یک (۲۱) اثر را منسوب به خسرو گردانیده است.

نسخه های خطی آثار امیر خسرو به عده کثیر در کتابخانه های متعدد در سراسر جهان وجود دارند عبارتند:

در **هند**: کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره، خدابخش (پتنه) کتابخانه مرکزی استان، و موزه سالار جنگ (حیدرآباد)، دانشگاه پنجاب لاهور (پاکستان) کلکسیون خاوری در مدراس، کلکسیون ملا فیروز بمبئی، ایشیاتک سوسائیتی و کتابخانه ملیه متعلق به کلکسیون بهار کلکته.

در **اروپا**: کتابخانه موزه بریتانیا، اندیا آفس و کلکسیون براون (لندن) کتابخانه بودلین (آکسفورد) بلیوتیهیک نیشنل (پیرس) کلکسیون

لیندسیانا **Lendesiana** (مانچستر) کلکسیون اشپرنگر (برلین)، کلکسیون دارن (سینت پیترس برگ روسیه)

در **توکیه**: کتابخانه های ایاصوفیه حکیم اوغلوعلی پاشا (استنبول)  
در **ایران**: کتابخانه ملی مجلس (تهران)  
امیر خسرو دارای پنج دیوان غزلیات، که از همه مهمتر و جالب تر هستند، عبارتند:

۱ - **تحفة الصغر**: اولین نقش شعری اوایل زندگانی است که به گفته C.A.Storey در سن پانزده تا نوزده سالگی به تکمیل رسید (۱۲۷۶م). این دیوان خیلی مهمی است که دارای دیباچه ای هم می باشد که مشتمل بر حالات زندگانی است که خسرو خود نوشته است. این دیوان اگرچه چاپ شده و ناشر آن خواجه سید محمد اسلام الدین نظامی می باشد، اما این نسخه ایست ناقص و مدون نیست. و نسخه های خطی آن در موزه بریتانیا، اندیا آفس لندن و غیره موجود هستند.

۲ - **وسط الحیات**: حاوی بر اشعار زندگانی متوسطه که در سال هزار و دویست و هشتاد و سه میلادی (۱۲۸۳م) نوشته شده.  
۳ - **غرة الكمال**: مشتمل بر اشعار دوره پیری، تدوین شده، به مطابق فهرست ابتهه (۳) نسخه ای کامل ازین دیوان در کتابخانه اندیا آفس (لندن) ضبط است.

به مطابق ریو (۴) (Rieu) این دیوان در اواخر قرن سیزدهم میلادی (۱۲۹۴ - ۱۲۸۶م) تدوین شده. اما به مطابق فهرست بودلین (۵) این دیوان قبل از هزار و سیصد و دو میلادی (۳ - ۱۳۰۲) ننوخته شده.  
امیر خسرو دواوین خود یعنی تحفة الصغر، وسط الحیات و غرة الكمال را در دیباچه غرة الكمال معرفی نموده است.

نسخه های خطی ازین دیوان در کتابخانه بودلین، اندیا آفس، خدابخش (پتنه)، موزه سالار جنگ دو نسخه وجود دارند که از آن، نسخه (۷) اول به سال هزار و پنج صد و نود و یک - قرن شانزدهم میلادی (۱۵۹۱م) و دیگری (۸) در اوایل قرن هفدهم میلادی استنساخ شدند.

۴ - **بقیة نقیه**: این دیوان در قرن چهاردهم میلادی (۱۳۲۱م) در دوره پایانی زندگی نوشته شده. این چهار دیوان که مجموعه دواوین خسرو هست آثار دوره های پیری را نشان می دهند.

نسخه های خطی از چهار دیوان خسرو نه فقط در کتابخانه های بودلین ، موزه بریتانیا ، اندیا آفس ، خدابخش ، ضبط اند بلکه در موزه سالار جنگ (حیدرآباد) پنج تا نسخه از این موجود هستند که آن را C.A.Storey درج نکرده است.

نسخه اول (۹) در قرن شانزدهم میلادی ، دوم (۱۰) هم در آخر قرن شانزدهم میلادی ، سوم (۱۱) در اوایل قرن هفدهم میلادی ، چهارم (۱۲) در آخر قرن هفدهم میلادی و پنجم (۱۳) آخر قرن هفدهم میلادی استنساخ شدند.

نسخه ای از انتخاب چهار دیوان خسرو در موزه سالار جنگ ضبط است و کاتب آن علی محمد بن حسین الدیلمی ، سنه کتابت در قرن پانزدهم میلادی.

۵ - **نهایت الکمال** : این دیوان را خسرو در پایان زندگی سرود نسخه هایی ازین به علاوه در کتابخانه های مذکوره دو نسخه ازین در کتابخانه سالار جنگ موجود هستند که نسخه اول در قرن پانزدهم میلادی و دیگری در قرن شانزدهم میلادی استنساخ شدند.

این دیوان توسط کتب خانه نظامیه دهلی به چاپ رسیده است (۱۹۱۴م) انتخاب دواوین خسرو به تحت عنوان «کلیات عناصر دیوان خسرو» از مطبع نولکشور دوبار چاپ رسیده است. (۱۸۷۴ - ۱۸۷۱م) و ویرایش چهارم ازین (۱۹۱۶م) به طبع رسیده است.

به علاوه پنج دیوان غزلیات ، خسرو پنج مثنوی هم به عنوان «خمسه خسرو» یا پنج گنج که در پیروی خمسه نظامی گنجوی نوشته که بدین قرار است:

۱ - **مطلع الانوار** : در قرن سیزدهم میلادی (۱۲۹۹م) نوشته شد و معنون به نام علاء الدین محمد شاه هم گردیده است و از لکهنو (۱۸۸۴م) و از دهلی (۱۸۷۴م) به طبع رسیده.

دو نسخه ازین مثنوی در کتابخانه اندیا آفس (۱۴) موجود هستند ، نسخه اول در قرن شانزدهم میلادی (۱۵۸۱م) استنساخ شده و کاتب محمد بن احمد زاهدی می باشد. نسخه دوم در اندیا آفس (۱۵) که کتابت آن در قرن هجدهم میلادی (۱۷۵۶م) شده . و دو نسخه در موزه سالار جنگ (۱۶) تاریخ کتابت آن در قرن هفدهم میلادی و کتابت دیگری (۱۷) در قرن هجدهم میلادی است.

۲ - **شیرین خسرو**: در قرن سیزدهم میلادی (۱۲۹۹م) به پایه تکمیل رسید و معنون به علاء الدین گردیده است. دو نسخه از آن در کتابخانه اندیا آفس (۱۸) یک نسخه در موزه بریتانیا و دیگر در موزه سالار جنگ هم موجود است. اسم کاتب آن سلطان علی مشهدی (۱۹) و سنه کتابت آغاز قرن شانزدهم میلادی است.

۳ - **مجنون و لیلی**: سن تألیف قرن سیزدهم میلادی اما، از نسخه موزه بریتانیا تألیف هزار و دوست نود و نه میلادی (۱۲۹۹م) می باشد. متن آن مثنوی از کلکته (۴۹ - ۱۸۴۸م) و از لکهنؤ (۱۸۸۷م) به چاپ رسیده است. نسخه ای از آن در کتابخانه اندیا آفس (۲۰) در کتابخانه خدابخش، موزه بریتانیا و در موزه سالار جنگ (۲۱)، کتابت آن در قرن هفدهم میلادی (۱۶۲۰م) این مثنوی از ماسکو دو بار ۱۹۶۲م و ۱۹۶۵م به چاپ رسیده است.

۴ - **آئینه سکندری** سنه تألیف قرن سیزدهم میلادی و سنه کتابت قرن شانزدهم میلادی (۶۷ - ۱۵۶۶) و کاتب آن کمال الدین حسین و جلال الدین محمود می باشد.

دو نسخه از آن در موزه بریتانیا (۲۲) و نسخه ای در اندیا آفس (۲۳) و یک نسخه در موزه سالار جنگ (۲۴) کاتب آن محمد بن محبوب می باشد و در قرن هجدهم میلادی ۱۷۰۷م استنساخ شده و از علیگره (۱۸ - ۱۹۱۷م) چاپ شده است.

۵ - **هشت بهشت**: سنه تألیف اوایل قرن چهاردهم میلادی (۱۳۰۱م) و سه نسخه از آن در اندیا آفس، یک نسخه در موزه بریتانیا و یک نسخه در موزه سالار جنگ (۲۶) سنه کتابت قرن هفدهم میلادی (۱۶۷۵م)، کاتب شیخ کلب شیخ عالم می باشد.

دو ویرایش آن یکی از لکهنؤ (۱۸۷۳م) و دیگری از علیگره (۱۹۱۸م) به چاپ رسیده اند.

شش تا نسخه از خمسه خسرو در موزه سالار جنگ (۲۷) وجود دارند. کتابت نسخه اول در قرن شانزدهم میلادی، نسخه دوم در قرن پانزدهم میلادی و سوم در قرن هفدهم میلادی و کاتب آن حسین بن حیدر می باشد. نسخه چهارم در قرن هفدهم میلادی (۱۶۰۴م) و نسخه پنجم در اوایل شانزدهم میلادی و نسخه ششم در اوایل قرن هفدهم میلادی استنساخ شدند.

خسرو به علاوه خمسه پنج تا مثنوی تاریخی هم نوشته که عبارتند:

۱ - **قرآن السعیدین:** این اولین مثنوی است که به فرمایش سلطان معز الدین کیقباد، درباره ملاقات و مصالحت وی با ناصر الدین بغراخان نظم گردیده و در قرن سیزدهم میلادی (۱۲۸۹م) در مدت سه ماه تکمیل نمود. نسخه های متعدد ازین مثنوی در فهرستهای مختلفه بیان نموده اند، مانند حاجی خلیفه در کشف الظنون (۲۸)، اشپرنگر (۲۹)، ایتیه (۳۰) درباره هفت نسخه آن فهرستی مرتب ساخته که در قرن شانزدهم میلادی ۱۵۶۲م کتابت شده و روس ایند براون (Ross and Brown) درباره (۳۱) نسخه آن تذکره نموده که در قرن هجدهم میلادی استنساخ شده بود.

حکیم اوغلوعلی پاشا (۳۲) کتابت نسخه در قرن پانزدهم میلادی (۱۴۹۷م) بلوشه (Blochat) (۳۳) این نسخه در قرن پانزدهم میلادی نوشته شده بود. اما این نسخه قدری ناقص است.

**کتابخانه مشهد ایران**، نسخه ایست که در قرن شانزدهم میلادی (۱۵۶۷م) نوشته شده.

**کتابخانه ایا صوفیه** (استامبول) نسخه ایست که از قرن شانزدهم میلادی است.

**ریو (Rieu) (۳۴)** درباره چهار نسخه ذکر نموده که یکی از آنها در قرن شانزدهم میلادی و سه تا در قرن هجدهم میلادی استنساخ شدند در جلد سوم ضمیمه ایست که از قرن شانزدهم میلادی می باشد.

**کتابخانه لیند یسیانا Lendesiana** (مانچستر) چهار نسخه از آن دارد.

**ایوانوو (Ivanov) (۳۵)** سه تا نسخه که از قرن شانزدهم و هجدهم میلادی می باشند و نیز ضمیمه ای هم است که در قرن نوزدهم میلادی استنساخ شده.

**مجموعه بهار:** نسخه ایست که از قرن هفدهم میلادی می باشد.  
**دانشگاه پنجاب لاهور** (پاکستان): دو نسخه ازین است یکی از قرن هفدهم میلادی و در دیگری تاریخ ندارد.

**کتابخانه بودلین:** سه نسخه ازین - دو نسخه در قرن هفدهم میلادی و نسخه سوم تاریخ کتابت ندارد.

**دانشگاه پشاور** (پاکستان): نسخه ایست که در قرن هفدهم میلادی استنساخ شده.

در **کتابخانه برلین:** نسخه ایست که نسبتاً قدیم است.



در **کتابخانه خدابخش**: (پتته) نیز نسخه ایست .

**کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره** (۳۶) نسخه های متعدد از این دارد، به علاوه در **کتابخانه های ایا صوفیه** (۳۷) ، **ایدن برگ** ، **لیدن** ، در **نور عثمانیه مدراس** ، **در رهاالسک** (۳۸) نسخه های متعدد موجود است . چاپ سنگی قران السعدین از لکهنؤ (۱۸۴۵م) با حواشی قدرت احمد، و از کانپور ( ۱۸۷۱م) و دوباره ( ۱۸۸۵م) . از تهران ۱۸۸۶م انجام شد. از علی گرہ (۱۹۱۸م)، با تصحیح سید حسن برنی به عنوان «کلیات خسرو» به چاپ رسیده اند.

دو خلاصه قران السعدین هم نوشته شدند، یکی از ای . بی کوویل (۳۹) در مجله ایشیاتک سوسائیتی در قرن نوزدهم میلادی (۱۸۶۰م) و دیگری ایلیت ایند داوسن (۴۰).

در دو شرح حال ، یکی از ایم حبیب به عنوان « حضرت امیر خسرو» و دیگری از وحید میرزا به عنوان « حیات و آثار امیر خسرو » که به زبان اردو هم ترجمه شده است، شرح آن آمده است.

چهار شرح از قران السعدین ، یکی از نور محمد (۱۶۰۵م) به نام پدرش شیخ عبدالحق معنون گردیده در کتابخانه های مختلفه وجود دارد مانند موزه بریتانیا ، اندیا آفس ، دانشگاه پنجاب لاهور (۴۱) ، و دیگری از خیرالله مهندس دهلوی.

در ایشیاتک سوسائیتی کلکنه دو نسخه ازین ، یکی از قرن هجدهم میلادی (۱۷۹۳م) و دیگری از قرن نوزدهم میلادی (۱۸۳۳م) می باشد . سومی، از عبدالرسول قاسم گرہی.

**شرح چهارم** در قرن هجدهم میلادی استنساخ شده و کاتب محمد مراد است .

پنج تا نسخه از قران السعدین در موزه سالار جنگ هم هستند.

**اول** از آنها از قرن هفدهم میلادی ، دوم نیز از هفدهم میلادی (۱۶۸۱م) کاتب شیخ ابراهیم - سوم از قرن هجدهم میلادی (۱۷۳۰م) چهارم هم قرن هجدهم میلادی (۱۷۸۹م) کاتب سلطان محمد بن محمد اسمعیل پنجم از قرن هجدهم میلادی می باشند.

۲ - **مفتاح الفتوح** : یا فتح نامه یا فتح الفتوح ، سنه تألیف قرن سیزدهم میلادی (۱۲۹۱م).

درباره این مثنوی مراجعات بسیار (References) هم یافته می شوند. مانند اینته (۴۲) درباره چهار نسخه از این.

**حاجی خلیفه** در جلد چهارم، **حکیم اوغلوعلی پاشا** دو نسخه ازین . کتابخانه ایا صوفیه (۴۳).

**ریو:** در جلد دوم سه نسخه ازین - یکی از قرن شانزدهم میلادی (۱۵۱۷م) دیگر از قرن هفدهم میلادی ، سومی از قرن شانزدهم میلادی (۱۵۴۹م).

**کتابخانه بودلین** نسخه ایست در آن متعلق به غرة الکمال نوشته . دو ویرایش ازین مثنوی ، یکی در **اورینتل کالج میگزین** (۴۴) لاهور سردبیر یاسین خان نیازی می باشد.

خلاصه ازین مثنوی از ایلیت ایند داؤسن نموده (۴۵)

تشریح آن دکتر وحید میرزا در کتاب خود نموده است .

۳ - **دول رانی و خضر خان** : در قرن چهاردهم میلادی (۱۳۱۶م) به پایه تکمیل رسید و مشتمل بر داستان عشق از خضر خان پسر ( علاء الدین ) و دول رانی ( دختر راجه از گجرات ) می باشد.

مراجعات ازین مثنوی به این قرار است.

**کشف الظنون** از حاجی خلیفه ص ۱۴۲ ، حکیم اوغلوعلی پاشا ، کتابخانه ایا صوفیه ، اورینتل کالج میگزین از دانشگاه پنجاب لاهور.

**ریو** در جلد دوم سه نسخه ازین تذکر نموده ، یکی (۴۶) از قرن هفدهم و دیگری (۴۷) از قرن هجدهم میلادی است . وسومی از قرن شانزدهم میلادی (۱۵۹۶م) می باشد.

و در جلد سوم نسخه ایست ، بر آن فقط تجزیه شده است.

**اینته** درباره پنج نسخه از این تذکر داده . اول دو نسخه از قرن شانزدهم میلادی ( ۱۵۲۷م ) و دیگری از قرن شانزدهم میلادی (۱۵۹۹م) می باشد و بقیه سه نسخه از قرن شانزدهم و هجدهم میلادی می باشند.

**بلوشه (Blochet)** در فهرست خود شش نسخه مندرج نموده که کتابت آن در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی شده.

در **کتابخانه خدابخش** ، نسخه ایست (۴۸) که در قرن شانزدهم میلادی (۱۵۸۶م) استنساخ شده کاتب حسین بن علی است.

در **کتابخانه لندسیانا** ، نسخه ایست که از قرن شانزدهم میلادی (۱۵۸۱-م).

در **کتابخانه ایا صوفیه** ، دو نسخه (۴۹) موجود است یکی از آن از قرن شانزدهم (۱۵۹۰م) میلادی و دیگری در قرن هفدهم میلادی (۱۶۵۴م) استنساخ شده است .

**کتابخانه بودلین** ، سه نسخه (۵۰) هستند، کتابت اول در قرن هفدهم میلادی (۱۶۰۴م) و کتابت دوم در قرن هفدهم میلادی (۱۶۵۴م) و کتابت سوم معلوم نیست.

**کلکسیون بُهار** نسخه (۵۱) ایست که کتابتش در قرن هفدهم میلادی (۱۶۲۱م).

**ایوانوو** : در فهرست خود دو نسخه ازین ذکر نموده است.

کتابخانه سالار جنگ میوزیم سه نسخه ضبط اند کتابت اول در قرن شانزدهم میلادی (۱۵۲۶م) کاتب خواجه محمود ، کتابت دوم در قرن هفدهم میلادی (۱۶۱۶م) کاتب سعد الله ، کتابت سومین نسخه در قرن هفدهم (۱۶۶۲م) شده.

**ویرایش** مثنوی از علیگره در قرن بیستم (۱۹۷۱م) میلادی از رشید احمد.

خلاصه آن از ایلیت ایند داوسن

تشریح آن از وحید میرزا

**مثنوی دول رانی و خضر خان** در علیگره چاپ هم شده و مولوی رشید آن را تصحیح نموده .

۴ - نه سپهر در قرن چهاردهم میلادی به پایه تکمیل رسید. وی این را در نه (۹) بخش منقسم گردانیده است ازین جهت به عنوان نه سپهر معروف است.

مراجعات ازین بدین قرار هستند. **ایوانوو**(۵۲) در فهرست دو نسخه ازین بیان نموده، **حاجی خلیفه** (۵۳) و **حکیم اوغلو علی پاشا** (۵۴) ، **مجلس تهران** ، به متعلق نسخه هایش ذکر نموده . **ریو** (۵۵) در جلد دوم و سوم . **ایتنه** (۵۶) درباره دو نسخه ازین مثنوی

**بلوشه** (۵۷) در جلد سوم تذکره نسخه اش نموده.

در **بودلین** نسخه (۵۸) ایست.

خلاصه از ایلیت ایند داوسن نموده.

**تشریح** از وحید میرزا - این مثنوی از کلکته در قرن بیستم (۱۹۲۸م) به چاپ رسیده است.

- ۵ - **تغلق نامه** این در پایان عمر نوشته و معنون به غیاث الدین تغلق و محتوی بر احوال و فتوحات وی.  
مراجعات بدین قرار است :
- حاجی خلیفه (۵۹)** و نسخه ای که در تصرف نواب حیدریار جنگ حبیب الرحمن خان شروانی بود.
- ویرایش آن از حیدرآباد با تنقیح هاشمی فرید آبادی در قرن بیستم (۱۹۳۳م) چاپ شده.
- دو تشریح ازین مثنوی هم نموده یکی از سید هاشمی به عنوان «تغلق نامه (۶۰) و دیگری از وحید میرزا»
- امیر خسرو سه کتاب در نثر هم دارد که انشای فصیح و دارای ارزش ادبی و هنری به شمار می روند، عبارتند:
- اعجاز خسروی** یا رسایل الاعجاز این کتاب مشتمل بر پنج رساله می باشد و در نثر پُر ارزش وی به شمار می رود. و به مطابق ربو (۶۱) این اثر در قرن چهاردهم میلادی (۱۳۱۹م) و به مطابق دبلیو پرچ (W.Perch) در قرن چهاردهم ۱۳۱۶م به پایه تکمیل رسید.
- نسخه هایی ازین هم در کتابخانه های مختلفه یافته می شوند که بدین قرار اند:
- در کتابخانه اندیا آفس ایتیه (۶۲) و در کتابخانه بودلین (۶۳) در کلکسیون فورت ولیم کالج، نیشنل آرکایوز آف اندیا، اسم کاتب رضا حسن هاشمی کتابت در قرن نوزدهم میلادی (۴۸ - ۱۸۴۷م)، این کلکسیون را دکتر آر.ک. پرتی تصحیح نموده است.
- در کتابخانه موزه سالار جنگ هم دو نسخه ازین ضبط اند، کتابت نسخه اول در قرن هجدهم میلادی (۱۷۲۹م) و کتابت نسخه دوم در آخر قرن نوزدهم میلادی شده.
- خزاین الفتوح** : یا تاریخ علائی، این اثر تاریخی هست که محتوی بر فتوحات علاء الدین می باشد و معنون هم به همین سلطان گردیده و سال تألیفش در قرن چهاردهم میلادی (۱۲ - ۱۳۱۱م) است نسخه هایش که در کتابخانه ها وجود دارد، بدین قرار است :
- ۱ - در کتابخانه موزه بریتانیا دو نسخه ازین هست. در کتابخانه آصفیه حیدرآباد (۶۵) در فهرست براؤن ضمیمه ایست (۶۶).

۲- و در کتابخانه موزه سالار جنگ نسخه ای ازین ضبط است که در آغاز قرن نوزدهم میلادی استنساخ شده.  
ویرایش آن به عنوان «خزاین الفتوح از امیر خسرو دهلوی» و متن فارسی از آن سید محمد معین الحق، تصحیح نموده و از علیگره چاپ شده است. (۱۹۲۷م) و ترجمه آن از محمد حبیب در بمبئی چاپ شده (۱۹۳۱م).  
تشریح و خلاصه، ایلیت ایند داوسن نموده (۶۷) تشریح دیگر از دکتر وحید میرزا.

**افضل الفوائد:** محتوای بر ملفوظات خواجه نظام الدین اولیا می باشد که دوره تاریخ و تربیت مجالس جمع و تدوین نموده - نسخه ازین در موزه سالار جنگ موجوده است.

اگرچه آثاری دیگر چنان است که منسوب به خسرو گردانیده مانند انشاء خسرو، قصه چهار درویش - قصیده خسرو که مشتمل بر داستان شاهنامه، اما دکتر وحید میرزا با تحقیق و بررسی خود نتیجه گرفت که این همه آثار از خسرو نیست بلکه الحاقی هستند. اگرچه نسخه هایی ازین آثار هم در کتابخانه های مختلفه وجود دارند. اما بنده از آن صرف نظر کرده است.

### حواشی

- ۱- اوده کیتلاک، ص ۴۵۵
- ۲- استاد باز نشسته گروه ادبیات عربی، دانشگاه لکهنؤ، و در موضوع حیات و آثار امیر خسرو درجه دکتری گرفته.
- ۳- اندیا آفس، جلد اول
- ۴- موزه بریتانیا لندن، جلد دوم، ص ۶۱۰
- ۵- نسخه خطی شماره ۷۵۴.
- ۶- نسخه خطی شماره ۷۵۴
- ۷- نسخه خطی شماره ۱۳۸۹، جلد چهارم
- ۸- نسخه خطی شماره ۱۳۹۲، جلد چهارم.
- ۹- نسخه خطی شماره ۱۳۹۰، جلد چهارم.
- ۱۰- نسخه خطی شماره ۱۳۹۱، جلد چهارم.
- ۱۱- نسخه خطی شماره ۱۳۹۲، جلد چهارم.
- ۱۲- نسخه خطی شماره ۱۳۹۳، جلد چهارم

- ۱۳ - نسخه خطی شماره ۱۳۹۴ ، جلد چهارم  
 ۱۴ - نسخه خطی شماره ۱۲۰۱  
 ۱۵ - نسخه خطی شماره ۱۲۰۲.  
 ۱۶ - نسخه خطی شماره ۱۴۰۴ ، جلد چهارم  
 ۱۷ - نسخه خطی شماره ۱۴۰۵ ، جلد چهارم.  
 ۱۸ - نسخه خطی شماره ۱۱۹۹ ، مخطوطه دیگر نمبر ۱۲۰۳.  
 ۱۹ - نسخه خطی شماره ۱۴۰۷ ، جلد چهارم.  
 ۲۰ - نسخه خطی شماره ۱۲۰۴ ، فهرست اشپرنگر.  
 ۲۱ - نسخه خطی شماره ۱۴۰۶ ، جلد چهارم .  
 ۲۲ - نسخه خطی شماره ۱۲۶۹۹ ، ۲۴۹۸۳ .  
 ۲۳ - نسخه خطی شماره ۱۲۰۵ .  
 ۲۴ - نسخه خطی شماره ۱۴۰۸ ، جلد چهارم .  
 ۲۵ - نسخه خطی شماره ۱۲۰۵ ، ۱۲۰۶ ، ۱۲۰۷ .  
 ۲۶ - نسخه خطی شماره ۱۴۱۰ ، جلد چهارم .  
 ۲۷ - نسخه های خطی به شماره ۱۳۹۸ ، ۱۳۹۹ ، ۱۴۰۰ ، ۱۴۰۱ ، ۱۴۰۲ ، ۱۴۰۳ ، ۱۴۰۴ ،  
 جلد چهارم .  
 ۲۸ - جلد چهارم ، ص ۵۱۰ ، نسخه خطی شماره ۹۳۹۹ .  
 ۲۹ - نسخه خطی شماره ۳۲۹ .  
 ۳۰ - نسخه خطی شماره ۱۱۸۶  
 ۳۱ - نسخه خطی شماره ۱۶۸ .  
 ۳۲ - نسخه خطی شماره ۶۶۱ .  
 ۳۳ - نسخه خطی شماره جلد سوم .  
 ۳۴ - برتس میوزیم کیتلاک ، جلد دوم و سوم .  
 ۳۵ - مجموعه کرزن .  
 ۳۶ - به تحت سبحان الله کلکشین ، ص ۳۸ .  
 ۳۷ - ۱۷۷ ، جلد دوم ، ص ۱۴۸۴ .  
 ۳۸ - C.R.Cama Oriental Institute, Bombay  
 ۳۹ - ایشیاتک سوسایتی بنگال ، جلد XXIX  
 ۴۰ - History of India, pp524- 34  
 ۴۱ - اورینتل کالج میگزین ، دو جلد .  
 ۴۲ - نسخه خطی شماره ۱۱۸۶ .

- ۴۳ - نسخه خطی شماره ۳۹۱۲
- ۴۴ - (۱) جلد XII ، شماره ۳ ص ۵۸ - ۷۰ ، مه ۱۹۳۶ م.
- (۲) اوت ۱۹۳۶ م، ص ۹۳ - ۱۰۸ ، جلد XIII شماره I ، نوامبر ۱۹۳۶ م، ص ۵۹ - ۷۰ ، شماره ۲ فوریه ، ۱۹۳۷ م، ص ۷۳ - ۸۰
- ۴۵ - History of India, Vol III, pp 536-44
- ۴۶ - نسخه خطی شماره ۶۱۲۹
- ۴۷ - a نسخه خطی شماره ۶۱۸
- ۴۸ - نسخه خطی شماره ۱۳۱
- ۴۹ - نسخه خطی شماره ۱۵۶
- ۵۰ - نسخه خطی شماره ۷۷۷ ( ۲ ) نسخه خطی شماره ۷۷۸ ( ۳ ) نسخه خطی شماره ۷۷۹
- ۵۱ - نسخه خطی شماره ۳۱۵
- ۵۲ - (۱) نسخه خطی شماره ۵۶۷ ، کتابت ۹ - ۱۶۷۷ م، (۲) نسخه خطی شماره ۵۶۸ کتابت اوایل قرن هفدهم میلادی.
- ۵۳ - کشف الظنون ، جلد دوم ، خطی ۱۴۱۲۷
- ۵۴ - نسخه خطی شماره ۴۴۱ ، کتابت ۱۴۹۷ م.
- ۵۵ - نسخه خطی شماره ۶۱۲a ، کتابت ۱۵۱۷ م.
- ۵۶ - نسخه خطی شماره ۱۰۴۵b ، کتابت ۱۸۵۰ م.
- ۵۷ - نسخه خطی شماره ۱۱۸۸ ، کتابت ۲۷ - ۱۵۲۶ م.
- ۵۸ - نسخه خطی شماره ۷۷۴ ، کتابت قرن هفدهم میلادی.
- ۵۹ - جلد دوم ، ص ۳۲۱ ، نسخه خطی شماره ۳۱۱۲
- ۶۰ - در اسلامک کلچر جلد هشتم ، آوریل ۱۹۳۴ م ، شماره ۲ ، ص ۱۲ - ۳۰۱ ، ژوئیه ۱۹۳۴ م، ص ۲۴ - ۴۱۳
- ۶۱ - جلد دوم ، ص ۵۲۷
- ۶۲ - جلد اول ۷۰۶
- ۶۳ - نسخه خطی شماره ۱۳۳۷
- ۶۴ - (۱) جلد اول نسخه خطی شماره ۲۴۰ b کتابت قرن هجدهم میلادی.
- (۲) جلد سوم نسخه خطی شماره ۹۱۹ ، کتابت ۱۸۳۸ م.
- ۶۵ - نسخه خطی شماره ۱۷۸ ، جلد اول ، ص ۱۲۲
- ۶۶ - نسخه خطی شماره ۴۲۷ ، سنه کتابت ۱۷۸۵ م.
- ۶۷ - History of Persian Literature, Vol III, pp 67-92

## منابع

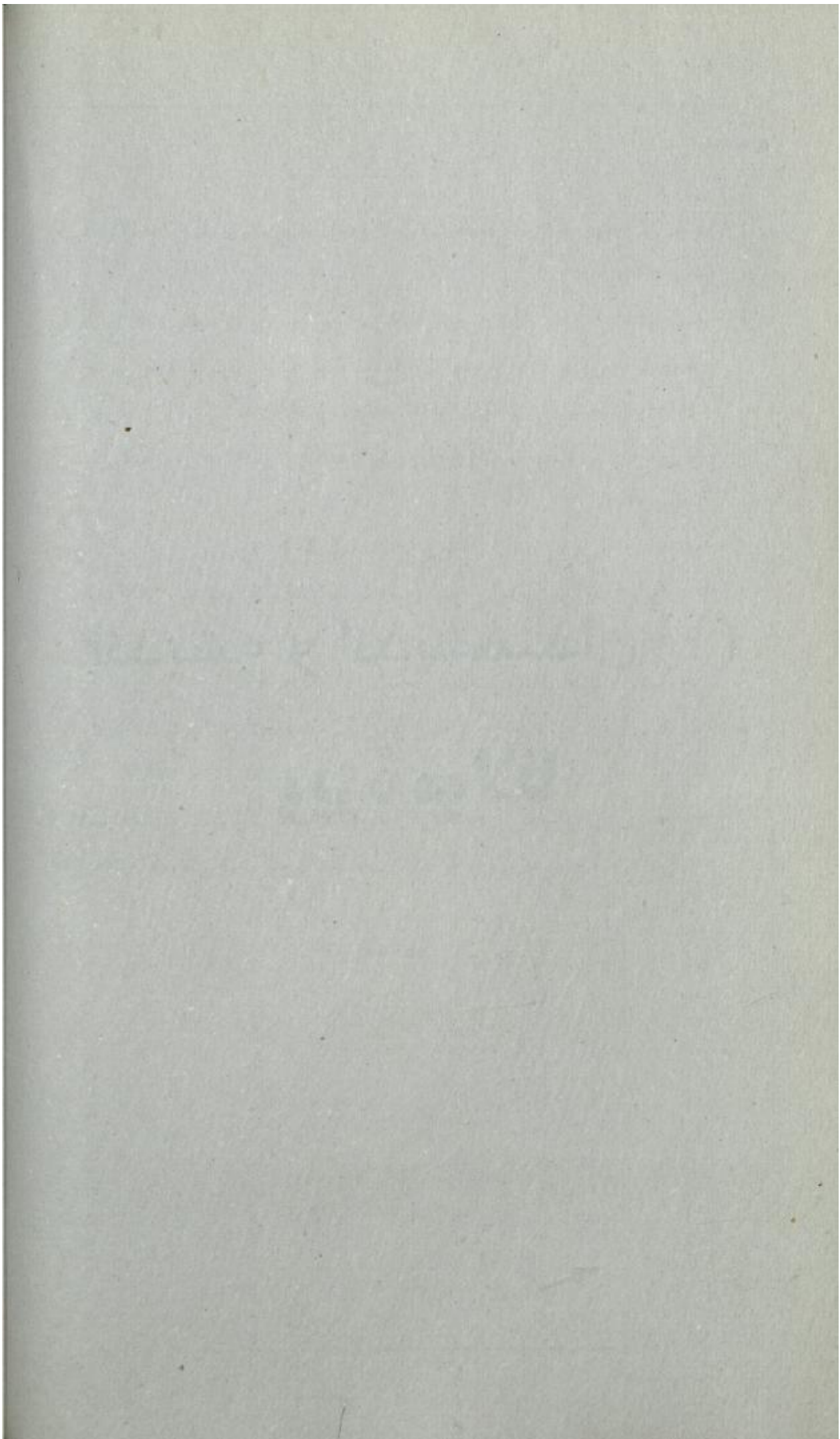
- ۱ - صوفی امیر خسرو - از سید صباح الدین عبدالرحمن، مطبع معارف پریس، اعظم گڑھ، چاپ ۱۹۹۲ م.
- ۲ - خسروشناسی - از ظ. انصاری و ابو الفیض، ترقی اردو بیورو، دہلی ۱۹۸۹ م.
- ۳ - خسرو کا ذہنی سفر - از ظ انصاری، طباعت سمر آفسیت پرنٹرز، دہلی نو بہ اہتمام انیس احمد، چاپ اول ۱۹۷۷ م، چاپ دوم ۱۹۸۸ م.
- ۴ - خسرو نامہ - پروفیسر معیوب رضوی، مکتبہ جامعہ لمتید، جامعہ نگر، دہلی نو، دسامبر ۱۹۸۷ م.
- ۵ - امیر خسرو - از وحید میرزا، ہندوستان اکیڈمی، الہ آباد، یو - پی ۱۹۴۹ م.
- ۶ - شعر العجم - از شبلی نعمانی جلد دوم، مطبع معارف، اعظم گڑھ، ۱۹۸۸ م.
- ۷ - امیر خسرو کا ہندوی کلام از گوہی چند نارنگ، معہ نسخہ برنس ذخیرہ اشپرنگر، ایجوکیشنل پبلیشنگ ہاوس، دہلی، طبع سوم ۱۹۹۲ م، دہلی.
- ۸ - امیر خسرو: فرد اور تاریخ - از معین الدین عقیل المخزن پرنٹرز پاکستان چوک کراچی، ناشر ابوالکلام آزاد، ریسرچ انسٹی ٹیوٹ پاکستان، کراچی ۱۹۹۷ م.
- ۹ - امیر خسرو کی جمالیات - از شکیل الرحمن، ناشر مدرن پبلیشنگ ہاوس، گولا مارکیٹ دریا گنج، دہلی نو، طباعت اون آفسیت پریس، دہلی نو، بہ اہتمام پریم گوپال منل.

\*\*\*\*\*



اندیشه و اندیشمندان (۱)

**ویژہ مولانا**



## سیمای محمد صلی الله علیه وآله وسلم در مثنوی مولانا

### چکیده:

مولانا جلال الدین محمد رومی که بین اکثر علماء و ادباء بنام مولانا روم یا مولوی رومی معروف است و مفکر عظیم علامه محمد اقبال نیز او را مرشد خویش قرار داده «مرشد رومی» موسوم کرده است. او یک نابغه روزگار، صوفی و عارف و آفتاب درخشنده ادبیات فارسی می باشد و تصنیفش «مثنوی مولوی» به قول دکتر ذبیح الله صفا: - یکی از بهترین تخلیقات فکر انسانی است. این کتاب مولانا را «قران در زبان فارسی» نیز می گویند. برای اینکه علاوه از موضوعات دیگر مولانا روم در بیان بعضی از مسایل مهم اکثر آیات قرآنی و احادیث نبوی «ص» را تشریح و تفسیر کرده، اقتباس و استفاده نموده است و تمام مسایل اساسی تصوف و عرفان به همین معیار بیان کرده است. بدین صورت در مثنوی مولوی تذکر سیمای حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و کارهای نمایان ایشان امر لازم بود، چنانچه در مثنوی رومی ذکر مبارک نبی اکرم «ص» جابجا آمده است، جایی در یک شعر به طور مثال و جایی در ضمن واقعات منسوب به حضور نبی اکرم «ص» و در جای دیگر برای تفسیر و تشریح حدیث پاک - مولانا روم به هر انداز و به هر جا که ذکر رسول مقبول «ص» کرده، ازش عقیدت و ارادتمندی و شیفتگی او ظاهر است بلکه اگر بگویم که چون مولانا مثنوی را آغاز به نوشتن کرد عشق رسول «ص» نیز به صورت شعر در می آمد، که صورت روشن این، درین مقاله دیده می شود و موضوعات دیگر را نیز تحت نظر داشته از مباحث فلسفیانه احتراز نموده شد تا عموم خوانندگان مستفید بشوند.

\*\*\*

<sup>۱</sup> - استاد و رئیس اسبق گروه آموزشی فارسی، دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور

مولانا جلال الدین محمد رومی یک مرد بزرگوار، نابغه روزگار؛ عارف و صوفی بلند پایه و آفتاب درخشان ادبیات فارسی می باشد، همه علماء، ادباء، دانش پژوهان و حتی عموم خوانندگان ادب فارسی به مولانا رومی عزت و احترام می ورزند و باعظمت و شهرت مثنوی نیز آشنایی دارند. به استناد جامی مثنوی مولانا روم را قرآن در زبان فارسی می گویند:

مثنوی معنوی مولوی هست قرآن در زبان پهلوی

برای اینکه علاوه به موضوعات دیگر درین کتاب مولانا جلال الدین رومی تشریح و تفسیر آیات قرآن نیز کرده است.

دکتر ذبیح الله صفا می نویسد: - مهم ترین اثر منظوم مولوی مثنوی است در شش دفتر که در حدود بیست و شش هزار بیت دارد. درین منظومه طولانی که آنرا بحق باید یکی از بهترین زادگان اندیشه بشری دانست، مولوی مسایل مهم عرفانی و دینی و اخلاقی را مطرح کرده و هنگام توضیح به ایراد آیات و احادیث و امثال و یا تعریض بدانها مبادرت جسته است. درین منظومه همه مبانی و مسایل اساسی تصوف و عرفان از طلب و عشق گرفته تا مراحل کمال عارف با توجه به تطبیق و تلفیق آنها با تعلیمات شرع و آیات قرآنی و احادیث و سنت های نبوی «ص» مورد تحقیق قرار گرفته ۱.

در مثنوی، مولانای روم جابجا تذکر مبارک رسول مقبول «ص» بانهایت عزت و احترام داده است. گاهی در یک شعر به طور مثال آورده و گاهی بر سیل قول و حکایت و گاهی در ضمن بیان واقعات و معجزات منسوب به حضور ختمی مرتبت «ص» و گاهی برای تصریح و تفسیر احادیث اسم رسول رحمت علیه السلام برده است، به هر انداز که مولانا درباره نبی مکرم «ص» در مثنوی معنوی بیان نموده، مظهر عشق والهانه و ارادت مندی و عقیدت بسیار او با رسول مقبول «ص» می باشد. قبل از تصنیف مثنوی این اظهار شیفتگی و عقیدت مولوی با سرور کائنات «ص» به صورت مشغولیت در عبادت و ریاضت بوده، چنانکه فریدون سپهسالار می نویسد:

از پنج سال تمام زاهدی سجاده نشین بود و از هر گونه عبادت و ریاضت که از حضرت رسالت صلوات الله علیه و سلامه منقول می بود

می نمود (۲). ولی بعد از ملاقات با شمس تبریزی تبدل عظیم در قلب و روح مولوی رونما شد، یوسف جمشید پور و غلامحسین امین درین باره نوشته اند: تا عاقبت آفتاب جمال شمس الدین تبریزی نمایان شد و آن عارف کامل و زاهد سجاده نشین و آن مدافع دین احمدی و جامع علوم معقول و منقول را به عاشقی شیدا و رندی لاابالی و مستی عربده کش مبدل کرد، و بالاخر در اثر این عشق جان سوز کتاب مثنوی که چکیده تمام احوال و امواج زندگانی و حاصل عمر اوست به وجود آمد (۳).

چون مولانا جلال الدین رومی به خواهش شاگرد و مرید خود به نام حسام الدین مثنوی را شروع به نوشتن نمود، عشق شمس الدین تبریزی راهبرش بود و ارادتمندی و عقیدت و عشقی که با رسول مقبول «ص» داشت نیز در قالب شعر در آمد. در مثنوی مولوی همیشه مقصود خویش را در ضمن حکایات و واقعات دیگران باز می گوید، چنانکه خود می فرماید:

خوشر آن باشد که سَرِ دلبران      گفته آید در حدیث دیگران

لذا مولوی اکثر برای واضح و روشن تر ساختن مقصودش حکایات و داستان ها را خود هم وضع می کند و یا از قصه های پارینه اخذ کرده، بیان می نماید.

بهر حال مولوی در مثنوی سرور کائنات «ص» را با اسماء و القاب مانند مصطفی «ص»، احمد «ص»، محمد «ص»، صدر صدور، سر پیغمبران، روح الامین، بحر صفا و سید الاولین و آخرین یاد کرده تا بتواند سیمای رسول اکرم (ص) و سبب و مفهوم ذکر روح پرور آنحضرت «ص» در مقامات مختلف مثنوی روشن تر کرده باشد، مثلاً در دفتر اول مثنوی مولانا روم در حکایت «پادشاه و کنیز» اسم سرکار دو عالم «ص» را به طور مثال آورده، آنجایی که پادشاه خود را به حضرت عمر «رض» و آن حکیم غیبی را به مصطفی «ص» تشبیه داده است:

ای مرا تو مصطفی «ص» من چو عمر «رض»      از برای خدمت بندم کمر

بعد ازین مولوی فرق بین مومن و منافق بیان نموده، به حواله حدیث نبی کریم «ص» استفت قلبک و لو افتاک المفتون» منافق را جهنمی قرار داده بحث «لفظ و معنی» می کند و می گوید که بدی در نام منافق از حروف نیست بلکه از معنی می باشد، چنان که تلخی آب بحر به سبب ظرف

نیست و حرف مثل ظرف است و معنی در آن آب است و بعد از آن مولانا اشارت به آیات قرآنی نموده، گوید که بحر معانی ذات پاک و مبداء کُل می باشد که ام الكتاب دارد و بحر تلخ و شور و بحر شیرین را هم عنان روان ساخته ولی در میان شان پرده لطیف حایل است و با هم نمی توانند بشوند، اصل هر دو یکی است ولی یکی زر نیکو و دیگر زر قلب و برای تمیز کردن هر دو را محک یعنی نور بصیرت لازم می باشد و هر که را این محک یا نور بصیرت از خداوند متعال عطا بشود، او بین یقین و شک می تواند تمیز بکند» و مولانا همچنین صلحاء و اهل وفا را مخاطب و ادراک کننده حدیث مذکوره رسول کریم «ص» می داند.

زرّ قلب و زرّ نیکو در عیار	بی محک هرگز ندانی اعتبار
هر کرا در جان خدا بنهد محک	هر یقین را باز داند او ز شک
آنچه گفت استفت قلبک، مصطفی «ص»	آن کسی داند که پُر بود از وفا

همین طور مولوی برای شناخت اهل حق گفته است که مردان حق مثل آفتاب اند و کارشان روشنی هدایت و گرمی عشق خداوندی است، ولی مردم فرومایه و اهل ریاء که کار ایشان فریب و مکر و بی حیائی و بندگان ساده خدا را با حيله سازی در دام مکر و فریب خود گرفتار نموده، زیان می رسانند و برای این کار از دزدی اقوال بزرگان الهی هم دریغ نمی کنند، لیکن آخر کار فریب کاری و افتراء پردازی ایشان آشکار می شود و هر چند مردم کم ظرف و کمینه یک کذاب مثل بومسلم مدعی کاذب نبوت را لقب «احمد» بدهند، مگر انجام کار او کذاب می ماند و علم بردار حق و صداقت حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم به لقب «اولوالالباب» یعنی اهل دانش و عقل شناخته شود، چنانکه مولوی گفته است :

حرف درویشان بدزد مرد دون	تا بخواند بر سلیمی زان فسون
کار مردان روشنی و گرمی است	کار دونان حيله و بی شرمیست
شیر پشمین از برای گد کنند	بومسیلم را لقب احمد کنند
بو مسیلم را لقب کذاب ماند	مر محمد «ص» را اولوالالباب ماند

باز در میان گفتگو «نصاری و وزیر» حضور اکرم «ص» را به لقب صدر صدور یاد کرده، مولوی می گوید که انسان هر وقت از یک دام نفس رهایی یافته باز در دام دیگر نفس گرفتار می گردد و این طور اعمال صالح را ضایع می کند، مولانا این صورت حال را در تمثیل انبار گندم و موش دزد که گندم یعنی اعمال صالح را تلف می کند واضح کرده، علاجش در حدیث ذیل سرور دو عالم «ص» تجویز می کند:

بشنو از اخبار آن صدر صدور      لا صلوة تمّ الا بالحضوره

یعنی بدون حضور قلب نماز صحیح نیست بلکه محض جنبش اعضاء است، چنانچه باید که انسان در نماز حضوری قلب داشته باشد تا از دست دام نفس عبادات و اعمال صالح را بتواند حفظ کند.

جای دیگر درباره ثمرات و برکات تکریم و تعظیم نام محمد مصطفی «ص» و در صورت عدم تعظیم اسم مبارک ذلت و خواری را ذکر نموده مولانا چنان گویا می شود:

آن سر پیغمبران، بحر صفا بود ذکر غزو و صوم و اکل او چون رسیدندی به آن نام و خطاب رو نهادندی بدان وصف لطیف ایمن از فتنه بدند و از شکوه در پناه نام احمد «ص» مستجیر تا که نورش چون نگهداری کند تا چه باشد ذات آن روح الامین ۹	بود در انجیل نام مصطفی «ص» بود ذکر حلیها و شکل او طایفه نصرانیان بهر ثواب بوسه دادندی بر آن نام شریف اندرین فتنه که گفتیم آن گروه ایمن از شر امیران و وزیر نام احمد «ص» این چنین یاری کند نام احمد «ص» چون حصار شد حصین ولی گروه دیگر که طعن و تمسخر و عدم تعظیم به اسم مبارک «ص» می کردند، مبتلا و ذلیل و خوار شدند:
---	---

نام احمد «ص» داشتندی مُستهان  
از وزیر شوم رای شوم فن  
گشته محروم از خود و شرط طریق  
از پی طومارهای کز بیان ۱۰

و آن گروه دیگر از نصرانیان  
مُستهان و خوار گشتند ازفتن  
مُستهان و خوار گشتند آن فریق  
هم مخیّط دین شان و حکم شان

علاوه ازین در همین ضمن مولانا در یک قصه کوتاه دیگر درباره شخصی که با دهان کج اسم مبارک نبی کریم «ص» می بُرد و دهنتش در حقیقت کج می شود، او ناراحت شد و در همین حالت پیش حضور «ص» آمد و درخواست عفو کرد و رسول سراپای رحمت «ص» او را معاف فرمودند و تلقین رحم بر ضعیفان کردند تا خداوند متعال بر او رحم فرماید:

آن دهن کژ کرد و از تسخر بخواند	نام احمد «ص» را، دهانش کژ بماند
باز آمد کای محمد «ص» عفو کن	ای ترا الطاف علم من لَدُن
مرحمت فرمود سید عفو کرد	چون ز جرأت توبه کرد آن روی زرد
رحم خواهی رحم کن بر اشکبار	رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر ۱۱

باز مولانا روم در بحث جهد و توکل، به قول و سنت سرور کونین «ص» استناد می نماید، وقتی که نخچیران شیر را آماده به توکل و قناعت می کنند ولی شیر قایل به جدوجهد می باشد و حتی جهد را از توکل افضل تر می داند و می گوید:

گفت آری گر توکل رهبر است	این سبب هم سنت پیغمبر «ص» است
گفت پیغمبر «ص» به آواز بلند	با توکل زانوی اشتر ببند
دسر الکاسب حبیب الله شنو	از توکل در سبب ۱۲ کاهل مشو

در اشعار فوق مولوی به زبان شیر به حواله قول و سنت رسول اکرم «ص» درس جدوجهد و عمل پیهم می دهد که شیوه پیغمبر اسلام بوده، بعد ازین مولانا در ضمن بحث ظاهر و باطن مثال نبی کریم «ص» و ابوجهل آورده سیمای محمد صلی الله علیه وآله وسلم را واضح تر بیان کرده است، به مطابق مولوی اگر از لحاظ صورت آدمی انسان می بود احمد «ص» و ابوجهل یکسان می بودند ولی حقیقت این است اگر حضور اکرم «ص» و ابوجهل هر دو به بتخانه بروند در رفتن هر دو فرق از زمین تا آسمان می باشد. مثلاً وقتی نبی کریم «ص» آنجا تشریف ببرند بت ها در تعظیم آن جناب «ص» سجده ریز می شوند و چون ابوجهل برود خودش مشغول



پرستش و تعظیم بتان بشود. این جا مولانا درس تلاش روحانیت و معنویت می دهد و مثال آورده، می گوید که تصویر آدمی و خود آدمی از لحاظ صورت ظاهری یکی اند ولی در تصویر آدمی یک کمبود است و آن کمی روح است، لذا باید که جستجوی همین روح و گوهر نایاب را بکنید و ذات اقدس رسول کریم «ص» پُر از این معنویت و روحانیت می باشد و بنا بر همین روحانیت سگ اصحاب کهف را بر شیران فضیلت داده اند:

چند صورت آخر ای صورت پرست	جان بی معنیت از صورت نرست
گر به صورت آدمی انسان بُدی	احمد «ص» و بوجهل خود یکسان بُدی
احمد «ص» و بوجهل در بُت خانه رفت	زین شدن تا آن شدن فرقیست زفت
این در آید سر نهند آنرا بُتان	وان در آید سر نهد چون اُمتان
نقش بر دیوار مثل آدم است	بنگر از صورت چه چیز او را کم است
جان کم ست آن صورت بیتاب را	رو بجو آن گوهر نایاب را
شد سر شیران عالم جمله پست	چون سگ اصحاب را دادند دست ۱۳

می گویند که حضرت محمد مصطفی «ص» از غزوه ای برگشتند و فرمودند که ما از جهاد اصغر برگشتیم و اکنون نوبت جهاد اکبر است. مولانا در تفسیر این حدیث نبی پاک «ص» «رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر» نفس را هدف تنقید قرار داده، می گوید که دشمن بیرونی را تمام کردیم و اکنون نوبت دشمن درونی است که نفس می باشد. مولانا نفس را به شیر تشبیه داده بیان می نماید که کشتن آن شیر باطن یعنی نفس در اختیار خرگوش یعنی عقل و هوش نیست، چنانکه عقل استدلالی است و خود هم از سهو و خطا مأمون نیست و دیگر این که عقل قوت علمی است نه عملی که غضب نفس را ضبط کند بلکه خود مغلوب نفس می شود، صف شکنی قوت و مردانگی نیست، بلکه خود شکنی و ضبط نفس دلیری و شجاعت است. به قول کسی:

کمال مردی و مردانگی ست خود شکنی  
 بیوس دست کسی را که این صنم شکند  
 مولانا جلال الدین رومی سیمای حضرت محمد مصطفی «ص» را به طور  
 معلم و راهنمای اُمّیان واضح نموده است:

ای شهان کشتیم ماخصم بُرون  
 کشتن این کار عقل و هوش نیست  
 قد رجعنا من جهاد الاصفیریم  
 سهل شیری دان که صف ها بشکند  
 ماند خصمی زان بتر در اندرون  
 شیر باطن سخره خرگوش نیست  
 با نبی ص، اندر جهاد اکبریم  
 شیر آنست آنکه خود را بشکند ۱۴

بعد ازین مولانا روم واقعه‌ای بیان کرده که روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با جنازه کسی به گورستان تشریف بردند و چون از آنجا برگشتند پیش حضرت عائشه صدیقه رض شدند ، مولانا چنان گفته است:

مصطفی ص، روزی به گورستان برفت  
 چون ز گورستان پیمبر ص، بازگشت  
 چشم صدیقه رض، چو بر رویش فتاد  
 گفت پیغمبر ص، چه می جویی شتاب  
 جامه‌هایت می بجویم در طلب  
 گفت چه بر سر فکند از ازار  
 گفت بهر آن نمود ای پاک حبیب  
 نیست آن باران ازین ابر شما  
 با جنازه یاری از یاران برفت  
 سوی صدیقه رض شد و همراز گشت  
 پیش آمد دست بر وی می نهاد  
 گفت باران آمد امروز از سحاب  
 تر نمی بینم ز باران ای عجب  
 گفت کردم آن ردای تو خمار  
 چشم پاکت را خدا باران غیب  
 هست ابری دیگر و دیگر شما ۱۵

درمیان این واقعه مولانا روم فرمان حضور ص را آورده که نصیحت کنان فرمودند که ای دوستان در سرمای بهار اجسام خویش را مپوشانید چنانکه آن به جان و روح های شما را شگفته و تر و تازه می کند، ولی از سرمای خزان حذر کنید که در اجسام شما همان اثر کند که باغ و راغ را:

گفت پیغمبر ص، ز سرمای بهار  
 زان که با جان شما آن می کند  
 لیک بگریزید از سرد خزان  
 آن خزان نزد خدا نفس و هواست  
 پس بتاویل این بود کانفاس پاک  
 گفته‌های اولیاء نرم و درشت  
 گرم گوید سردگوید خوش بگیر  
 گرم و سردش نوبهار زندگیست  
 تن مپوشانید یاران زینهار  
 کان بهاران با درختان می کند  
 کان کند کو کرد با باغ و رزان  
 عقل و جان عین بهارست و بقاست  
 چون بهارست و حیوة برگ و تاک  
 تن مپوشان زآنک دینت راست پست  
 زآن ز گرم و سرد به جهی و ز سعیر  
 مایه صدق و یقین و بندگیست ۱۶

مراد از خزان نفس و حرص ، و عقل و روح بهار است که باعث بقاء می باشد، چنانکه عقل انسان عمومی جزوی است باید که در تلاش کسی کامل العقل باشد و بندگان برگزیده مثل بهار اند که روح را بالیدگی و تازگی می بخشند، لذا از درشت و نرم گفتاری ایشان روگردانی نکنید که آنها پشت و پناه دین اند بلکه سرد و گرم گفتاریشان را در حق خود بهتر بدانید تا از سرد و گرم زمانه و آتش دوزخ محفوظ بمانید.

مولانا بعد از این قول نبی «ص» پاک دوباره رجوع به واقعه باران کرده می گوید که حضرت عائشه صدیقه «رض» با نهایت صدق و ادب و محبت و احترام از پیغامبر اسلام «ص» دریافت کرد که موجود منتخبه و هستی برگزیده در باران امروز چه حکمت پوشیده بود، باران رحمت بود یا تهدید خداوندی ، لطف بهاری بود یا آفت خزان - سرکار دو عالم «ص» در جواب فرمودند که این برای تسکین آن غم بوده که انسان را بنا بر مصیبت گرفتار نموده است . بعد ازین هرچه بیان شد، مفهومی این است که اگر برای انسان سامان تسکین نمی شد او در آتش مصایب می سوخت و دنیا شکار ویرانی و بربادی می شد و انسان از حرص و آرزو عاری می ماند:

با خشوع و با ادب از جوش عشق  
حکمت باران امروزی چه بود  
بهر تهدیدات و عدل کبریا  
یا ز پائیزی پُر آفات بود  
کز مصیبت بر نژاد آدم است  
بس خرابی در فتادی و کمی  
حرص ها بیرون شدی از مردمان ۱۷

پس سوالش کرد صدیقه «رض» ز صدق  
کای خلاصه هستی و زبده وجود  
این ز باران های رحمت ها ست یا  
این از آن لطف و بهاریات بود  
گفت این از بهر تسکین غم است  
گر بر آن آتش بماندی آدمی  
این جهان ویران شدی اندر زمان

باز مولوی تحت عنوان «نالیدن ستون حنانه از فراق پیغمبر علیه السلام» واقعه مکالمه میان حضور اکرم «ص» و ستون حنانه بیان نموده سیمای محمد «ص» را توضیح می دهد که پیش آن ذات والاصفات «ص» سنگ و چوب هم فهم داشتند و هم عاطفت ، و واقعه ستون چوبی مذکور در تصدیق همین بیان نموده است. می گویند که اصحاب رسول اکرم «ص» به

خدمت اقدس عرض کردند که اکنون در مسجد مردم زیاد جمع می شوند و دوران وعظ روی مبارک تان نمی توانیم ببینیم ، لذا به گزارش صحابه کرام «رض» نزد ستون حنانه منبر درست کردند تا فخر موجودات «ص» بر آن تشریف فرما شده وعظ و موعظت فرمایند تا حاضرین با آواز مبارک روی مبارک هم ببینند ، چنانچه این طور تعلق آنحضرت «ص» با آن ستون منقطع شد و ازین ، ستون چوبی بسیار ناراحت شده در فراق حضور انور «ص» مثل انسان ناله و زاری می کرد و صحابه کرام حیران ماندند که چرا این ستون اینقدر گریه کنان و زار شده ، حضور اقدس «ص» از آن ستون سبب ناله و زاری پرسیدند، گفت که در هجر و فراق آنجناب «ص» جان من خون شده و سوخته است، ای جان جهان بفرماید چرا ننالم ، من مسند حضور «ص» بودم ولسی حضور «ص» از من قطع تعلق فرموده منبر را مسند خویش ساخته اند ، در جواب نبی پاک «ص» به آن ستون فرمودند که ای درخت خوب رازهایت با بخت همراز شدند، اگر تو می خواهی ترا قضا و قدر نخل بار دار بسازند تا از میوه تو اهل شرق و غرب مستفیض بشوند یا در عالم بالا سروی بسازند که تا ابد سرسبز و شاداب بمانید، ستون چوبی اظهار خواهش زندگی جاوید نمود و بنابراین آنرا در زمین دفن کردند تا روز قیامت مثل بنی آدم بلندش کنند. اینجا مولانا اظهار خیال کرده می گوید که هر آنکه تعلق و وابستگی معنوی و روحانی پیدا کند از اغراض دنیا بیگانه و برای معاملات دنیا بیکار می شود :

ناله میزد همچو ارباب عقول  
گفت جانم از فراق گشت خون  
بر سر منبر تو مسند ساختی  
شرقی و غربی ز تو میوه چنند  
تا تر و تازه بمانی در ابد  
بشنو ای غافل کم از چوبی مباش  
یافت بار آنجا و بیرون شد ز کار ۱۸

آستن حنانه از هجر رسول «ص»  
گفت پیغمبر «ص» چه خواهی ای ستون  
مسندت من بودم از من تاختی  
گفت می خواهی ترا نخلی کنند  
یا در آن عالم ترا سروی کند  
گفت آن خواهم که دایم شد بقاش  
هر کرا باشد ز یزدان کاروبار

بعد ازین مولانا روم منکرین را هدف تنقید ساخته بیان می کند که روزی ابوجهل چند تا سنگریزه در دست گرفته مخاطب به نبی کریم «ص» گفت که اگر رسول خدایید و از رازهای آسمان نیز واقف هستید، بگوئید که در مشیت من چیست؟ در جواب حضور عالی مرتبت «ص» فرمودند که درباره چیزی بگویم یا آن چیز خود حقیقت خویش را بیان کند، ابوجهل خواهش حرف های بعدی حضور پاک «ص» ظاهر کرد پس آنحضرت «ص» فرمودند که در کف تو شش تا سنگ اند و هر یکی را تسبیح کنان می شنوی، چنانچه همان لحظه سنگریزه آغاز ورد کلمه طیبه کردند، ابوجهل ازین صورت حال در غیظ و غضب آمده سنگ ها را بر زمین انداخت و سوی خانه اش رفت.

سنگ ها اندر کف بوجهل بود	گفت ای احمد «ص» بگو این چیست زود
گر رسولی چیست در مشتم نهان	چون خبر داری ز راز آسمان
گفت چون خواهی بگویم کان چهارست	یا بگویند آنکه ما حقیم و راست
گفت بوجهل این دوم نادر تر است	گفت آری حق از آن قادر تر است
از میان مشیت او هر پاره سنگ	در شهادت گفتن آمد بی درنگ
لا اله گفت الا الله گفت	گوهر احمد «ص» رسول الله سفت
چون شنید از سنگ ها بوجهل این	زد ز خشم آن سنگ ها را بر زمین ۱۹

همین طور مولانا برای مزید روشن ساختن مقام و مرتبه و سیمای احمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم یک واقعه دیگر هم نقل کرده است که ابوجهل روزی نبی پاک «ص» را دید و گفت که از بنی هاشم (نعوذ بالله) یک صورت بد به وجود آمد، حضور اکرم «ص» فرمودند درست گفستی - برعکس این حضرت صدیق اکبر «رض» پیغمبر عالی مقام «ص» را دید و گفت آنحضرت «ص» آفتاب درخشان هستند که از حدود شرق و غرب بی نیاز می باشد. در جواب نبی کریم «ص» فرمودند تو نیز درست گفستی، صحابه کرام «رض» حیران مانده، عرض کردند یا حبیب الله! هر دو را که ضد یکدیگر اند راستگو قرار دادید. سبب اش چیست؟ حضور اکرم «ص» فرمودند که من آئینه صیقل شده هستم ترک و هندو یعنی سفید فام و سیاه فام اندر وجود من آن می بینند که خودشان می باشند. اینجا مولانا می گوید که چون آئینه روبروی کسی باشد زشت و خوب اش عیان و نمایان می گردد.

چنانکه وجود پاک محمد صلی الله علیه وآله وسلم مانند آئینه شفاف می باشد هر کسی به مصداق ، «فکر هر کس به قدر همت اوست» می بیند:

دید احمد ص، را ابوجهل و بگفت	زشت نقشی کز بنی هاشم شگفت
گفت احمد ص، مر و را که راستی	راست گفتمی گرچه کار افزاستی
دید صدیقش رض، بگفت ای آفتاب	نی ز شرقی نی ز غربی خوش بتاب
گفت احمد ص، راست گفتمی ای عزیز	ای رهیده تو ز دنیای نه چیز
حاضران گفتند ای شه هر دو را	راستگو گفتمی دو ضد گو را، چرا
گفت من آئینه ام مصقول دست	ترک و هندو در من آن بیند که هست ۲۰

همان طور مولانا روم کردار و سیمای محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را در ضمن واقعه جهاد فتح مکه بیان و عیان نموده است. مولوی می گوید که این جهاد نبی پاک «ص» نه برای اغراض دنیا بود و نه برای خواهش سلطنت و حکومت چنانکه حضور «ص» خود فرمودند که «دنیا مردار است و طالبش سگ» مولوی در تفسیر این گفته که به سلسله فتح مکه چطور تهمت خُب دنیا به آن ذات گرامی «ص» توان زد که آن ذات والاصفات در آزمایش (اشاره به واقعه معراج) هم به خزاین هفت آسمان اعتناء نکرد، حضور «ص» آن ذات اقدس «ص» می باشد که محض برای نظاره جمالشان مخلوقات همه افلاک حاضر و قدسیان خاک راهش شدند و صدها اصحاب جمال مثل حضرت یوسف علیه السلام در محبت حضور «ص» گرفتار شده خود را آراستند، ولی حضور عالی مرتبت «ص» بجز دوست پروای کسی نداشت برای اینکه آن حضرت «ص» پُر از اجلال حق و عظمت و بزرگی بودند که در آن اهل الله و مخلوق خدا را هم دخل نبوده - مولانا می گوید که چون خزاین افلاک و عقول در نظر حضور اکرم «ص» پیش از پرکاه نمی ارزد، مکه و شام چه وقعت دارد که به خاطر آن آنجناب مایل به غزوه بشوند. در حقیقت آنها که درباره رسول رحمت «ص» گمان های بی معنی میکنند ضمیرشان آماج گاه شیطان و قیاس شان مبنی بر جهل و حرص می باشد و مولوی می گوید که پیش چشم شان نقاب آبگینه زرد است که نور آفتاب را هم زرد نشان می دهد ، لذا مولانا روم تلقین به شکستن شیشه های زرد و کبود می کند تا فرق بین گرد و مرد بشناسد:

کی بود در حَبّ دنیا مَتَّهم  
چشم و دل بر بست روز امتحان  
پُر شده آفاق هر هفت آسمان  
خود ورا پروای غیر دوست کو  
که درو هم رو نیابد آل حق  
که نماید او نبرد و اشتیاق  
زرد بینی جمله نور آفتاب  
تا شناسی گرد را و مرد را

جهد پیغمبر «ص» بفتح مگه هم  
آنک او از مخزن هفت آسمان  
از پی نظاره او حور و جان  
خویشتن آراسته از بهر او  
آنچنان پُر گشته از اجلال حق  
پس چه باشد مکه و شام و عراق  
آبگینه زرد چون سازی نقاب  
بشکن آن شیشه کبود و زرد را

برای ارباب صدق و صفا ذات والاصفات محمد مصطفی صلی الله علیه وآله سلم سراپا عظمت و بزرگی و صدق و صفا می باشد، ولی آنها که آئینه قلب خود شان مکدر و مبتلای مرض کینه و کجروی اند، از مشاهده معجزات نبی کریم «ص» هم راغب ایمان نمی شوند، آئینه دل باید شفاف باشد تا اهلیت تمیز بین زشت و خوب پیدا بشود.

علاوه ازین مولانا رومی مقام و مرتبه حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم را بیان نموده، می گوید:

نام احمد «ص» تا قیامت می زنند

از درم ها نام شاهان برکنند

چونکه صد آمد نود هم پیش ماست ۲۲

نام احمد «ص» نام جمله انبیاست

اسم پادشاهان جهان تا وقت که خودشان هستند، هست، ولی چون ازین دنیا رفتند نام شان هم تمام می شود، یعنی بعد از مرگ شان نام شان از درم و دینار هم بر می کنند، اما رتبه آن حضرت «ص» این است که نام مبارک احمد صلی الله علیه وآله وسلم را تا قیامت منقش می کنند برای اینکه عزت و عظمت آنجناب «ص» منجانب الله جل شانہ است و دائمی و ابدی است. نام مبارک احمد صلی الله علیه وآله وسلم مجموعه اسم های انبیاء می باشد، چون عدد صد آمد نود هم در آن شامل می باشد. یعنی کمال احمدی «ص» جامع کمالات همه انبیاء است: صایب هم درین مطلب می گوید:

تویی بجای همه، هیچکس بجای تو نیست

سپرده جا به تو هر کس زبزم بیرون رفت

## مآخذ و منابع

- ۱ - تاریخ ادبیات در ایران ، جلد سوم بخش اول ، دکتر ذبیح الله صفا ، تهران ، ۱۳۷۲ ، ص ۴۶۱.
- ۲ - رساله فریدون سپهسالار به تصحیح استاد سعید نفیسی ، ص ۶۴
- ۳ - مقدمه مکتوبات مولانا جلال الدین محمد ، مرتبه یوسف جمشیدی پور و غلامحسین امین ، ص ۱۴.
- ۴ - مثنوی معنوی ، به سعی و اهتمام رینولدالین نیکلسون ، تهران ، ۱۳۷۱ هـ . ش ، دفتر اول ، ص ۷.
- ۵ - همان ، ص ۴.
- ۶ - مفتاح العلوم ، دفتر اول بخش اول ، لاهور ، ص ۱۴۹.
- ۷ - مثنوی معنوی ، دفتر اول بخش اول ، تهران ، ۱۳۷۱ ، ص ۱۶.
- ۸ - همان ، ص ۱۹.
- ۹ - همان ، ص ۳۶.
- ۱۰ - مفتاح العلوم ، دفتر اول ، بخش اول ، لاهور ، ص ۸۷ - ۲۸۶.
- ۱۱ - همان ، ص ۱۱ - ۱۰ ، ۳۰۷.
- ۱۲ - مثنوی معنوی ، دفتر اول ، تهران ؛ ۱۳۷۱ هـ . ش ، ص ۴۵.
- ۱۳ - مفتاح العلوم ، دفتر اول ، بخش دوم ، لاهور ، ص ۵۳ - ۵۵.
- ۱۴ - همان ، ص ۸۵ ، ۸۴ - ۱۸۱.
- ۱۵ - مثنوی معنوی ، دفتر اول ، تهران ، ۱۳۷۱ ، ص ۹۹ - ۱۰۰.
- ۱۶ - همان ، ص ۱۰۱.
- ۱۷ - مفتاح العلوم ، دفتر اول ، بخش سوم ، لاهور ، ص ۶۱ - ۶۲.
- ۱۸ - مثنوی معنوی ، دفتر اول ، تهران ، ۱۳۷۱ ، ص ۱۰۴.
- ۱۹ - همان ، ص ۱۰۶.
- ۲۰ - همان ، ص ۱۸ - ۱۱۷.
- ۲۱ - همان ، ص ۹۵ - ۱۹۴.
- ۲۲ - همان ، ص ۵۵.

\*\*\*\*\*



## ارتباط پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) و انعکاس در مثنوی معنوی

### چکیده:

مولانا در مثنوی معنوی به پیوستگیهای علی با رسول اکرم «ص» را  
کراراً متذکر می شود از جمله :

گفت پیغمبر علی را کای علی  
یا علی از جمله طاعات راه  
شیر حقی پهلوانی پُردلی  
برگزین تو سایه خاص اله

حضرت علی به نظر مولوی «شیر حق» و افتخار هر نبی و هر ولی  
است. در حکایت غزوه ای که در آن بر پهلوانی دست یافته بود اما بر  
اثر بی ادبی او از کشتن وی صرف نظر کرد چنین گوید:

در غزا بر پهلوانی دست یافت  
او خدو انداخت بر روی علی «ع»  
زود شمشیری بر آورد و شتافت  
افتخار هر نبی و هر ولی  
مولوی پاسخ پرسش استعجاب آمیز پهلوان مزبور را به قول علی چنین  
سروده است:

گفت من تیغ از پی حق می زرم  
شیر حقم نیستم شیر هوا  
بنده حقم نه مأمور تنم  
فعل من بر دین من باشد گوا  
مولانا درباره حدیث معروف شان علی «ع» نیز چنین تبیین داشته است:  
زین سبب پیغمبر «ص» با اجتهاد  
نام خود و آن علی مولا نهاد

\*\*\*

مولوی جلال الدین رومی معروف به مولوی قرابت علی (ع) با حضور اکرم (ص) را در مثنوی معنوی خود آشکار می کند و این حقیقت است که علی (ع) از کودکی سرخوش و سرمست عواطف محمدی (ص) بوده و یک الفت و علاقه‌ی بی نظیری به پیامبر علیه الصلوٰة والسلام داشت که رشته‌ی ای محکم به آن هیچ وجه قابل گسیختن نبود.

علی سایه صفت دنبال پیامبر (ص) می رفت و در تمام شئون پیرو عقاید و عادات او بود به طوری که اندک مدتی تمام حرکات و سکنتات و اخلاق و عادات او را فرا گرفت:

یقیناً این مسلمنه است که مربی و معلمی مانند پیامبر اکرم (ص) که آیه علمه شدید القوی (سوره النجم آیه ۵) ( او را جبریل (ع)، بسیار توانا علم آموخته است ) در شان او نازل شده است شاگردی چون علی (ع) لازم دارد. مولوی پیوستگیهای علی (ع) با حضور اکرم (ص) را در مثنوی معنوی نمایان نموده ، در دفتر اول می فرماید: (صص ۱۶۷ ، ۱۶۸)

شیر حقی پهلوانی پُر دلی  
اندر آ در سایه نخل امید  
بهر قرب حضرت بیچون و چند  
نی چو ایشان بر کمال و بر خویش  
کش نتاند برد از ره ناقلی  
سر مپیچ از طاعت او هیچ گاه  
دیده هر کور را روشن کند  
روح او سیمرغ بس عالی طواف  
طالبان را می برد تا پیشگاه  
هیچ آنرا غایت و مقطع مجو

گفت پیغمبر علی را کای علی  
لیک بر شیری مکن هم اعتماد  
هر کسی گر طاعتی پیش آورند  
تو تقرّب جو به عقل و سرخویش  
اندر آ در سایه آن عاقلی  
پس تقرّب جو بدو سوی اله  
ز آنکه او هر خار را گلشن کند  
ظل او اندر زمین چون کوه قاف  
دستگیر و بنده خاص اله  
گر بگویم تا قیامت نعت او

<p>که ز نورش زنده اند انس و ملک فهم کن والله اعلم بالصواب برگزین تو سایه خاص اله خویشتن را مخلصی انگیختند تارهی ز آن دشمن پنهان ستیز سبق یابی بر هر آنکو سابق است همچو موسی زیر حکم خضر رو تا نگوید خضر رو هذا فراق گرچه طفلی را کشد تو مو مکن تا یدالله فوق ایدبهم براند زنده چه بود جان پابنداش کند از سر خود اندرین صحرا مرو هم بعون همت مردان رسید دست او جز قبضه الله نیست حاضران از غایبان لا شک بهند پیش مهمان تا چه نعمت ها نهند تا کسی که هست بیرون سوی در آن ز اهل کشف و این ز اهل حجاب ورنه مانی حلقه وار از در برون سست و ریزنده چو آب و گل مباش پس کجا بی صیقل آئینه شوی</p>	<p>آفتاب روح نی آن فلک در بشر روپوش گشتست آفتاب یا علی از جمله طاعات راه هرکسی در طاعتی بگریختند تو برو در سایه عاقل گریز از همه طاعات اینت لایق است چون گرفتی پیرهن تسلیم شو صبر کن بر کار خضر ای بی نفاق گرچه کشتی بشکند تو دم مزن دست او را حق چو دست خویش خواند دست حق میراندش زنده اش کند یار باید راه را تنها مرو هرکه تنها نادر این راه را برید دست پیر از غایبان کوتاه نیست غایبان را چون چنین خلعت دهند غایبان را چون نواله می دهند کو کسی که پیش شه بندد کمر فرق بسیار است ناید در حساب جهد آن کن تا رهی یابی درون چون گزیدی پیر نازک دل مباش ور بهر زخمی تو پر کینه شوی</p>
---	--

پیامبر ما (ص) به علی (ع) فرمود: ای علی! تو از انسانها پهلوان ، و شجاع و با جرأت هستی و شیر حق تعالی می باشی و فوق العاده دلاوری و دلیری می داری. حق تعالی برای تقرب خود وسیله عالی تر در وجود تو ودیعت کرده است ، اگر کسی بی عقل ..... برای تقرب حق تعالی بی چون و چرا خود را به عبادت می سپرد، تو نیز او را به سوی بارگاه الهی رهنما باش.

این وسیلهٔ عقل و آگاهی که خداوند تعالی در وجود تو سپرده است  
 ترا باید که این عقل را وسیلهٔ تقرب بارگاه الهی بسازی و به این وسیله ،  
 ذات حق تمام خارها به گلشن سرسبز مبدل می گرداند و گمراهان (نابینایان)  
 را به راه حق روشنی می بخشد.

مولوی، سایهٔ عقل و عاقل را مثل سایهٔ کوه قاف می شمارد و می گوید  
 که کوه قاف به همهٔ روی زمین گسترده شده است ، و روح عقل و عاقل  
 مانند افسانه‌ای عطار (منطق الطیر «سیمرغ») است و پروازش ارفع و ارجمند  
 ترین است و حقیقت جویان را به دست گرفته به بارگاه می رساند.

مولوی جلال الدین ، حضرت علی (ع) را شیر حق و «افتخار هر نبی  
 و ولی» می خواند و اخلاص عمل و شجاعت و مروّت او را می ستاید و  
 تاکید می کند که اخلاص عمل از علی (ع) باید آموخت (مثنوی معنوی، ص

(۲۰۵)

از علی آموز اخلاص عمل	شیر حق را دان مُنزه از دغل
در غزا بر پهلوانی دست یافت	زود شمشیری بر آورد و شتافت
او خُذُو انداخت بر روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی
او خدو انداخت بر روی که ماه	سجده آرد پیش در سجده گاه
در زمان انداخت شمشیر آن علی	کرد او اندر غزایش کاهلی
گشت حیران آن مبارز این عمل	از نمودن عفو و رحم بی محل
گفت بر من تیغ نیز افراستی	از چه افگندی مرا بگذاشتی؟
آن چه دیدی بهتر از پیکار من	تا شدی سست در آشکار من
آن چه دیدی بهتر از کون و مکان	که به از جان بود وبخشیدیم جان

این داستان در اواخر جلد اول مثنوی می آید که یکی از کافران نامی  
 ای دوران حرب با علی می جنگید. علی (ع) بر کافر فتح یاب شده و بروی  
 سینهٔ او نشسته و شمشیر کشیده می خواست که کار او را به انجام رساند.

درین حال آن خصم بر روی مبارک علی خُذُو (آب دهن) انداخت. به این موقع علی (ع) بدون تأخیر شمشیر را از دست انداخت و سر قتل او در گذشت. آن کافر حیران بماند و از علی پرسید که ظفریاب شدی و مرا مغلوب ساختی، پس شمشیر را انداخته، دست از خون من چرا باز کشیدی؟ علی (ع) در پاسخ آن خصم می گوید که من برای حق تعالی می جنگیدم. ابن پیکار برای هوای نفس نبود. من بنده حَقَم، نه غلام بدن خاکی ام. من شیر حَقَم و این شمشیر را با اختیار شهوانی نمی کشم. کردار خارجی من گواهی وضع شخصیت من می باشد.

گفت من تیغ از پی حق می زنم	بنده حَقَم نه مامور تنم
شیر حَقَم نیستم شیر هوا	فعل من بر دین من باشد گوا

این حقیقت روشن می شود که آن خصم کافر بی معرفت عرب بوده، ولی سوال و جواب عارفانه و سحرانگیز خود مولوی با فهم و فکر خود آورده تا مناقب و فضایل علی (ع) را به طریق احسن بیان کند.

شمعی واگو از آنچه دیده‌ی  
آب علمت خاک ما را پاک کرد  
ز آنکه بی شمشیر کشتن کار اوست  
تاچه دیدی این فرمان از کردگار  
چشمهای حاضران بر دوخته  
ای پس از سوء القضا حسن القضا  
یا بگویم آنچه بر من تافته است  
می فشانی نور چون مه بی زبان  
چون شعاعی آفتاب حلم را  
بارگاه ماله، کفواً احد  
در درون هرگز نجنبد این گمان

ای علی که جمله عقل و دیده‌ی  
تیغ حکمت جان ما را چاک کرد  
بازگو دانم که این اسرار هوست  
بازگو ای باز عرش خوش شکار  
چشم تو ادراک غیب آموخته  
راز بکشا ای علی مرتضی  
یا تو واگو آنچه عقلت یافته است  
از تو بر من تافت چون داری نهان  
چو تو یابی آن مدینه علم را  
باز باش ای باب رحمت تا ابد  
تا بنگشاید دری را دیده بان

چون کشاده شد دری حیران شود مرغ امید و طمع پرآن شود

گفتن امیرالمومنین با قرین خود که چون تو خدو انداختی بر روی  
من خشم من بجنیبد و اخلاص عمل نماند. سبب ناکشتن تو آن بود و  
مسلمان شدن او به دست آنحضرت (ص ۲۱۷)

گفت امیر المومنین با آن جوان	که به هنگام نبرد ای پهلوان
چون خدو انداختی بر روی من	نفس جنیبد و تبه شد خوی من
نیم بهر حق شد و نیمی هوا	شرکت اندر کار حق نبود روا
تو نگاریده کف مولیستی	آن حقی کرده من نیستی
نقش حق را تو به امر حق شکن	بر زجاجة دوست سنگ دوست زن
گبر این بشنید و نوری شد پدید	در دل او تا که زناری برید
گفت من تخم جفا می کاشتم	من ترا نوعی دگر پنداشتم
تو ترازوی احد خو بوده ای	بل زیانه هر ترازو بوده ای
تو تبار و اصل و خویشم بوده ای	تو فروغ شمع کیشم بوده ای
من غلام موج آن دریای نور	کو چنین گوهر در آرد در ظهور
عرضه کن بر من شهادت را که من	من ترا دیدم سر افراز من
قرب پنجه کس ز خویش و قوم او	عاشقانه سوی دین کردند رو
او به تیغ حلم چندین خلق را	وا خرید از تیغ چندین خلق را
تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر	بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر

حدیث در شان علی (ع) است که مصطفی (ص) فرمود: مَنْ كُنْتُ

مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ (هر که را که من مولای او باشم، علی مولای اوست)

ابن معروف ترین حدیثی است که در همه کتابها (شیعی و سنی)

روایت شده است در قرآن کریم نیز آمده « النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ

انفُسِهِمْ » (آیه ۶) (پیغمبر به مومنان نزدیک تر و حق تر است از ایشان

بخودشان)

استاد جلال الدین همایی در «مولوی نامه» می نویسد:

«چیزی که هست اختلاف بر سر مفهوم و مقصود اصلی پیغمبر اکرم (ص) از کلمه مولی است گروهی آن را به ولایت و مولویت به معنی پیشوایی مسلمین و تولیت امور خلق و منصب امامت و امارت مومنان، و گروهی به دوستی و یاری و نصرت تفسیر کرده اند» (ص ۵۸، بخش اول) مولوی این حدیث را در دفتر ششم آورده و موضوع خاص موافق و اعتقاد مسلمین بیان کرده است و به مقام ولایت مطلقه الهیه امیرالمومنین علی (ع) را آشکار می کند.

نام خود و آن علی ، مولا نهاد  
ابن عم من علی مولای اوست  
بند رقیّت ز پایت بر کند  
مؤمنان را ز انبیا آزادیست  
همچو سرو و سوسن آزادی کنید  
بی زبان چون گلستان خویش خضاب  
شکر آب و شکر عدل نوبهار  
مست و رقص و خوش و عنبرفشان  
جسمشان چون درج پر دَر ثمار  
خامشان چون بی لاف و گفتاری فصیح  
هر زبان نطق از فر ما یافته ست  
نُطَقِ آدَمِ پرتو آن دم بود  
پس نبات دیگرست اندر نبات  
اندرین طورست عَزَّ مَنْ طمع  
از خریداران خود غافل مشو  
آن چنان فرمود آن صاحبِ دل آن

کلیات «مثنوی معنوی»: دفتر ششم ، ص ۱۲۳۳

زین سبب پیغمبر(ص)، با اجتهاد  
گفت هر که منم مولا و دوست  
کیست مولا آنکه آزادت کند  
چون به آزادی نُبوَت هادیست  
ای گروه مؤمنان شادی کنید  
لیک می گوید مردم شکر آب  
بی زبان گوید سرو و سبزه زار  
خَلّه ها پوشیده و دامن کشان  
جزو جزو آبستن از شاه بهار  
مریمان بی شوی آبست از مسیح  
ماه ما بی نطق خوش برتافته ست  
نُطَقِ عیسی از فر مریم بود  
تا زیادت گردد از شکر ای ثقات  
عکس آن اینجاست ذَلَّ مَنْ قنع  
در جوال نفس خود چندین مرو  
تانمانی تو پریشان حال از آن

## منابع و مأخذ:

- ۱ - کلیات مثنوی معنوی : مقدمه و شرح حال، استاد بدیع الزمان فروزانفر، سازمان انتشارات جاویدان ، چاپ سوم، آبان ۱۳۵۴
- ۲ - خلاصه مثنوی : نگارش ، همان ، دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران ، شماره ۱۵، تهران ۲۵۳۵.
- ۳ - تفسیر مثنوی مولوی : داستان ، قلعه ذالصور یا دز هوش ربا تألیف : استاد جلال الدین همایی، انتشارات آگاه، تهران ، ۲۵۳۶.
- ۴ - مولوی نامه: مولوی چه می گوید بخش اول . همان انتشارات آگاه تهران ۲۵۳۶
- ۵ - همان بخش دوم همان تهران ۲۵۳۶
- ۶ - بررسی هائی درباره مولوی : مجموعه چند مقاله درباره جلال الدین مولوی، شورای فرهنگ و هنر مرکز مطالعات و هم آهنگی فرهنگی چاپ زر خرداد ماه، تهران ۱۳۵۴.
- ۷ - سخن و سخنوران : نوشته بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم تهران ۱۳۵۰
- ۸ - بحر در کوزه : نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی : تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب، چاپ دوم، انتشارات محمد علی علمی، خیابان انقلاب، تهران، ۱۳۵۸.
- ۹ - تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد بلخی : محمد نفی جعفری جلد دوم دفتر اول چاپ یازدهم زمستان ۱۳۶۶ انتشارات اسلامی ، ناصر خسرو و پاساژ مجیدی تهران .
- ۱۰ - شرح مثنوی : نگاشته شاه داعی الی الله شیرازی دو مجلد راولپندی ۱۹۸۵ م به تصحیح محمد نذیر رانجها .
- ۱۱ - مثنوی معنوی : مولانا جلال الدین بلخی، معروف به رومی : قاضی سجاد حسین . دفتر اول و دوم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد ۱۳۹۸ هـ . ق / ۱۹۷۸ م.
- ۱۲ - کلید مثنوی : مؤلف سیدنا اشرف علی، دفتر اول جلد اول، مطبع مجیدی کانبور .

\*\*\*\*\*



## رمز گشایی و کالبد شکافی قصه ای نمادین پادشاه و کنیزک از مثنوی مولانا

### چکیده :

جلال الدین محمد بلخی با آفرینش مثنوی جایگاه و کاربرد ویژه ای، به قصه های رمزی بخشیده است. از این روست که اقبال لاهوری گفته است :

کاو به حرف پهلوی قرآن نوشت

روی خود بنمود پیر حق سرشت

همچنین :

نیست پیغمبر ولی دارد کتاب

شاعری کاو همچو آن عالی جناب

مولانا در حدود دویست و پنجاه داستان یا تمثیل بلند و کوتاه در مثنوی آورده است که به معانی و رای آنها نظر داشته و گاه استخراج معانی باطنی آن را بر عهده خواننده نهاده است. در این گفتار از قصه نمادین پادشاه و کنیزک از دفتر نخست مثنوی مولانا رمز گشایی و کالبد شکافی انجام شده است. عناصر داستانی عبارتند از شخصیت ها، زاویه های دید، هسته داستان، درون مایه داستان و لحن داستان.

\*\*\*

سخن از یک قصه ی رمزی و جهان مه آلود و نمادین آن است. می دانیم که قصه های رمزی و سمبلیک در ادب منثور داستانی ما از قرن پنجم با آثاری همچون رساله النظیر (داستان مرغان) ابن سینا و سپس در آثار کسانی چون احمد غزالی (رساله الطیر) و شیخ اشراق سهروردی و روزبهان بقلی و دیگران جلوه و روایی ویژه ای یافته است (۱).

در پی آن آثار شعری نمادینی با رویکرد عرفانی و در قالب قصه ی پرندگان پدید آمد که برجسته ترین آن ، مقامات الطیور یا منطق الطیر عطار نیشابوری است .

اما در سده ی هفتم پیر شوریده ی بلخ ، جلال الدین محمد با آفرینش مثنوی معنوی جایگاه و کاربرد ویژه ای به قصه های رمزی بخشیده است . او با زبانی ساده و به کمک واژگان و ترکیب های برآمده از کاربرد ویژه ای به قصه های رمزی بخشیده است . او با زبانی ساده و به کمک واژگان و ترکیب های برآمده از کاربردهای زبان اجتماعی از کالبد قصه چونان پیکره ای برای بیان و باز نمود جان مایه های دینی - عرفانی و آموزه های قرآنی بهره گرفت و در حقیقت به تفسیر و گزارش مضامین و مفاهیم عالی قرآن کریم به زبان شعر پرداخت ، هم از این روست « اقبال » نیز همچون « عبدالرحمن جامی » و « رینولد نیکلسن » در آثار خود، خویش را از تبار آتش دمانی چون مولانا خوانده می گوید :

روى خود بنمود پير حق سرشت	كاو به حرف پهلوى قرآن نوشت
يا	(كليات ، اسرار و رموز ، ص ۲۹)
شاعرى كاو همچو آن عالى جناب	نيست پيغمبر ولى دارد كتاب
	(كليات ، پیام مشرق ، ص ۳۲۲)

به هر روی، مولوی در مثنوی به شیوه ی قصه پردازی « مرزبان نامه » و « کلیله و دمنه » ، داستان در داستان و یا بیان زنجیره ای و پیوستاری مطالب پرداخته است که این خود گویای خلاقیت ذهن سرشار و جادو نگار اوست. گسترده و گنجایی اندیشه و افکار او به گونه ای است که برای هر چیز که بر زبانش آمد، حکایات و مثل های گوناگونی را فرا یاد می آورد و نمادهای فراوانی را به کار می بُرد.

«وسعت دنیای هنرمندان به وسعت نمادهای آنان است و آدمیان رایش از زبان در هنرشان می توان شناخت.» (۲)  
از این رو ، هنر ناب مولانا نشانی از زبان سخته و والای او و زبانش بازتاب جمال جان نهان و جهان پر گهر و دریا صفت اوست.

گفتیم که قصه های مثنوی برای سرگرمی و نشاط خاطر به قصد بیرون شدن از حال و مقال نیست. بلکه ظرفی است که درون مایه ی آگاهانه برای بیان خواسته گزینش شده است، آن چنان که در مثنوی می خوانیم:

ای برادر قصه چون پیمانه است	معنی اندر وی به سان دانه است
دانه ی معنی بگیرد مرد عقل	ننگرد پیمانه را گر گشت نقل

و این تلنگری است که مولوی از سر تیز هوشی به خواننده ی خود می زند که به نقش و نگار برونی و گیرایی های پوسته و پیکره ی ظاهری کلام فریفته نشوند. لایه های مه آلود و فضای تو در توی قلمرو رمزی را کنار بزنند تا به هسته و جان مایه ی مقصود و معنا برسند.

« اگر از تأویل مربوط به آیات و روایات بگذریم، مولانا در حدود ۲۵۰ (دویست و پنجاه) داستان یا تمثیل بلند و کوتاه در مثنوی آورده است که به معانی و رأی آن ها نظر داشته، گاه به تأویل این حکایات، خود صریحاً اشاره کرده و گاه استخراج معانی باطنی آن را بر عهده ی خواننده نهاده است» (۳)

این که چرا رمز و سمبل پدید می آید و شاعران و نویسندگان آثاری نمادین می آفرینند خود مساله ای ژرف و شگرف است که به بنیادهای باور شناختی و پویه های روانکاوانه و خواهانی های تباری - اساطیری فرهنگ ها و آیین های ملت ها برمی گردد و ما را توان و زمان در آمدن به این پهنه ها نیست، لیکن به کوتاهی یادآور می شویم که گنجینه ی واژگانی زبان انسان، برخاسته از دنیای رویاروی و طبیعت برون و پدیده های پیرامون وی است. به همین سبب است که زبان پژوهان، زبان را پدیده ای اجتماعی - انسانی می دانند.

از آن جا که انسان خود موجودی پیچیده و دارای جهانی راز ناک در اندرون است. نمی توان به یاری واژه های ظاهری زبان دنیای نهاد نهان او را با همه ی رمز و راز هایش باز شناخت. چرا که در قاموس زبان، هر واژه نمود کار معنایی است و مصداق بیرونی ویژه ای دارد.

اما انسان که تنها به هستی ظاهری و جسم خود خلاصه نمی شود. او اسرار و رموزی در جان و نهان دارد که این کلمات از بازگویی آن ناتوانند. در ظرف تنگ و تاریک لغات زمینی و خاکی در نمی گنجند. تو گویی از

همین روست که مولانا خود فریاد برمی آورد که: (مثنوی، دفتر اول، قصه ی طوطی و بازرگان)

حرف چه بود تا تو اندیشی از آن      صوت چه بود خار دیوار رزان  
حرف و صوت و گفت را برهم زخم      تاکه بی این هر سه با تو دم زخم (۴)

« مولوی در مثنوی خود اغلب از تنگنای زبان می نالد و ما را دعوت می کند تا با توجه به تنگنای زبان، پس پشت عبارات را ببینیم و بخوانیم.

لفظ در معنی همیشه نارسان      زان پیمبر گفت قد کل لسان «  
(مثنوی، دفتر دوم، ص ۳۰۱۸ (۵))

پس، آن گاه که زبان بشر از بازگویی حقایق و معانی بازماند واژگان از کشیدن بار معنایی و ورود به ساحت قدسی عالم معنا در بمانند، نماد یا رمز پدیدار می گردد. بنا بر این در ادبیات فارسی از سده ی ششم با سنایی که عشق و معانی بلند عرفان به قلمرو شعر در آمد، فضا و آثاری نمادین و راز آمیز نمایان گشت. در این میدان عشق ناک و عرفانی است که واژه های دست فرسود و عادی، نخ نما شده و بی فروغ اند.

اما ذهن های خلاق و شاعران بزرگ بیشتر از ذخیره های زبانی خویش بهره گرفته، رنساسی (نوزایی) در حوزه ی معنایی واژگان پدید می آورند و از خلاف آمد عادت کام می گیرند و آشنایی زدایی می کنند تا آنچه را در آسمان اندیشه دارند به کمک واژگان زبان به زیر بکشند و به ادراک آورند. بدان سان که هاتف اصفهانی در این ترجیع بند پُرآوازه ی عرفانی خویش گفته است:

«هاتف ارباب معرفت که گهی      مست خوانند شان و گه هشیار  
از «می» و «بزم» و «ساقی» و «مطرب»      وز «مغ» و «دیر» و «شاهد» و «زنار»  
قصد ایشان نهفته اسراری است      که به ایما کنند گاه اظهار» (۶)

اینک، برپایه ی آنچه گفته آمد، به رمزگشایی و کالبد شکافی قصه ی «پادشاه و کنیزک» از دفتر نخست مثنوی مولوی می پردازیم.

عناصر داستانی

الف ( شخصیت ها

پادشاه

کنیزک

طیبیان

حکیم

رسولان

زرگر سمرقندی

ب ( زاویه ی دید ( راوی داستان) : سوم شخص مفرد (دانای کل ) که در اینجا شاعر ، بیرون از فضای قصه قرارداد و کارکردهای شخصیت ها را گزارش می دهد.

پ ( هسته (طرح) داستان : دل بستگی و عشق پادشاه بر کنیز و بیان زنجیره ی رویدادهایی که در راه پیوند این دو پیش می آید.

ت ( درون مایه ی داستان :

پیوستن نفعه ی الهی (روح) به کالبد خاکی و تعلق جسم مادی به هوا و هوس و دل بستگی های مادی که سبب می شود تمام فر و شکوه و جلال و جمال خود را از کف بدهد و تاکید بر نقش راهبر و مرشد راه عشق و معرفت در سلامت نفس.

ث ( لحن داستان : جدی یا رسمی

\* چکیده ی قصه ی « پادشاه و کنیزک »

پادشاه که به همراه چاکران و نزدیکان خود به شکار می رود، در سر راه خویش به کنیزکی بر می خورد. کنیزک ، دل از شاه ربود و شاه با همان یک نظر ، یک دل که نه ، صد دل شیفته و فریفته ی جمال و زیبایی کنیزک گشت و چونان دل شده ای ، دین و دل باخته ی او شد و گفت :

جان من سهل است ، جان جانم اوست

هرکه درمان کرد مر جان مرا

دردمند و خسته ام در مانم اوست

برد گنج و دُر و مرجان مرا

(مثنوی معنوی ، دفتر اول ، ص ۴۳ ، ۴۲)  
شاه با دادن زر و سیم فراوان، سرانجام کنیزک را به چنگ آورد. اما این وصال و خوشی ها و دوستکامی های آن دیری نپایید . کنیزک رنجور و بیمار گشت .

آن کنیزک از مرض چون موی شد چشم شه از اشک خون، چون جوی شد  
پادشاه همه ی پزشکان را فرا خواند. در آغاز هر یک مدعی بودند  
که در شفا بخشی ، دم (۵۰) مسیحایی دارند و چونان مسیح معجزه می کنند  
( هر یکی از ما مسیح عالمی است ). با گذشت زمان روشن شد که این  
طبییان به گزاف ادعا می کردند و از درمان کنیزک و تشخیص درد و رنج او  
درماندند.

شاه که از این طبییان مدعی و گزافه گوی نا امید شد ، با حالتی  
شکسته دل و نالان و پریشان ، رو به درگاه حق کرد و بادل آکنده از سوز و  
گداز عشق و از سرزاری و درماندگی ، سرگرم راز و نیاز و غم دل گفتن بر  
آستان حق شد در میان این احوال ، خواب او را در ربود، در عالم رؤیا پیری  
راز آشنا و نهان دان ، بر او نمایان می شود و می گوید :  
پادشاهها : بر تو بشارت باد که حاجات تو روا گردید ، فردا ناشناسی از جانب  
ما نزد تو می آید که حکیمی صادق و نیک کردار است و درمان درد تو به  
دست اوست.

دیگر روز ، پادشاه پس از ساعاتی انتظار ، همان چهره ای را که در عالم  
رؤیا دیده بود ، در برابر قصرش به جای آورد و به گرمی او را مورد پذیره و  
نواخت خویش قرار داد.

پیش آن مهمان غیب خویش رفت (۷۰)	شه به جای حاجبان خود پیش رفت
لیک کار از کار خیزد در جهان (۷۱)	گفت معشوقم تو بودستی نه آن
همچو عشق اندر دل و جانش گرفت (۷۶)	دست بگشاد و کنارانش گرفت

سپس پادشاه ، این حکیم را بر بالین کنیزک حاضر کرد. حکیم با  
معاینه و مشاهده ی رنگ رخسار و علامات وی گفت : آنچه پزشکان مدعی  
پیشین به او داده اند ، به خطا بود ، زیرا آنان درد حقیقی را تشخیص نداده اند.

گفت هر دارو که ایشان کرده اند آن عمارت نیست ویران کرده اند (۸)

درد و غم این کنیزک ، از گونه ای دیگر است و من درمان آن را می دانم.  
درد و رنجوری او ریشه در دل او دارد. درد عشق است و این زاری و بی  
تابی برخاسته از دل است.

دید از زاریش کو زار دل است	تن خوش است و او گرفتار دل است (۸۹)
عاشقی پیداست از زاری دل	نیست بیماری ، چو بیماری دل (۹۰)
علت عاشق ز علت ها جداست	عشق اسطراب اسرار خداست (۹۱)

حکیم از شاه می خواهد که خلوتی فراهم کند و او را با کنیزک تنها بگذارد تا بتواند در نهان، اسرار دل کنیزک را دریابد و بداند که او دل در گرو کدام شهر و دیار و یار نهاده است .

سرانجام پس از پرس و جوهای بسیار، دریافت که کنیزک ، دل به زرگری از سمرقند سپرده است.

نرم نرمک گفت شهر تو کجاست	که علاج اهل هر شهری جداست (۱۲۵)
زان کنیزک بر طریق داستان	باز می پرسید حال دوستان (۱۳۶)
نبض او بر حال خود بُد بی گزند	تا پرسید از سمرقندش چو قند (۱۴۵)
نبض جست و روی سرخ و زرد شد	کز سمرقندی زرگر فرد شد (۱۴۶)

پس از کشف راز ، حکیم به پادشاه خبر می دهد و او نیز رسولانی را برای آوردن زرگر سمرقندی به آن دیار روانه کرد. رسولان رفتند و به وعده های دل پذیر از سوی شاه ، زرگر را فریفتند.

زرگر نیز مست از خیال باطل ، به همراه آنان عازم قصر شاه شد. پادشاه او را به گرمی پذیرفت و آن گاه حکیم به وی گفت که کنیزک را به زرگر بسپارد:

پس حکمیش گفت کای سلطان مه	آن کنیزک را بدین خواجه بده ۱۶۴
شه بدو بخشید، آن مه روی را	جُفت کرد آن هر دو صحبت جوی راه ۱۶۵

به تدبیر حکیم ، وصال زرگر و کنیزک ممکن گشت. پس از این ، کنیزک دوباره آن نشاط و طراوت و روزگار شادابی و کام جویی خود را بازیافت و به زیبایی و جمال نخستین خویش رسید.

حدود شش ۶ ماه از این ماجرا نگذشت که زرگر به خط پایان خوشی های خود رسید و حکیم زهری برای او ساخت و به خوردش داد. سرانجام زرگر مست از غرور مال و منال به شعوزه ی خیال ، جان باخت.

بعد از آن از بهر او شربت بساخت  
 خون دوید از چشم همچون جوی او  
 تابخورد و پیش دختر می گذاخت ۱۶۶  
 دشمن جان وی آمد روی او ۱۶۹  
 با رفتن زرگر از دنیا، آن همه عشق و دلبستگی کنیزک به او نیز در دلش سرد  
 و خاموش گردید.

عشق هایی کز پی رنگی بود  
 ز آن که عشق مردگان پاینده نیست  
 عشق نبود ، عاقبت ننگی بود ۱۶۸  
 ز آن که مُرده سوی ما آینده نیست ۱۷۹  
 کز شراب جان فرایت ساقی است ۱۸۱  
 عشق آن زنده گزین ، کاو باقی است

به این ترتیب در فرجام این قصه، دوباره پادشاه و کنیزک باهم و برای هم ماندند.

رمز گشایی شخصیت های قصه :

- ۱) پادشاه : رمز روح معنوی ، روح قدسی و سلطان روح است .
- ۲) کنیزک : رمز جسم مادی و نفس تن و نفس حیوانی تواند بود.
- ۳) طبیبان : رمز مدعیان بی خبر و نا آگاه از اسرار عشق و حقیقت ، علمای ظاهر بین
- ۴) حکیم : رمز پیر راز آشنا و راهنمای حقیقی و آگاه به اسرار عشق
- ۵) رسولان : رمز قوای ادراک و دریافت و عقل و فهم.
- ۶) زرگر : رمز نفس مادی که طالب حطام دنیایی و پیرو هوا و هوس است . خواجه ی نفس.

کالبد شکافی و تحلیل نمادین قصه .

در آغاز این قصه ی سمبلیک به عاشق شدن پادشاه و پیوند او با کنیزک برمی خوریم . گفتیم که پادشاه نماد « روح قدسی » است . هم از این رو است که مولوی به دیرینگی و ازلی بودن آن در مصراع نخست اشاره کرده ، می گوید: « بود شاهی در زمانی پیش از این »

بنابر این پیوند شاه و کنیزک ، در حقیقت در آمدن روح به کالبدتن و جسم مادی است. پس از این می بینیم که به سبب رنج کشی ها و ریاضت های روحانی و زهد پیشگی و کوشش روح متعالی و کمال جوی جسم به دشواری و رنج و عذاب در می افتد و زار و نزار و رنجور می شود.



به بیان دیگر ، با حضور روح پر جذبه و کوشش ، مرکب نفس حیوانی زمین گیر می شود و نمی تواند گرانی و سنگینی نفعه ی رحمانی را بر پیکر آلوده به زنگار هوا و هوس حمل کند. به این سبب رنجور و بیمار می شود . هرگاه روح بزرگ در قفس تن در می آید ، پیوسته در تلاش و تکاپو و در مسیر شدن قرار می گیرد شدنی رو به خدا. این حق جویی و خدا خویی روح های عظیم و تحمل ریاضت ها و بلاهای راه عشق نفس حیوانی و جسم مادی را می تراشد و آزرده می سازد و روح معنوی را فربه و لطیف می گرداند.

در پی بیماری و رنجوری جسم مادی (کنیزک) ، طبیبان به صحنه می آیند. طبیبانی که مدعی هستند درمان هر دردی را با خود دارند و هر یک از خود را چونان مسیح می دانند که جان به تن مرده می آورند.

هر یکی از ما مسیح عالم است هر الم را در کف ما مرهم است ۴۵  
همچنان که پیش از این گفته شد ، این طبیبان مدعی و مغرور، نماد و نماینده ی مدعیان جاهل و بی خبر از اسرار باطن هستند و از عشق و معرفت بویی نبرده اند، آن گونه که سعدی در گلستان آورده است:

این مدعیان در طلبش بی خبران اند کان را که خبر شد ، خبری باز نیامد (۷)  
والبته این مضمون برگرفته از حدیث رسول اکرم (ص) است که فرمود: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانَهُ» همین مفهوم رامولانا در جای دیگر مثنوی به زیبایی بیان کرده است:

هر که را اسرار حق آموختند مَهر کردند و دهانش دوختند  
این عمل طبیبان مدعی که به گزاف ادعای آگاهی می کنند و لاف از معرفت و دانایی خود می زنند یاد آور حکایت « پروانه های طالب شمع » از « منطق الطیر » عطار است که ابتدا دو پروانه به نوبت به شمع نزدیک می شوند و بر می گردند و از وصال خود به قدر فهم خویش باز می گویند اما پیرو مرشد آن ها ، آگاهی های این دو را ناقص می شمارد. تا این که پروانه ی سوم می رود و خویش را در پرتو شعله ی شمع در می افکند و خویشتن خود را در پرتو وجود شمع از یاد می برد و با او یکی می شود ، راهنما و مرشد طریق معرفت می گوید :

گفت: این پروانه درکار است و بس کس چه داند؟ این خبردار است و بس  
آن که شد هم بی خبر هم بی اثر از میان جمله او دارد خبر  
تا نگردي بی خبر از جسم و جان کی خبر یابی ز جانان یک زمان (۸)

در مرحله ی بعدی ، دیدیم که وقتی پادشاه از این مدعیان بی خبر ناامید گشت و دریافت که از اسرار درون آگاهی ندارند. « پابرهنه جانب مسجد دوید.»

رفت در مسجد سوی محراب شد سجده گاه از اشک شه پُر آب شد ۵۴  
این عمل از دید نماد شناسی به معنای توسل روح به حلقه ی لطف و عنایت حضرت حق است و چون این پناه جویی و روی آوردن به بارگناه معشوق بازاری و از سر سوز درون بود ، کارگر واقع شد و لطیفه ی رحمانی در کالبد پیری راز آشنا و نهان دان و حکیمی سوخته جان نمایان می شود . رویارویی پادشاه با این حکیم امین و صادق و نماینده ی قدرت حق و مهمان غیب در حقیقت نمودی از پیوند روح با نفحه ی رحمانی و لطیفه ی روحانی عالم غیب است که بصیرت و معرفت را به همراه می آورد. به سبب آشنایی دیرین و سابقه ی ازلی این دو در نهانخانه ی غیب است که پادشاه به این مهمان غیب می گوید :

گفت معشوقم تو بودستی نه آن لیک کار از کار خیزد در جهان ۷۱  
دست بگشاد و کنارانش گرفت همچو عشق اندر دل و جانش گرفت ۷۶  
این حکیم صادق که در نقش راهنمای حقیقی و مرشد کامل پدیدار می شوند. از رمز و راز باطن با خبر است و نظر بر جان دارد . به همین سبب جهل و بی خبری و خطای علمای ظاهر و طبیبان مدعی را یاد آور می شود و به کشف راز می پردازد و می گوید درد این کنیزک از گونه ای دیگر است :

گفت هر دارو که ایشان کرده اند آن عمارت نیست ، ویران کرده اند ۸۵  
بی خبر بودند از حال درون استعیز الله ممّا یفترون ۸۶  
علت عاشق ز علت ها جداست عشق اسطراب اسرار خداست ۹۱  
حکیم به یاری دانش نهان و معرفت باطنی و فراست خویش به میل مفرط کنیزک به زرگر سمرقندی پی برد. از این جا شخصیت زرگر وارد قصه می شود . زرگر سمرقندی نماد هوای نفس و تمایلات نفسانی است که با خلعت و سیم و زر به وسیله ی رسولان عقل و فهم و قوای ادراک مادی و حواس دریافت ظاهری فریفته شد.

پس وصال کنیزک و زرگر به معنای پیوند جسم مادی با هواهای نفس و خواهانی های مادی آن است و اتفاقاً در این قصه هم مولانا از این

دو به عنوان دو مصاحب و یار همدم یاد می کند که در جستجوی دوستی و همدمی بایکدیگر بودند:

شاه بدو بخشید آن مه روی را جفت کرد آن هر دو صحبت جوی را

(۱۶۵ دفتر اول)

در بخش پایانی این قصه، حکیم یا مرشد روحانی تدبیری می اندیشد تا هوای نفس یا خواجه ی نفس را که همان زرگر بود. از بین ببرد و جسم مادی را از چنگال او رها سازد به همین منظور معجونی به او میخوراند و او را از پای در می آور و کنیزک از بند تعلقات او آزاد می شود. ( این عمل حکیم، یاد آورد حکیم جاماسپ واعمال جادوانه ی او و فسونگاری های زال و سیمرغ در ادبیات حماسی است )

به هر روی، جسم مادی یا نفس حیوانی آن تمایلات و شهوات مادی خود را به تدبیر حکیم صادق و پر راهدان رها کرد و آرایش های آن را از خویش زدود و پس از پیمودن منازل و مراحل و تجربه ی عشق مادی به درک و دریافت تازه ای از عشق حقیقی و آن سری دست یافت.

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است

(۹۲ دفتر اول)

به بیان دیگر مس وجود باید پالوده و پیراسته شود تا نور معرفت و بصیرت و کیمیای عشق در آن جلوه گر شود. آن چنان که شیخ شیراز، آن سر حلقه ی اهل راز حافظ گفته است:

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی (۹)  
سرانجام مولانا ضمن بیان دونوع حس، نتیجه گیری می کند که از بین بردن زرگر (تمایلات نفسانی و مادی) برای درمان حس دینی لازم و ضروری بود این حس هم به دست خداوند است.

هر که را در جان خدا بنهد محک هر یقین را باز داند او ز شک ۲۱۵

حس دنیا نردبان این جهان حس دینی نردبان آسمان ۲۱۸

صحت این حس بجوید از طبیب صحت آن حس بخواهید از حبیب ۲۱۹

صحت این حس ز معموری تن صحت آن حس ز ویرانی بدن ۲۲۰

راه جان مر جسم را ویران کند بعد از آن ویرانی آبادان کند ۲۲۱

بدین میان می بینیم بار دیگر سلطان روح (پادشاه) و جسم مادی (کنیزک) باهم و برای هم، اما این بار با تجربه ای تازه و نگاهی نو همزیستی را از سر گرفتند. چرا که از بین رفتن هوا و هوس (زرگر) حس

دینی پرورده و شکوفا شد و حسّ دنیایی که نردبان ما و منی در این جهان بود سرکوب گشت و لازمه ی آبادانی جهان جان، ویرانی نفس مادی و خواهانی های آن است .

راه جان مر جسم را ویران کند      بعد از آن ویرانی آبادان کند  
( ۲۲۱ دفتر اول )

شرح این هجران و این خون جگر ۱۰      این زمان بگذار تا وقت دگر  
( مثنوی معنوی ، دفتر اول ، ۱۰۹ )

### کتاب نامه

- ۱ - برای آگاهی بیشتر در این باره رجوع کنید به کتاب : راویان آثار (معرفی یازده اثر داستانی ستی) تألیف : فریدون اکبری شلدره ای، نشر چشمه ، تهران ، چاپ اول ، ۱۳۸۲ ، ص ۱۰۸ به بعد.
- ۲ - قمار عاشقانه ، عبدالکریم سروش . موسسه فرهنگی صراط؛ چاپ چهارم، بهمن ۱۳۷۹ ، ص ۲۱۱ .
- ۳ - قمار عاشقانه ، همان ، ص ۱۱۵ .
- ۴ - خلاصه ی مثنوی نگارش : بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات دانشگاه ، ۱۳۵۵ ، ص ۳۶ ، ب ۷۷۱ و ۷۷۲ .
- ۵ - نقل از « قمار عاشقانه » همان ، ص ۱۱۸ .
- ۶ - دیوان سید احمد هاتف اصفهانی ، تصحیح وحید دستگردی، انتشارات فروغی؛ ۱۳۴۵ ، بخش ترجیعات .
- ۷ - گلستان سعدی ، به تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی ، تهران ، ۱۳۶۸ ، دیباچه .
- ۸ - منطق الطیر . عطار نیشابوری ، به اهتمام سید صادق گوهرین ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۲ ، ص ۷۴ به بعد .
- ۹ - دیوان حافظ . به اهتمام مجید فدایی منش . انتشارات سرور . چاپ سوم ، ۱۳۷۸ ، ص ۳۹۶ .
- ۱۰ - آنچه از ابیات مثنوی معنوی با شماره ی صفحه و بیت در این جستار ذکر شد، از منبع زیر بود : « خلاصه مثنوی » ( به انتخاب و انضمام تعلیقات و حواشی ) . نگارش استاد بدیع الزمان فروزانفر . انتشارات دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران . شماره ۱۵ ، ۱۳۵۵ .

\*\*\*\*\*

## معنوی نامه

رونق لطف و کرامت مولوی معنوی  
گلشن روح مودت مولوی معنوی  
قبة اوج شرافت مولوی معنوی  
صفا میدان رفعت مولوی معنوی  
شد نیستان صداقت مولوی معنوی  
آیت دریای رحمت مولوی معنوی  
چون بود پیر طریقت مولوی معنوی  
رهرو راه اخوت مولوی معنوی  
پیک تفسیر رسالت مولوی معنوی  
شد نشان راه صفوت مولوی معنوی  
جلوة خوب جلالت مولوی معنوی  
تا به دل داده بصارت مولوی معنوی  
یارمان در کنج خلوت مولوی معنوی  
بلبل باغ سیادت مولوی معنوی  
رشته محبوب وصلت مولوی معنوی  
پیر میدان سماعت مولوی معنوی  
این چنین کرده عبارت مولوی معنوی  
شمس تبریز حقیقت مولوی معنوی  
نی نواز پاک حضرت مولوی معنوی  
چشمه نوش سعادت مولوی معنوی  
چون بود رمز محبت مولوی معنوی

پیکر عشق و محبت مولوی معنوی  
سر به سر افکار او عشق جمال ذوالجلال  
گوهر بحر تصوف را صدف باشد همی  
سالک عشق حقیقی راه او جویان بود  
هرکجا باشد نوای نی نوازان ادب  
چشمه جوشان بود در پهنه دشت سخن  
آسمان گوید حکایت های شیخ و پیر ما  
مثنوی گوید به ما حرف درست معرفت  
یادگار رحمة للعالمین شد مثنوی  
عاشق اشعار او جمله بزرگان سخن  
جمله تفسیر نبی باشد همه آثار او  
فکر ما دارد همیشه نور عشق مثنوی  
قلبمان راز او نیاز پیر رومی می کند  
در غزل خوانی همه گوهر فشان بزم عشق  
ما همه پیمانگر روح مودت هر زمان  
قونیه دارد سماع مولویه صبح و شام  
رهرو راه فنا، اندر فنا یابد بقا  
می رسد آواز نی از درگاه تبریزیان  
بر زبان دارم نوای نی از آن مولوی  
آرزوی عاشقان باشد سماع معنوی  
پیر رومی شد مراد حضرت اقبال ما

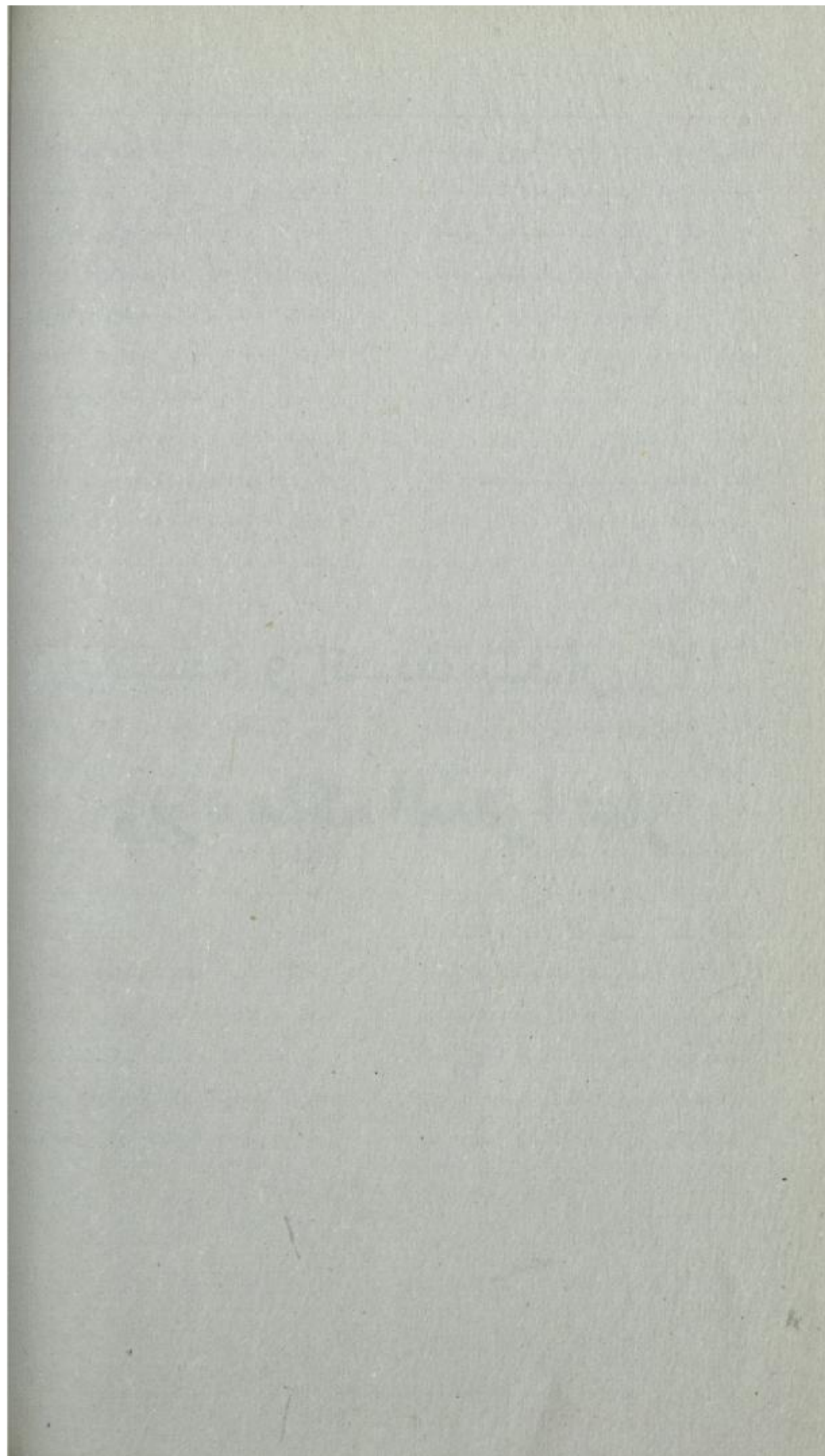
سوی حق دارد دلالت مولوی معنوی  
 بلخی حق و عدالت مولوی معنوی  
 چون سپرده راه حکمت مولوی معنوی  
 محرم اسرار خلوت مولوی مولوی معنوی  
 عارف پیمان وحدت مولوی معنوی  
 روشنی بخش هدایت مولوی معنوی  
 دشمن جهل و ضلالت مولوی معنوی  
 دست افشان در سماعت مولوی معنوی  
 حسن خلق و خوش نجات مولوی معنوی  
 چون دهد مشک بشارت مولوی معنوی  
 شعر فارسی را حمایت مولوی معنوی  
 بلبل باغ ثقافت مولوی معنوی  
 چون کند هر دم کتابت مولوی معنوی  
 چون بود آثار رحمت مولوی معنوی  
 در دل آورده قداست مولوی معنوی  
 این بود در خواب رؤیت مولوی معنوی  
 افتخار پاک رفعت مولوی معنوی  
 روح ریحان طراوت مولوی معنوی  
 هر کسی دارد ارادت مولوی معنوی  
 جان و دل خواند قرائت مولوی معنوی  
 محفل لطف و عنایت مولوی معنوی  
 بحر عرفان و حکایت مولوی معنوی  
 این بود اصل وصایت مولوی معنوی  
 چون که دارد او ولایت مولوی معنوی  
 در طریق حق ضمانت مولوی معنوی

رومی عصر آمده شیخ الشیوخ معرفت  
 پیر رومی با مرید هندیش در گفت و گو  
 آن حکیم امت آمد رهنمای مؤمنان  
 روضه او مرکز دیدار عشاق طریق  
 راه پاک قونیه روشنگر هر عارفی  
 چاره ساز و رهنمای عاشقان راه حق  
 حلقه درس وفا دارند ای مولوی  
 مولویه در سماع نی هماره روز و شب  
 «فیه ما فیه» سخن دارد بسی گفتار نیک  
 طبله عطار دل خوشبو شده از مثنوی  
 آب نیشابور عشق آید به گلزار ادب  
 افتخار قونیوی همراه ما شد هر زمان  
 جسم و جان پیوسته اشعار ناب مثنوی  
 کشف محبوب حقیقت جلوه عرفان ما  
 قدس اقدس آورد در جان و دل این مثنوی  
 آرزوی هر کسی دیدار روی مولوی  
 چادر عشق و محبت بر مزار او کشید  
 خانه فرهنگ ایران شد چراغان این زمان  
 دست افشان، پای کوبان شاعران خوش سخن  
 محفل شعر و سخن در خانه فرهنگ دل  
 پاک دل رخشنده مهر داد وفا کوشان بود  
 شمس تبریزی غزل خوان آمده در جشن ما  
 صدر دین قونیوی در کوچه های قونیه  
 جانشین مولوی باشد امین مولوی  
 رهنمای این رها، در عالم عرفان و حق

\*\*\*\*\*

اندیشه و اندیشمندان (۲)

**ویژهٔ ملک الشعراء بهار**





## تأثیر پذیری بهار از اقبال

### چکیده:

در هفت سال اخیر زندگانی مثمر خود ملک الشعرا بهار در دو قطعه شعری ماندگار و در خطابه ایراد شده به مناسبت مراسم روز اقبال از علو فکری و عظمت نقش اقبال در بیداری مسلمانان ستایش فراوانی کرده است :

قرن حاضر خاصه اقبال گشت      واحدی کز صد هزاران برگذشت  
باز نفوذ اندیشه اقبال در شعر بهار تفکیک ناپذیر است : خطاب به کشور اسلامی  
پاکستان سروده:

شمه ای در حال و استقبال تو	هان نه من گویم که گفت اقبال تو
زندگی جهد است و استحقاق نیست	جز به علم انفس و آفاق، نیست
گفت حکمت را خدا خیر کثیر	هر کجا این خیر را دیدی بگیر

بازتاب حرارت جهد و مبارزه اقبال خطاب به جوانان در شعر بهار این گونه آمده :

کنون امید من ای نوخطان به سعی شماست	مگر که سعی شما داد من تمام دهد
الاکجاست جوانی ز نوخطان وطن	که در حمایت من وعده کرام دهد

\*\*\*

شاعر شهیر مشرق زمین و شاعر ملی پاکستان علامه دکتر محمد اقبال لاهوری در زمانی می زیسته است که مسلمانان جهان به ویژه مسلمانان شبه قاره آسیای جنوبی زیر یوغ اسارت بیگانگان در شکنجه و آزار بسر می بردند و استعمار همواره سعی می کرد که مسلمانان در سراسر جهان عقب مانده و بی سواد و جاهل باشند. دل اقبال ازین وضع مسلمانان سوخت و او تصمیم گرفت که آنها را از بدبختی و وخامت اوضاع نجات دهد و آنها را

برای آزادی و آزادگی و استقلال طلبی تحریک نماید. وی برای نایل آمدن به این هدف شعر را وسیله خود قرار داد و جهت اظهار احساسات و نظرات خود زبان فارسی را انتخاب کرد، اگرچه زبان مادری اش فارسی نبود. شاید به این علت که :

گرچه هندی در عذوبت شکر است      طرز گفتاری دری شیرین تر است

باوجودی که اقبال بیشتر به زبان فارسی شعر سرود، اما تا سال ۱۹۴۳م در ایران ناشناخته بود. چون آوازه و شهرت شعر و افکار او به گوشه و کنار جهان انتشار یافته بود. در همان سال یک هیأت فرهنگی ایرانی به عضویت پور داؤد رشتی برای تحکیم پیوند و روابط ایران و شبه قاره به دهلی سفر کرد. یکی از خبر نگاران از پورداؤد درباره اقبال استفسار کرد. پور داؤد که اقبال را زیاد نمی شناخت، جواب داد که او فقط یک شاعر محلی است و کسی وی را در ایران نمی شناسد. ازین جواب پور داؤد، مسلمانان شبه قاره ناراحت شدند. چنانچه مجله محیط در شماره خود، اردیبهشت ۱۳۲۳ / ۱۹۴۴م، از آن تذکر داده اظهار تأسف کرد و به منظور تلافی آن یک هیأت دیگر به لاهور رفت و به آرامگاه آن شاعر انقلاب حلقه گل را به نام ملت ایران نثار کرد. بدین طریق اقبال و شعر و افکارش در ایران شیوع یافت، توجه مردم را به خود جلب نمود. طرفداران و آشنایان پیدا کرد و سخنوران و دانشمندان به مطالعه اقبال پرداختند.

ملک الشعراء محمد تقی بهار که دل دردمند داشت و روزهای اضطراب مردم ایران و ناتوانی دولت و ضعف مملکت به علت توطئه های بیگانگان را دیده و به دقت مطالعه کرده بود، بیش از همه عاشق و دلباخته اقبال شد. وقتی در سال ۱۹۴۴م انجمن روابط فرهنگی ایران و هند در تهران تشکیل یافت، بهار عضویت آن انجمن را پذیرفت و نخستین جلسه انجمن مزبور که ۲۶ مهر ماه ۱۳۲۳ ش برگزار شد. بهار منظومه ای «سلام به هند بزرگ» سرود. این مثنوی دل انگیز حاکی از علاقه و عشق بهار به آن سرزمین است. سرزمینی که از مدت ها مرکز علم و ادب بالخصوص لاهور

و ملتان و دهلی و تته گهواره ترویج و ترفی و پیشرفت زبان و ادب فارسی بوده است و شاعران و نویسندگان نامی را در آغوش خود پرورش داده است.

بهار درین مجموعه فهرستوار نام های مشاهیر شاهان و امیران و شیفتگان ادب فارسی و شاعران فارسی گوی را برده است و از آنها تجلیل نموده است. چنانکه می گوید:

یادی از «مسعود سعد» راد کن	بعد یاد «رونی» استاد کن
آنکه چون «سعدی» سخنگویی نوست	بلبل گلزار دهلی «خسرو» است
با «حسن» صد لطف و گرمی توأم است	در کلامش آتش و گل باهم است
بزم «اکبر» شد ز «فیضی» فیض یاب	دکهن از «بوالفضل» و «فیضی» یافت آب
طبع «عرفی» خوش به مضمون راه جست	داد، داد لفظ و معنی را درست
با «کلیمش» ساحران را نیست تاب	کس نگفت آخر «سه بیتش» را جواب

بعد ازین شاهان مغول را ذکر نموده، راجع به شاعران دیگر می گوید:

«غالبی» آمد اگر شد «طالبی»	شبلی هست ار نباشد غالبی
بیدلی گر رفت اقبالی رسید	بیدلان را نوبت حالی رسید
هیگلی گشت از سخنگویان بپا	گفت کُل الصید فی جوف الفرا
قرن حاضر خاصه «اقبال» گشت	واحدی کز صد هزاران برگذشت (۱)

درین مثنوی بهار قرن حاضر را خاصه اقبال نامیده، عقیدت و محبت خود را اظهار نموده است. تعبیر خواب اقبال که به شکل یک کشور مستقل مسلمانان شبه قاره به نام پاکستان بر نقشه جهان ثبت گردیده، بهار در استقبال استقلال پاکستان قصیده ای یادگار بهار به پاکستان سرود و در آن رهبران و مجاهدان و شهیدان را توصیف و تمجید به عمل آورده و برای استحکام و پیشرفت پاکستان و روابط خوبی دو کشور و وحدت نژاد و

مذهب و علایق پاکستان و ایران از خداوند متعال مسئلت نموده است و این امر بیانگر عشق و علاقه بهار با اقبال و پاکستان می باشد.  
بهار می گوید :

همیشه لطف خدا باد یار پاکستان      به کین مباد فلک باد یار پاکستان  
ز رجس شرک بری شد به قوت توحید      همین بس است به دهر افتخار پاکستان  
سزد کراچی و لاهور قبه الاسلام      که هست یاری اسلام یار پاکستان ۲

بعد از استقلال پاکستان شعر و افکار اقبال در محافل ادبی ایران موضوع سخن و بحث گردید. بنابراین بهار از دانشمند پاکستانی دکتر عرفانی که در آن زمان وابسته مطبوعاتی سفارت پاکستان در تهران بود، خواهش کرد که سفارت پاکستان برای آشنائی بیشتر اقبال اقداماتی به عمل آورد. لذا در سال ۱۹۵۰م از طرف سفارت پاکستان روز اقبال (یوم اقبال) در تالار فرهنگ ایران برگزار شد و ریاست جلسه به عهده ملک الشعراء بهار بود. دانشمندانی که در آن جلسه سخنرانی هایی ایراد کردند، عبارتند از :

ادیب السلطنه، علی اکبر دهخدا، سید حسن تقی زاده، استاد سعید نفیسی، دکتر معین، دکتر کچکینه کاظمی، صادق سرمد، دکتر حسین خطیبی، علی اصغر حکمت و مجتبی مینوی.

تردید نیست که بهار از همه بیشتر تحت تأثیر اقبال قرار گرفت علت عمده آن اینست که او در شعر اقبال روح مبارزه طلبی خود را منعکس می بیند. بهار نه فقط در پیروی و تقلید اقبال شعر گفته بلکه تضمین هم کرده است. وی در منظومه ای که از آن ذکر افتاده، می گوید:

شمه ای در حال و استقبال تو      هان نه من گویم که گفت اقبال تو  
زندگی جهد است و استحقاق نیست      جز به علم انفس و آفاق نیست  
گفت حکمت را خدا، خیر کنیر      هرکجا این خیر را دیدی بگیر  
فارغ از اندیشه اغیار شو      قوت خوابیده ای، بیدار شو،  
نیز اضافه می نماید:

زندگی جنگست و تدبیر معاش      زندگی خواهی چو مردان کن تلاش

باغنا ، شو صوفی و درویش دوست	فقر و درویشی در استغناء نکوست
با تواضع پادشاه خویش باش	با بزرگی و غنا درویش باش
خیز و جنبش کن که گنجت زیر پاست ۳	گر بترسی درد و رنجت در خفاست
مطالبی که بهار درین اظهار داشته در شعر اقبال چنین ذکر شده است.	
یک نگاه راه بین، یک زنده دل	چیست فقر ای بندگان آب و گل
ما امینیم این متاع مصطفی ص است	فقر ذوق و شوق و تسلیم و رضاست
بنده از تأثیر او مولا صفات	فقر مومن چیست؟ تسخیر جهات
فقر عریان بانگ تکبیر حسین ۴	فقر عریان گرمی بدر و حنین

اقبال ملل مشرق زمین را برای تحصیل علوم جدید و مدرن غرب تشویق می نماید و توصیه می کند که ملل شرق باید با پیشرفت علم و دانش غرب آشنا شوند. اما عادات و اخلاق و سنن خود را از دست ندهند. اقبال در «جاوید نامه» می گوید.

نی ز رقص دختران بی حجاب	قوت مغرب نه از چنگ و رباب
نی فروغش از خط لاطینی است	محکمی او را نه از لادینی است
از همین آتش چراغش روشن است	قوت افرنگ از علم و فن است
مانع علم و هنر عمامه نیست	حکمت از قطع و برید جامه نیست
مغز می باید نه ملبوس فرنگ	علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ
طبع درآکی اگر داری بس است ۵	فکر چالاکی اگر داری بس است

بهار در پیام ایوان به جوانان وطن مخاطب شده، می گوید:

مظاهر فریبنده غرب شما را فریب و گول نزنند. علم و دانش غرب را که پدیده های قابل استفاده مردم جهان است، فرا گیرید و از آن استفاده کنید. اما آداب و رسوم غرب را کنار بگذارید و اگر آداب و رسوم غرب را جایگزین سنن خود کردید، دیگر نمی توان شما را شرقی نامید.

اگر دهد ، هنر شرقی احترام دهد	مباش غره به تقلید غریبان که به شرق
ولی چه سود که غربت فریب تام دهد	تو شرقی یی و به شرق اندرون کمالاتی است
که فعل هاضمه اش باتن انضمام دهد ۶	ز غرب علم فراگیر و ده به معدۀ شرق

در شعر اقبال روح ستیزه و مبارزه جویی نمایان است که طره امتیاز شعر اوست. در یکی از غزل های خود می گوید:

لاله این چمن آلوده رنگ است هنوز  
سپر از دست مینداز که جنگ است هنوز  
ای که آسوده نشینی لب ساحل برخیز  
که ترا کار به گرداب و نهنگ است هنوز  
از سر تیشه گذاشتن ز خردمندی نیست  
ای بسا لعل که اندر دل سنگ است هنوز  
در یک غزل دیگر گفته :

چو موج مست خودی باش و سر به طوفان کش  
ترا که گفت که بنشین و پا به دامن کش  
به قصد صید پلنگ از چمن سرا برخیز  
به کوه رخت گشا خیمه در بیابان کش  
به مهر و ماه کمند گلو فشار انداز  
ستاره را ز فلک گیر و در گریبان کش  
همین جوش و حرارت جهد و سعی و مبارزه اقبال در بهار اثر کرده است و آن تأثیری را در شعر خود چنین اظهار می دارد.

کنون امید من ای نوخطان به سعی شماست  
مگر که سعی شما داد من تمام دهد  
ز چاک سینه بشکافته ز خنجر جهل  
دل شکسته ام آوای انتقام دهد  
الا کجاست جوانی ز نوخطان وطن  
که در حمایت من وعده کرام دهد  
ز چنگ بی هنران بر کشد زمام امور  
به دست مردم صاحب هنر زمام دهد

اقبال در پیام مشرق شعری به عنوان ساقی نامه دارد که در وصف ایران صغیر، کشمیر، سروده است، می گوید:

خوشا روزگاری خوشا نوبهاری  
نجوم پرن رُست از مرغزاری  
زمین از بهاران چو بالی تدروی  
ز فواره الماس بار آبشاری  
توگویی که یزدان بهشت برین را  
نهاداست در دامن کوهساری ۱۰

بهار نیز مثنوی ساقی نامه دارد که دوران جنگ جهانی اول و زمانی که ایران دوره انحطاط و زوال را طی می نمود، سرود. بهار در این مثنوی عظمت و شکوه قدیم ایران را یاد کرده در توصیف ایران می گوید:

خوشا مرز آباد ایران زمین  
خوش آن شهریاران با آفرین  
خوش آن کاخ های نو آراسته  
خوش آن سرو قدان نوخاسته  
خوش آن جویباران به فصل بهار  
خوش آن لاله ها رسته از جویبار ۱۱

اقبال با حکیم سنائی عقیدت خاصی داشت. وقتی او به دعوت پادشاه افغانستان به غزنین سفر کرد. زیارت آرامگاه آن عارف کامل مشرف گردید. به همین مناسبت شعری سرود. می گوید:

در فضای مرقد او سوختم	تا متاع ناله‌ای اندوختم
گفتم ای بیننده اسرار جان	بر تو روشن این جهان و آن جهان
عصر ما وا رفته آب و گل است	اهل حق را مشکل اندر مشکل است
مؤمن از افرنگیان دید آنچه دید	فتنه ها اندر حرم آمد پدید
ای حکیم غیب، امام عارفان	پخته از فیض تو خام عارفان
آنچه اندر پرده غیب است گوی	بو که آب رفته باز آید به جوی ۱۲

بهار نیز به نتیجه عقیدت و محبت به سنائی، آن را در خواب می بیند و هرچه اتفاقی می افتد به سلک شعر سفته می گوید:

خفته بودم شبی به خانه خویش	همچو مرغی در آشیانه خویش
چون در آمد میان حلقه ما	خاستم من به حرمتش برپا
بامنش گفتمی از قدیم همی	الفتی بوده است بیش و کمی
بنشستیم در برابر هم	هر دو تن شادمان ز منظر هم
در سیاست موافقش دیدم	نیز بر خویش عاشقش دیدم
بر من از لطف آفرین ها گفت	گفت از اینها و بیش ازینها گفت
همه از خاطرم گریخته اند	بسکه زهرم به کام ریخته اند ۱۳

المختصر موضوعاتی که بین اقبال و بهار تشابه و مماثلت دارد، بسیار است که درین مقاله نمی توان گنجانید. اینک به این شعر بهار سخنان خود را به پایان می رسانم.

دروود باد به روح مطهر اقبال	که بود حکمتش آموزگار پاکستان
-----------------------------	------------------------------

## پی نوشت ها

- ۱ - دیوان اشعار بهار ، ج ۲ ص ۲۴۱ - ۲۴۰
- ۲ - ایضاً ج ۱ ، ص ۷۳۸
- ۳ - ایضاً ج ۲ ، ص ۲۴۱
- ۴ - کلیات فارسی اقبال (پس چه باید کرد) ص ۳۹۸ - ۳۹۵
- ۵ - ایضاً ( جاوید نامه ) ص ۳۶۹
- ۶ - منتخب شعر بهار ، ص ۲۰۹
- ۷ - کلیات فارسی اقبال ( زبور عجم ) ص ۱۳۶
- ۸ - ایضاً ، ص ۱۳۷
- ۹ - منتخب شعر بهار ، ص ۲۱۱
- ۱۰ - کلیات فارسی اقبال ( پیام مشرق ) ص ۲۳۸
- ۱۱ - دیوان اشعار بهار ، ج ۲ ، ص ۲۷۲
- ۱۲ - کلیات فارسی اقبال (مثنوی مسافر) ، ص ۴۲۲
- ۱۳ - دیوان اشعار ، ج ۲ ، ص ۳۱ - ۳۰

## منابع

- ۱ - دیوان اشعار ، محمد تقی بهار ج ۲ ، انتشارات امیر کبیر تهران ۱۳۴۵ش.
- ۲ - کلیات فارسی اقبال با مقدمه احمد سروش ، انتشارات کتابخانه سنائی تهران ۱۳۴۳ش.
- ۳ - گفته های رومی و اقبال ، دکتر عبدالحمید عرفانی ، بزم رومی ، سیالکوت ۱۹۷۶م
- ۴ - منتخب شعر بهار ، دکتر گیتی فلاح رستگار ، کتابفروشی باستان، مشهد ، ۱۳۵۱ش.

\*\*\*\*\*



## شخصیت ملک الشعرا بهار از نگرشی تازه

### چکیده:

محمد تقی بهار ملک الشعرا در نیمه اول قرن بیستم میلادی در ایران زمین دارای شخصیت چند بُعدی بود. او همزمان محقق، روزنامه نگار، نویسنده، استاد دانشگاه، مرد سیاسی و شاعری طراز اول بوده است. از تألیفات ارزنده وی سبک شناسی در سه مجلد، تاریخ احزاب سیاسی، ترجمه احوال محمد جریر طبری، رساله زندگانی مانی و صد مقاله علمی می باشد. در حالیکه تاریخ بلغمی، تاریخ سیستان، مجمل التواریخ و القصص و جوامع الحکایات عوفی را با تصحیح، تحشیه و تنقیح به جامعه تاریخ شناس و ادب دوست تقدیم داشته است. کلیات شعری بهار پس از درگذشت بهار در چند نوبت چاپ و منتشر گردیده که بر قدرت علمی و تبحر ادبی او گواه صادق است. دکتر لطف علی صورتگر استاد دانشمند دانشگاه تهران و منتقد و سراینده بنام دوره معاصر از بهار ملک الشعرا این گونه تمجید کرده است:

آن خسرو سخن که پس از دور شیخ جام  
اقلیم شعر را بجز او تاجدار نیست

\*\*\*

در اواخر قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم هجری، ایران شخصیت‌های برجسته علمی، ادبی، پژوهشی، دانشگاهی را پرورانده که نظیرش طی چند قرن پیش از آن، کمتر یافت می شود. در شخصیت‌های چند بُعدی و کثیرالجهات این دوره محمد تقی بهار ملک الشعراء، سرآمد همه محسوب می شود. وی روزنامه نگار، مرد سیاسی، محقق، نویسنده، استاد

۱ - مدیر فصلنامه دانش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

دانشگاه و شاعر طراز اول طی قرون اخیر است. استاد دکتر لطف علی صورتگر چه بجا گفته است :

آن خسرو سخن که پس از دور شیخ جام  
اقلیم شعر را بجز او تاجدار نیست!

اما این تحسین و تمجید از ملک الشعراء برای سخنسرای کم نظیر اوست، در حالیکه آثاری که به نثر از قبیل تصنیف، تالیف، تحقیق، تصحیح، مقدمه و حواشی از خود باقی گذاشته است، نظیر آن را تا نیمه اول قرن چهاردهم در ایران زمین کمتر سراغ داریم. در کتابهای تاریخی و علمی که به تصحیح بهار در حین حیات وی اغلب آنها منتشر گردید، شامل تاریخ بلعمی، تاریخ سیستان، مجمل التواریخ و القصص، جوامع الحکایات عوفی و از تصانیف و مولفات بنام او سبک شناسی در سه مجلد، تاریخ احزاب سیاسی، ترجمه احوال محمد جریر طبری، رساله زندگی مانی، مجموعه مقالات بهار و ادب فارسی (در ۲ مجلد) که حاوی بالغ بر صد مقاله علمی و ادبی می باشد. در این جا این نکته را باید مدنظر داشت که اگر بهار تنها اثر ابتکاری پژوهشی «سبک شناسی» را از خود باقی می گذاشت و هیچ اثر دیگر منثور و منظوم هم از وی در دست نداشتیم، عظمت علمی و علو مقام نقد و نظر وی در تاریخ ادبیات فارسی کم سابقه به شمار می رفت. در هزار سال شعر و ادب فارسی صاحب نظران بیشتر به تحوّل و ویژگیهای شعر سروکار داشتند و در زمینه مختصات نثر نویسندگان اعم از ادب داستانی، تاریخی، عرفانی، فنی و متون مذهبی مجملاً اشارتهایی می کردند، اما به تحلیل و تجزیه علمی توجهی نداشته اند. سبک شناسی، به عنوان تاریخ تطوّر نثر فارسی اولین و تاکنون جامع ترین کتابی است که هرگونه نثر فارسی در آن مورد ارزیابی علمی قرار گرفته است. در مقدمه جلد اول در ۱۳۲۱ ش بهار افاده این اثر را بدین کلمات تبیین نموده:

«این مجلد: مجلد اول کتاب در حقیقت مدخلی است از برای ورود در دو جلد دیگر و تنها برای دوره دکتری زبان فارسی تدوین شده است، و دانشجویان سه ساله دانشکده را بدان حاجت نیست، زیرا تنها در دوره

دکتریست که زبان زند و اوستا، تدریس می شود و تحصیل خط و زبان مذکور وقتی با تحقیقات این مجلد همدوش گردد و زبان قدیم دری - طبق گفتارهای آخر - مطابقت شود و با مسبوق بودن به دو جلد دوم و سوم که در دانشکده آموخته، کمال دانشجو در تطوّر زبان حاصل می گردد.

اما جلد دوم و سوم هر چند با جلد اول ربط تمام دارد و در واقع هر دو متمم جلد نخستین است لیکن با مقدمه مختصری که فراخور معلومات و حضور ذهن دانشجویان در تاریخ زبان ذکر شده است و در گفتار اول از قدیم ترین آثار نثر زبان دری بحث و انتقاد شده، محصل را از عهد سامانیان تا زمان ما راهنمایی می کند و در سه سال دوره تحصیلی دانشکده، دانشجویان، فرصت خواهند یافت که متون قدیم و متوسط و جدید را مرور کرده و اشکالات خود را به وسیله استاد حل نمایند و نیازی به جلد اول نداشته باشند مگر به گفتار اخیر که آنرا هم در حین عمل با دستور استاد می توانند مرور کنند»

از عبارت اقتباس شده فوق چنین استنباط می شود که بهار استاد دانشگاه، جهت استفاده دانشجویان سطوح عالی کتابی درسی تدوین نموده، اما حقیقت امر این است که این اثر ماندگار در جهان فارسی برای همه ادیبان و نویسندگان سرچشمه فیضی است که می توان از آن بهره هایی بُرد. بهار خودش در آخرین پاره مقدمه مصنف، در اوضاع و احوالی که این اثر به وجود آمده، تبیین کرده است:

«امید است این خدمت که آسوء حالات یعنی متعاقب حبسهای پیاپی و تبعیدها و زیانهای گران و آزارهای بی موجب و وحشتهای شبانروزی بیست ساله - تنها به عشق خدمت به زبان کشور، بدون چشم داشت انتفاع و بهره ای انجام گرفت... و از این ابتکار و تألیف و تدوین «علمی تازه» که در ادبیات مشرق مسبوق به هیچ سابقه نبوده و خدمتی بی نظیر و تحفه ای نو ظهور است». چند اقتباس که از مقدمه آورده ایم به خاطر اینست که اثر ۱۴۰۰ صفحه ای در ۳ مجلد را بهار در مقدمه ها با اختصار و جامعیت

طوری ارزیابی نموده که به مثل معروف « تصنیف را مُصنّف نیکو کند بیان » کاملاً صدق می کند. به دلیل این که ارزیابی کلیّه آثار در یک مقال خارج از امکان است ، هم اکنون به سخنرایی بهار می پردازیم .

چنانکه می دانیم بهار، زادهٔ مشهد، متولد ۱۳۰۴ هجری قمری است. پدرش محمد کاظم صبوری از سخنوران برجستهٔ خراسان و سمت ملک الشعرائی آستان قدس رضوی را به عهده داشت. بهار از سنین طفلی و از دوازده سالگی به سرودن شعر تمایل داشت. پدر وی چون از این واقعیت آگاهی یافت، کوشید، فرزندش را از این مشغله بازدارد، اما بهار قریحهٔ طبیعی و ذوق سلیمی که داشت نتوانست از سرودن شعر برحذر بماند. غزل معروف حافظ بامطلع زیر را همهٔ ما به خاطر داریم :

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را      که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را  
بهار مسمّطی که در چهارده سالگی به این غزل گفته بند اول را  
ملاحظه فرمائید:

کنون که سبزه مزین نمود صحرا را      رسید مژدهٔ گل ببلان شیدا را  
به باغ اگر نگری یار سرو بالا را      صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را  
که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را،

در اوائل دههٔ دوم قرن حاضر شمسی بهار می خواست مجموعهٔ شعری را به چاپ برساند، اما مردم حاسد و نَمّام به مقام سلطنت وقت به قول خودش گزارش دادند: « بهار کتاب خود را در نهان چاپ می رساند و چیزها در آن گفته و نهفته است که منافی مصلحت شاهانه است » به مقداری که چاپ شده بود توقیف و در نوروز ۱۳۱۲ ش او را به زندان انداختند، پنج ماه زندانی بود و آنگاه به اصفهان تبعید گردید. دیگر ۵ سال بعد از درگذشت بهار در اوّل اردیبهشت ۱۳۳۰ ش بود، که دیوان اشعار او در دو مجلد توسط موسسهٔ انتشاراتی امیرکبیر به چاپ رسید. جلد اولش حاوی ۲۷۹ قصیده ۲۶ مسمّط، ۴ مخمّس، ۱۰ ترکیب بند، ۷ ترجیع بند و شش دوبیتی و مجلد دوم دارای دهها مثنوی، ۹۳ غزل، دهها قطعه، در حدود صد

رباعی و دوبیتی، مطایبات، ماده تاریخ‌ها و سایر آن می باشد. دومین چاپ دیوان بهار به سال ۴۵ - ۱۳۴۴ صورت گرفت و جمعاً دارای بالغ بر ۱۴۲۵ صفحه می باشد. بهار پنج سال پیش از درگذشت در مقدمه یکی از آثار متشور تعداد ابیات سروده شده خود را سی هزار بیت ضبط نموده بود.

از مشروطه طلبی، حقوق ملت و مردم، استخلاص از غلبه بیگانگان، مسائل و مشکلات روز، اصلاح جامعه، بیداری ایرانیان گرفته نعت رسول اکرم «ص»، منقبت امیر مومنان و امام هشتم و حضرت حجّت، از موضوعات عمده قصاید بهار می باشد. در قصاید، بهار به سبک خراسانی و بیشتر به آثار اساتید طراز اول نظیر رودکی، فرخی، مسعود سعد، منوچهری و امیر معزی استقبال می کرده است. قصاید بهار، همیشه با تعیین موضوع و باداشتن اهداف عالی سروده می شد. از صدها موضوع عده معدودی را ملاحظه فرمائید؛ آفرین فردوسی به مناسبت هزاره فردوسی، اتحاد اسلام، انتقاد از دولت، ای مردم ایران، بمباران آستانه امام رضا، پیام به انگلستان، پیوند مصر و ایران، شام ایران روز باد، مدح حضرت ختمی مرتبت (ص) یادگار بهار به پاکستان و سایر آن.

بررسی و ارزیابی آثار دیگر بهار به اطاله کلام خواهد انجامید. اینک می پردازیم به موضوع تمایلات بی شائبه قلبی بهار به کشور نوبنیاد اسلامی پاکستان که در آخرین سالهای زندگانی منمر وی بر نقشه گیتی به ظهور رسید. در سومین سال تأسیس پاکستان ملک الشعرا بهار قصیده غرایبی حاوی ۱۴ بیت در تمجید و تحسین میراث فرهنگی و اشتراکات هم دینی و هم نژادی و حسن همسایگی پاکستان و ایران را با عنوان «یادگار بهار به پاکستان» سرود که چند بیت به طور نمونه ملاحظه شود:

همیشه لطف خدا باد یار پاکستان	بکین مباد فلک، باد یار پاکستان
ز رجس شرک بری شد بقوت توحید	همین بس است به دهر افتخار پاکستان
سزد کراچی و لاهور قبه الاسلام	که هست یاری اسلام کار پاکستان
ز فیض رُوح محمد علی جناح بود	محمد «ص» و علی و آل یار پاکستان

طپد چو طفل ز مادر جدا، دل کشمیر      که سر زشوق نهد در کنار پاکستان  
 چو مادری که ز فرزند شیر خوار جداست      نجات کشمیر آمده شعار پاکستان  
 درود باد به روح مطهر اقبال      که بود حکمتش آموزگار پاکستان<sup>۱</sup>  
 پنج سال پیش از سرودن قصیده فوق، قبل از استقلال شبه قاره،  
 ملک الشعراء در قصیده ای با عنوان «خطاب به هند» راجع به عظمت علامه  
 محمد اقبال بیت معروفی سروده بود:

عصر حاضر خاصهٔ اقبال گشت      واحدی کز صد هزاران برگذشت  
 بهار مثل اقبال پرچمدار یگانگی اسلامی بوده، در نوبهار نوشته بود:

هند و ترکیه و مصر و ایران      تونس و قادس و قفقاز و افغان  
 در هويت دو اما به دین یک      مختلف تن ولی متحد جان

دانش دوستی ملک الشعراء به حدی بود که یکی از شیفتگان  
 پاکستانی خود در تهران، دکتر عبدالحمید عرفانی، نسخهٔ خطی دیوان جویا  
 تبریزی را اهداء فرمود که بعداً دانشگاه پنجاب زیر نظر دکتر محمد باقر  
 باهمکاری دولت ایران چاپ و نشر نمود.

بدیهه گویی استاد بهار هم اعجاب آور بود. روزی طی ملاقات با  
 دکتر عرفانی در منزل شخصی کتابچهٔ یادداشت شخصی اش را طلبید و دو  
 بیتی زیر که همان موقع سروده بود، باخط خود مرقوم فرمود.

دوش آمد پی عیادت من !      ملکی در لباس انسانی  
 گفتمش چیست نام پاک تو گفت      خواجه عبدالحمید عرفانی

عقیدت بهار به علامه اقبال به حدی بود که باوصف کسالت درست  
 یک سال پیش از پیوستن به ابدیت در تاریخ اول اردیبهشت ۱۳۲۹، ریاست  
 اجلاسیهٔ روز اقبال را در تالار فرهنگ تهران به عهده داشت و طی خطابهٔ  
 خود چنین گفت :

«هر وقت من به فکر پاکستان می افتم، بی اختیار علامه اقبال به یاد  
 من می آید. من اقبال را خلاصه و نقادهٔ مجاهدات و مساعی جاویدان نه صد

۱ - دیوان اشعار محمد تقی بهار، ص ۵ - ۷۹۴

ساله غازیان و عالمان و ادبای اسلامی و میوه رسیده و کمال یافته این بوستان نه صد ساله دانستم.»

شخصیتهای پاکستانی که در آخرین سه سال حیات ثمر بخش استاد بهار در تهران با ایشان دیدارهایی داشتند شامل آقای ملک غلام محمد وزیر دارایی فدرال وقت که بعد از چند سال به ریاست مملکت منصوب شد. وی از بهار دعوت نمود که از پاکستان دیدن کند اما استاد بهار به علت کسالت نتوانسته به دعوت وی پاسخ مثبت دهد. شخصیتهای متعدد دیگر که در تهران به ملاقات استاد نائل آمدند، شامل آقای ممتاز حسن معاون کل سابق وزارت دارایی فدرال و رئیس بانک ملی پاکستان که به فارسی سرایی نیز اشتها دارد، پرفسور فیروز الدین رازی استاد سابق فارسی دانشکده دولتی لاهور و اولین مؤلف نخستین فرهنگ سه زبانه فارسی - اردو - انگلیسی، پرفسور وزیر الحسن عابدی استاد سابق فارسی دانشگاه پنجاب بوده اند. یکی از افتخارات ملت پاکستان اینست که فقط هفت سال پس از خاموشی بهار دانشگاه پنجاب لاهور، دکترای ادبیات فارسی را به پایان نامه با عنوان «احوال و آثار ملک الشعراء محمد تقی بهار» به آقای عرفانی مدیر وقت مجله فارسی زبان «هلال» چاپ کراچی اعطاء نمود. به نظر من تا آن تاریخ شاید در ایران و سایر کشورها توجه محافل دانشگاهی به این موضوع نشده بود.

جایگاه ملک الشعراء بهار از قرن دهم هجری به این طرف به عنوان شاعر برجسته که در کلیه اصناف سخن به خصوص قصیده آثاری ماندگار باقی گذاشته ممتاز و مشخص است. جرأت و شهامت ملک الشعرا به حدی بود که در حین دوره نهضت مشروطیت اشعار کوبنده ای می سروده؛ یک سال پس از جلوس محمد علی شاه، نظر به اعمال مستبدانه او ترکیب بند مفصلی با عنوان آئینه عبرت که در واقع تاریخچه ایران از ادوار باستانی تا دوره مظفرالدین شاه است سرود که بند اولش چنین است:

پاسبان را نیست خواب، از خواب سربردار  
 یک طرف گرگ دمان و یک طرف شیر زیار  
 هر یک آلوده بخون این گله چنگ و دهار  
 کار بایزدان بود کز کف برون رفته است که  
 پاسبان تا بچند این مستی و خواب گران  
 گله خود را نگر بی پاسبان و بی شبان  
 آن ز چنگ این رباید طعمه، این از چنگ آن  
 پاسبان مست، و گله مشغول و دشمن هوشیار

سالی گذشت و در روش مستبدانه تغییری پدید نیامد بهار مسمطی

با عنوان «پند سعدی» سرود:

پادشاهها ز ستبداد چه داری مقصود  
 که از این کار جز ادبار نگردد مشهود  
 جود کن در ره مشروطه که گردی مسجود  
 شرف مردبجود است و کرامت بسجود

هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

در حین اقامت در تهران در دهه چهل خورشیدی، بنده در انجمن های ادبی از جمله ایران و پاکستان، تهران، سعدی، حافظ، کلبه سعد، صائب، آذرآبادگان و سایر آن اغلب اشعار فارسیگویان شبه قاره به خصوص اقبال را در ضمن گفتارهای ادبی قرائت می کردم و گاه گاهی از قصیده یادگار بهار به پاکستان نیز ابیاتی نقل می کردم. در مراسمی که انجمنهای ادبی جهت سالروز خاموشی بهار برگزار کردند حیقم آمد که در چنین جلسات فقط گفتار ادبی به نثر داشته باشم پس قطعه شعری که در حدود چهل سال پیش سرودم و عرضه داشتم عنوانش «ارمغان پاکستان به بهار» بوده، که در سرزمین پاکستان و جهان فارسی اولین دفعه دارم ارایه می دهم:

سخن سرا و سخندان عهد ماست بهار  
 به عهد ما، بله، آری! سخن سراست بهار  
 پدَر مقام شَهی در سُخنوری چون داشت  
 پسر بمزرع جان بذر نیکنامی کاشت  
 خلاصه ادب پارسی است در دوران  
 که نظم و نثر ازو مانده است جاویدان  
 در این سه قرن گذشته چو او نبود کسی  
 به دل نبود مر او را بجز ادب، هوسری  
 بهار بلبل گلزار و بوستان ادب  
 ملک خود از ادب و شعر داشت اصل و نسب  
 قصیده و غزل و قطعه گفته است قوی  
 به شیره قدما لیک در لباس نوی  
 به نثر سبک شناسی است بهترین اثرش  
 گشوده بود چو مرغی بر آوج بال و پرش  
 چنان به شعر و ادب کرد خدمتی به جهان  
 که گشت هر طرفی جویبار لطف روان



## شخصیت ملک الشعراء بهار از نگرشی تازه

به بین به شهر کراچی به کویت و لاهور  
به سرزمین قدیم پشاور و مولتان  
به شهر داکا و بنگاله ، اهل فضل و کمال  
عبار شعر معاصر ازو نمود ظهور  
بهار را به ستایند خوش بصدق روان  
علاقه مند به او گشته اند در هر حال  
به ارمغان بسرود است «فائق» این چامه  
به حق شناسی او خوش رقم زد این خامه

### منابع و مآخذ:

- ۱- دیوان اشعار محمد تقی بهار «ملک الشعراء در ۲ مجلد» امیر کبیر ۴۵ - ۱۳۴۴ ش چاپ دوم.
- ۲- سبک شناسی محمد تقی بهار ملک الشعراء (در ۳ مجلد) تهران ۲۶ - ۱۳۲۱ ش.
- ۳- اقبال ایران ، دکتر عبدالحمید عرفانی ، سیالکوت ۱۹۸۶م.
- ۴- اقبال عرفانی ، دکتر عبدالحمید عرفانی ، سیالکوت ۱۹۹۳م.
- ۵- تحقیق (مجله) دانشگاه پنجاب لاهور ، ج ۱۳ ، شماره ۴۷ - ۵۰ ، ۱۹۹۱م.
- ۶- اثر آفرینان ج ۲. دکتر سید کمال حاج سید جوادی / دکتر عبدالحسین نوایی ، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران تهران ، ۱۳۷۷ هـ. ش .
- ۷- بهار پنجاه سال بعد ( مجموعه بزرگداشت پنجاهمین سالگرد ملک الشعراء بهار : سوربن - پاریس ، به کوشش علی میر انصاری ، ناشر مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی تهران ، ۱۳۸۳ ش.
- ۸- گزارش گردش کار همایش بزرگداشت ملک الشعراء بهار ، گردآورنده حسن حیدرزاده ، همکاران : ملک دخت بهار ، چهر زاد بهار ، دکتر شهرام یوسفی فر ، حسین خندق آبادی ، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی ، تهران ، ۱۳۸۳ ش.



## به بزرگداشت از بهار

دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

### بهار نامه

ما همه فرماندهان عشق انسان آمدیم  
ما همه پیوسته راه وفا در جام جان  
ما همه نوروز پیروزی به دست آورده ایم  
ای بهاران ای گل خوشبوی نوروزی بیا  
خوش بود نور بهاران در دل آزادگان  
بلبلان در شور و غوغا با گل و گلزار ما  
آن که خواهد بوسه پیروزی از شعر و سخن  
ما همه سازندگان خوی و خلق نیکوی  
ما همه ایرانیان حق پرست و حق شناس  
سرو ناز عاشقی رقصان بود در باغ دل  
جمله بر بام فلک ، در دست ما، جام جهان  
ما که در جشن بهاران هم دل و هم جان شدیم  
جمله گلها در بهاران زنده و خوشبو شده  
ما همه خوشبو نشسته در کنار یکدیگر  
زین همایش هرکسی یکسان و یک دل از وفا  
از دل و جان هرکسی را دست حق بر آسمان  
حق و باطل را شناسا گشته ایم و دانشی  
آن که دارد حرف سرد و دعوی سنگین دلی  
ضامن آل رضا باشد امام موسی الرضاع،

ما همه لطف سخن را گل به دامان آمدیم  
ما همه گلچهرگان خورشید تابان آمدیم  
ما همه باد صبا اندر بهاران آمدیم  
ای خوشا ما را که از گلزار ایران آمدیم  
ما همه پیمانگر شاه خراسان آمدیم  
با گل و شعر و غزل ، سرو خرامان آمدیم  
لفظ و معنی را به هم پیوسته شادان آمدیم  
ما همه شیرین زبان و حق شناسان آمدیم  
ماهر تسخیر قلب خود پسندان آمدیم  
دلبر و دلدار فارسی را به فرمان آمدیم  
کشف محبوب حقیقت را شتابان آمدیم  
ما همه کوشش گر فرهنگ خوبان آمدیم  
ما همه روشنگران راه یزدان آمدیم  
تربیت پاک بهار، است و غزل خوان آمدیم  
ربط احسن ، حرف حق را ماه ماهان آمدیم  
با زبان دل همه الحمد خوانان آمدیم  
عالم سلم و سلامت را دعا خوان آمدیم  
جلوه نور محبت را درخشان آمدیم  
شرق و غرب ارض اقدس را گلستان آمدیم

برتر و بالاتر از هر کس نواخوان آمدیم  
گویا در این جهان، قسطاس و میزان آمدیم  
از بهار، خوش سخن اصل نمایان آمدیم  
آدمیت را نشان صدق و احسان آمدیم  
ما همه کوششگران را جان به فرمان آمدیم  
سر به دست و جان به کف بالاله رویان آمدیم  
روی بنما سوی ما، تبریک گویان آمدیم  
ما، در این گلزار تو از مشهد جان آمدیم  
کاخ عرفان و ادب را، باغ و بستان آمدیم  
رستم دستان عشق و زال دستان آمدیم  
هم دل فردوسی آن پیر سخندان آمدیم  
کاروان حله از ملک سجستان آمدیم  
جست وجو کرده در امواج خروشان آمدیم  
آن جنیبت را برهنه شهسواران آمدیم  
ما همه همراز تو چون شمع سوزان آمدیم  
گلشن دل خوش بود، جمع خوش لحن آمدیم  
یاد تو در جان ما، چون گل شکوفان آمدیم  
همره و همراز تو جویای انسان آمدیم  
زنده جاویدی هماره، جمله برهان آمدیم  
جاودانه در بهار باغ شمیران آمدیم

نعت و حمد احمدص، و ذات احد در جان ما  
حق و انصاف و عدالت آمده در دست ما  
ورزش و صنعت نگر در پیچ و تاب زندگی  
ما همه پیوسته فکر «بهار» پاکدل  
این همایش شد مبارک ای ادیبان وطن  
خوش بود فرهنگ ما، در سایه عشق «بهار»  
ای «بهار» ای جان جان ای نو بهاران ادب  
ما شکوفان گشته ایم از شعر تو در شهر عشق  
هم ادیب و هم محقق، این همه مردان مرد  
«مجمل التاریخ» ما شد قصه های کار ما  
ما همه شهنامه خوان بارگاه طوس عشق  
آتش آمد در دل فرزندگان چون آذرخش  
«سبک» دانای ادب را در یم عشق ابد  
صف زده در ساحل جیحون و سیحون سخن  
ای «بهار» ای آن که بودی در جهان نیش و نوش  
صورت و معنی شده در شعر تو رنگ بهار  
ما همه پیمانگران دشت طوسی عاشقی  
تشنه آزادگی هستیم و یار مهربان  
رحمت حق بر تو بادا، ای بهار عاشقان  
من «رها» یم برلبم آمد «بهار» جاودان

\*\*\*

دکتر فائزه زهرا میرزا<sup>۱</sup>

## بهار ملک الشعراء

مجلس امروز ما شد رونق افزای بهار  
 زادگاه او شده ارض خراسان وفا  
 آستان قدس ما شد پرورش گاه ادب  
 مردم ایران زمین از پیروان سبک او  
 سبک اشعارش شده سر مشق هر پیرو جوان  
 فکر او از گوهر آزادگی رخشان بود  
 مرد میدان مبارز بوده در راه وطن  
 در دل این «فائزه» اشعار ناب فارسی  
 عندلیبان چمن گردیده آوای بهار  
 زان سبب همواره در دل آمده جای بهار  
 جلوه روشن از آن، در کار و آرای بهار  
 هر زمان و هر کجا گلزار و گل های بهار  
 رونق افزا انجمن ها در تولای بهار  
 موج زن ، در بحر او آن دُر لالای بهار  
 همدلی و همزبانی راه شیوای بهار  
 جلوه لطف و عطا شعر و سخن های بهار

جاوید اقبال قزلباش<sup>۲</sup>

## بهار جان ادب

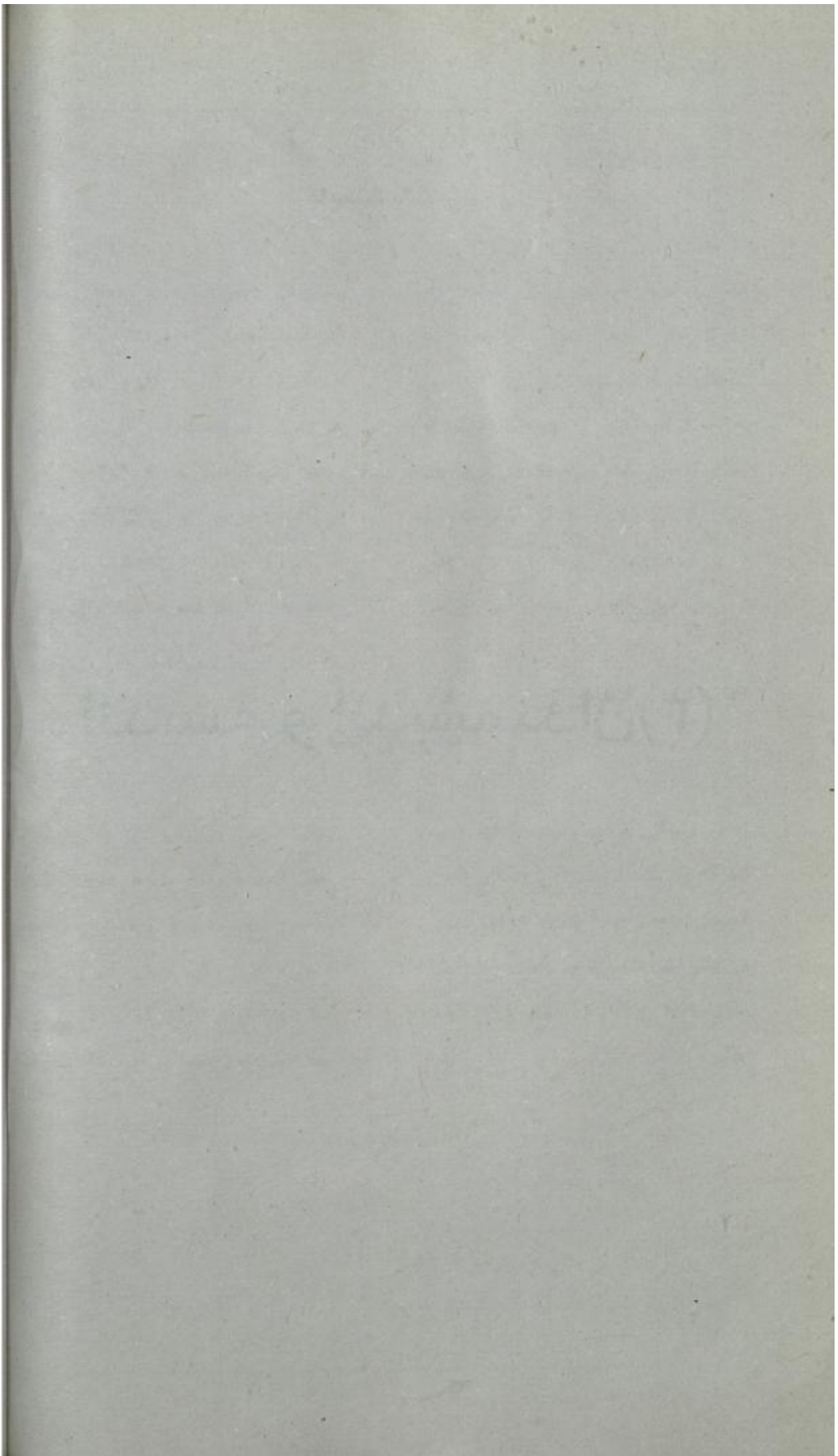
بهار زندگی باشد، بهار جان ادب  
 بیا که یاد کنیمش در این فضای جهان  
 نسیم صبح او بوده چنان هوای لطیف  
 ز علم نشاء هستی، ز علم موج کمال  
 بهار زنده و پاینده باد دل گوید  
 بهار شاعر افکار نور در دنیا  
 بهار فارس و ایران دل ربای عجب  
 بهار آمد و رفته، بداده هر چه طرب  
 مشام جان شده تازه زان سییل و سبب  
 همین باشه بنای جمال طرح حسب  
 بهار چشم و چراغ کمال ذوق ادب  
 بهار نگهت و صهبا در این ظلمت شب

\*\*\*\*\*

<sup>۱</sup> - مرتبی گروه فارسی؛ دانشگاه کراچی - کراچی

<sup>۲</sup> - فارسیگوی مقیم اسلام آباد / راولپندی

اندیشه و اندیشمندان (۳)



## جایگاه تاریخی زبان و ادبیات فارسی در منطقه سین کیانگ-چین

### چکیده:

ایالت سین کیانگ واقع در غرب و جنوب غربی چین با هشت کشور پاکستان، افغانستان، کرغیزیه، تاجیکستان، ازبکستان، قزاقستان، روسیه و هند هم مرز و جمعاً ۵۶۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارد. از بالغ بر بیست میلیون جمعیت ۵۱ درصد از نژاد اویغوری و بقیه نیز هان می باشند. بر اساس اسناد و مدارک تاریخی منطقه سین کیانگ پیش از سکونت مهاجران مغول و اقوام ترک سرزمین ایرانی بوده که اقوام و قبایل ایرانی همچون سکاها، سغدها باگوش های شرق ایران در آن بسر می بردند. بر اساس اسناد حتی در قرن هشتم میلادی فارسها، پارتها و سغدی ها در این سرزمین اقامت داشتند. در قرن نهم میلادی همزمان با حکومت سامانیان مردم اویغور زبان به آیین اسلام گرویدند. در همین زمان زبان دری در کشورهای فعلی آسیای میانه رواج یافته بود. در قرن دهم زبان فارسی در مدارس دینی مورد استفاده بوده. نفوذ زبان و ادب فارسی در کتاب های دیوان لغات الترک محمود کاشغری و دانش خوشبختی یوسف خاص حاجب را می توان به خوبی مشاهده کرد. در قرن یازدهم میلادی کلمه «تات» به مفهوم « انسانی که بزبان فارسی حرف می زند» به کار می رفت در قرون متمادی دهها اثر کلاسیک فارسی به زبان اویغوری برگردانده شد. هم اکنون تخمین زده شده که در حدود ۳۵ درصد لغات فارسی در زبان و ادب اویغوری راه یافته است.

در این گفتار از دهها اثر فارسی و تراجم آن که در سین کیانگ مورد پژوهش و تدوین قرار گرفته، مشروحاً مشخصاتشان آورده شده است.

## مقدمه:

منطقه‌ی سین کیانگ (ترکستان شرقی) با مساحتی بالغ بر ۱۶۶۴۹۰۰ کیلومتر مربع، تقریباً معادل سرزمین ایران و یک ششم کل مساحت چین واقع در غرب این کشور با جمعیتی بیش از ۲۰ میلیون نفر است که با هشت کشور از روسیه در شمال تا پاکستان در جنوب غربی جمعاً ۵۶۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارد.<sup>۱</sup>

ساکنان اصلی این منطقه عموماً به زبان اویغوری<sup>۲</sup> تکلم کرده و پیرو آیین اسلام می‌باشند.<sup>۳</sup> این منطقه در واقع منتهی الیه حوزه‌ی فرهنگ ایرانی در شرق محسوب شده و در طول تاریخ از نظر سیاسی دستخوش تحولات و دگرگونی‌های گوناگونی بوده است. گاهی نوعی حکومت ایرانی بر این سرزمین حاکم بوده و در برهه‌ای تحت حاکمیت خانان آسیای مرکزی اداره می‌شده است. در پاره‌ای از تاریخ حکومت‌های مستقل منطقه‌ای داشته و حاکمیت مغولان، تیموریان و چینی‌ها را در نوبتهای متوالی بر خود دیده است. چینی‌ها همیشه داعیه‌ی مالکیت بر این سرزمین را داشته و آن

<sup>۱</sup> - کتاب سفید منتشره از سوی دولت چین پیرامون منطقه سین کیانگ، ۲۶ ماه مه ۲۰۰۳

<sup>۲</sup> - زبان اویغوری، یکی از شاخه‌های زبانهای ترکی است که در غرب چین و در استان خودمختار سین کیانگ زبان ساکنان بومی این منطقه است. حروف و الفبای این زبان همان حروف و الفبای فارسی با کمی تغییر در بعضی از حروفهاست و ۳۵ درصد لغات و کلمات آن از زبان فارسی به عاریت گرفته شده است که اغلب به همان معنای فارسی خود و در برخی از کلمات در معنایی غیر از معنی اصلی به کار برده می‌شود. در حالی که الفبای تمام شاخه‌های زبان ترکی در سراسر جهان تغییر کرده است، زبان اویغوری تنها زبان ترکی در جهان امروز است که الفبای فارسی و عربی خود را حفظ کرده است. البته برای مدت کوتاهی (حدود ده سال) در اوایل تشکیل جمهوری خلق چین الفبای زبان اویغوری نیز به حروف لاتین تغییر یافت ولی مجدداً بنا به دلایل سیاسی و امنیتی و جدا سازی ترک‌ان اویغور زبان از بقیه ترک زبانان تحت سیطره اتحاد جماهیر شوروی سابق، به حروف اصلی بازگردانده شد.

<sup>۳</sup> - کتاب سفید منتشره از سوی دولت چین پیرامون منطقه سین کیانگ، ۲۶ ماه مه ۲۰۰۳



را منتها الیه ی مرزهای غربی خود خوانده و اویغورها نیز در دوران های مختلف آن را سرزمینی مستقل به حساب آورده و هنوز هم برخی از گروه های جدایی طلب داعیه ی استقلال آن را دارند. در زمینه ی اعتقادی هم ساکنین این منطقه مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته و از شمنیسم عبور کرده و در ادوار مختلف ادیانی همچون زرتشتی، مانوی، بودایی و از حدود هزار سال قبل نور اسلام بر این سرزمین تابیده و هم اکنون نیز دین اکثریت ساکنین این منطقه محسوب می شود. از نظر گویش نیز، ساکنین این منطقه با دیگر گونی های متعددی روبرو شده اند، زمانی زبان ایرانی شرقی و سفدی و زمانی زبان ترکی مغولی و جغتایی و از بیش از هزار سال پیش تا کنون نیز زبان آنان اویغوری است و اخیراً هم با تلاش حکومت مرکزی چین، با استفاده از تمهیدات گوناگون زبان چینی در حال تزریق شدن به این منطقه است. از نظر تنوع نژادی نیز اگرچه اکثریت ساکنان این منطقه را اویغورها تشکیل می دهند، ولی اقلیت های نژادی دیگری همچون تاجیک، ازبک، قزاق، مغول، هوی، تاتار، روسی و جمعیت انبوهی از نژاد هان که در دهه های اخیر توسط دولت مرکزی جهت تغییر جغرافیای جمعیتی به منطقه کوچانده شده و در آن جا سکنی گزیده اند. منطقه ی سین کیانگ از نظر جغرافیای طبیعی، گذشته های تاریخی، زبان، فرهنگ، مذهب و حتی شکل و قیافه ی ظاهری مردم، هیچگونه قرابت و شباهتی با سرزمین چین ندارد، ولی در عین حال در یک قرن گذشته از سوی دولت چین برای چینی کردن این منطقه تلاش های فوق العاده ای صورت گرفته که رساندن نرخ جمعیت "هان" نژاد آن از بیست درصد در نیمه ی قرن بیستم به حدود پنجاه درصد در اوایل قرن بیست و یکم یکی از این تلاش ها به حساب می آید. در حال حاضر جمعیت ساکن در این منطقه بالغ بر ۲۰ میلیون نفر است که حدود ۵۱ درصد آن از نژاد اویغورو سایر نژادهای اقلیت و بقیه از نژاد هان می باشند.<sup>۱</sup> منطقه ی سین کیانگ اگرچه از نظر طبیعی به دلیل وجود شن زارها و

<sup>۱</sup> - کتاب سفید منتشره از سوی دولت چین پیرامون منطقه سین کیانگ ۲۶، ماه مه ۲۰۰۳.

صحراهای خشک متعدد و بزرگی همچون صحرای گبی<sup>۱</sup>، کویر تکلمکان<sup>۲</sup> و زمین های لم یزرع فراوان، بیشتر سرزمین کویری به حساب می آید ولی از نظر معادن زیر زمینی، منطقه ای غنی است که بخش عمده ی معادن نفت و گاز چین در این منطقه واقع شده و دولت برای اکتشاف معادن منطقه اخیراً سرمایه گذاری های کلانی انجام داده است.<sup>۳</sup>

تنوع فرهنگی، نژادی، طبیعی، تاریخی و مذهبی موجود در منطقه از آن محیطی زیبا و دلپذیر ساخته که هر بیننده را به خود جذب کرده و جلوه های زیبایی از طبیعت و اقوام گوناگون را به وجود آورده است. تکثر فرهنگی و تنوع قومی و نژادی سین کیانگ، ریشه در عبور جاده ی تاریخی ابریشم از این منطقه دارد. عبور کاروان های متعدد تجاری و رفت و آمد گسترده ی هیئت های فرهنگی - تبلیغی از این منطقه که به منزله ی پنجره ی ورود به سرزمین چین محسوب می شود باعث شکل گیری فرهنگ ها، ریشه دواندن مذاهب گوناگون، و سکونت اقوام و نژاد های مختلف در آن گردیده است. هر آنچه از مناطق غربی چین به این سرزمین وارد شده و آنچه که از چین به سایر مناطق راه یافته است، بیشتر از گذرگاه های عبوری منطقه ی سین کیانگ صورت گرفته و این مبادلات منطقه را متأثر ساخته و بر زیبایی ها و تنوع فرهنگی آن افزوده است.

### جایگاه تاریخی زبان و ادبیات فارسی در منطقه ی سین کیانگ

بر اساس اسناد و مدارک تاریخی، منطقه ی سین کیانگ پیش از سکونت مهاجرین مغول و اقوام ترک، سرزمینی ایرانی بوده که اقوام و قبایل ایرانی همچون سکاها، سغدها و... با گویش زبانهای شرق ایران در آن به سر می بردند.<sup>۴</sup> در کتب تاریخی از سکونت شاخه هایی از اقوام آریایی در منطقه ی

<sup>۱</sup> - Gobi

<sup>۲</sup> - Taklimakan

<sup>۳</sup> - کتاب سفید منتشره از سوی دولت چین پیرامون منطقه ی سین کیانگ ۲۶ می ۲۰۰۳.

<sup>۴</sup> - سعد الله / ضمیر / جایگاه ادبیات فارسی در سین کیانگ.

سین کیانگ نام برده شده که برخی از آنان دارای حکومت های محلی نیز بوده اند که رواج زبان سغدی از آثار ماندگار فرهنگ ایرانی قدیم در منطقه به شمار می آید.

عبور جاده ی ابریشم نیز از این منطقه موجب گردیده نژادهای گوناگونی با فرهنگ های مختلف در آن ساکن شوند و همزیستی مسالمت آمیزی داشته اند که تجمع فرهنگ های متنوع آسیایی بر غنای فرهنگی آن افزوده و در این بین زبان و فرهنگ ایرانی به دلیل سابقه ی طولانی و توسعه ی خود حرف اول را می زده است. در قرن نهم (۸۴۰ میلادی) به علت بروز قحطی و خشک سالی و بحران اجتماعی در فلات مغولستان، تعداد زیادی از مغولها از محل سکونت خود مهاجرت و به سرزمین سین کیانگ وارد شدند که از اختلاط مهاجرین و سایر اقوام ترک با ساکنان بومی (سکاها- آریائی ها) نژاد جدیدی به وجود آمد که بعد ها به اویغورها معروف شدند.<sup>۱</sup> در اثر افزایش تعداد مهاجرین، جمعیت قبایل آریایی و ایرانی که به زبان های شرق ایران صحبت می کردند، رو به کاهش گذاشت و کم کم در جمعیت غالب ذوب شدند.

بر اساس اسناد منتشره از سوی گروه تحقیقاتی پروسن<sup>۲</sup> که در اوایل قرن بیستم چهار بار به اکتشافات باستانی قدیمی در شهر قدیمی گائو چانگ<sup>۳</sup> در منطقه ی تورفان پرداخته اند، از سه گروه بزرگ مهاجر فارسی زبان که در قرن هشتم میلادی در منطقه ی سین کیانگ می زیسته اند، نام برده شده است:

۱. فارس ها که در این اسناد از آنان به نام Parrig نام برده شده.
۲. پارت ها که در اسناد تورفان Pan Lavaning نام برده شده.
۳. سغدی ها که به نام Sog Dag نامیده شده اند.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - سعد الله/ضمیر/جایگاه ادبیات فارسی در سین کیانگ.

<sup>۲</sup> - Preussn

<sup>۳</sup> - Gao Chang

<sup>۴</sup> - سلیمان/اسد/مروری بر چگونگی مبادلات ادبی بین ادبیات فارسی و اویغوری/مجله ی

پژوهشهای ادبیات ملی/ شماره ۳ سال ۲۰۰۱.

همچنین آثار کشف شده از شهر باستانی مالیکوات Malikwat حاکی است که در این منطقه یک قوم ایرانی سکونت داشته که حکومتی به نام یوتیان Yu Tian را تشکیل داده و بیش از یک صد سال در این منطقه حکومت کرده اند.<sup>۱</sup> بر اساس گفته ی آقای دکتر ضمیر سعد اله زاده، محقق آکادمی علوم اجتماعی سین کیانگ که خود از نژاد تاجیک است، هنوز هم در منطقه ای بین یارکند و ختن گروهی از بازماندگان اقوام ایرانی ساکنند که از نظر فرهنگ و گویش زبانی بسیار به اقوام قدیمی شرق ایران شباهت دارند و لازم است که در این زمینه تحقیقات میدانی صورت گیرد.<sup>۲</sup> نقاشی ها و آثار کشف شده از قبرستان باستانی شهر گائو چانگ و اجساد مومیایی کشف شده از واحه های حوزه ی رودخانه ی تاریم که هم اکنون در موزه ی تاریخی شهر ارومچی مرکز سین کیانگ نگهداری می شود، و همچنین سکه های فراوان دوره های مختلف ساسانی که از این منطقه کشف شده نیز مؤید سکونت قبایل ایرانی و حاکمیت فرهنگ ایرانی در این منطقه است.<sup>۳</sup>

آثار بر جای مانده از آیین مانوی و زرتشتی در منطقه ی سین کیانگ به ویژه در غار هزار بودای تورفان<sup>۴</sup> و غار دون هوان<sup>۵</sup> دلیل دیگری بر حضور مستقیم فرهنگ ایرانی در این منطقه است.

### گسترش زبان فارسی در منطقه ی سین کیانگ در قرن نهم میلادی

در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم میلادی و هم زمان با حاکمیت سلسله ی سامانیان (۹۹۹-۸۴۰) اسلام در منطقه ی سین کیانگ گسترش یافت و مردم اویغور زبان به آیین اسلام گرویدند. با توجه به این که در دوران سامانیان زبان فارسی در آسیای مرکزی رواج یافته بود به عنوان بستری برای

<sup>۱</sup> - ۱۹۹۷/ The Mystical Tarim /Zhang Yu Liang

<sup>۲</sup> - مصاحبه و گفتگوی حضوری - سال ۲۰۰۳.

<sup>۳</sup> - مشاهده ی حضوری - سال ۲۰۰۳.

<sup>۴</sup> - Kizil

<sup>۵</sup> - Dun Huang

گسترش اسلام در منطقه مورد استفاده قرار گرفت و مجدداً فارسی جدید (دری) رونق یافت<sup>۱</sup> و تازه مسلمانان اویغور از طریق زبان فارسی با احکام شرعی و اعتقادات اسلامی به ویژه فرهنگ تصوف که فرهنگ غالب بین مسلمانان آسیای مرکزی بود، آشنا شدند. همبستگی بین آیین جدید و زبان فارسی موجب گردید که تازه مسلمانان به ویژه فرهیختگان و بزرگان منطقه همزمان با آشنایی با اعتقادات دینی، زبان فارسی را نیز فرا گیرند و ادبیات غنی عرفانی زبان فارسی از جایگاه ویژه ای برخوردار گردد. در میان آثار کشف شده از شهر قدیمی گائو چانگ در نزدیکی تورفان، نامه ی یک تاجر سین کیانگی که به زبان فارسی برای خانواده اش نوشته بود نیز کشف شده است که نشان می دهد در قرن دهم زبان فارسی در منطقه به ویژه در میان علما و مراکز علمی آموزشی و مدارس دینی مورد استفاده بوده است<sup>۲</sup>. نفوذ زبان و ادبیات فارسی در کتاب های "دیوان لغات الترک" محمود کاشغری و "دانش خوشبختی" یوسف خاص حاجب که در دوران دودمان قاراخان نوشته شده اند، را می توان به خوبی مشاهده کرد. همچنین از سبک و سیاق کتاب "غوتاد قوبلیک" که مهم ترین اثر کلاسیک ادبیات اویغوری است، می توان نتیجه گرفت که نویسنده ی آن "یوسف خاص حاجب" عمیقاً تحت تأثیر "شاهنامه" قرار گرفته و در تألیف کتاب خود از آن تقلید کرده است<sup>۳</sup>. تأثیر و نفوذ ادبیات فارسی در کتاب "دروازه های حقیقت" و سایر آثار ادبی و هنری مشابه نیز آشکارا به چشم می خورد.

محمود کاشغری اندیشمند قرن یازدهم اویغور در "دیوان لغات الترک" خود ضمن تشریح واژه ی "تات"<sup>۴</sup> می گوید: "به نظر ترکها منظور از تات انسانی است که به زبان فارسی حرف می زند." و در یک ضرب المثل ترکی آمده است که: "بدون تات ترکی وجود ندارد همچنانکه بدون سر

<sup>۱</sup> - سعد اله / ضمیر / جایگاه ادبیات فارسی در سین کیانگ.

<sup>۲</sup> - همان.

<sup>۳</sup> - همان.

<sup>۴</sup> - Tat

کلاهی نخواهد بود." یعنی بدون زبان و ادبیات فارسی زبان و ادبیات ترکی هم وجود نخواهد داشت.<sup>۱</sup> از گفته ی محمود کاشغری و ضرب المثل فوق رابطه ی بین دو ملت فارس و ترک و ادبیات آنان را به خوبی می توان درک نمود.

در بخشی از کتاب "دانش خوشبختی" یوسف خاص حاجب آمده است:

هر چند من مانند قیصر و کسری قدرتمندم  
و مانند آدم و حوا بهشت بشر را خلق می کنم  
هر چند من مانند اسکندر جهان را فتح می کنم  
و همچون نوح هزار سال زنده می مانم  
هر چند مانند حیدر شجاعت به خرج می دهم  
و همچون رستم شجاعت جهانی دارم  
اگرچه من همچون عیسی به آسمان عروج می کنم  
و مانند انوشیروان عدالت می کنم<sup>۲</sup>  
و...

در این ابیات اغلب قهرمانان مورد استفاده ی نویسنده، همان قهرمانان ادبیات فارسی هستند که در جای جای کتاب از آنان استفاده شده است. در دوران سلطنت قراخان اولین حاکم مسلمان منطقه ی سین کیانگ، مدارس دینی در سراسر منطقه گسترش یافت که تعداد آنان بالغ بر ۲۲۶۳ باب بود و در تمامی این مدارس تدریس و آموزش زبان فارسی از دروس اصلی به حساب می آمد و در همین ایام بود که به منطقه ی خاش "بخارای دوم" می گفتند.<sup>۳</sup> از قرن یازدهم تا قرن پانزدهم زبان و ادبیات فارسی در ترکستان شرقی روز به روز توسعه یافت و در نتیجه به تأثیر گذاری زبان

<sup>۱</sup> - سلیمان/اسد/مروری بر چگونگی مبادلات ادبی بین ادبیات فارسی و اوینوری/مجله ی پژوهشهای ادبیات ملی، شماره ۳ سال ۲۰۰۱.

<sup>۲</sup> - همان.

<sup>۳</sup> - عثمان/رقیه/آموزش زبان فارسی در سین کیانگ/مجله ی علمی دانشگاه سین کیانگ / شماره ی ۲ سال ۱۹۸۹.

عربی به عنوان زبان دینی در مشرق زمین خاتمه داد و مستقیماً با زبان ترکی که زبان اصلی ساکنین منطقه بود، رقابت می کرد. آموختن زبان فارسی در مدارس و مراکز آموزشی سین کیانگ به نوعی مهارت و دانش تبدیل شده بود که یادگیری آن برای فرهیختگان ضرورتی اجتناب ناپذیر گردید، و این روند تا قرن بیستم همچنان ادامه داشت. حتی در مدارس جدیدی که در اواخر قرن نوزدهم (۱۸۸۵ میلادی) با حمایت و هدایت برادران حسین تحت نام مدارس "حسینیه" تأسیس و راه اندازی شد نیز هر هفته آموزش زبان فارسی جزء دروس اجباری بود و این روند جسته و گریخته تا سال ۱۹۵۰ در منطقه پایدار بود.<sup>۱</sup>

فراگیران زبان فارسی تنها به آموختن این زبان نمی پرداختند بلکه ادبیات کلاسیک، نظم و نثر و حتی خوشنویسی زبان فارسی را یاد می گرفتند. به همین دلیل است که اکثر آثار مهم ادبیات کلاسیک هم مستقیماً از زبان فارسی به زبان اویغوری ترجمه شده اند و هم توسط ادبا و شعرای منطقه به تقلید از آنان و به همان سبک و سیاق کتابهای ادبی و عرفانی و تاریخی تألیف کرده اند که تأثیر پذیری آنان از آثار زبان و ادبیات فارسی به وضوح مشخص است که در این جا به پاره ای از آنان اشاره می شود.

آثار ادبی تألیفی به زبان اویغوری همچون "داستانهای یوسف" به قلم شخصی به نام علی در قرن ۱۳، "خسرو و شیرین" به قلم قطبی در قرن ۱۴، "یوسف و زلیخا" به قلم دریک در قرن ۱۴ و ترجمه ی کتابهایی همچون "سندباد نامه"، "گلستان"، "بوستان"، "ظفرنامه"، "منطق الطیر" و سرودن اشعار دو زبانه ی فارسی و ترکی توسط افرادی چون ابن محمد کاشغری، ابن هاشم، باریچداق، مولانا لطفی (۱۴۶۵-۱۳۶۶)، سرفی سراپی (قرن ۱۴) و احمد حق بیک (قرن ۱۵) و دیگران نمونه های بارزی از تأثیر گذاری زبان و ادبیات فارسی در زبان و ادبیات اویغوری است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - عثمان / رقیه / آموزش زبان فارسی در سین کیانگ / مجله ی علمی دانشگاه سین کیانگ /

شماره ی ۲ سال ۱۹۸۹.

<sup>۲</sup> - سعد اله / ضمیر / جایگاه ادبیات فارسی در سین کیانگ -

پس از قرن پانزدهم ترجمه‌ی آثار ادبیات فارسی به زبان اویغوری در سنین کیانگ به سرعت اوج گرفت و از قرن ۱۵ تا ۱۹ اکثر آثار ادبی فارسی توسط ادبا و مترجمان اویغور به زبان محلی ترجمه و منتشر گردید که این ترجمه‌ها علاوه بر فراهم کردن زمینه‌ی آشنایی هر چه بیشتر مردم منطقه با زبان و ادبیات فارسی، تأثیر به‌سزایی در توسعه و تکامل و غنی شدن زبان و ادبیات اویغوری داشت. در این دوران مترجمان از یک طرف آثار ادبیات فارسی را به اویغوری ترجمه کرده و از طرف دیگر فرهنگ و تاریخ منطقه را برای جوامعی که به زبان شرق ایرانی تکلم می‌کردند، معرفی و آنان را به زبان فارسی برگرداندند. برخی دیگر از اندیشمندان و شاعران نیز مطالب خود را به فارسی می‌نگاشتند. افرادی همچون: سیدی (۱۵۵۴-۱۴۹۹)، رشید (۱۶۷۸-۱۵۱۴)، زلیخا بیگم (۱۶۰۸-؟)، میرزا حیدر (۱۵۵۴-۱۴۹۹)، اغلب آثار خود را به فارسی خلق می‌کردند.

حتی در دوران‌های متأخر نیز افرادی همچون تاجری (۱۹۲۵-۱۸۵۶)، احمد ضیایی (۱۹۸۹-۱۹۱۳) که در سال ۱۹۳۶ شعر خود تحت عنوان "گل و مرغ چکاوک" را در شهر خاش به زبان فارسی سرود، همچنان به این روند ادامه دادند<sup>۱</sup>.

در سال ۱۶۸۷ ملاشاه هر جان نیمه‌ی نخست شاهنامه را برای اولین بار به صورت نثر به زبان اویغوری ترجمه کرد و کار وی را ملا خاموش آخوند در سال ۱۷۹۱ با ترجمه‌ی نیمه‌ی دوم آن به پایان رساند و تکمیل کرد. در سال ۱۸۳۶ شخص دیگری به نام شاه محمد بن حاج نظام الدین مجدداً متن کامل شاهنامه را به صورت نثر از زبان فارسی به اویغوری برگردانده و نام آن را "شاهنامه‌ی زبان ترکی" نهاد<sup>۲</sup>.

در سال ۱۷۸۷ محمد صادق رشیدی قابوسنامه را و در سال ۱۷۱۷ ملا محمد تیمور بنا به دستور بگام محمد کلپله و دمنه و در سال ۱۸۰۰ حاج

<sup>۱</sup> - سلیمان/اسد/ مروری بر چگونگی مبادلات ادبی بین ادبیات فارسی و اویغوری/ مجله‌ی

پژوهشهای ادبیات ملی/ شماره‌ی ۳ سال ۲۰۰۱.

<sup>۲</sup> - همان.



یعقوب پارکندی چهار درویش امیر خسرو را و در سال ۱۸۸۷ آخوند حلیم الدین بهار دانش شیخ عنایت اله را از زبان فارسی به زبان اویغوری برگردانده<sup>۱</sup> و دهها مؤلف و مترجم دیگر تعداد زیادی از آثار فارسی را به اویغوری ترجمه و یا مشابه آن را به اویغوری خلق کرده اند. این نوع مبادلات و تأثیر گذاری زبان و ادبیات فارسی در زبان و ادبیات اویغور به حدی فراوان و رابطه بین آنان را به قدری تنگاتنگ نموده است که برای محققین و پژوهشگران زبان و ادبیات اویغور هر پژوهشی را بدون در نظر گرفتن زبان و ادبیات فارسی ناقص و غیر ممکن ساخته است.

پس از قرن چهاردهم و به دنبال لشکر کشی های چنگیز اوضاع سیاسی منطقه ی سین کیانگ متشنج و ناآرام و تداوم ستیز بین نسلهای بعدی وی برای کسب قدرت، حیات فرهنگی منطقه را دچار بحران کرد ولی به تدریج سین کیانگ روابط سیاسی خود را با آسیای مرکزی گسترش داد. در دوران حکومت جغتای، پسر چنگیز، زبان ترکی با زبانهای عربی و فارسی درهم آمیخت و زبان جدیدی به نام زبان "جغتایی" به وجود آمد که در آن دوران آثار فراوانی نیز به این زبان خلق گردید که در آن زبان هم تأثیر غیر قابل انکار زبان فارسی به چشم می خورد ولی در همین دوران نیز آثار و اشعار فراوانی به زبان فارسی به وجود آمد. علی شیر نوایی در کتاب معروف خود به نام مجالس النفایس از ۳۵۵ شاعر ترک نام می برد که بین قرن های ۱۴ و ۱۵ می زیسته اند که از این میان تنها ۳۰ نفر به زبان ترکی شعر سروده اند و بقیه همگی به زبان فارسی شعر می گفته اند<sup>۲</sup>.

در قرن شانزدهم (۱۶۷۸-۱۵۱۴) منطقه ی یارکند در وادی زرافشان در سین کیانگ تأسیس و اوضاع سیاسی- اجتماعی و اقتصادی منطقه تثبیت شد و رو به رشد نهاد. وضعیت فرهنگی منطقه نیز همزمان توسعه یافت و با ورود تعدادی از مسلمانان از کشمیر و گلگیت که آن ها نیز به زبان فارسی

<sup>۱</sup> - سلیمان / اسد / مروری بر چگونگی مبادلات ادبی بین ادبیات فارسی و اویغوری / مجله ی

پژوهشهای ادبیات ملی / شماره ی ۳ سال ۲۰۰۱.

<sup>۲</sup> - سعداله / ضمیر / جایگاه ادبیات فارسی در سین کیانگ.

تکلم می کردند، موقعیت زبان فارسی مستحکم تر شده و نویسندگان بیشتری آثار خود را به زبان فارسی به وجود آوردند که اندیشمندانی همچون خالق، حنیفی، خراباتی، آخوند ملا خوجه، ملا فاضل شاه خوجه و شاعره هایی همچون نفیسی، زلیخا بیگم از جمله ی این شخصیت ها محسوب می گردند.<sup>۱</sup>

در طول این دوران علاوه بر آثار ادبی که به فارسی ایجاد شد، تعدادی از مؤرخین همچون محمد جورس (۱۶۹۶-۱۶۲۹)، میرزا حیدر قل (۱۵۵۱-۱۵۰۰) کتابهای تاریخی مهمی همچون "تاریخ راشدی"، "منتخبات تاریخ" و "تواریخ" را به زبان فارسی نوشتند.<sup>۲</sup>

از اواخر قرن ۱۷ تا اواسط قرن ۱۸ که مجدداً اوضاع سیاسی، فرهنگی و اقتصادی منطقه به خاطر درگیری های مختلف بحرانی شد، نه تنها در ایجاد آثار فرهنگی و ادبی به زبان فارسی وقفه ای ایجاد نشد، بلکه آثار جدیدی به آنان افزوده و تعدادی از آثار گذشتگان نیز اصلاح و ویرایش گردید. شعرای معتبری که در این ایام به دو زبان ترکی و فارسی شعر می سرودند عبارتند از: مخزوم، سوسن والی، نباتی و شعری که فقط به زبان فارسی شعر می سرودند عبارتند از: مؤمن یارکندی، محمد رحیم کاشغری، محمد صدیق مسکین، ملا عزیزی، محمد امین صادر کاشغری و شعرای زن همچون بی بی مخزوم عزیز، زلفیا کاشغری، و اسماعیل حاجی که بیش از پنجم قطعاً شعر به زبان فارسی سروده است.<sup>۳</sup> و در همین ایام بود که کتابهای تاریخی همچون "تذکره ی عزیزان"، "تذکره ی عبد المنان"، "نسب نامه ی سلیم شیخ بغرا خان" به زبان فارسی نگاشته شد و آثاری همچون "مجموعه المحققین"، "قصص الانبیا" و "روضه الصفاء" که قبلاً نوشته شده بود مجدداً توسط محققان اصلاح و ویرایش و باز ترجمه شد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - سعداله / ضمیر / جایگاه ادبیات فارسی در سین کبانگ .

<sup>۲</sup> - همان .

<sup>۳</sup> - سلیمان / اسد / مروری بر چگونگی مبادلات ادبی بین ادبیات فارسی و اویغوری / مجله ی

پژوهش های ادبیات ملی شماره ی ۳ سال ۲۰۰۱.

<sup>۴</sup> - همان .

البته بعضی از شخصیت های ادبی و عرفانی اویغور نیز در تکمیل و تکوین برخی از شخصیت های ادبی و عرفانی ایران تأثیر به سزایی داشته اند که به عنوان نمونه می توان از سعد الدین کاشغری دانشمند فرهیخته ای که به علت درگیری های منطقه ای از کاشغر فرار کرده و پس از دوره گردی در آسیای میانه سرانجام معلم عبدالرحمن جامی می شود نام برد که در کتاب "تاریخچه ی تصوف" و "پیشگویان و اندیشمندان صوفی" جامی، طریقت سعدالدین کاشغری هم معرفی شده است.

همچنین برخی از ادبای زبان و ادبیات اویغور با استفاده از آثار و مضامین اندیشمندان ایرانی برخی از داستانها و افسانه های متعلق به زبان و ادبیات فارسی را نوسازی کرده و بعضاً تحت عنوان های مشابه ولی با کمی تغییر و اضافه کردن، آثار جدیدی خلق کرده اند که از جمله این آثار و شخصیت ها می توان از "لیلی و مجنون" نظری، "بهرام و دل آرام ادیبی"، "اسکندر نامه" آخوند زاید بایی، "غار هزار بودا و فرهاد و شیرین" نیم سید که همگی اویغور و آثارشان نیز به اویغوری نوشته شده است نام برد. حتی برخی از آثار در زمان حیات خودشاعران ایرانی و یا اندکی پس از فوت ایشان در منطقه رواج یافته و یا ترجمه شده و یا منشاء خلق آثاری مشابه به زبان اویغوری شده است. افرادی همچون شیخ اجل سعدی که خود به کاشغر نیز سفر کرده است از زمان حیاتش تاکنون مورد توجه مردم و ادبای اویغوری بوده و ۲۵ سال پس از وفات حافظ شیرازی شخصی به نام عبدالرحیم حافظ بیش از هزار بیت غزل به زبان جغتایی و به سبک غزلهای حافظ می سراید که این آثار تحت تأثیر مستقیم و متأثر از اشعار حافظ سروده شده است.

عبدالرحیم حافظ خود می گوید: در سرودن این غزلها وارث فکر و فنون شعری و احساسات درونی حافظ بوده و در یکی از اشعارش می گوید:  
حافظی که به زبان فارسی شعر می سرود،

<sup>۱</sup> - سلیمان / اسد / مروری بر چگونگی مبادلات ادبی بین ادبیات فارسی و اویغوری / مجله‌ی پژوهش های ادبیات ملی شماره‌ی ۳ سال ۲۰۰۱.

دیگراز جهان درگذشته است.

حافظ امروز را ببین ،

که به ترکی شعر می سراید.<sup>۱</sup>

و یا شاعرانی همچون یرچانگ سعید، سلطان سعید خان ، عبدالله حیدرخان ، قدیر خان یرچانگ و میرزا حیدر درسرودن اشعار فارسی و جغتایی از سبک و غزلهای حافظ به کرات استفاده کرده اند. حتی در دوران سلسله سعیدخان اشعار حافظ بین مردم نیز متداول بود و غزلهای او درمساجد و مدارس دینی مرتب خوانده می شد.

خانم زلیخا بیگم شاعره ی مشهور قرن شانزدهم با نهایت استادی و هنرمندی غزلیات حافظ را با همان سبک و وزن و قافیه به اویغوری ترجمه کرده است. این روند درچند سده ی اخیر همچنان ادامه داشته و هیچ وقت ازیادها نرفته است.<sup>۲</sup>

مورد دیگری ازشاهکارهای ادبیات فارسی که به شدت مورداستقبال مردم این منطقه قرارگرفته و ضمن استفاده از آن موجب ایجاد سبک خاصی در آثار اویغوری شده است، خمه نظامی گنجوی است. از قرن پانزدهم تا نیمه ی قرن نوزدهم بیش از یک صد شاعر و ادیب اویغوری و ترک تحت تأثیر خمه نظامی گنجوی اقدام به خلق آثاری تحت نام خمه نموده اند که این امر نشانگر تأثیر عمیق این شاهکار زبان و ادبیات فارسی درمنطقه ی وسیعی از استان اویغورنشین سین کیانگ است. باتور آرسیدنف<sup>۳</sup> دانشمند اویغور قزاقستان می گوید : پدیده ی خمه یک نهضت فراگیری در ادبیات شرق به وجود آورد، این اثر دایرة المعارف بزرگ و پُر دامنه و گنجینه ای از دانش و هنر است.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - مجله "بولاق" شماره ۴ سال، ۱۹۹۰ صفحه ۴۴

<sup>۲</sup> - همان.

<sup>۳</sup> - Ersidinof Batur

<sup>۴</sup> - سلیمان/اسد/پدیده ی "خمه" در ادبیات فارسی قرون میانه / مجله تفسیر ادبیات خارجی /

شماره ۳، سال ۲۰۰۳

عبدالرحیم نظار شاعر قرن نوزدهم اویغور به تقلید از خمسه دو اثر طولانی تحت عنوان فرهاد و شیرین و لیلی و مجنون به صورت مثنوی به وجود آورد. همچنین در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم قربان علی هالیدی مؤرخ تاتاری که در شهر تاجنگ<sup>۱</sup> سین کیانگ زندگی می کرد تحت تأثیر خمسه کتاب تواریخ خمسه شرقی را تألیف کرد که در سال ۱۹۱۰ در شهر قازان روسیه به تاتاری به چاپ رسید و در آن پنج حادثه مهم تاریخی منطقه ی سین کیانگ شامل قیام مردمی ناحیه ی ایللی، تاریخ مختصر قزاقها، قیام و شورش شهر تاجنگ، قیام عمومی منطقه جنوب سین کیانگ و تواریخ کشور فرگناخان بیان شده است.<sup>۲</sup>

### وضعیت کنونی زبان و ادبیات فارسی در سین کیانگ

اگرچه یادگیری زبان فارسی و آشنایی با فرهنگ ایران و ایجاد ارتباط با مراکز علمی-فرهنگی ایران در منطقه علاقمندان بسیاری دارد، ولی در حال حاضر آموزش زبان و ادبیات فارسی با همه ی سوابق درخشان و تأثیرگذاری در طول تاریخ، بنا به چند دلیل وضعیت خیلی مناسبی در این منطقه ندارد.

۱- تلاش دولت مرکزی چین برای فاصله انداختن بین نسل جوان و جدید اویغور با گذشته ی فرهنگی، ادبی و تاریخی خود و جایگزین ساختن فرهنگ و زبان چینی از طریق مؤسسات آموزشی از سطوح ابتدایی تا آموزش عالی و سپردن مسئولیت اغلب مراکز علمی-آموزشی منطقه به چینی های غیر اویغور، (اگرچه زبان آموزش در منطقه ی سین کیانگ به طور رسمی به زبان اویغوری است ولی فرصت های شغلی و مسئولیت های دولتی محلی بیشتر در اختیار کسانی گذاشته می شود که به زبان چینی آموزش دیده اند و اغلب تحقیق ها و پژوهش های مهمی که در این منطقه به زبان چینی صورت گرفته

<sup>۱</sup> - Tacheng

<sup>۲</sup> - سلطان بیگ / تأثیر منظومه حماسی " شاهنامه " در ادبیات قزاق / تاریخ ادبیات قزاق چین / اداره

نشریات خلق سین کیانگ / سیا ۱۹۹۶.

باشد، بیشتر مورد تأیید و حمایت دولت مرکزی و مؤسسات ملی است تا آنها که به زبان اویغوری نوشته می شوند.

۲- تسلط بی چون و چرای رسانه های عمومی از قبیل: رادیو، تلویزیون، روزنامه ها و مجلات و انتشار اغلب کتابها به زبان چینی (اگر چه هنوز بخش مهمی از کتب و نشریات منطقه به زبان اویغوری منتشر می شود).

۳- نبود استاد، کلاس و امکانات آموزشی برای فارسی آموزان و علاقمندان به زبان و ادبیات فارسی و عدم حمایت دانشگاهها از برگزاری کلاس های آموزشی زبان فارسی. (تنها یک استاد بومی به نام آقای دکتر ضمیر سعده الله زاده که از دانشگاه دوشنبه در تاجیکستان فارغ التحصیل شده است به عنوان استاد زبان فارسی در این منطقه فعالیت می کند که به حکم یک دست صدا ندارد، قادر به پاسخگویی به همه ی نیازها در این زمینه نیست).

۴- اگرچه حدود چهل هزار نفر تاجیک زبان در منطقه ی تاشغور خان زندگی می کنند ولی به دلیل دور افتادگی از جهان زبان و ادبیات فارسی و استفاده از زبان تاجیکی خاص که قابل فهم برای فارسی زبانان نیست، امکان استفاده از این جمعیت برای گسترش زبان فارسی امروزه میسر نیست.

۵- عدم توجه خاص ایران و مراکز علمی و آموزشی جمهوری اسلامی به این منطقه ی مهم به دلیل عدم آشنایی با زمینه های موجود و دور افتادگی منطقه از پکن مرکز جمهوری خلق چین. (در سال ۱۳۸۳ با تلاش رایزنی فرهنگی ایران در پکن، هیئتی از دانشگاه شیراز به منطقه سفر کرده و قرارداد همکاری های علمی و آموزشی با دانشگاه سین کیانگ امضاء نمودند که متأسفانه تا کنون هیچ کدام از بند های آن از جمله اعطای بورس تحصیلی در مقطع دکترا به یکی از اساتید دانشگاه سین کیانگ عملی نشده است. قرار بود پس از فارغ التحصیلی وی کرسی زبان فارسی در این دانشگاه دایر گردد.)<sup>۱</sup>

ولی با همه ی مشکلات موجود و بی مهری های صورت گرفته به زبان و

<sup>۱</sup> - مشاهدات حضوری و گفتگو با تعداد زیادی از اساتید و دانشجویان دانشگاه سین کیانگ از

ادبیات فارسی در منطقه ی سین کیانگ و دوری اساتید و دانشجویان و علاقمندان به این زبان از ایران، زمینه های بسیار مناسبی جهت احیا و گسترش زبان فارسی وجود دارد که به پاره ای از آنان ذیلاً اشاره می شود.

۱. علاوه بر علاقه ی عموم مردم منطقه به ایران و زبان فارسی که به خاطر سوابق پُر افتخار و پُر رونق تاریخی و عشق و علاقه ی به مشترکات دینی، فرهنگی، مشتاق آشنایی هرچه بیشتر با فرهنگ و زبان ایرانی و دستاورد های ایران معاصر پس از پیروزی انقلاب اسلامی هستند، در مراکز علمی- پژوهشی کلیه ی اساتید و دانشجویانی که در رشته های تاریخ، ادبیات، باستان شناسی، جغرافی و... به امر آموزش اشتغال دارند به دلیل ارتباط موضوع، علاقمند به شرکت در کلاسهای آموزش زبان و ادبیات فارسی می باشند<sup>۱</sup>.

۲. با توجه به اینکه حدود ۳۵ درصد لغات و کلمات زبان اویغوری از زبان فارسی به عاریت گرفته شده است، یاد گیری زبان فارسی برای تعلیم و تدریس زبان اویغوری نیز مفید است. به همین خاطر یکی از مراکز آموزش عالی که علاقمند به همکاری با ایران جهت گسترش آموزش زبان فارسی است، دانشگاه تربیت معلم سین کیانگ است و تا کنون با همکاری رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پکن، دو دوره کلاس زبان فارسی دایر کرده است، اما این کلاسها پاسخگوی نیاز آنان نبوده و خواهان ارتباط مستقیم با یکی از دانشگاههای ایران جهت همکاری آکادمیک در این زمینه هستند<sup>۲</sup>.

۳. با توجه به آثار و کتابهای فراوانی که در گذشته در این منطقه به زبان فارسی تألیف شده، هم اکنون دهها هزار نسخه کتب و اسناد خطی فارسی در مراکز دولتی و با خانه های مردم نگهداری می شود که به

<sup>۱</sup> - عثمان / رقیه / آموزش زبان فارسی در سین کیانگ / مجله ی علمی؛ دانشگاه سین کیانگ شماره ی

۲ سال ۱۹۸۹.

<sup>۲</sup> - بازدید و ملاقات و گفتگو با اساتید و رئیس دانشکده ی ادبیات دانشگاه تربیت معلم سین

کیانگ؛ سال ۲۰۰۴.

دلیل نداشتن کارشناس، امکانات و یا عدم آشنایی نسل های کنونی یا متن آنان بلا استفاده مانده و یا در حال نابودی می باشند. وجود این ذخایر عظیم فرهنگی-تاریخی مشترک، زمینه ی مناسب دیگری برای گسترش همکاری بین دو دولت و مراکز علمی-فرهنگی دو کشور است که بایستی برای حفظ و نگهداری و فهرست نویسی و احیاناً تصحیح و چاپ و ترجمه ی آنان همت گمارده شود. اینجانب در سفری که به کاشغر داشتم در مغازه های اطراف مسجد جامع عیدگاه کاشغر، شاهد صدها جلد نسخ فارسی بودم که برای فروش به توریست های خارجی روی هم انباشته شده و آثار با ارزش آن توسط خریداران خارجی از منطقه خارج و بقیه در حال از بین رفتن بودند<sup>۱</sup>.

۴. با توجه به فقر و محرومیت اقتصادی منطقه، دولت محلی و دولت مرکزی از هر گونه همکاری های اقتصادی و سرمایه گذاری و مبادلات تجاری استقبال می کنند. اقتصاد و همکاریهای اقتصادی بین ایران و سین کیانگ به ویژه منطقه ی خراسان علاوه بر منافع اقتصادی که برای هر دو طرف در پی خواهد داشت، می تواند زمینه ی مناسب دیگری برای همکاریهای علمی، آموزشی، فرهنگی و هنری باشد. در حال حاضر بخشی از کالاهای چینی که به صورت قاچاق از طریق مرزهای شمالی وارد کشور می شود، از منطقه ی سین کیانگ و با عبور از آسیای مرکزی به ایران می رسد. چنانچه بتوان مبادلات تجاری مستقیم ایجاد نمود علاوه بر جلوگیری از قاچاق کالا و خروج ارز برای اجناس بنجل و نامناسب، همچون دوران جاده ی ابریشم می توان از این زمینه برای احیای میراث فرهنگی مشترک از جمله زبان و ادبیات فارسی هم استفاده نمود. البته قرارداد همکاری اقتصادی- فرهنگی بین استان سین کیانگ و خراسان چند سال قبل به امضاء رسیده اما اقدام عملی در این خصوص صورت نگرفته است.

۵. ایجاد خط مستقیم هوایی و همکاری دو کشور در زمینه ی جهانگردی و

<sup>۱</sup> - مشاهده ی حضوری در سفر به ارومچی، کاشغر و یارکند در سال ۲۰۰۴.



مبادله‌ی گردشگر زمینه‌ی دیگری است که می‌تواند نقش به‌سزایی برای احیای زبان فارسی در منطقه داشته باشد.

6. آستان قدس رضوی و معاونت پژوهشی آن با توجه به ابزارهای لازم علمی و مادی که در اختیار دارد، نیز می‌تواند نقش خوبی در این زمینه ایفا کند.

ادبیات معاصر فارسی نیز زمینه‌ی دیگری است که با ترجمه و نشر آن به زبان اویغوری می‌توان سیر توالی حضور ادبیات فارسی در منطقه را احیاء و از این طریق تأثیر گذاری لازم در زبان و نظم و نشر اویغوری را حفظ و همبستگی و وابستگی آن به زبان فارسی را افزایش داد. (با توجه به علاقه‌ی اساتید منطقه به زبان و ادبیات فارسی در دهه‌های گذشته برخی از آثار ادبی معاصر فارسی نیز با واسطه‌ی زبان‌های دیگر به اویغوری ترجمه و منتشر شده است.)

### فهرست آثار کلاسیک و معاصر فارسی ترجمه شده به زبان اویغوری

#### در دو دهه‌ی آخر قرن بیستم<sup>۱</sup>

خانم دکتر مهرای محمد علی استاد رشته‌ی ادبیات اویغوری در دانشگاه سین کیانگ و از علاقمندان به زبان و ادبیات فارسی، در مقاله‌ای تحت عنوان "آخرین وضعیت ترجمه‌ی ادبیات فارسی به زبان اویغوری و پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه در دو دهه‌ی آخر قرن بیستم در سین کیانگ" فهرست بلندی از بخشی از آثار ترجمه شده‌ی فارسی را که در دهه‌های اخیر منتشر شده است ارائه و در مجله‌ی "پژوهش ادبیات ملی" به شماره‌ی ۳ سال ۲۰۰۱ منتشر نموده است که خلاصه‌ای از آن جهت اطلاع در پی می‌آید:

<sup>۱</sup> - محمد علی / مهرای / آخرین وضعیت ترجمه‌ی ادبیات فارسی به زبان اویغوری و پژوهش‌های صورت گرفته در این باره در سین کیانگ / مجله‌ی پژوهش ادبیات ملی شماره‌ی ۳، سال ۲۰۰۱.

## الف - آثار کلاسیک :

۱. "رباعیات" عمر خیام، ترجمه ی نور محمد ارکی، اداره ی نشریات زبان اویغوری خاش منتشره در سال ۱۹۸۱.
۲. "بوستان" سعدی، ترجمه ی قربان برات، اداره ی نشریات جوانان سین کیانگ منتشره در سال ۱۹۸۳.
۳. "گلستان" سعدی، ترجمه ی رحمت الله جاری، اداره ی نشریات ملی، سال ۱۹۸۴.
۴. "چهار درویش" امیر خسرو، ترجمه ی تحتی ابیخان، اداره ی نشریات زبان اویغوری خاش، سال ۱۹۸۱.
۵. "قابوسنامه" عنصرالمعالی، ترجمه ی رحمت الله جاری، اداره ی نشریات خلق سین کیانگ، سال ۱۹۸۳.
۶. "منتخبی از شاهنامه" فردوسی، ترجمه ی عبدالشکور محمد امین، اداره ی نشریات خلق سین کیانگ، سال ۱۹۹۹.
۷. "منتخبی از اشعار نظامی" نظامی گنجوی، مترجم نامعلوم، مجله ی "بورک" شماره ی ۱، سال ۱۹۹۱.
۸. "منتخبی از دیوان حافظ" حافظ، مترجم اسرافیل یوسف، مجله ی "بورک"، شماره ی ۴، سال ۱۹۹۰.
۹. "منتخبی از اشعار جامی" عبد الرحمن جامی، مترجم نامعلوم، مجله ی "بورک"، شماره ی ۱، سال ۱۹۹۱.
۱۰. "منتخبی از مثنوی مولانا" مولانا جلال الدین، مترجم نامعلوم، مجله ی "بورک" شماره ی ۳، سال ۱۹۹۱.
۱۱. "شاهنامه زبان ترکی"، مجله ی "بورک" شماره ی ۱، سال ۱۹۹۲ و شماره های ۴-۱ سال ۱۹۹۴.
۱۲. "داستانها" برونی، انصاری، مجله ی "بورک" شماره ی ۳، سال ۱۹۹۲.
۱۳. "منتخبی از سیاستنامه" نظام الملک، مجله ی "بورک" شماره ی ۴، سال ۱۹۹۲.

۱۴. "منتخبی از خسرو و شیرین" قطبی، مجله‌ی "بورک" شماره‌ی ۳، سال ۱۹۹۴.
۱۵. "منتخبی از رباعیات" جلال الدین رومی، مجله‌ی بورک " شماره‌ی ۲ سال ۱۹۹۷.

**ب- آثار ادبی معاصر**

۱. "گرداب" داستان کوتاه از صادق هدایت، مجله‌ی "ادبیات جهان" شماره‌ی ۴، سال ۱۹۸۲.
۲. "رقص دیو" داستان کوتاه از بزرگ علوی، مجله‌ی "ادبیات جهان" شماره‌ی ۳، سال ۱۹۸۳.
۳. "همراه" داستان کوتاه از خسرو شاهانی، مجله‌ی "ادبیات جهان" شماره‌ی ۱، سال ۱۹۸۴.
۴. "سکه نقره‌ای" داستان کوتاه از موحد دلمجانی، مجله‌ی "ادبیات جهان" شماره‌ی ۱، سال ۱۹۸۵.
۵. "شب برفی" داستان کوتاه از صادق چوبک، مجله‌ی "ادبیات جهان" شماره‌ی ۳، سال ۱۹۹۱.
۶. "قوشها" داستان کوتاه از صادق هدایت، مجله‌ی "ادبیات جهان" شماره‌ی ۶، سال ۱۹۸۶.
۷. "زن فاحشه" داستان کوتاه از موحد دلمجانی، مجله‌ی "ادبیات جهان" شماره‌ی ۶، سال ۱۹۸۶.
۸. "به گرو دادن زن" داستان کوتاه از فریدون، مجله‌ی "ادبیات جهان" شماره‌ی ۵، سال ۱۹۸۸.
۹. "زن عاقل و مرد چابک" داستان فولکلوریک ایران، مجله‌ی "ادبیات جهان" شماره‌ی ۱۵، سال ۱۹۸۹.
۱۰. "پسر و دختر بد بخت" داستان کوتاه از به آذین، مجله‌ی "ادبیات جهان" شماره‌ی ۶، سال ۱۹۸۹.

۱۱. "اردک کمیاب" داستان کوتاه از جمالزاده، مجله ی "ادبیات جهان" شماره ی ۴، سال ۱۹۹۰.
۱۲. "راهپیمایی طولانی" داستان کوتاه از رسول پرویز، مجله ی "ادبیات جهان" شماره ی ۳، سال ۱۹۹۲.
۱۳. "آدم تنبل" داستان کوتاه از خسرو شاهانی، مجله ی "ادبیات جهان" شماره ی ۱، سال ۱۹۹۶.
۱۴. "بی شرم" داستان کوتاه از بزرگ علوی، مجله ی "ادبیات جهان" شماره ی ۱، سال ۱۹۹۷.
۱۵. "تهران مخوف" داستان بلند از مشفق کاظمی، مجله ی "ادبیات جهان" شماره های ۶، ۵، ۸، سال ۱۹۸۷ و شماره های ۳-۱ سال ۱۹۸۸.

### ج- فهرست مقالات علمی و پژوهشی صورت گرفته در زمینه ی ادبیات فارسی

۱. "چین و ماچین در ادبیات کلاسیک اویغور، آسیای میانه و آسیای غربی" به قلم قاسم عرشی مجله ی "اسناد مرجع پژوهشی و علمی دانشگاه سین کیانگ" شماره ی ۴، سال ۱۹۸۱.
۲. "تحولات و تأثیر داستان فرهاد و شیرین در داستان های مردمی اویغور" به قلم عبد الشکور محمد امین منتشره در مجله ی "ادبیات آق سو" شماره ی ۱، سال ۱۹۸۲.
۳. "عمر خیام و رباعیات و مقدمه ی کتاب عمر خیام" به قلم نور محمد ارکی، اداره ی نشریات زبان اویغوری خاش، سال ۱۹۸۱.
۴. "تأثیر ادبیات عربی- فارسی در ادبیات کلاسیک اویغور" به قلم داملا عبد الحمید یوسف، منتشره در "مجله ی پژوهش های ادبیات ملی" شماره ی ۲، سال ۱۹۸۵.
۵. "گلستان، دوران درخشانی از تاریخ ادبی فارس" به قلم حسان محمود، منتشره در "مجله ی علمی دانشگاه تربیت معلم سین کیانگ" شماره ی ۲، سال ۱۹۸۵.
۶. "نظام الملک و سیاست نامه" به قلم پرفسور شیرین قربان، منتشره در روزنامه ی "دانشگاه سین کیانگ" شماره ی ۴، سال ۱۹۸۵.

۷. "حافظ شیرازی سالار شاعران شرق" به قلم عبد الشکور محمد امین، منتشره در مجله‌ی "بورک" شماره‌ی ۲۰، سال ۱۹۸۷.
۸. "فردوسی و شاهنامه" به قلم عثمان اف و ش شاه محمد اف روسی، منتشره در مجله‌ی "بورک" شماره‌ی ۲۱، سال ۱۹۸۷.
۹. "رابطه‌ی بین ادبیات سغدی و ادبیات اویغوری" به قلم ابلا جان محمد، منتشره در مجله‌ی علمی "دانشکده‌ی تربیت معلم خاش" شماره‌ی ۶، سال ۱۹۸۷.
۱۰. "امیر خسرو و آثار مردمی او" به قلم عبد الشکور محمد امین، منتشره در مجله‌ی "بورک" شماره‌ی ۱، سال ۱۹۸۸.
۱۱. "تمدن آسیای میانه و تمدن یونان" به قلم عبد الکریم رحمان، منتشره در "مجله‌ی علمی دانشگاه سین کیانگ" شماره‌ی ۱، سال ۱۹۸۸.
۱۲. "تحوّلات شعر بلند-یوسف و زلیخا- در ادبیات زبان ترکی"، به قلم کوراوغلو از شوروی سابق، منتشره در مجله‌ی "پژوهشهای آسیای میانه" (اویغوری) شماره‌ی ۱، سال ۱۹۸۸.
۱۳. "نظامی گنجوی اندیشمند و شاعر بزرگ" به قلم عبد الشکور محمد امین مجله "بورک"، شماره‌ی ۲ سال ۱۹۸۸.
۱۴. "تاریخچه‌ی محلی آسیای میانه، آسیای غربی و سین کیانگ" به قلم عبد الحمید رو پدی، "مجله‌ی علمی دانشگاه سین کیانگ: (زبان اویغوری) شماره‌ی ۳، سال ۱۹۸۸.
۱۵. "بهاء الدین نقش بندی و ادبیات جغتایی" به قلم عبد الشکور محمد امین، روزنامه‌ی "دانشگاه سین کیانگ"، شماره‌ی ۴ سال ۱۹۸۸.
۱۶. "سعدی و فعالیت های ادبی" به قلم پرفسور شیرین قربان، مجله‌ی "بورک" شماره‌ی ۴، سال ۱۹۸۸.
۱۷. "شرایط تاریخی و فرهنگی - طاهر و زهرا" به قلم کریم جان عبد الرحیم، "مجله‌ی علمی دانشگاه تربیت معلم سین کیانگ" (زبان اویغوری) شماره‌ی ۳، سال ۱۹۸۸.
۱۸. "پدیده‌ی - همزه - در ادبیات شرق" به قلم پرفسور شیرین قربان، "مجله‌ی علمی دانشگاه سین کیانگ" (اویغوری) شماره‌ی ۱، سال ۱۹۸۹.
۱۹. "مبادلات ادبی و تأثیر متقابل آسیای میانه و ادبیات ملتهای شرق" به قلم شریف الدین عمر "مجله‌ی علمی دانشگاه تربیت معلم سین

- کیانگ" (زبان اویغوری) شماره ی ۴، سال ۱۹۸۸.
۲۰. "عبد الرحمان جامی و فعالیت های ادبی او" به قلم پرفسور شیرین قربان مجله ی "بورک" شماره ی ۲، سال ۱۹۸۹.
۲۱. "عطار و آثار ادبی او" به قلم پرفسور شیرین قربان و مادری خان مجله ی "بورک" شماره ی ۲ سال ۱۹۸۹.
۲۲. "فعالیت های ادبی رومی" به قلم پرفسور شیرین قربان، مجله ی "بورک" شماره ی ۴، سال ۱۹۸۹.
۲۳. "دانش خوشبختی و فرهنگ تاجیک" به قلم پرفسور شیرین قربان، "مجله ی علمی دانشگاه تربیت معلم سین کیانگ" (زبان اویغوری) شماره ی ۴، سال ۱۹۸۹.
۲۴. "تاریخ ترجمه ی ادبیات اویغور" به قلم امین تورسون، "مجموعه مقالات علمی تاریخ" اداره ی نشریات ملی پکن (زبان اویغوری) سال ۱۹۹۰.
۲۵. "افراسیاب و آلپ ارتون" به قلم امین تورسون، "مجموعه مقالات علمی تاریخ" اداره ی نشریات ملی پکن (زبان اویغوری) سال ۱۹۹۰.
۲۶. "ریشه ی داستان لیلی و مجنون و تأثیر آن در ادبیات اویغور" به قلم کریم جان عبد الرحیم، "مجله ی علمی دانشکده تربیت معلم خاش" شماره ی ۲، سال ۱۹۹۱.
۲۷. "کیش زرتشتی و کتاب مقدس اوستا" به قلم پرفسور شیرین قربان- مادری خان، "مجله ی علمی دانشگاه سین کیانگ" (اویغوری) شماره ی ۱، سال ۱۹۹۱.
۲۸. "فردوسی و شاهنامه" به قلم پرفسور شیرین قربان- مادری خان، "مجله ی علمی دانشگاه سین کیانگ" (اویغوری) شماره ی ۳، سال ۱۹۹۲.
۲۹. "مردم دوستی، سوژه ی پایدار ادبی، سنت دوستی در شیرین و فرهاد و منشأ تاریخی آن" به قلم تورسون قربان "مجله ی تریبون علوم اجتماعی سین کیانگ" (اویغوری) شماره ی ۳ سال ۱۹۹۳.
۳۰. "شرح مختصری از شاهنامه" به قلم نظام الدین تختی "مجله ی علوم اجتماعی سین کیانگ" (اویغوری) شماره ی ۳ سال ۱۹۹۳.
۳۱. "تحقیقات اولیه درباره ی پدیده ی همزه" به قلم قهرمان چاپار، "مجله ی علوم اجتماعی سین کیانگ" (اویغوری) شماره ی ۳ سال ۱۹۹۳.

۳۲. "شاهنامه، شاهکار ادبی شرق" به قلم عبد الشکور محمد امین،  
"مجله‌ی علمی دانشگاه سین کیانگ"، (اویغوری) شماره‌ی ۳ سال  
۱۹۹۳.
۳۳. "تهذیب) مثنوی بلندی از ادبیات معاصر تاجیک" به قلم پرفسور  
شیرین قربان، "مجله‌ی علمی دانشگاه سین کیانگ"، (اویغوری)  
شماره‌ی ۳ سال ۱۹۹۳.
۳۴. "عقاید بودایی نیاکان تاجیک" به قلم پرفسور شیرین قربان، "مجله‌ی  
علوم اجتماعی سین کیانگ (اویغوری) شماره‌ی ۴، سال ۱۹۹۴.
۳۵. "بهزاد و مکتب مینیاتور" به قلم تورسون کالپین، مجله‌ی "بورک"،  
شماره‌ی ۲، سال ۱۹۹۴.
۳۶. "دانش خوشبختی و رستاخیز فرهنگ شرق" به قلم شریف الدین  
عمر، مجله‌ی "بورک"، شماره‌ی ۱، سال ۱۹۹۴.
۳۷. "نظامی گنجوی و خمسه‌ی نظامی" به قلم پرفسور شیرین قربان،  
"مجله‌ی علمی دانشگاه سین کیانگ"، (اویغوری) شماره‌ی ۱، سال  
۱۹۹۵.
۳۸. "ریشه‌ی صوفیگری اسلامی" به قلم حرمت جان عبد الرحمان،  
مجله‌ی "بورک"، شماره‌ی ۱، سال ۱۹۹۶.
۳۹. "روند افکار صوفیگری اسلامی" به قلم حرمت جان عبد الرحمان،  
مجله‌ی "بورک"، شماره‌ی ۴، سال ۱۹۹۶.
۴۰. "شعر - پنج برادر - اثر بلندی از ادبیات اویغور" به قلم پرفسور  
شیرین قربان، "مجله‌ی علمی دانشگاه سین کیانگ"، (اویغوری)  
شماره‌ی ۱، سال ۱۹۹۷.
۴۱. "شرح مختصر افسانه‌های تاجیک" به قلم پرفسور شیرین قربان،  
"مجله‌ی علمی دانشگاه سین کیانگ"، (اویغوری) شماره‌ی ۳، سال  
۱۹۹۷.
۴۲. "ادبای کلاسیک اویغور که به زبان فارسی آثار خود را خلق کرده‌اند"  
به قلم پرفسور شیرین قربان، مجله‌ی "بورک" شماره‌ی ۴، سال  
۱۹۹۷.
۴۳. "گفتگوی ترکان و ایرانیان، تاریخ مبادلات فرهنگی بین فارس و  
ملتهای ترک زبان" به قلم دکتر اسد سلیمان، "مجله‌ی فرهنگ سین  
کیانگ" (اویغوری) شماره‌ی ۱، سال ۱۹۹۸.

۴۴. "همزه در ادبیات شرق" به قلم دکتر ضمیر سعدالله زاده، "مجله‌ی علمی دانشگاه تربیت معلم سین کیانگ" (اویغوری) شماره‌ی ۲ سال ۱۹۹۸.
۴۵. "پیرامون فردوسی و شاهنامه" پیشگفتار کتاب "منتخبات شاهنامه" به قلم عبد الشکور محمد امین، اداره‌ی نشریات خلق سین کیانگ، سال ۱۹۹۹.
۴۶. "سنت-همزه- و خمسه‌ی نظامی" به قلم اشرف عبد الله، مجله‌ی "بورک" شماره‌ی ۱، سال ۲۰۰۰.
۴۷. "پند و نصیحت در قابوسنامه" به قلم قمران محمد حاج، مجله‌ی "بورک" شماره‌ی ۲، سال ۲۰۰۰.
۴۸. "جایگاه والای سعدی در ادبیات غرب" به قلم دکتر مظفر بختیار "روزنامه‌ی تایمز آسیای مرکزی" (اویغوری) صفحه‌ی ۳، شماره‌ی ۲۰۰۰/۵/۱۸.

#### د- پژوهشهای صورت گرفته پیرامون ادبیات فارسی

۱. "ویژگی های هنری گلستان سعدی" به قلم دکتر ضمیر سعد الله زاده (تز دکترا) در دانشگاه دوشنبه، سال ۱۹۹۷.
۲. "پژوهشی پیرامون پدیده‌ی همزه" به قلم دکتر اسد سلیمان (تز دکترا) دانشکده‌ی فوق لیسانس آکادمی علوم اجتماعی چین، سال ۱۹۹۹.
۳. "مقایسه‌ی قواعد و اشکال ساختمان شعر قدیم در ادبیات عربی و فارسی با ادبیات ترکی در چین" به قلم دکتر ضمیر سعد الله زاده، پروژه‌ی تحقیقاتی صندوق علوم اجتماعی چین، سال ۱۹۹۹.
۴. "مقایسه‌ی ادبیات فارسی و ادبیات ملتهای ترک زبان چین" به قلم دکتر اسد سلیمان، پروژه‌ی تحقیقاتی فرهنگستان علوم اجتماعی چین، سال ۲۰۰۰.

\*\*\*\*\*



## گرایشهای جامی به معنویات در آئینه اشعار وی

### چکیده:

مولانا جامی (م ۸۹۸ هـ. ق) در قرن نهم هجری می زیست که از لحاظ سخنوری، نویسندگی و هنر دوستی یکی از ادوار پرمایه محسوب می شود. طی ۵۳۰ سال اخیر کلیه تذکره نویسان خاوری و ادب شناسان باختاری از پهنا و ژرفای شعری، فکری و اندیشه های عرفانی وی تقدیرهایی مفصل نموده اند. در اصناف گونه گون سخن از جمله مثنوی، قصیده و غزل ید طولی داشت. در این مقال درباره عناصر حمد و نعت و منقبت در آثار گونه گون جامی بررسی پژوهشی انجام گرفته. در حمد ایزد توانا می سراید:

هر سرموی من ار گردد زبانی شکر گوی      کی توانم کردن از شکرتم سرمویی ادا  
بر آستانه حضرت ختمی مرتبت «ص» و آل اطهار این گونه ابراز  
عقیدت کرده است:

آنرا که بر سر اقبال سرمدست      سر در ره محمد «ص» و آل محمد است  
در تحفة الاحرار چنین در منقبت می سراید:

شیر خدا شاه ولایت علی      صیقلی شرک خفی و جلی  
در ستایش حضرت ثامن الائمه در سلامی سروده:

سلام علی آل طحه و یاسین      سلام علی آل خیر النبیین «ص»  
با اتکا به همین معنویات عقیدتی است که چنین گفته:

مومنم موقنم خدای شناس      وز خدایم بود امید و هراس  
از کجی ها در اعتقادم پاک      هست از طعن کج، نهادم پاک

\*\*\*

نیست دلکش تر سرودی، جامی از نظم خوشت      وقت خوش میکن بدین دلکش سرود، احباب را<sup>۱</sup>

مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی که ملقب به عماد الدین نیز می باشد، یکی از ببلان خوش آهنگ چمنستان پُر عذوبت ادبیات فارسی است. این سخنور شهیر در قرنی چشم به جهان گشوده بود که باوجود هرج و مرج که در آن دوره رُخ نموده بود، قرنی است که از لحاظ کمیّت و کیفیت شعر، سخنوری و هنر دوستی بدون شک یکی از ادوار پُر مایه محسوب می شود. این دوره، باوجود ناآرامی و شورش گری، مربیانی مانند امیر علیشیر نوائی فانی، وزیر باتدبیر و هوشمند سلطان حسین بایقرا که نه فقط مشوق اهل هنر و علم و ادب بود، بلکه پرورنده این عارف بزرگ نیز بوده است، در برداشت.

پیرامون تولد جامی، سایر تذکره نویسان متفق هستند که او در شب بیست و سوم (۲۳) شعبان المعظم ۸۱۷ هـ. ق به قصبه خرجرد جام متولد شد.<sup>۲</sup>

اما این استاد بزرگ نظم و نثر فارسی قرن نهم پیرامون زندگانی خویش در قصیده ای به عنوان «رشح بال به شرح حال» درباره پرو بال گشودن طائر زیست خود - چنین اظهار می کند.

به سال هشت صد و هفده ز هجرت نبوی (ص)      که زد ز مگه به یثرب سداقات جلال  
ز اوج قله پرواز گاه عزّ قدم      بدین حضيض هوان سست کرده ام پر و بال  
از اینکه این قصیده را در اواخر عمر، یعنی در سال ۸۹۳ هـ. ق به پایه تکمیل رسانیده بود، می گوید:

به هشت صد و نود و سه کشیده ام امروز      زمام عمر درین تنگنای حسن و خیال<sup>۳</sup>  
این امر از نگه اهل علم پوشیده نیست که جامی همیشه مورد توجه فرمانروا و رجال، بزرگان و دانشمندان و تذکره نویسان زمان خود مانند

۱ - دیوان کامل جامی، ویراسته هاشم رضی، ص ۱۵۰ (I : ۴۵)

۲ - حبیب السیر - خواند میر - نقل از مقدمه دیوان کامل جامی، ص ۱۰۴

۳ - دیوان کامل جامی، دیوان، ص ۵۹ (II - ۳۸) قصیده ها

سلطان حسین بایقرا، علیشیر نوائی، دولتشاه سمرقندی، سام میرزا، خوند میر بوده که آنها در تألیفات خود او را بسیار ستوده اند.<sup>۱</sup>

علاوه بر این، تقی بن معین الدین اوحدی، در تذکره عرفات العاشقین، ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی در میخانه، لطف علی بیگ آذر اصفهانی در آتشکده، حاج زین العابدین شیروانی در بستان السیاحه، رضا قلی خان هدایت در مجمع الفصحا و ریاض العارفین، شیر خان لودهی در مرات الخیال و میر حسین دوست سنهلی در تذکره حسینی، وی را به عزت و احترام نام برده اند، و سایر نقادان و نویسندگان قرن ما نیز شرح و بسط حیات وی را با جلالت بسیار بیان کرده اند و هاشم رضی اسامی آنها را در مقدمه دیوان کامل جامی بیان کرده است و مساعی جمیله خاورشناسان و مستشرقان مانند ادورد براون، ریو، استوری، بریکتو<sup>۲</sup>، را ستوده است.

ما این جا جهت معرفی مقام والای سخنسرای ما، فقط کلمات امیر علیشیر نوائی که ارادت خاصی به جامی داشته بود به طور یمن نقل می کنیم «حضرت مخدومی شیخ الاسلامی مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی که تا جهان باشد نتایج خاطر انور آنحضرت از جهانیان کم نگردد... و چون اشعار ایشان سراسر زیبا و دلکش و صفحه خاطر اهل عالم از نظر روح پرور ایشان مزین و منقش است.<sup>۳</sup>

اما خود عارف ما پیرامون شعر خودش چه می گوید، ملاحظه فرمائید.

چنان به شعر شدم شهره در بسیط جهان	که شد محیط فلک زین ترانه ملامل
عروس دهر پی زیب گوش و گردن خویش	ز سلک گوهر نظم گرفت عقد و لال
سرود عیش ز گفتار من کند مطرب	ره سماع ز اشعار من زند قوال
اگر به فارس رود کاروان اشعارم	روان سعدی و حافظ کند استقبال

۱ - ر.ک «جامی» تألیف علی اصغر حکمت، ص ۲، تهران ۱۳۲۰

۲ - Edward Brown, Rieu, Storey, Auguste Bricteux

۳ - ر.ک . مجالس النفاث . تصحیح علی اصغر حکمت، مجلس سوم، ص ۵۶ نقل از مقدمه

دیوان کامل جامی هاشم رضی، صفحه ۱۰۳.

وگر به هند رسد خسرو و حسن گویند  
 که ای غریب جهان مرحبا تعال تعال<sup>۱</sup>  
 سایر تذکره نویسان درباره نخلص «جامی» که چرا جامی تخلص  
 کرده است می نویسند که چون مولدش «جام» بوده و آنجا مزار یکی از اکابر  
 به نام زنده پیل احمد جام متوفی ۵۳۶ هم واقع است و چون جامی ارادت  
 خاصی به این بزرگوار داشته بود، به علت این ارادت و عقیدت جامی  
 تخلص نمود. و این ارادت وی از ابیات ذیل هویدا است:

مولدم جام و رشحه قلمم	جرعه جام شیخ الاسلامی است
لا جرم در جریده اشعار	به دو معنی تخلص جامی است <sup>۲</sup>

و در ستایش شیخ احمد جام ابیات ذیل سروده است:

شیخی چو جام نیست مردان عشق را	خوش آنکه داد دست ارادت به شیخ جام
جامی ز شیخ جام طلب کن دوام فیض	کز فیض لوست عشرت می خوارگان مدام <sup>۳</sup>

جامی علیه الرحمه علاوه بر احمد جام؛ در میدان تصوف ارادتی به  
 خواجه عبیدالله احرار نیز داشته و در مثنوی تحفة الاحرار از خود که بنام آن  
 عارف انتساب<sup>۴</sup> نموده بود نخست از قطب بزرگ و مجدد یعنی خواجه  
 بهاء الدین عمر بخاری مدح نمود و سپس برای خواجه احرار می سراید:

زد به جهان نوبت شاهنشاهی	کوکبه فقر عید الهی
آنکه ز حریت فقر آگه است	خواجه احرار عیدالله است

پدر ایشان احمد بن محمد الدشتی که از دشت اصفهان هجرت  
 کرده، در خراسان اقامت گزید. جامی تحصیلات مقدماتی را از پدر خود  
 آموخت و آن را در قصیده «رشح بال» اشاره کرده است و در همان قصیده  
 در دیوان دوم است، پیرامون کسب علوم که عبارت است نحو و صرف و

۱ - همان (دیوان) ۳۸ II رشح بال به شرح احوال، ص ۶۱

۲ - دیوان کامل جامی، از مقدمه هاشم رضی، بخش هفتم، ص ۱۳۲

۳ - حاشیه ۳ مقدمه هاشم رضی، بخش هفتم، ص ۱۳۳.

۴ - «جامی» نور الدین عبدالرحمن جامی، تألیف علی اصغر حکمت، ص ۹، چاپخانه بانک ملی،

منطق و حکمت مشائی و حکمت اشراقی و حکمت طبیعی و حکمت ریاضی و علم فقه و علم حدیث و علم قرائت قرآن و تفسیر، صحبتی کرده است. جامی حین سرودن این قصیده مادر خود را نیز فراموش نکرده است. علاوه ازین ورود خویش را در میدان تصوف و عرفان ذکر نموده، سیر و سلوک خود را شرح داده است. از اینکه این قصیده را پنج سال قبل از وفات خود نوشته بود و متوجه جمع آوری توشه آخرت شده از شعر گوئی توبه می کند و در نکوهش شعر اعتراف می کند که با وجود هزار توبه همیشه دوباره به این شغل می چسبد. ما اینجا به طور نمونه فقط چند بیت نقل می کنیم.

ز طور طور گذشتم ولی نشد هرگز      ز فکر شعر نشد حاصلم فراغت بال  
هزار بار ازین شغل توبه کردم لیک      از آن نبود گریزم چو سایر اشغال  
عقیده جبری را در این بیت آشکار می کند.

بلی گریز چه امکان زهرچه کلک قضا      نوشت، بر سرکس در منادی آزال  
در قصیده «لجة الاسرار» نیز بی اختیاری انسان را بیان می کند.

اختیاری نیست او را اختیار از وی مپرس      اختیار جمله گم در اختیار داور است<sup>۱</sup>  
در پایان قصیده، جامی متوجه به مناجات حق تعالی و سپس به انبیاء، اوصیاء، ائمة اطهار، خلفای راشدین و طالب مغفرت می شود و اینک عمرش به پیری رسیده، فروتنی که حاصل علم است اختیار می کند و می بینیم که جامی بر آستان مودت محمد «ص» و آل اطهار، ابیاتی می سراید که در آن دلباختگی، شیفتگی و زیبایی هویدا است که خواننده را سوی حق سوق می دهد. چنانچه در اولین قصیده در توصیف توحید و ثنای الهی می سراید:

آنکه تسیح حصار بر صدق او آمد گوا      گاه احصای ثنایت گفته لا احصی ثنا  
چون درین احصا حصا آستیم گویا به صدق      بلکه بندم راه گویائی چو صدیق از حصا  
هر سرموی من ار گردد زبئی شکرگوی      کی توأم کردن از شکرست سرمویی ادا  
در پایان دفتر اول سلسله الذهب جامی پیرامون عقاید دینی خود صحبت کرده است و از توحید و نبوت، رسالت و امامت بحث کرده

۱ - مقدمه دیوان کامل جامی، ص ۲۱۱

است. و این منظومه را «عقاید نامه» موسوم کرده است. می گویند که چون سلسله الذهب و بیان آن درباره عشق است و در حین تألیف نامه خواجه زاده (فرزند خواجه عییدالله) رسیده که ابیاتی چند در بیان اصول اعتقادات اسلام بسراید. چنانچه جامی درخواست ایشان را اجابت نموده، این منظومه را به نظم آورد و منظومه ازین بیت آغاز می شود.

بعد حمد خدا و نعت رسول «ص» بشنو این نکته را بسمع قبول<sup>۱</sup>  
سپس جامی سر به آستان خاتم الانبیا می سراید، بی اختیار می گوید.

مرحبا مرحبا ای قاصد ملک معالی مرحبا اصلا کز جان و دل نزل تو کردم الصلا<sup>۲</sup>  
در کتاب شواهد النبوة که در آن احوال حضرت ختمی مرتبت «ص» و اثبات نبوت است و احوال صحابه و فضائل و مناقب آل محمد «ص» و ذکر آن ذوات مقدس را بصد احترام و ادب برده است نه فقط در شواهد النبوة، بلکه در اغلب اشعار جامی مدایح برای امیرالمومنین علی ابن ابی طالب، ائمه اطهار دیده می شود. او عقیده دارد.

آترا که بر سر افسر اقبال سرمدست سر در ره محمد «ص» و آل محمد «ص» است<sup>۳</sup>  
گاهی به گاهی جامی در ولای علی «ع» مست می شود و علی را قانع صف ابطال وصف می کند و هنگام توجه به نجف اشرف بیست و یک بیت را در مدح وی سروده است.

اصبحت زائراً لک یا شحنة النجف	بهر نثار مرقد تو تقد جان به کف
تو قبله دعایی و اهل نیاز را.	روی امید سوی تو باشد ز هر طرف
می بوسم آستانه قصر جلال تو	در دیده اشک عذر ز تقصیر ما سلف
گر پرده های چشم مرصع به گوهرم	فرش حریم قبر تو گردد زهی شرف
خوشحالم از تلاقی خدام روضهات	باشد کنم تلاقی عمری که شد تلف
رو کرده ام ز جمله اکثاف سوی تو	تا گریم ز حادثه دهر در کتف
دلرم توقع این که مثال رجای من	یابد ز کلک فضل تو توقع لا تخف

۱ - جامی - تألیف علی اصغر حکمت، ص ۱۳۵

۲ - دیوان کامل جامی - دیوان ص ۴ (۱۳)

۳ - دیوان کامل جامی (قصیده ها) نعت رسول است علیه السلام، ص ۲۸ (۱۶- I)

بر روی عارفان ز تو مفتوح گشته است  
جز گوهر ولای ترا پرورش نداد  
بر کشف سرّ لو کشف آنرا کجاست دست  
جامی ز آستان تو کآنجا پی سجود  
ابواب کنت کنزاً بر مفتاح من عرف  
هر کس که با صفای درون زاد، چون صدف  
کز پوست پا برون نهادست چون کشف  
هر صبح و شام اهل صفا می کشند صف<sup>۱</sup>

جامی گاهی در حین سرودن غزل توجه به سوی مرفد محبوب  
حقیقی می کند .

نجف مگوی که آن بارگاه مجد و علا  
نهاده اهل وفا بر آستانه او روی  
بر آن آستانه فرو ریختم ز جیب نیاز  
ز فوت عمر گرملی و روزگار شریف  
نجف مگوی که آن قبله گاه عزّ و شرف  
کشیده اهل صفا بر حوالی او صف  
ز عجز و ضعف هدایا ز فقر و فاقه تحف  
که جز به خدمت آن روضه گشته بود تلف<sup>۲</sup>

جامی از قرائن، حافظ قرآن نبود . اما همیشه آیات کلام الله مجید را  
در خاطر داشته، سوی آن اشاره می کند. چنانچه کلمات حضرت یعقوب که  
در فراق پسر به زبان آورده بودند ، جامی در شعر به کار برده، می گوید:  
گهی یا حزنا ساختم نوای حزن      گهی یا اسفا سوختم به داغ اسف  
قرآن کلمات حزن یعقوب را این طور بیان کرده است :  
و قال یا اسفی علی یوسف و ابیضت عینهُ من «الحزن» فهو<sup>۳</sup>  
در غزلی دوباره متوجه نجف شده می گوید :

محنت بادیه مکش جامی و عزم کوفه کن      شو پی حج و عمره هم طایف مشهد نجف<sup>۴</sup>  
آخرین قصیده دیوان جامی نیز به متقبت سید الاوصیاء علی ابن ابی طالب  
اختتام پذیر می شود . چنانچه در عالم کیف و مستی می سراید.

۱- همان ، ص ۵۶ - ۵۵ ( I - ۳۳ )

۲- دیوان کامل جامی ، غزلها ، ص ۴۷۹ ، ( III ۸۰۲ )

۳- ر.ک. سورة یوسف آیه ۸۴ : ۱۲

۴- دیوان کامل جامی ، ص ۴۸۰ ( III ۸۰۴ )

که مشاهده شد از آن مشهد انوار جلی  
 آشکاراست درو عکس جمال ازلی  
 جای آن دارد اگر کور شود معتزلی  
 خاصه عشق بود منقبت بی بدلی  
 گر به پرسند که آن کیست علی گوی علی

قد بدا مشهد مولای این خوا جملی  
 رویش آن مظهر صافیست که بر صورت اهل  
 چشم از پرتو رویش به خدا بینا شد  
 در جهان نیست متاعی که ندارد بدلی  
 جامی از قافله سالار ره عشق ترا

در مثنوی تحفة الاحرار مقاله چهارم که در باب نماز است واقعه  
 بیرون آوردن پیکان از پای علی که در جنگ احد وقوع یافته بود. آن حکایت  
 را به صورت نظم آورده می گوید:

صیقلی شرک خفی و جلی  
 تیر مخالف به تنش جا گرفت  
 پشت به درد سر اصحاب کرد  
 چاک به تن چون گلش انداختند  
 گشت چو فارغ ز نماز آن به دید  
 ساخته گلزار مصلائی من  
 گفت که سوگند به دانای راز  
 گرچه ز من نیست خبردار تر...  
 گر شوم تن چو قفس چاک چاک  
 در قدم پاک روان خاک شو  
 گرد شکافی و به مردی رسی<sup>۱</sup>

شیر خدا شاه ولایت علی  
 روز احد چون صف هیجا گرفت  
 روی عبادت سوی محراب کرد  
 خنجر الماس بدو آختند  
 گل گل خونش بمصلا چکید  
 اینهمه گل چیست ته پای من  
 صورت حالش چو نمودند باز  
 کز الم تیغ ندارم خبر  
 طایر من سدره نشین شد چه باک  
 جامی ز آرایش تن پاک شو  
 باشد از آن خاک به گردی رسی

بعد از منقبت علی «ع»، در مدح حضرت امام حسن، سبط اکبر  
 پیمبر اکرم «ص» می سراید.

طلعتش مطلع انوار جلی<sup>۲</sup>

حسن آن سبط نبی سرّ ولی

۱ - مقدمه دیوان کامل جامی، ص ۱۹۹

۲ - جامی، تألیف علی اصغر حکمت، ص ۱۴۲



جامی چون به مشهد سید الشهداء در کربلا می رسد. مدح حسین می کند:

کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین	هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین
خدام مرقدش به سرم گر نهند پای	حقاً که بگذرد سرم از فرق فرقدین
کعبه به گرد روضه او می کند طواف	رکبُ الحجيج این ترووحون این آین
جامی گدای حضرت او باش تا شود	با راحت وصال مبدل عذاب بین
میران ز دیده سیل که در مشرب کریم	باشد قضای حاجت سایل ادای دین <sup>۱</sup>

جامی که بیشتر اوقات عمرش را در خراسان گذرانیده بود و ارادت خاصی به امام هشتم علی بن موسی الرضا داشت و سلامی نوشت .

سلام علی آل طحه و یاسین	سلام علی آل خیرالنیین
علی بن موسی الرضا کز خدایش	رضا شد لقب چون رضا بودش آئین
ز فضل و شرف بینی اورا جهانی	اگر نبود تیره چشم جهان بین
چو جامی چشند لذت تیغ مهرش	چه غم گر مخالف کشد خنجر کین <sup>۲</sup>

الحق اینهمه فضائل و کمالات جامی که ما به طور اجمال بیان کرده ایم نتیجه همان محبت و مؤدت وی به خانواده رسالت بود. و چون نگاهی به قصیده ای شهیر می اندازیم که فرزدق سخنور معروف سرزمین عرب که در مدح امام چهارم حضرت سید سجاد ملقب به زین العابدین نوشته و جامی آنرا به فارسی فصیح به سلک نظم آورده ، خواننده را غرق حیرت می کند که او چقدر تبحر و تسلط بر زبان عربی داشته بود. در مثنوی سلسله الذهب مفاهیم والا و پُر حکمت قرآن و احادیث نبوی و گفتار و موعظه هایی که مشایخ صوفیه بیان کرده اند، آنها را بکسوت فارسی در آورده است. به ویژه ترجمه فارسی قصیده فرزدق که در دفتر اول سلسله الذهب رقم کرده است .

۱- دیوان کامل جامی ، قصیده ها - فی منقبت سیدالشهداء ، ص ۷۸ (۵۲ - I)

۲- همان ، جامی ، قصیده فی منقبت الامام علی ابن موسی الرضا ، ص ۷۸ (۵۱ - I)

چنانکه اهل علم می دانند که فرزدق این قصیده را در مدح امام چهارم نوشته بود، بدون طمع مال دنیا؛ قاضی احمد بن خلکان نیز این حکایت را در وفيات اعیان نقل کرده است. خلاصه حکایت اینست که هشام بن عبدالملک اموی به موقع حج خواست که در حین طواف کعبه حجر اسود را ببوسد و به علت ازدهام مردم نتوانست قهراً بگوشه ای نشست. ناگاه متوجه شد که همه مردم یک جانب شدند و علی ابن الحسین نمودار شدند. و آهسته آهسته سوی حجر اسود برای استلام رخ نمودند. مردم در عالم احترام و ادب ایستاده بودند یکی از رفیقان که همراه هشام بود پرسید که این مرد کیست؟ هشام با تجاهر عارفانه جواب داد « من نمی شناسم » ازین ترس که مبادا اهل شام سوی امام رغبت نکنند. فرزدق جلوی آمد و گفت که من می گویم این کیست و قصیده را سرود که جامی به فارسی برگردانیده. ملاحظه کنید:

در حرم بود با اهالی شام  
لیکن از ازدهام اهل حرم  
بهر نظاره گوشه ای نشست  
زین عباد بن حسین «ع» علی «ع»  
بر حریم حرم فگند عبور  
گشت خالی ز خلق راه گذر  
کیست این با چنین جمال و جلال؟  
وز شناسائیش تجاهر کرد  
مدنی یا یمانی یا مکی است  
بود در جمع شامیان حاضر  
زو چه پرسى، به سوی من کن رو  
زمزم و بوقییس و خیف و منی  
ناودان و مقام ابراهیم «ع»  
طیبه و کوفه و کربلا و فرات  
بر علو مقام او واقف  
زهرة شاخ دوحه زهرا ست  
لاله راغ حیدر کرار

پور عبد الملک بنام هشام  
می زد اندر طواف کعبه قدم  
استلام حجر ندادش دست  
ناگهان نخبه نبی و ولی  
در کسای بها و حله نور  
زد قدم بهر استلام حجر  
شامی کرد از هشام سؤال  
از جهالت در آن تعلق کرد  
گفت نشناسمش ندانم کیست  
بوفراس آن سخنور نادر  
گفت من می شناسمش نیکو  
آن کس است این که مکه و بطحا  
حرم و حل و بیت و رکن و حطیم  
مروه و مسعی صفا حجر عرفات  
هر یک آمد بقدر او عارف  
قرة العین سید الشهدا ست  
میوه باغ احمد مختار

خاتم الانبیاء است نقش نگین	جد او را بمسند تمکین
از چنان مصدری شده مشتق	جد او مصدر هدایت حق
بغض ایشان نشان کفر و نفاق	حبّ ایشان دلیل صدق و وفاق
بعد شان مایه عتو و ضلال	قرب شان پایه علو جلال
طالبان رضای مولی را	گر شمارند اهل تقوی را
وندر آن خیل پیشوا باشند	اندر آن قوم مقتدا باشند
بر همه خلق بعد ذکر الله	ذکرشان سابق است در افواه
نام شان هست بعد نام خدای	سر هر نامه را رواج فزای
باشد از یمن نامشان رونق	ختم هر نظم و نثر را الحق

جامی بالغ بر شصت بیت این قصیده را با تمام رسانیده، دنباله این داستان اینست که هشام ازین مدح خشم گرفته فرزدق را به زندان انداخت و چون امام اطلاع یافت دوازده هزار درهم نزد شاعر فرستاد. اما شاعر گفت که من این قصیده را بی طمع نوشته بودم. اما امام اصرار ورزید چنانکه جامی به فارسی می گوید:

گفت مقصود من خدا و رسول «ص»	بو فراس آن درم نکرد قبول
زانکه عمر شریف را ز خطا	بود از آن مدح نی نوال و عطا
بهر کفارت چنان سخنان	نافتم سوی این مدیح عنان
ما نؤدیه عوض لا نرتاد	قال زین العباد و العباد
هرچه دادیم باز نستانیم	زانکه ما اهل بیت احسانیم
گشت بینا قبول کرد درم <sup>۱</sup>	چون فرزدق به آن وفا و کرم

ملا محمد تقی در شرح من لا یحضره الفقیه پیرامون این قصیده حکایتی را نقل کرده است که « شخصی در مجلس جامی نقل کرد که زنی فرزدق شاعر را در خواب دید و از حال وی پرسید. فرزدق گفت که حق تعالی مرا آمرزیده به سبب قصیده یی که در حضور هشام بن عبدالملک در

۱- برای تفصیل و شرح و قصیده رک «جامی» تألیف علی اصغر حکمت، ص ۱۳۱ و

مدح علی ابن الحسین گفته ام و مرحوم مجلسی گفته است که ملا جامی گفت سزاوار است حق تعالی جمیع عالمیان را به برکت آن قصیده بیامرزد<sup>۱</sup> ازینکه بنده این مقاله را بر آستان ماه محرم الحرام باتمام رسانیده ام و از ترس اطاله کلام بیشتر ازین به شرح احوال زندگانی جامی از قبیل مسافرت ها ، تصوف ، اخلاق ، سبک شعر ، آثار و مرگ وی صرف نظر کرده فقط به ابیات ذیل که جامی در مدح اهل بیت سروده مقاله را باتمام می رسانم.

مدحت خویشان کند یعنی  
و ز خدایم بود امید هراس  
هست از طعن کج نهادم پاک  
دشمن خصم بد خصال و یم  
رخت من از دکان ایشان است  
گشت روشن چراغ من زان زیت  
کان منهم و لا اخاف اللوم  
رسم معروف اهل عرفان است  
رفض فرض است بر ذکی و غبی<sup>۲</sup>

مدح اهل بیت در معنی  
مومن موقنم خدای شناس  
از کجی ها در اعتقاد پاک  
دوستدار رسول و آل و یم  
جوهر من زکان ایشان است  
همچو سلمان شدم ز اهل بیت  
انا مولی لهم و مولی القوم  
این نه رفضست محض ایمانست  
رفض اگر هست حب آل نبی<sup>۳</sup>

### منابع و مأخذ

- ۱ - دیوان کامل جامی ویراسته هاشم رضی، چاپخانه پیروز، تهران ۱۳۴۱ ش
- ۲ - «جامی» تألیف علی اصغر حکمت، چاپخانه بانک ملی تهران، ۱۳۲۰ ش.
- ۳ - مجالس النقایس، تصحیح علی اصغر حکمت، تهران .



۱ - مقدمه دیوان کامل جامی، هاشم رضی، ص ۲۰۳ و جامی - علی اصغر حکمت، ص ۱۴۳.

۲ - جامی، علی اصغر حکمت، ص ۱۴۳

## بررسی تحلیلی مفهوم عزت در زبان فارسی

### چکیده:

هدف از این مقاله بررسی و تحلیل دیدگاهها و نقطه نظرات شعرای فارسی زبان در مورد عوامل مؤثر در ایجاد و افزایش عزت انسان «عزت» می باشد. بدین منظور اشعار ۲۰ تن از شعرای فارسی بررسی گردیده است. در تحلیل مطالب از متون اسلامی - آیات ، روایات و تفاسیر نیز در موارد لازم کمک گرفته شده است. بعد از توضیح معنای لغوی واژه عزت ، عوامل مؤثر در ایجاد و افزایش عزت (معیارهای عزت)، از دیدگاه شعرا از مجموعه اشعار آنان استخراج، طبقه بندی و توصیف شده است. در این راستا عواملی نظیر عبودیت، ایمان و عشق ، تقوی و تهذیب نفس و تطهیر اندیشه و رفتار، صبر و استقامت در مقابل سختیها و بلاها و آزمایش های الهی ، تواضع و فروتنی ، قناعت، اجتناب از حرص و طمع و منت کشیدن از دیگران ، عزلت و دوری از دنیا مداران ، علم و عزم ، اتحاد و پای بندی به مکتب مورد توجه قرار گرفته اند.

\*\*\*

### مقدمه

شعرای ما در شعر فارسی هرگز از کنار مفاهیم ژرف و عمیق سطحی و بی تفاوت نگذشته اند و چنانکه گویی این رسالت و مسئولیت خود احساس نموده اند، که این چنین مفاهیمی را برای جامعه خود تبیین و تفسیر نمایند. یکی از مهم ترین مفاهیم مذکور، مفهوم «عزت» در شعر فارسی می باشد. در این مورد، نکات و سؤالات فراوانی مطرح می شود که رجوع به گنجینه گرانقدر ادبیات فارسی و استخراج و تحلیل و طبقه بندی مسائل و موضوعات مربوط به هر قسمت می تواند کمک بسیار زیادی به محقق در یافتن پاسخهایی جامع و کامل بنماید. اینکه برآستی عزت چیست و عزیز و عزتمند چه کسی است و عزت بندگان در کنار عزت الهی به چه معنی است، اهمیت و حساسیت بحث عزت، در چیست، توجه به چه عواملی می تواند

سبب عزتمندی فرد در جامعه گردد و با چه عواملی فرد و جامعه ای را ذلیل و خوار می‌سازد، معیارها و ملاک‌هایی که بر اساس آنها بتوانیم تشخیص دهیم چه کسی حقیقتاً دارای عزت است و میزان عزت را در افراد و جامعه بسنجیم، کدامند و از چه طریق تشخیص دهیم فردی و یا جامعه ای که خود را عزیز می‌داند، در واقع عزیز نیست، یعنی عزت پنداری و کاذب و خیالی کدام است، اینها را از جمله اساسی‌ترین سؤالات و نکاتی هستند که در این مقاله تلاش شده که با کشف و استخراج دیدگاهها و نقطه نظرات شعرای عزیز فارسی، که برآستی خود در عالی‌ترین مرتبه عزت نفس و وارستگی و شکوه و عظمت بوده‌اند، به آنها پاسخ داده شود و به منظور آنکه حقانیت، شکوه و عظمت شعر فارسی در این مورد بیشتر روشن گردد در موارد لازم، مراتب تأیید آن دیدگاهها با متون دینی - آیات قرآن و تفاسیر نهج البلاغه و سایر روایات اسلامی - نیز نشان داده شده است.

در این مقاله، بیست تن از شعرای فارسی که از شعر آنان مفاهیم مربوط به عزت استخراج و توضیح داده شده است، از این قرارند:  
 پروین، بهار، مولوی، سنایی، سعدی، جامی، صائب، عطار، سیف فرغانی، ابو سعید، فروغی بسطامی، محتشم کاشانی، امیر خسرو دهلوی، اوحدی مراغه ای، خاقانی، شیخ بهایی، شیخ محمود شبستری، منوچهری دامغانی، حافظ و ناصر خسرو.

### معنای لغوی واژه عزت

لغت نامه دهخدا (جلد ۱۰، صفحه ۱۵۸۶۰) واژه عزت را در حالت اسم مصدر عرب در معانی عظمت و بزرگواری و ارجمندی و ارج و سرافرازی (ناظم الاطباء)، ارجمندی (المصادر زوزنی)، کرامت (زمخشری)... گرفته است.

در فرهنگ معین (جلد ۲، ص ۲۲۹۸)، عزت و حالت مصدر لازم این چنین معانی برای آن ذکر شده است: ارجمند گشتن گرامی شدن در حالت اسم مصدر، معانی ارجمندی، سرافرازی، عزیزی برای این واژه آورده شده است. مفردات راغب اصفهانی (ص ۳۴۴) از «عز» به عنوان حالتی در انسان که سبب می‌شود آدم مغلوب واقع نشود و شکست نخورد، یاد می‌کند. در کتاب شرح و تفسیر لغات قرآن بر اساس تفسیر نمونه ج ۳ (صص ۱۶۳ - ۱۶۲) عزت را به دو قسمت تقسیم می‌نماید. گاه «عزت ممدوح»

و شایسته است، چنانکه ذات پاک خدا را نه عزیز توصیف می کنیم ( که تنها ذات پاک اوست که شکست ناپذیر است) و گاه عزت مذموم، و آن نفوذ ناپذیری در مقابل حق و تکبر از پذیرش واقعیات می باشد و این عزت در حقیقت ذلت است. در قاموس قرآن ج ۴ (صص ۲۳۹ - ۲۳۸) عزت به معنی توانایی در مقابل ذلت ذکر شده است. از کلمات اهل لغت به دست می آید، کمیاب را از آن جهت عزیز و عزیز الوجود گویند که آن در حالت توانایی قرار گرفته و رسیدن به آن سخت است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان (ج ۱۷، ص ۲۲۷) ذکر می کنند در معنای عزت، اصل، صلابت است، عزت به معنی غیرت و حمیت نیز آمده است. عزت در معنای اینکه چیزی قاهر باشد نه مقهور، یا غالب باشد و شکست ناپذیر، مختص به خدای عز و جل است چون غیر از خدای عز و جل، هر کسی را فرض کنی، در ذاتش فقیر، و در نفسش ذلیل است، و چیزی که نفعش در آن باشد مالک نیست، مگر آنکه خدا به او رحم کند، و سهمی از عزت به او بدهد، لذا هر کس که عزت می خواهد باید از خدای تعالی بخواهد.

### «عوامل مؤثر در ایجاد و افزایش عزت انسان» (معیارهای عزت)

عزت حقیقی و کامل از آن خدای عزیز است، اما خداوند متعال نه تنها مالک و صاحب عزت است، بلکه او پروردگار عزت بوده و پرورش دهنده عزت در آن دسته از بندگان خود است که صلاحیت و شایستگی عزتمند شدن را در خود ایجاد نموده اند. لذا اگر انسان بتواند مقدمات عزت و عزیز شدن را در خود فراهم سازد و زمینه سازی لازم را در این زمینه در خود ایجاد نماید، بدون تردید خدای حکیم و رحمن او را از جانب خود عزت خواهد بخشید و عزتمند و سربلندش خواهد داشت. دقت در شعر فارسی به خوبی مقدمات و زمینه ها و ملزومات ایجاد و افزایش عزت را در انسان نشان می دهد.

به طور کلی، انسان باید ذات خویش را سزاوار رسیدن به مقام عزت نماید و زمینه لازم را برای وصول به اینچنین مقامی در خود ایجاد نماید، زیرا که با خذلان و خواری نمی توان عزیز شد و به عزت رسید:

تو مپندار که عناب دهد علقم      تو مپندار که عزت رسد از خذلان

(پروین اعتصامی، دیوان اشعار)

لذا قطعاً عزّت با ذلت حاصل نخواهد شد و لذا از مال عزیز، عزّت  
پدید خواهد آمد:

زان مال عزیز است کزان عزّت زاید      عزّت را با ذلت حاصل نکنم من  
(ملک الشعراى بهار، دیوان اشعار)

همچنین از نفس دون و پست و از شخصیت های حقیر و ذلیل، نمی توان  
انتظار عزّت داشت:

عزّت از نفس دون مجو، پروین      کاین سیه رای، گمره و رسواست  
(پروین اعتصامی، دیوان اشعار)

بنابراین، وقتی فرد خود طالب عزّت‌مند شدن نباشد و زمینه سازی  
لازم را برای حصول عزّت در خود ننماید، چگونه می توان انتظار عزّت و  
عزیز شدن را در او داشت:

او مذلت خواست کی عزّت کنم      او گدایی خواست کی میری کنم  
(مولوی، مثنوی معنوی)

لذا، این احتمال هم وجود دارد که افراد عزّت‌مند به واسطه عدم رعایت  
موازین حفظ عزّت، خوار و ذلیل گردند، همچنانکه عضوی از بدن هم به  
علت عدم مراقبت قطع خواهد گشت:

زانک از عزّت به خواری آمدن      هم چو قطع عضو باشد از بدن  
(همان)

به همین سبب است که هرگز باغبان دهر ستم نکرده است، اگر گل  
زیبا در بین مردم عزیز و گران باشد و خار نازیبا و زننده، خوار و ذلیل  
قلمداد گردد:

پروین ستم نمی کند ار باغبان دهر گل را      چراست عزّت و خار از چه روست خوار  
(پروین اعتصامی، دیوان اشعار)

اما باید دانست که عزّت هم به سان مخزن و گنج پُر بها و  
ارزشمندی است که قفل های فراوانی بر آن وجود دارد، لذا آنان که طالب  
عزّتند باید پیش نیازهای کسب عزّت را در خود بگذرانند و با توان و توکل  
کافی در صدد رفع هرگونه سد و مانع در مسیر نیل به عزّت بر آیند:

عزّت مخزن بود اندر بها      که برو بسیار باشد قفل ها  
(مولوی، مثنوی معنوی)



همچنین عزت مقصد و هدفی است که راه رسیده به آن بسیار دشوار و سنگین و طاقت فرساست و خطرات راه فراوان در کمین راهرو آن قرار دارد:

عزت مقصد بود ای ممتحن  
پیچ در پیچ راه و عقبه و راه زن  
(همان)

همچنان که کعبه خانه عزیز خداست و خدا آن خانه را عزت بخشیده است، اما رسیدن به آن باید متضمن تحمل مشقات و سختیهای مسیر است:

عزت کعبه بود و آن نادیه  
ره زنی اعراب و طول بادیه  
(همان)

و اگر بنده ای راه عزت و عزیز شدن را به خوبی پیماید و با هر کدام از موانع مسیر به درستی مقابله نماید آنگاه خدای متعال او را سزاوار عزیز شدن تشخیص خواهد داد، و از «درگاه عزت» خود او را عزت خواهد بخشید، و در درگاه خود او را خواهد پذیرفت در چنین حالتی تمامی کائنات و روزگار در مقابل این گونه بنده ای که صلاحیت عزت را در خود فراهم آورده است کمر خدمت خواهند بست و اینجاست که وی خوار و زبون نخواهد گردید و شکست پذیر نخواهد شد:

هر که از درگاه عزت یافت توقع قبول  
پیش در گاهش کمر بندد به خدمت روزگار  
(سنایی غزنوی، دیوان اشعار)

به همین لحاظ است که خداوند عزیز، به شایستگان، و به طور اخص به انبیا و اولیای خویش عزت بخشیده است:

خداوندا بدان تشریف عزت  
که دادی انبیا و اولیا را  
(سعدی شیرازی، موعظ)

لذا باید از خدای عزیز - که به شایستگان عزت نیز می بخشد - طلبید که آدمی را خوار و ذلیل مسازد و او را به ذلت گناه شرمسار ننماید: خدایا به عزت که خوادم مکن به ذل گناه شرمسارم مکن

(سعدی شیرازی، بوستان)

زیرا خداست که «تاج عزت» بر سر بندگان خوب خود می گذارد و آنان را عزیز و سرفراز و سربلند می نماید:

در دولت به رخم بگشادی  
تاج عزت به سرم بنهادی  
(عبدالرحمن جامی، گزیده هفت اورنگ)

و عزت از آن خداوند و از آن بندگان خوب خداست که آنان نیز  
عزت خود را از خدای عزیز دریافت می دارند:

عزت آن اوست و آن بندگان ز آدم و ابلیس بر می خوان نشانش

(مولوی، مثنوی معنوی)

و لذا برای احراز «مسند عزت» دنیوی هرگز نباید چون گرانجانان  
دنیا مدار سعی و تلاش نمود، بلکه باید زمینه های لازم آن را در خود ایجاد  
و یا تقویت نمود:

تلاش مسند عزت ندارم چون گرانجانان عزیزم هر کجا چون سایه بال هما رفتم

(صائب تبریزی، دیوان اشعار)

دقت در شعر فارسی مبین آن است که موارد زیر را می توان  
مواردی دانست که شعرای ما آنها را از جمله اساسی ترین عوامل مؤثر در  
ایجاد و افزایش عزت در انسان دانسته اند: عبودیت، ایمان و عشق، تهذیب  
نفس و تطهیر اندیشه و رفتار، صبر و استقامت در مقابل سختیها و بلاها و  
آزمایش های الهی، تواضع و فروتنی، قناعت، اجتناب از حرص و طمع و  
منت کشیدن از دیگران، عزلت و دوری از دنیا مداران، علم و عزم، اتحاد و  
پایبندی به مکتب، در عین حال همین موارد را می توان «معیارهای عزت»  
نیز قلمداد نمود و میزان عزتمندی فرد و جامعه را با توجه به آنها محک زد  
و مورد سنجش قرار داد.

### ۱- «عبودیت، ایمان و عشق»

اظهار عبودیت و خاکساری و سجده به درگاه الهی سبب عزت آدمی

می گردد:

سجده کنی به پیش او عزت مسجودت دهد ای که تو خوار گشته ای زیر قدم چو بوریا

(مولوی، دیوان شمس)

بنابر این موسی صفتانی که خاکسارانه و متواضعانه رو به درگاه خدا  
می کنند، عزت دریافت خواهند کرد و فرعونیان متکبر و خود خواه خوار و  
ذلیل خواهند گردید:

موسی خاک رو را ره می دهی به عزت فرعون بوش جو را در عار می کشانی

(همان)

و لذا، عزت بندگان زمانی به دست خواهد آمد که در مقابل ذات  
لایزال الهی خود را خوار و ذلیل قرار دهند:

- عزت اینجا گبريست و ذل دين      سنگ تا فانی نشد کی شد نغین  
(مولوی، مثنوی معنوی)
- عزت را باید با بندگی خدای عزیز جست که توانایی عزت بخشیدن  
به بندگان شایسته خود را دارد:
- بندگی کن بیش از این دعوی مجوی      مرد حق شو، عزت از عزی مجوی  
(عطار نیشابوری، دیوان اشعار)
- برای عزتمند شدن باید در جستجوی کشف عوامل حقیقی عزت بود  
که آنهم چیزی جز بندگی خوب خدا نمی باشد:
- به دستار و به دراعه نباشد قیمت عارف      که عزت ز آستین نبودید بیضای موسی را  
(سیف فرغانی، دیوان اشعار)
- بنا بر این اگر بنده ای خود را در مقابل خداوند خوار و ذلیل و تسلیم  
قرار دهد صدها هزاران عزت و احترام خواهد داشت، زیرا او متصل به  
اقیانوس بیکران عزتمندی و رفعت گردیده است:
- بر من از صد هزار عزت بیش      آنکه باشم ذلیل و خوار تو من  
(عطار نیشابوری، دیوان اشعار)
- و همین عزت برای آدمی کافی است که بنده خدا باشد و پروردگار  
متعال خدای وی باشد:
- این دولت من بس که من بنده تو      این عزت من بس که خداوند، تویی  
(ابو سعید ابوالخیر، دیوان اشعار)
- واگر برآستی انسان جان و روح خویش را به درگاه الهی رساند، از  
فرط عزت و قدرتمندی دیگر هرگز در جهان مادی نخواهد گنجید:
- چون رسانیدی بدان درگاه جان      خود نگنجی تو ز عزت در جهان  
(عطار نیشابوری، دیوان اشعار)
- و حقیقتاً عزت و شکوه آدمی، بر خاک در دوست حقیقی میسر است:
- در عین مذلت سگ او همدم من شد      بر خاک در دوست ببین عزت و جاهم  
(فروغی بسطامی، دیوان اشعار)
- وعزت تمامی روی زمین در سایه تسلیم و ذلت با شکوه فرد در  
مقابل عشق و معشوق حقیقی میسر و امکان پذیر خواهد بود:
- چون به خواری کشم ای عشق ز کوی تو قدم؟      عزت روی زمین در قدم خواری توست  
(صائب تبریزی، دیوان اشعار)

عزت و حرمت انسان در پر تو عشق میسر است زیرا زمانی که انسان خود را تسلیم و ذلیل در مقابل عشق عزیزی گرداند که دریای بیکران عزت است، عزتمند و عزیز خواهد گردید:

عزت و حرمتم آنکه باشد      که کند عشق عزیزش خوارم

(مولوی ، دیوان شمس)

و اگر آدمی خود را تسلیم آن معشوق خورشید رو نماید، در این صورت در نهایت عزت و شکوه در اوج تعالی و کمال خواهد بود:

گر به آن خورشید روی یک ذره خود را می دهم      می برد در عزت از رگم تو برگردون مرا

(محتشم کاشانی ، دیوان اشعار)

باید شائقانه و عاشقانه ، ذره وار به سوی حق حرکت نمود و مسیر کمال و تعالی را پیمود ، تا آنکه « خورشید عزت » بر جان آدمی بتابد و انسان را عزیز و شریف دارد.

در هوا شو ذره وار از شوق حق چون اهل دل      تا شود بر جان تو خورشید عزت آشکار

(عطار نیشابوری، دیوان اشعار)

اگر آدمی بخواهد که در نزد خدا عزیز و عزتمند باشد، لازم است با نهایت تضرع و زاری جان خویش را عاشقانه تقدیم و پیشکش خدا نماید:

اول به دو صد زاری جان پیش کشت کردم      وانگاه به صد عزت مهمان خودت دانم

(امیر خسرو دهلوی ، دیوان اشعار)

و هر دلی که به زلف معشوق حقیقی خود گره خورد و از غیر او بگسلد ، عزتمند دو جهان خواهد گردید:

انگشت نمای دو جهان گشت به عزت      هر دل که سرآسیمه آن زلف به خم شد

(عطار نیشابوری، دیوان اشعار)

در پرتو خواری و ذلیل ساختن خود در پیشگاه معشوق است که می توان به «عزت عشق» رسید ، زیرا تضرع و زاری در مسیر عشق بهتر و شایسته تر است :

عشق همان به که به زاری بود      عزت عشق از در خواری بود

(اوحدی مراغه ای ، دیوان اشعار)

اینجاست که عزت آدمی می تواند در پر تو «عزت عشق جهانسوز» حاصل آید:

عزت عشق جهانسوز بود عزت من      گرچه خاکسترم ، از آتش سوزان زادم

(صائب تبریزی، دیوان اشعار)

قرآن کریم نیز تمام عزت ها را از آن خدا می داند (سوره یونس ، آیت ۶۵۰). همچنین قرآن کریم ، عزت را از آن خدا و رسولش و مؤمنین می داند (سوره منافقون ، آیه ۸) زیرا از دیدگاه قرآن، خداوند به هر کس که بخواهد عزت می دهد و هر کس را بخواهد ذلیل و خوار می سازد (سوره آل عمران ، آیه ۲۶).

در تفسیر نمونه (جلد ۴ ، ص ۱۷۰) نیز در تفسیر (آیه ۱۳۹ سوره نساء) بر این نکته تأکید شده که این آیه به همه مسلمانان هشدار می دهد که تکیه گاه خود را ذات پاک خداوندی قرار دهند که سر چشمه همه عزتهاست و در تفسیر منهج الصادقین (جلد ۳ ، ص ۱۳۲) در تفسیر آیه شریفه «فان العزة لله جميعاً» ذکر شده که جمیع عزت از جانب حضرت عزت است، پس متمرز نیست کسی که خداوند او را عزیز نگردانیده باشد و خدای متعال عزت را برای اولیای خود نوشته است. در تفسیر مجمع البیان (جلد ۲ ، ص ۶۳) در تفسیر آیه ۱۸۰ سوره صافات (نیز این گونه آمده که خداوند، پروردگار عزت است و او عزیز می کند از پیامبران و اولیا هر که را بخواهد.

پیامبر اکرم (ص) می فرمایند: هر کس عزت دو جهان را می طلبد پس باید از آن عزتمند و عزیز اطاعت کند (کنز العمال، خطبه ۴۳۱۰۱ ، به نقل میزان الحکمه ، ج ۶ ، ص ۲۹۰).

پیامبر اسلام (ص) می فرمایند : امر الهی را عزیز شمار تا آنکه خدا تو را عزیز کند (کنز العمال ، خطبه ۴۳۱۰۲ ، به نقل از میزان الحکمه، ج ۶ ، ص ۲۹۱).

حضرت علی (ع) نیز معتقدند هر کس که از غیر خدا عزت جوید، همان عزت (ظاهری) وی را هلاک و نابود خواهد ساخت (غرر الحکم ، به نقل از میزان الحکمه ، ج ۳ ، ص ۴۴۳).

حضرت علی (ع) می فرمایند : کسی که خداوند سبحان را اطاعت کند، عزیز و قوی خواهد شد (غرر الحکم ، به نقل از الحیاة، ج ۱ ، ص ۴۳۰).

حضرت علی (ع) تقوی الهی و ترس از خدا را عاملی می دانند که آدمیان را به پناهگاههای استوار و منزل گاههای پُر عزت و اعتبار در روزی که دیده ها باز مانده است هدایت می کند (خطبه ۱۹۵).

علی (ع) در مناجات خود خطاب به خداوند عرض می کنند خدایا همین قدر برای عزت من کافی است که بنده تو باشم و همین اندازه برای

فخر و مباهات من کفایت میکند که تو پروردگارم باشی (بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۴۰۰، به نقل از میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۲).

حضرت امام جعفر صادق (ع) می فرمایند: برای کسی که خود را برای خدا خوار و ذلیل نسازد هیچگونه عزتی نخواهد بود (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۴۹)، به نقل از میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۰.

## ۲ - «تهدیب نفس و تطهیر اندیشه و رفتار»

عزت در پرتو باطن و درون پسندیده و شایسته حاصل می شود:

تا به معنی نبری راه ز صورت صائب      عزت هر صدف از بهر گهر داشتنی است

(صائب تبریزی، دیوان اشعار)

و رفتارهای شایسته ای که برخاسته از باطن و درون شایسته اند - نیز عزت آفرینند:

مرا بود از چنین فرخنده کاری      کلاه عزت از هر تاجداری

(امیر خسرو دهلوی، دیوان اشعار)

و از آنجا که دیانت نیز چیزی جز تهدیب و پاکسازی اندیشه و رفتار برای خدا نمی باشد، بدین لحاظ می توان گفت که عزتمندی در سایه دینداری امکان پذیر است و لذا ترک دیانت، موجب ذلت و خواری خواهد بود:

درین عزت ره خواری مپوید      بجز آئین دینداری مجوید

(عبدالرحمن جامی، گزیده هفت اورنگ)

و بیهوده نیست که حضرت علی (ع) می فرمایند: هر عزتی که دین آن را تأیید نکند، ذلت و خواری است (غرر الحکم، به نقل از میزان الحکمه، ج ۳، ص ۴۴۳).

و آنانکه دستورات اسلام و احکام الهی را عزیز و محترم نمی شمردند، عزیز و محترم نخواهند گردید و خوار و ذلیل از دنیا خواهند رفت:

چو هیچ عزت فرمان حق نکردستی      عزیز من ز شدن چاره نیست، خوار بمیر

(سیف فرغانی، دیوان اشعار)

اما بر خلاف آن، خداوند عزتمندی که خورشید و ماه را در مدار منظم خود قرار داده است، هرگز «مدار عزت» افراد خوب و شایسته و دیندار را کج و منحرف نخواهد ساخت:

مدار عزت ما را هرگز کج نکند      کسی که شمس و قمر را برین مدار آورد  
(ملک الشعرای بهار، دیوان اشعار)  
بنا بر این، بر آدمیان فرض و واجب است که از کسانی که خداوند  
آنان را به واسطه عزت عزیز و سرافراز نموده است نافرمانی ننماید، چه بسا  
به همین علت، چون خود آنان عزیز و سرافراز گردد:

از سرافرازان عزت سر مکش      از چنین خوش محرمان خود در مکش  
(مولوی، مثنوی معنوی)  
و لذا اگر انسان از عاشقان وارسته و دلباخته - که مخلصانه دل از  
خود و متاع دنیا بر کرده اند. سراسر دل به محبوب و معشوق حقیقی سپرده اند  
درس عشق و ادب آموزد، عزتمند و عزیز خواهد شد:

در دبیرستان عشق از عاشقان آموز ادب      تا تو را فردا ز عزت بهره مردان بود  
(سنایی غزنوی، دیوان اشعار)  
حتی تأثیر کلام و صحبت و دوستی چنین افرادی می تواند ذلت را  
مبدل به عزت سازد:

دران گلزار کز تأثیر صحبت      مبدل می شود خواری به ذلت  
(محتشم کاشانی، دیوان اشعار)  
بدین لحاظ، برآستی بر آدمیان فرض و واجب است که دل و قلب  
خوبش را - و در واقع نفس الهی خود را - که عجین با عزت الهی است،  
از غیر خدا و از بت هوای نفس رها سازند:

بیا کعبه عزت دل ز عزی      تهی کن کز این به غذایی نیابی  
(خاقانی شروانی، دیوان اشعار)  
و همچنین بر آدمیان است که خود پرستی و دنیا دوستی را کنار  
بگذارند و با رفعت و سرافرازی رو به سوی «آسمان عزت» و «آفتاب  
رفعت» آورند:

هله آسمان عزت، تو چرا کی بود پوشی؟      هله آفتاب رفعت، تو درین دوار چونی؟  
(مولوی، دیوان شمس)

۳ - «صبر و استقامت در مقابل سختیها و بلاها و آزمایش های الهی»  
فرمانروای «مصر عزت» پاکدامنانی خواهند گردید که همچون  
یوسف از چاه و زندان و تحمل سختیها و امتحانات دشوار خدا نهراسد:

- شود فرمانروا در مصر عزت پاکدامانی  
که همچون ماه کنعان از چه و زندان نیندیشد  
(صائب تبریزی ، دیوان اشعار)
- لذا آدمی باید یوسف وار از زندان و چاه و دنیا و مادیات بگذرد تا  
آنکه پادشاه سرزمین «مصر عزت» شود و عزیز و گرامی گردد:
- همچو یوسف بگذر از زندان و چاه  
تا شوی در مصر عزت پادشاه  
(عطار نیشابوری ، منطق الطیر)
- مصر عزت به تمنای تو نیلی پوش است  
چه بد آموز به این گوشه زندان شده ای  
(صائب تبریزی، دیوان اشعار)
- یوسف از زندان قدم بر مسند عزت گذاشت  
چند روزی مصلحت را با جهان تنگ ساز  
(همان)
- یوسف از زندان قدم بر مسند عزت گذاشت  
سعی کن تا از فراموشان این زندان شوی  
(همان)
- چون پرون آمد به عزت یوسف از زندان تنگ  
حرف از آن لبها به چندین ناز می آید برون  
(همان)
- گرچه مسند عزت به من قرار گرفت  
هنوز یوسف خود را به چاه می دانم  
(همان)
- مصر غربت می گذارد تاج عزت بر سرش  
گر ز یوسف پیرهن چاه وطن دارد دریغ  
(همان)
- به منظور وصول به قلّه عزت ، هیچ مرحله ای چون مرحله خواری  
ناشی از عدم داشتن مادیات و صبر نسبت به مشکلات و پیش آمدها مهم  
نمی باشد ، لذا است که در مسیر رسیدن به عزتمندی باید آدمی سراپا تسلیم  
اراده الهی و پُر استقامت در مقابل تحمّل سختیها باشد:
- نیست از خواری به عزت پله ای نزدیکتر  
بنده تسلیم شو، از چاه و زندان سرمپیچ  
(همان)
- خواری و هر ذلتی ظاهری که در پرتو قطع دنیا و مادیات حاصل می شود،  
موجب عزت هر دو عالم خواهد بود:
- تلاش عزت دنیا مرا افکند در خواری  
عزیز هر دو عالم می شدم گر خوار می بودم  
(همان)
- اینچنین خواری - که در حقیقت عین عزت است . چون بهاری بی زوال  
می ماند حال آنکه عزت خیالی دنیوی در معرض نابودی است . و لذا ناپایدار  
و بی ثبات می باشد و هرگز آرامش آفرین نخواهد بود:



- خواری گل همیشه بهاری است بی زوال عزت بود در همین خزان و بهارها  
(همان)
- خواری و ذلت ظاهری که روشن ضمیران جهان تحمل می کنند، مقدمه عزتمندی آنان است:  
خواری روشن ضمیران پیش خیر عزت است گردد از گرد یتیمی گرم، بازار گهر  
(همان)
- همانطور که یوسف با تحمل چاه و زندان به عزت افزون تر رسید به همین ترتیب، طالبان عزت از روزگار خواریها و سختیهای بیشتری تحمل می کنند:  
می کشد عزت طلب خواری ز دوران بیشتر هست یوسف را خطر از چاه و زندان بیشتر  
(همان)
- و این کوتاه اندیشان ظاهر بین هستند که از خواریهای ظاهری ناشی از عدم داشتن مادیات گله و شکوه دارند، حال آنکه استقامت در مقابل هوای نفس و دنیا دوستی و تحمل آزمایش های سخت خدا سبب عزت انسان می گردد:  
ز خواری شکوه ها دارند صائب کوتاه اندیشان نمی دانند عزت چاه و زندان است دلها را  
(همان)
- اگر آدمی بتواند خواری ظاهر چاه و زندان و خواریهایی از این قبیل را یوسف وار و با سعه صدر تحمل نماید. عزت او افزایش خواهد یافت.  
نیست صائب چاه و زندان بر دل من ناگوار همچو یوسف می فزاید عزت از خواری مرا  
(همان)
- گرد خواری پیش خیز کاروان عزت است حسن یوسف خوش قماش از سیلی اخوان شده  
(همان)
- نیست از خواری به عزت پله ای نزدیکتر همچو یوسف دلگران از چاه و زندان نیستم  
(همان)
- عزت ارباب درد خواری و افتادگی است جای به مؤگان دهد آبله را خار من  
(همان)
- حتی باید توجه داشت که دست تقدیر و اقبال ممکن است فردی را از اوج عزت در حضيض ذلت قرار دهد، و عزت همه کس پایدار نیست:  
آفتاب از اوج عزت می نهد رو در زوال ساده لوح است آنکه با اقبال دشمن دشمن است  
(همان)

اما انسانهای اصیل و پاک گوهر اگر حسب صورت ظاهر از اوج عزت هم پائین آیند، هرگز در ذات پاکشان و شأن و قدر معنویشان نقصان و خللی وارد نخواهد شد:

نیندازد زوال از حال خود خورشید تابان را      چه نقصان پاک گوهر را ز اوج عزت افتادن  
(همان)

و اگر ذات و گوهر انسانی عزیز و شریف باشد، هرگز افت و سقوط های ظاهری از شان و اعتبار اونخواهد کاست:

چون آفتاب، گوهرم از کان عزت است      برخاک اگر افتم، نفتم ز اعتبار خویش  
گاهی اوقات صبر در مقابل بلاها و آزمایش های الهی و تحمل برخی مشکلات دیگر در مسیر رسیدن به خدا، ایجاد غم و حزنی معنوی و مقدس در انسان می نماید و از آنجا که شادیهای دنیوی به حسن عاقبت غم ها و حزنه های معنوی نمی رسند، لذا برآستی باید بیشتر از آنگونه نشاط ها، در فکر حفظ «عزت غم» بود:

شادی به حسن عاقبت غم نمی رسد      بیش از نشاط، عزت غم را نگاه دار

(همان)

حضرت علی (ع) بیان می دارند آنگاه که خداوند جدیت و استقامت و صبر گروهی از مؤمنین را در برابر نا ملایمات دید در آن موقع از درون حلقه های تنگ بلا، راه نجاتی برای ایشان گشود و ذلت را عزت و ترس را به امنیت در آنان تبدیل کرد (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲)

همچنین حضرت علی (ع) هیچ عزتی را بالاتر از حلم و بردباری نمی شناسند (بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۳۸۱، به نقل از میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۰).

و حضرت امام محمد باقر (ع) می فرمایند: هر کس بر مصیبت و پیش آمدی صبر کند، خدای متعال بر عزت او خواهد افزود (بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۲۱، به نقل از میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۳).

از راه تواضع و خاکساری می توان به عزت رسید، به طوری که فرد خورشید صفت بر بالای سر دیگران باشد اما در عین حال در نهایت فروتنی، نور خورشید را از قدمگاه مردم هم دریغ ندارد:

ز راه خاکساری کسب عزت کرده ام صائب      که چون خورشید هم بالای سر، هم زیر پا باشم  
(صائب تبریزی، دیوان اشعار)

لذا باید همچون یوسف تلاش چاه بیش از جاه داشت ، زیرا که در سایه افتادگیها عزت آدمی افزایش می یابد:

تلاش چاه بیش از جاه دارم چون مه کنعان      که از افتادگیها پایه عزت بلندم شد  
(همان)

یکی از خصوصیات که سبب عزت آدمی می گردد، تواضع و افتادگی است:

عزت از افتادگی خیزد که باشد در کنار      جای از افتادگی ، حرف کتاب افتاده را  
(همان)

از افتادگی و تواضع و تحمل سختیها می توان به «مسند عزت» رسید:

ز افتادگی به مسند عزت رسیده است      یوسف کند چگونه فراموش ، چاه را؟  
(همان)

در پرتو تواضع و افتادگی ، « پایه عزت » فرد مستحکم تر و متعالی تر خواهد گردید:

پایه عزت ، بلندی گیرد از افتادگی      سرور آفاق شد از جبهه سایه آفتاب  
(همان)

اما «مسند عزت» علی رغم حساسیت و خطرات آن برای اهل فروتنی و تواضع خطری در پی نخواهد داشت، زیرا خاکساری و تواضع چون کیمیایی است که هر مسند و صدوری را به آستانه مقدس مبدل می سازد:

ندارد مسند عزت زیان خاکی نهادان را      که صدر از کیمیای خاکساری آستان گردد  
(همان)

عزت نفس با غرور و تکبر میسر نمی باشد و لذا برای حفظ عزت خود باید از هرگونه غرور نسبت به تواناییهای خود اجتناب ورزید:

مغرور مشو به حشمت خویش      می دار نگاه ، عزت خویش  
(عبدالرحمن جامی، گزیده هفت اورنگ)

## ۵- قناعت

عزت پایدار حقیقی در پرتو قناعت و نطلبیدن دنیا امکان پذیر است که انسان را به مقام احساس استغنای واقعی نسبت به متاع دنیا سوق می دهد و لذا او را از هرگونه تزلزل و دغدغه دنیوی باز می دارد و بنابراین شکوه و عظمت و عزت «ملک قناعت» و حتی گوشه ای از آن به مراتب افزون تر از

«مسند عزت» ظاهری است که برخی پادشاهان جهان به آن دست یافته اند که ناقص و ناپایدار و تزلزل آفرین می باشد:

گر به شاهان جهان مسند عزت دادند      گوشه ای هم به من از ملک قناعت دادند  
(صائب تبریزی، دیوان اشعار)  
اگر آدمی قانع به حق خویش از دنیا باشد به عزتی نائل خواهد  
آمد که در دیدگاه گرانمایگان عزیز و ارزشمند خواهد بود:

از آن به کام گرانمایگان گوارایم      که همچو آب گهر قانعم به عزت خشک  
(همان)  
درویش صفتانی که به علت وصول به مقام فقر و نخواستن، عزت و  
خواری دنیوی در نظرشان یکسان شده است، خود را نسبت به عزت سلاطین  
هم بی نیاز و مستغنی می یابند:

در فقر چون عزیزی و خواری مساویند      درویش را به عزت سلطان چه احتیاج  
(محتشم کاشانی، دیوان اشعار)  
اگر آدمی برآستی بخواهد که سخنش از تملق و چاپلوسی پاک باشد  
و از حمد و ثنای بیجای سلاطین و پادشاهان مبرا گردد، باید عزت حقیقی را  
از فقر و نخواستن بطلبد و عزتمندی را در پرتو احساس بی نیازی نسبت به  
دنیا بداند:

عزت از فقر طلب کز اثر او پاکست      شعرت از حشو ثنای سلاطین کبار  
(سیف فرغانی، دیوان اشعار)  
حضرت مولی الموحدین علی (ع) از عزت قناعت و ذلت دنیا  
پرستی سخن می گویند و این چنین بیان می دارند که این خانه را مغرور  
آرزوها از کسی که پس از مدت کوتاهی از این جهت رخت بر می بندد به  
مبلغ خروج از عزت قناعت و دخول در ذلت دنیا پرستی خریداری نموده  
است (نهج البلاغه، نامه ۳).

همچنین حضرت علی (ع) می فرمایند: قناعت انسان را به سوی  
عزت سوق خواهد داد (غرر الحکم، به نقل از میزان الحکمه، ج ۶، ۲۹۴).  
و علی (ع) از قناعت پیامبران خدا سخن می گوید، قناعتی که قلب ها  
و چشم ها را پُر از بی نیازی می کرد (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲).

## ۶ - «اجتناب از حرص و طمع و منت کشیدن از دیگران»

حرص و طمع سبب ذلت انسان می گردد، و لذا بر آدمیان فرض و واجب است که در جهت حفظ «عزت نفس» از هرگونه عاملی که سبب ذلت و خواریشان می گردد، احتراز نمایند:

پی عزت نفس، خواری مکش      ز حرص و طمع خاکساری مکش  
(عبدالرحمن جامی، گزیده هفت اورنگ)

عزت در پرتو عدم منت کشیدن از دیگران و قطع امید و طمع از آنان میسر و امکان پذیر است:

بیر گفتا که: «چه عزت زین به که نی ام بر در تو بالین نه؟»

(همان)

آنانکه در طلب عزت هستند باید از خواری سؤال اجتناب ورزند:

عزت طلب حذر کند از خواری سؤال      هر کس که سیر چشم تر اینجا گداتر است  
(صائب تبریزی، دیوان اشعار)

از وصایای لقمان نسبت به فرزندش آن بود که اگر می خواهی تمام عزت دنیا را درخود جمع کنی پس طمع و خواسته خود را از آنچه در نزد مردم است قطع نما (بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۴۲۰، به نقل از میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۲).

حضرت امام محمد باقر (ع) می فرمایند: با کشتن و میراندن طمع در خود، عزت را حفظ کن. (بحار الانوار؛ ج ۷۸، ص ۱۶۴، به نقل از میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۶).

## ۷ - «عزت و دوری از دنیا مداران»

عزتمندی حقیقی در پرتو دوری و اجتناب از دنیا و دنیا مداران میسر است، لذا اینجاست که می توان از «عزت و عزلت» سخن گفت که در سایه مقام قناعت و بی نیازی از متاع خوار و ذلیل دنیا حاصل می آید:

کسی که عزت عزلت نیافت هیچ نیافت      کسی که دیو قناعت ندید هیچ ندید  
(سنایی غزنوی، دیوان اشعار)

حیثیت و اعتبار عزت در پرتو گوشه گیری و انزوا از دنیا طلبان حاصل می گردد:

گوشه گیری آبروی عزت است      قطره در جیب صدف گوهر شود

(صائب تبریزی ، دیوان اشعار)

پس برآستی باید روی دل از غیر حق برتافت و دور از دنیا مداران  
گوشه عزت گزید زیرا که حقیقتاً «گنج عزت» در چنین گوشه عزلتی است:  
روی دل از غیر حق برتافته      گنج عزت را ز عزلت یافته

(شیخ بهایی ، نان و حلوا)

و بنا بر این اگر انسانی خواستار غیرت دین و دنیا باشد، باید از مردم  
دنیا عزت گزیند:

گر تو خواهی عزت دنیا و دین      عزلتی از مردم دنیا گزین

(همان)

لذا عزت در حشر و نشر با مردم دنیا و دنیا مداران نیست، بلکه عزت حقیقی  
در عزت و دوری از آنان می باشد:

عزت اندر عزت آمد ، ای فلان      تو چه خواهی ز اختلاط این و آن

(همان)

## ۸ - « علم و عزم »

از آنچه که علم و عزم سبب عزت و مقام آدمی است، لذا باید بر  
علم خود و بر عزم درست تکیه داشت:

به علم خویش بکن تکیه و به عزم درست      که علم و عزم ، تو را عزت و مقام دهد

(ملک الشعرای بهار ، دیوان اشعار)

## ۹ - « اتحاد و پابندی به مکتب »

عزت یک جامعه و کشور را می توان مبتنی بر دو رکن اتحاد و  
مکتب دانست:

عزت ما به دو چیز بسته است      اتحاد اول و بعد آن مکتب

(همان)

امیرالمؤمنین علی (ع) اتحاد و اجتماع و هماهنگی را سبب عزت  
جامعه معرفی می نمایند (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶)

همچنین امیرالمؤمنین علی (ع) اینگونه اظهار می دارند، هنگامی که  
پراکندگی در جمع مؤمنین واقع شد، الفتشان به تشتت گرایید، اهداف و دلها  
با هم اختلاف پیدا کرده و به گروههای متعددی تقسیم شدند و در عین  
پراکندگی باهم به نبرد پرداختند ، در این هنگام خداوند لباس کرامت و  
عزت از نشان بیرون کرد (خطبه ۱۹۲).

## نتیجه گیری:

باتوجه به معنای عزت می توان گفت عزیز مطلق خداست و تمامی عزت از آن اوست، اما اگر خود او موارد و یا افرادی را شایسته عزت تشخیص دهد به آنها عزت لازم را خواهد بخشید، چنانکه در این راستا به اسلام، پیامبر اسلام (ص)، مؤمنین و... عزت ویژه ای بخشیده است و آنها را عزیز و گرامی داشته است. اما زمانی خداوند فرد را عزتمند خواهد نمود که خود آن فرد مقدمات و زمینه های عزت را در خود فراهم نموده باشد. حال با توجه به دیدگاههای شعرای فارسی، از جمله مهم ترین عواملی که می توانند سبب عزت و عدم ذلت گردند عبارتند از: عبودیت، ایمان و عشق، تقوی و تهذیب نفس و تطهیر اندیشه و رفتار، صبر و استقامت در مقابل سختیها و بلاها و آزمایش الهی، تواضع و فروتنی، قناعت، اجتناب از حرص و طمع و منت کشیدن از دیگران، عزلت و دوری از دنیا مداران، علم و عزم، اتحاد و پایبندی به مکتب. بنابراین اگر فرد یا جامعه ای بخواهد بداند تا چه میزان در مسیر عزت و شرف قدم بر می دارد و تا چه حد عزیز و عزتمند است، باید دقیقاً خود را مطابق با معیارها و ملاکهای مذکور مورد سنجش و ارزیابی قرار دهد. لذا هر قدر افراد جامعه ای بتوانند بیشتر این عوامل و ملاکها را در خود پیاده نمایند، زمینه سازی بهتری را برای عزت در خود فراهم ساخته اند و قطعاً خداوند آنان را هر چه افزون تر عزت خواهد داد و عزیز خواهد نمود، چون امام حسین (ع) که براسستی مظهر و تجسمی از صفات و خصوصیات مذکور بودند و اینجاست که عزت و افتخار حسینی معنای راستین خود را باز می یابد و بیهوده نبود حضرتش مرگ با عزت را بر زندگی در ذلت ترجیح می داد (بحار الانوار؛ ج ۴۴، ص ۱۹۲، به نقل از میزان الحکمه، ج ۳، ص ۴۴۱).

اما اگر فرد یا افرادی پایبند و مقید به معیارها و خصوصیات فوق نگردیدند، هرگز عزیز نخواهند شد. اگر هم گاهی اوقات می بینیم چنین افراد و جوامعی افراد و جوامعی به واسطه برخورداری از ثروت و مکننت و شهرت و... خود را عزیز می شمارند، این همان چیزی است که به خیال باطل خودشان می رسد، یعنی در واقع، عزت پنداری و خیالی و کاذب است و نه عزت حقیقی. عزت حقیقی را باید از خدا طلبید و نه از شهرت و ثروت و جاه و مقام، و لذا باید به معیارهای حقیقی عزت - که توضیح داده

شد - ملتزم و پایبند گردید تا آنکه سزاوار و مستحق مقام عزت از جانب خدا شد.

### منابع

- ۱ - الحکیمی ، محمد رضا و الحکیمی ، محمد والحکیمی علی . الحیاة ، ۶ جلد ، الطبعة السادسة ، تهران ، مکتب نشر الثقافة الاسلامیه ، ۱۳۷۰ .
- ۲ - آشتیانی ، محمد رضا و امامی ، محمد جعفر . نهج البلاغه ، تصحیح محمد دشتی ، قم ، نشر امام علی ، چاپ دوم ، ۱۳۶۹ .
- ۳ - الخزاعی النیشابوری ، حسین بن علی بن محمد بن احمد . روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن (تفسیر ابوالفتح رازی) ، ۱۴ جلد ، مشهد ، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی ، ۱۳۷۴ - ۱۳۶۶ .
- ۴ - الشرف اللاهیجی ، بهاء الدین محمد شیخعلی . تفسیر شریف لاهیجی ، ۴ جلد ، تهران ، مؤسسه مطبوعاتی علمی ، ۱۳۶۳ .
- ۵ - الطبرسی ، شیخ ابوعلی الفضل بن الحسن . ترجمه تفسیر مجمع البیان ، ۲۷ جلد ، ترجمه گروه مترجمین ، تهران ، انتشارات فراهانی ، ۱۳۶۰ - ۱۳۵۰ .
- ۶ - ابو سعید ابوالخیر ، دیوان اشعار ، تصحیح ، مقدمه ، حواشی و تعلیقات سعید نفیسی ، تهران ، انتشارات کتابخانه سنایی ، چاپ سوم ، بی تا
- ۷ - امیر خسرو دهلوی ، گزیده اشعار ، به همت م. درویش ، تهران ، انتشارات جاویدان ، ۱۳۴۳ .
- ۸ - اوحدی مراغه ای ، دیوان اشعار ، تصحیح ، تهیه و مقابله و مقدمه سعید نفیسی ، تهران ، انتشارات امیر کبیر ، ۱۳۴۰ .
- ۹ - انوری ابیوردی ، دیوان اشعار ، ۲ جلد ، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، چاپ دوم ، ۱۳۴۷ - ۱۳۴۰ .
- ۱۰ - پروین اعتصامی ، دیوان اشعار ، به کوشش محمد تقی بابایی ، تهران ، انتشارات نمونه ، چاپ سیزدهم ، ۱۳۷۹ .
- ۱۱ - ثقفی تهرانی ، میرزا محمد ، روان جاوید در تفسیر قرآن ، ۵ جلد ، تهران ، انتشارات برهان ، چاپ دوم ، بی تا .
- ۱۲ - حافظ شیرازی ، دیوان اشعار ، نسخه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی ، تهران ، انتشارات صائب ، ۱۳۷۹ .
- ۱۳ - خاقانی شروانی ، دیوان اشعار ، تصحیح و مقدمه و تعلیقات به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی ، تهران ، انتشارات زاویه ، ۱۳۳۸ .



- ۱۴ - خواجهوی کرمانی ، دیوان اشعار ، به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری ، تهران ، انتشارات پارژنگ ، چاپ دوم ، ۱۳۶۹.
- ۱۵ - خرمشاهی ، بهاء الدین . قرآن کریم ، تهران انتشارات نیلوفر ، بی تا
- ۱۶ - دهخدا ، علی اکبر ، لغت نامه دهخدا ، ج ۱۰ ، تهران ، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۷ - راغب اصفهانی ، مفردات راغب اصفهانی ، دارالکاتب العربی.
- ۱۸ - سعدی شیرازی ، دیوان اشعار ، تصحیح محمد علی فروغی ، تهران؛ انتشارات جاویدان ، ۱۳۷۴.
- ۱۹ - سعدی شیرازی ، بوستان ، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر ، تهران ، انتشارات صفی علیشاه ، چاپ چهارم ، بی تا.
- ۲۰ - سعدی شیرازی ، مواعظ ، (بخشی از کلیات) ، تصحیح محمد علی فروغی ، تهران ، انتشارات جاویدان ، ۱۳۷۴.
- ۲۱ - سنایی غزنوی ، دیوان اشعار ، به سعی و اهتمام مدرس رضوی ، تهران ، انتشارات سنایی ، ۱۳۵۴.
- ۲۲ - سیف فرغانی ، دیوان اشعار ، به همت دکتر ذبیح الله صفا ، تهران ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۱.
- ۲۳ - شریعتمداری ، جعفر ، شرح و تفسیر لغات قرآن بر اساس تفسیر نمونه ، ج ۳ ، مشهد انتشارات آستان قدس رضوی ، ۱۳۷۵.
- ۲۴ - شهریار ، گزیده غزلیات ، تبریز ، انتشارات سعدی ، ۱۳۴۷.
- ۲۵ - شیخ بهایی ، نان و حلوا ، به کوشش غلامحسین جواهری ، انتشارات کتابفروشی محمودی ، بی تا.
- ۲۶ - شیخ بهایی ، نان و پنیر ، به کوشش غلامحسین جواهری ، انتشارات کتابفروشی محمودی ، بی تا.
- ۲۷ - شیخ محمود شبستری ، گلشن راز ، تصحیح دکتر حسین الهی قمشه ای ، تهران ، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، چاپ سوم ، ۱۳۷۱.
- ۲۸ - صائب تبریزی ، دیوان اشعار ، به همت محمد قهرمان ، تهران ، انتشارات علمی و فرهنگی ، ۱۳۶۶.
- ۲۹ - طباطبایی ، سید محمد حسین ، ترجمه تفسیر المیزان ، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی ، ۲۰ جلد ، قم ، دفتر انتشارات اسلامی ، ۱۳۶۳.
- ۳۰ - عبدالرحمن جامی ، گزیده هفت اورنگ ، تلخیص ، مقدمه و شرح کرامت الله تفنگدار ، تهران ، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ؛ ۱۳۷۶.
- ۳۱ - عبید زاکانی ، عشاقنامه ، تصحیح و تحقیق و شرح و ترجمه: پرویز اتابکی ، تهران ، انتشارات زوار ، ۱۳۷۹.

- ۳۲ - عطار نیشابوری ، دیوان اشعار، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی ، تهران ، انتشارات علمی و فرهنگی ، چاپ سوم ، ۱۳۶۲.
- ۳۳ - عطار نیشابوری ، منطق الطیر، تصحیح دکتر صادق گوهرین، تهران ، انتشارات اسلامی ، چاپ دوم ، ۱۳۷۴ م.
- ۳۴ - عبدالباقی ، محمد فؤاد، المعجم المفهرس لالفاظ قرآن الکریم، تهران ، انتشارات اسلامی ، چاپ دوم ، ۱۳۷۴.
- ۳۵ - فخر الدین عراقی، دیوان اشعار، با همت ناصر هیری، تهران انتشارات گلشاهی ، بی تا
- ۳۶ - فرخی سیستانی ، دیوان اشعار، به همت دکتر دبیر سیاقی، تهران ، انتشارات زوار، ۱۳۴۹
- ۳۷ - فروغی بسطامی، دیوان اشعار، به همت م. دوریش، تهران ، انتشارات جاویدان ، ۱۳۵۷.
- ۳۸ - قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن ، ج ۳ ، چاپ چهارم ، تهران ، دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۶۴
- ۳۹ - کاشانی ، ملا فتح الله ، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین (تفسیر کبیر ملا فتح الله کاشانی)، ۱۰ جلد ، تهران ، کتابفروشی اسلامیه ، ۱۳۴۴
- ۴۰ - محمدی ری شهری، میزان الحکمه ؛ ۱۰ جلد ، الطبعة الرابعة، مکتب الاعلام الاسلامی ، ۱۳۷۲.
- ۴۱ - مکارم شیرازی ، ناصر ، تفسیر نمونه، ۲۷ جلد، تهران، دار الکتب الاسلامیه ، ۱۳۶۶ - ۱۳۵۳
- ۴۲ - محمدی، سید کاظم و دشتی ، محمد، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، قم ، نشر امام علی ، چاپ دوم ، ۱۳۶۹.
- ۴۳ - محتشم کاشانی، دیوان اشعار، به همت محمد علی گرگانی ، تهران؛ انتشارات محمودی ، ۱۳۴۴.
- ۴۴ - مسعود سعد سلمان ، دیوان اشعار، مقدمه ناصر معیری، تهران ، نشر گلفام ، ۱۳۶۳.
- ۴۵ - ملک الشعراى بهار، دیوان اشعار ، تهران ، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۴.
- ۴۶ - مولوی ، مثنوی معنوی ، به سعی و اهتمام رینولد نیکلسون ، تهران ، انتشارات امیر کبیر ، چاپ نهم، ۱۳۶۲.
- ۴۷ - مولوی ، دیوان شمس ، مطابق نسخه بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات جاویدان ، چاپ چهاردهم ، ۱۳۷۹.
- ۴۸ - منوچهری دامغانی ، دیوان اشعار، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی ، تهران ، انتشارات زوار، چاپ چهارم ، ۱۳۵۶.
- ۴۹ - معین ، محمد، فرهنگ معین ، ج ۲ ، چاپ هفتم ، تهران ، انتشارات امیر کبیر.
- ۵۰ - ناصر خسرو ، دیوان اشعار ، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق ، تهران ، مؤسسه مطالعات اسلامی با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.

\*\*\*\*\*

## حاکم دینی مدینه فاضله در بوستان سعدی

### چکیده

از دیر باز بشر به فکر جامعه ای آرمانی بوده است ، جامعه ای که در آن عدالت و دیگر فضایل به معنی واقعی رعایت شود. فیلسوفانی مانند افلاطون ، فارابی، تامس مور ، نظامی گنجوی ، خواجه نصیر طوسی ، سعدی و... در این زمینه به طرح جامعه های آرمانی خویش پرداخته اند. یکی از مهمترین ارکان این جامعه حاکم آن است .

افلاطون و تامس مور معتقدند که این حاکم باید فیلسوف باشد. فارابی می گوید : باید فیلسوف و دیندار باشد، سعدی نیز معتقد است این حاکم باید دیندار باشد. اما او پا را از چهار چوب خشک نظریه پردازی دینی فراتر می نهد و معتقد است که دین و اصول آن باید جامعه عمل به خود ببوشاند و نتیجه این دینداری حاکم باید شامل دیگر اقشار جامعه به ویژه طبقه رعیت شود. به طور کلی اگرچه او رعایت کردن ظواهر دین را از طرف حاکم و دیگران لازم می شمارد، اما کافی می نداند. بلکه آنچه از نظر او قابل اهمیت است ، به عمل در آوردن اصول نظری دین است.

بوستان ، جهان مطلوب و مدینه فاضله مدنظر سعدی است . این کتاب را علاوه بر ادبیات می توان از جهات و ابعاد مختلف دیگر از جمله ، روانشناسی ، فلسفه ، سیاست و جامعه شناسی مورد بررسی قرار داد. در این مقاله به خصایص حاکم در جامعه آرمانی سعدی در بوستان پرداخته شده است.

\*\*\*

### مقدمه :

در حدود سالهای ۳۹۰ تا ۳۸۵ قبل از میلاد افلاطون کتاب مشهور خود را در زمینه ادبیات ، فلسفه و جامعه شناسی با نام پولی تیا (حکومت ، تأسیس شهر ، جامعه ) به رشته تحریر در آورد. این کتاب در ترجمه های لاتین به « رس پوبلیکا» و در ترجمه های اروپایی « ریپوبلیک» و در فارسی

به «جمهور» ترجمه شده است. بعضی از برگردانهای دیگر این واژه در زبان فارسی عبارتند از: نا کجا آباد (در آثار سهروردی)، شهر نیکان، کمال مطلوب، کام شهر، بی نام شهر، جامعه آرمانی، ناپدرام شهر، خیال آباد شهر لامکان، آرمانشهر و...

در زبان عربی نیز برای اولین بار به وسیله ابونصر فارابی به «مدینه فاضله» ترجمه شده است. افلاطون کتاب را از زبان سقراط و تنی چند از جویندگان حقیقت به صورت جدلی و پرسش و پاسخ بیان کرده است. در این کتاب بارها از قواعد و اساس شهری خیالی صحبت می شود. اگرچه به قول خود افلاطون امکان دارد هرگز جامعه عمل به خود نباشد، اما ضروری است. او برای اثبات سخن خود، نقاشی قشنگی از صورت مرد یا زنی را مثال می آورد که به جرم اینکه مصداقی خارجی ندارد، نمسی شود زیبایی های آن را نادیده گرفت. (افلاطون، ۱۳۶۸: ۳۱۴)

خصوصیات اصلی آن شهر، شجاعت، حکمت، عفت است که به وسیله عدالت به وجود آمده اند، و هر کدام به ترتیب منشا در «غیرت و عقل و شهوت» دارند. بعدها نیز خواجه نصیر طوسی در اخلاق ناصری نظری شبیه افلاطون دارد. (طوسی، ۱۳۶۹: ۱۱۲ - ۱۱۵)

کتاب اول و دوم از کتابهای دهگانه جمهور مربوط به بحث عدالت است که افلاطون از قول ارسطو اکثر تعاریف مرسوم عدالت را که به وسیله دیگران مطرح می شود، رد می کند. پس از آنکه عدالت را آن چنانکه باید می شناساند، به طرح جامعه آرمانی و حاکم عادل می پردازد. در کتابهای پنج و شش و هفت در مورد حکومت و فلسفه (حاکم فیلسوف) بحث می کند، که بعدها بر روی اکثر کتبی که در این نوشته شده از جمله آراء اهل مدینه فاضله فارابی و بوتوپپای (مدینه فاضله) تامس مور و ... سایه می افکند و هر کدام قول افلاطون را در این مورد در کتب خویش می آورند.

الف: فارابی می گوید: «جامعه مدنی سعادت مند راهی ندارد جز اینکه از روی الگوی آسمانی بنا شود و فقط فیلسوف است که آسمان را می بیند و می فهمد و می تواند این الگو را در تمام زمین تقلید کند...» (ناظر زاده کرمانی، ۱۳۷۶: ۲۴۱)

ب: تامس مور در کتاب مشهور آرمانشهر از قول افلاطون چنین می گوید «افلاطون بر آن است وقتی جامعه به سعادت می رسد که فیلسوفان به پادشاهی برسند یا پادشاهان فیلسوف شوند. جای شگفتی نیست

اگر که ما از سعادت چنین دور باشیم. چون فیلسوفان زحمت آن را به خود نمی دهند که شاهان را با اندرزهای خود راهنمایی کنند.» (تاسم مور ، ۱۳۶۱ : ۵۱)

البته افلاطون در بابهای (کتابهای) دیگر جمهور از موضوعاتی از قبیل « حوائج فردی و اجتماعی شهر ، پی ریزی شهر ، اصول تربیت طبقه حاکم ، مردان جنگی ، موسیقی ، تربیت بدنی و روحی ، وظایف زمامداران ، قوانین زناشویی ، تمثیل غار ، حساب ، هندسه ، نجوم و مناظره انواع حکومتها ، و ... بحث می کند.

متأخرین با دید انتقادی به جمهور نگریسته اند و احياناً بر افلاطون خرده هایی گرفته اند از قبیل : عملی نبودن جامعه او ، موضوعات مربوط به جامع بودن فیلسوف و حاکم و ایراد گرفتن افلاطون به هنرهای زیبا از جمله شعر و نقاشی که احساسات را بر می انگیزد و انسان را از متانت دور می کند و ...

از دیگر ایراداتی که بر جمهور می توان گرفت ، تأثیر جامعه آن زمان یونان بر کتاب است . به عنوان نمونه ، ارزش فوق العاده ای برای نیروهای جنگی و تعلیم آنها ، قائل است ( قسمت اعظم کتاب پنجم و صص ۳۰۱ تا ۳۰۴ و...) که بی تأثیر از تاخت و تاز یونانیها و حماسه های ایللیاد و ادیسه نیست ، تأثیر پذیری او از حماسه ایللیاد و ادیسه هومر تا حدی است که خود او در چند از هومر و حماسه های او به نیکی یاد می کند . (همان : صص ۳۰۵ ، ۳۳۴ ، ۳۶۳ ، ۳۹۱ ، ۴۰۴ ، ۴۴۱ و...) یا اینکه مقام انسان را خیلی پایین می آورد . مثلاً برای اینکه حضور زنان و مردان را در نگرهبانی و جنگلها مشترک بداند ، آنها را به سگ ماده و نر که هر دو یکسان از گله محافظت می کنند ، تشبیه می کند (همان : ۲۷۲) و از همه مهمتر ، اعتقاد به اشتراک زن و فرزند ، به ویژه برای لشکریان ، (همان : ۲۸۳ ، ۲۶۷ و ۲۹۱) که افکار او را برای همیشه با نقدهای جدی مواجه کرده است.

پس از افلاطون ، ارسطو (۳۲۲ - ۳۸۴ ق. م) کتابی به نام سیاست نوشت که تقریباً نقدی بر آثار افلاطون به ویژه « جمهور » است . سپس فارابی فیلسوف شهیر ایرانی قدم در این وادی گذاشته است و بسیاری از مفاهیم افلاطون را با اندک تغییری در کتاب خویش ذکر نموده و به آن صبغه دینی و اسلامی داده است . مثلاً به جای حکومت فیلسوف ، حکومت « ملک السنه » ، ( فیلسوف فقیه ) را جایز می داند ، و ... (همان : ۳۷۲)

پس از فارابی افراد برجسته دیگر نیز در این زمینه آثاری از خود به جای گذاشته اند که مشهورترین آنها عبارتند از: اورلیوس آگوستین (۴۳۰ - ۳۵۴م) کتابی موسوم به «شهر خدا» دارد که در آن به پی ریزی آرمانشهر خود می پردازد. سپس در سال ۱۵۱۵ تامس مور وزیر هانری هشتم کتاب مشهور خود را به نام یوتوپیا (آرمانشهر) منتشر کرد.

یوتوپیا از ریشه Ot+topos به معنی هیچستان و نامی طنز آمیز برای آرمانشهر یا مدینه فاضله است. «در لغت یونانی به معنی لامکانی است» (داوری، ۲۵۳۶: ۲۹) این کتاب در گِرودار رنسانس، قیام پروتستان علیه کاتولیک و کلیسا و پیدایش اندیشه درباره دولتهای آرمانی نوشته شده است، یوتوپیا در دو قسمت نوشته شده است و همانند جمهور افلاطون، راوی و ناقل کتاب، مؤلف نیست بلکه شخصی است به نام رافائیل هیثلودی (یاوه سرا).

تامس مور با هیثلودی پس از برگشت از کلیسای نوتر دام آشنا می شود. جالب است که سقراط نیز هنگام برگشت از تماشای جشن مذهبی و تقدیم ادعیه خویش به رب النوعی به مجلسی می رود و در آنجا تمامی سخنانی که در جمهور آمده است، رد و بدل می شود (افلاطون، ۱۳۶۸: ۳۰) - پس از بحث و مباحثه، یوتوپیا را که هیثلودی دیده است برای تامس مور نقل می کند. اکثر نامهایی که در این کتاب آمده است، معانی طنز آمیز دارند. مانند آماتور (نامعلوم، خیالی) پایتخت یوتوپیا، رودخانه آنیدر (بی آب) و ... تامس مور بر خلاف افلاطون فقط به او اوصاف نظری جامعه خویش نمی پردازد، بلکه از شهری که دیده شده است، سخن می گوید، هر چند این شهر خیالی است و وجود خارجی ندارد. اما به هر حال مقدار کمی از عملی نبودن جامعه آسمانی و آرمانی کاسته است، تامس مور در باب (کتاب) اول یوتوپیا در مورد کیفر دادن دزدان به عنوان بهترین و معقولترین کیفرها به فواین ایران نگاه می کند (تامس مور، ۱۳۶۱: ۴۴)، یا در مورد دین آن مدینه می گوید: در آنجا ادیان مختلفی وجود دارد، اما تنها یک قدرت برین وجود دارد و آن سازنده و فرمانروای عالم است و به زبان بومی آنرا میترامی نامند (همان: ۱۲۳) و حتی گاهی از سیلان و کلکته سخن به میان می آورد، با توجه به این موارد و موارد دیگر، بعید نیست که تامس مور تحت تأثیر بعضی از آراء ابو نصر فارابی، نظامی

یا سعدی قرار گرفته باشد و یا حداقل آثار آنان را خوانده باشد. حداقل آنچه که قابل انکار نیست، تأثیر پذیری او از تمدن مشرق زمین است. سنت توماسو کامپافلا در سال ۱۶۰۲ میلادی در حالی که به جرم تلاش برای آزادی ایتالیا از سلطه اسپانیا در زندان بود، در زندان به تحریر کتابی به نام «شهر آفتاب» دست زد. در این کتاب که یک جامعه سوسیالیستی را ترسیم می کند، کشیشان و روشنفکران رهبران آن هستند. فرانسواماری آروند ملقب به ولتر (۱۷۸۸ - ۱۶۹۴ م) آرمانشهری به نام (شهر زرین) دارد. در این شهر خیالی کشیش و زندان و جنگ وجود ندارد.

آتین کابه (۱۸۵۶ - ۱۷۸۸ م) کتابی تحت عنوان (سفر به ایکاری) نوشت. ایکاری نام جزیره خیالی است که از سایر سرزمین ها جدا شده است.

علاوه بر این افراد، کسانی دیگر نیز وجود دارد که به نوعی به طرح جامعه ای ایده آل پرداخته اند که از حوصله این مختصر خارج است. تفکر جامعه آرمانی آنچنان ذهن بشر را به خود مشغول کرده است که بعضی پا را از حد تخیل و نظریه پردازی فرا تر نهاده و عملاً در عالم واقع به طرح جامعه مطلوب پرداخته اند. لیکورگ (متوفی ۸۸۴ ق.م) یک حکومت مطلوب در شهر «اسپارت» بنا نهاده بود که تا مدت ها دوام داشت. این شهر در جهان قدیم نمونه اعلاهی حکومت صالحان بود. در قرون متأخر «آتن کابه» که قبلاً نیز از وی یاد کردیم پس از انقلاب ۱۷۸۹ م فرانسه در آمریکا جامعه ای که بیشتر اهالی آن را مهاجران تشکیل می داد، بر مبنای و به نام همان جامعه آرمانی خود (ایکاری) پی ریزی کرد. این جامعه از سال ۱۸۴۸ تا سال ۱۸۹۴ یعنی حدود ۴۰ سال پس از مرگ وی بر جا بود.

در بین شعرای ایران دو نفر از همه مشهورتر به توصیف مدینه فاضله پرداخته اند. یکی نظامی گنجوی در اسکندرنامه (نظامی، ۱۳۶۳: ۲۲۷) و دیگر سعدی شیرازی در بوستان. ما در این مقاله مختصری از آرای سعدی را از بوستان، در مورد «حاکم یاپادشاه» که اساسی ترین رکن آرمانشهر است، نقل می کنیم. سعدی در ابتدای بوستان (در سبب نظم کتاب) می گوید:

به دل گفتم از مصر قند آورند  
مرا گر تهی بود از آن قند دست  
بر دوستان ارمفانی برند  
سخنهای شیرین تر از قند هست

نه قندی که مردم به صورت خورند  
 چو این کاخ دولت بپرداختم  
 که ارباب معنی به کاغذ برند  
 بر او ده در از تربیت ساختم  
 یکی باب عدل است و تدبیر و رای  
 نگاهی خلق و ترس خدای...  
 سپاس بابهای دیگر را نیز به ترتیب بر می شمرد.

چنانکه مشخص است سعدی بوستان را کاخ دولتی (جامعه ، حکومت ، ملت و...) می پندارد که ده در دارد. اولین و مهمترین در این کاخ ، ۴ لنگه : ۱ - عدل ، ۲ - تدبیر (فلسفه ) ، ۳ - حاکم حکومت ، ۴ - ترس از خدا و روز جزا دارد. بدون شک سعدی در نامگذاری این باب ( باب اول ) متأثر از افلاطون و فارابی است . اما به نظر ما بعضی از آرای آنها را آگاهانه نقد می کند. همچنانکه قبلاً گفته شد افلاطون در دو کتاب اول و دوم جمهور به تفصیل در مورد عدالت سخن می گوید ، افلاطون هدف غایی مدینه فاضله را عدالت (همان: ۹۳) و فارابی سعادت و خواجه نصیر، خیر و سعادت می داند ( طوسی ، ۱۳۶۹ : ۸۰) در حالی که سعدی ترس از خدا و روز جزا می داند. افلاطون در کتاب پنج و شش و هفت به بحث در مورد حکومت و ملازمت حکومت و فلسفه (حاکم و فیلسوف ) می پردازد . سعدی در این که حاکم باید با تدبیر و با درایت باشد ( حاکم فیلسوف یا فیلسوف حاکم) هم عقیده افلاطون است، به همین دلیل از تدبیر و رای که از مهمترین خصوصیات فیلسوف است ، سخن به میان می آورد ، اما چنانکه خواهیم گفت آن را علت تامه نمی داند و علاوه بر فلسفه ، مانند فارابی دین را نیز برای حاکم ضروری می داند . اما قرائت او از دین فراتر از فارابی است . او عقل و دین را که جلوه ای دیگر از ملازمت حاکم و فیلسوف است توأمان می داند « سعدی عقل و دین را توأم می داند و به فتوای او هر چه شریعت اسلامی به عنوان امر و نهی آورده با موازین عقلی سازگار است ...» ( دشتی ، ۱۳۵۷ : ۳۲) از طرف افلاطون نیروهای جنگی (مردم) را نگهبان سلطان می داند: «افلاطون سلاح طبقه سپاهیان را حافظ و پشتیبان حکومت فیلسوف می دید و فارابی رابطه تعاون و تسالم مبتنی بر عشق به رئیس را عنصر وحدت بخش مدینه فاضله و مصدر مشروعیت حکومت می یافت.» (ناظر زاده کرمانی ، ۱۳۷۶ : ۳۷۴). اما سعدی بر عکس افلاطون معتقد است که شاه نگهبان مردم است . و در همین باب در این زمینه چنین می گوید :



حرام است بر پادشه خواب خوش  
چو باشد ضعیف از قوی بارکش  
میزار عامی به یک خردله  
که سلطان شبان است و عامی گله  
چو پرخاش بیند و بیداد از او  
شبان نیست گرگ است فریاد از او (ص ۶۰)

سعدی چنانکه شیوه اوست با ذکر حکایات تاریخی که در بعضی از آنها خود شاهد ماجراست، خواسته است بالکنایه جامعه ای را طرح می کند حتی المقدور عملی باشد و بزرگترین ناکامی جامعه آرمانی را که خیالی بودن و عدم عملی شدن آن است، برطرف کرده باشد و تا حد زیادی به آن جامعه عمل ببوشاند. گویی جامعه ای را که سعدی پی ریزی می کند آمیزه ای از آرمانشهر تخیلی و واقعی است، زیرا از طرف دارای خصوصیات آرمانشهر های تخیلی است و از طرفی شخصیت های آن، به ویژه حاکم آن جامعه، انسانها و افرادی هستند که شخصیتی کاملاً تاریخی دارند. حال نگاهی به محتویات باب اول بوستان می اندازیم:

هر چند عنوان باب اول تقریباً در چاپ های مختلف بوستان باب «عدل و تدبیر رای» آمده است، اما چنانکه نقل شد مصرع دوم بیت مورد نظر (نگهبان خلق و ترس خدای) مدار اصلی این باب است، که متأسفانه مصححان بوستان از آن غافل مانده اند. دکتر «محمد علوی مقدم» از این که سعدی در باب اول بوستان علاوه بر عدل از موضوعات دیگر سخن رانده، یاد کرده است. گویی از نظر ایشان نام اصلی این باب، همان باب عدل است. «سعدی در باب عدل، تنها از عدل و داد سخن نرانده، بلکه در تدبیر ملک و لشکر کشی ها و آیین جنگ و صلح نیز، سخن گفته است.» (علوی مقدم، ۱۳۶۴: ۷۷) در حالی که با نگاهی گذرا به مطالب این باب ثابت خواهد شد که سعدی عدل و داد را یک مورد از مواردی می داند که رعایت آن برای حاکمان الزامی است. در حقیقت چنانکه خواهیم گفت سعدی رعایت عدل و داد و موارد دیگری از قبیل: احسان، لشکر کشی، صلح طلبی، خوش رفتاری با بازرگانان و اندیشمندان و...، لطف، تقوی و... را برای پادشاه و حاکم مد نظر داشته است، نه برای دیگر ائمه جامعه. در این باب حدود ۹۰٪ حکایات در مورد حاکمان و پادشاهان است. حاکمانی از قبیل هرمز (ص، ۴۳)، تکه (ص، ۵۵)، ابن عبدالعزیز (ص، ۵۴)، سلطان روم (ص، ۵۵)، خسروان عجم (ص، ۵۹)، حجاج یوسف (ص، ۶۳)، قزل ارسلان (ص، ۶۶)، الب ارسلان (ص، ۶۶)، پادشاهان غور (ص، ۶۷)، مامون (ص، ۶۹)، یا عناویتی مانند پادشاهی کبیر

(ص ۷۰)، جفا گستری که بر کشوری فرماندهی داشت (ص ۷۲)، شاه کشور گشای (ص ۷۶)، یکی را حکایت کنند از ملوک (ص ۶۴) تکلّه پادشاهی که با عابدی حکایت می کند (ص ۶۲)، شاه (ص ۵۲)، فرمان دهی دادگر (ص ۵۲)، بزرگی در آن ناحیت شهریار (ص ۴۶)، سالار قوم (ص ۶۴)، و... در نسخه مرحوم فروغی دو حکایت دیگر در پاورقی آمده است، یکی مربوط به کیقباد (ص ۲۳۹) و دیگری مناظره بین پادشاهی و کردی (شبان) (ص ۲۴۱). حتی زمانی که در خلال یا بعد از حکایات به پند و اندرز می پردازد در اکثر مواقع مخاطب او پادشاه و حاکم است که او را به ترس از روز جزا و خدا و رعایت عدالت فرا می خواند، به عنوان مثال به ابیات زیر که تقریباً هر کدام از یک حکایت است، دقت شود:

عمل گر دهی مرد منعم شناس	که مفلس ندارد ز سلطان هراس (ص ۴۴)
چو بازرگان در دیارت بمرد	به مالش خساست بود دستبرد (ص ۵۱)
تنت زورمند است و لشکر گران	ولیکن در اقلیم دشمن مران (ص ۵۱)
چو شاید گرفتن به نرمی دیار	به پیکار خون از مشامی میار (ص ۵۲)
چو اقلیم دشمن به جنگ و حصار	گرفتی به زندانیانش سپار (ص ۷۱)
به پیکار دشمن دلیران فرست	هژبران به آورد شیران فرست (ص ۷۵)
الا تا درخت کرم پروری	گر امیدواری کزو بر خوری (ص ۵۶)
کرم کن که فردا که دیوان نهند	منازل به مقدار احسان نهند (ص ۵۶)
خدا ترس را بر رعیت گمار	که معمار ملکست پرهیز گار (ص ۲۱۲)
یکی را که معزول کردی ز جاه	چو چندی برآمد ببخشش گناه (ص ۲۱۴)
تو کی بشنوی ناله دادخواه	به کیوان برت کله خوابگاه (ص ۲۲۳)

به قول تامس مور یکی از دلایل به سعادت نرسیدن جوامع بشری آن است که فیلسوفان به خود زحمت نمی دهند شاهان را به اندرز خود نصیحت کنند. هر چند سعدی حدود دو قرن قبل از تامس مور می زیسته است، اما به این ایراد او بر جوامع بشری، عملاً جواب گفته و در بوستان و گلستان و حتی غزلیات و قصایدش به عنوان فیلسوفی شاهان را نصیحت می کند. غلبه و عظمت و نصیحت در آثار سعدی آنقدر چشمگیر است که قسمت قابل ملاحظه ای از کلیات او را «مواعظ» نامیده اند که از صفحه ۷۰۱ تا ۸۶۹ را در بر می گیرد. در این مواعظ که بیشتر شامل غزل و قصیده می باشد، در بعضی از موارد ممدوح یا آن کسی که نصیحت می شود، شاهی است، هر

چند طبیعی است که بعضی مواقع روی سخن سعدی مستقیماً با شاه نیست و در مواردی اصلاً نصیحتی در کار نیست. حتی «علی دشتی» محقق معاصر معتقد است «زبان وی (سعدی) هنگام وعظ پخته تر و روان تر است، تا هنگام مدح. زیرا در این زمینه تراوش قریحه طبیعی و درمقام مدیحه سرایی، گویی مقرون به تکلف است. (دشتی، ۱۳۵۷: ۳۲). دکتر علوی مقدم می گوید: «هدف اصلی سعدی از بیان داستانها این است که می خواهد پادشاه و یا امیر و حاکم و سلطان را نصیحت کند و او را به امور دنیاوی و تدبیر شوون ملک داری و رعیت داری آشنا کند.» (همان: ۶۹) به همین دلیل که شاهان و حاکمان را نصیحت کرده، جامعه زمان خود را جامعه ای سالم و آرمانشهری زمینی می داند که جامعه عمل به خود پوشیده، زیرا نصیحت او حاکمان را کارگر افتاده است. در این مورد در همین باب اول چنین می گوید:

اگر خوش بخشید ملک بر سریر	نپندارم آسوده خسب فقیر
وگر زنده دارد شب دیر تاز	بخسبند مردم به آرام و ناز
به حمدالله این سیرت و راه راست	اتابک ابوبکر بن سعد راست
کس از فتنه در پارس دیگر نشان	نبیند مگر قامت مهوشان...
در ایام، سلطان روشن نفس	نبیند دگر فتنه بیدار کس (ص ۵۴)

یا حتی در غزلی چنین می گوید:

نماند فتنه در ایام شاه جز سعدی

که بر جمال تو فتنه است و خلق بر سخنش  
( کلیات، ص ۵۳۱ )

### اجتماع فیلسوف و حاکم:

چنانکه گفته شد یکی از اصول «جمهور» افلاطون «حکومت فلسفی» بود، یعنی حاکمی که فیلسوف باشد یا فیلسوفی که حاکم شود. او می گوید: «مفاسدی که شهرها را تباه می کند، بلکه به عقیده من به طور کلی مفاسد نوع بشر، هرگز نقصان نخواهد یافت مگر آنکه در شهرها فلاسفه پادشاه شوند یا آنانکه هم اکنون عنوان پادشاهی و سلطنت دارند به راستی و جداً در سلک فلاسفه در آیند و نیروی سیاسی با حکمت توأم در فرد واحد جمع شود و از طرفی هم به موجب قانون سختی کسانی که منحصرآیکی از این دو رشته را تعقیب می کنند از دخالت در اداره امور ممنوع گردند.» (افلاطون، ۱۳۶۸: ۳۱۶).

فارابی علاوه بر فلسفه ، دین را نیز برای حاکم ضروری می داند « او در اندیشه سیاسی و تعیین و ترسیم هیئت حکومت فاضل در مقابل حکومت‌های مضاد با آن جانب دین را فرو نمی گذارد و ادب و غایت دینی از نظر دور نمی دارد ». (ناظر زاده کرمانی ، ۱۳۷۶ : ۶۲) همچنین او معتقد بود بین دین و فلسفه باید ارتباط تنگاتنگی باشد « برخلاف ابن رشد که می گفت دین و فلسفه به خاطر امنیت باید از یکدیگر مجزا باشند تا با آمیزش آن دو مردم عادی از فهم دین عاجز نمانند و گمراه نشوند و به عکس‌الکندی که معترض احکام شریعت شد و از کنار آن گذشت ، فارابی خواستار وفاق دین و فلسفه بود. » (همان : ۶۹)

سعدی از فارابی هم فراتر می رود هر چند او به حکومت دینی معتقد است ، اما قرائت سعدی از دین ، در حوزه نظریه پردازی متوقف نمی شود و به عمل می انجامد. زیرا اگر حاکم ، احکام دینی را عملاً انجام ندهد و عدالت او شامل طبقه محکوم و رعیت نشود ، مدینه ای را که به وجود آورده ، یا در آن حکمرانی می کند ، فاسقه است نه فاضله ، زیرا « اهل مدینه فاسقه ، عارف به «حقایق مشترکه» ای هستند که اهل مدینه فاضله به آن ایمان آورده اند ، معرفت اهل فسق در قلمرو «نظر» آغاز و در همان جا نیز به پایان می رسد . و در عمل همانند مردمان مدینه های جاهله رفتار می کنند . مشکل آنان در این است که گفتار و کردار این مردمان همخوان و متجانس نیست و میان قول و فعلشان فاصله ای است به همان اندازه که میان علم و جهل ، فاصله موجود است . اینان راه مردم مدینه فاضله را می دانند اما قدم در راه مدینه جاهله می گذارند. » (همان : ۳۶۱)

سعدی خود زاهدی متشرع اما وسیع‌المشرب است . گاهی اعتقاد

دارد که :

وگر خون به فتوی بریزی رواست  
الا تا نداری ز کشتنش پاک (ص ۵۱)

یکی در خراباتی افتاده است  
ور این را براند که باز آردش  
نه این را در توبه بسته است پیش (ص ۶۱)

نه بر حکم شرع آب خوردن خطاست  
کرا شرع فتوا دهد بر هلاک  
و گاهی معتقد است:

یکی حلقه کعبه گرفته به دست  
گر آن را بخواند که نگذاردش  
نه مستظهر است آن به اعمال خویش

چنانکه گفتیم او معتقد است که عدل و احسان و تواضع حاکم و ... باید شامل حال بندگان شود تا مدینه فاضله تحقق یابد. و حاکم حکومت باید عملاً مومن و خدا ترس باشد. او برای ظواهر دین ارزشی قائل نیست و یا حداقل آن را کافی نمی داند، سراسر بوستان به ویژه باب اول جلوه و بازتاب عملی دین و حاکم دینی در جامعه است. اگر گاهی خلاف آنچه مدنظر او است، اتفاق افتاده است، حاکم را هشدار داده و بر حذر می دارد. به عنوان مثال به حکایات زیر دقت شود:

زمانی زنی به شوهرش که سرهنگ سلطان است، می گوید: برو و از خون سلطان غذایی برای طفلان تهیه کن. سرهنگ در جواب می گوید: امروز سلطان روزه است و مطبخ سلطان سرد است و غذایی برای خوردن وجود ندارد. زن از ناامیدی چنین می گوید:

که سلطان از این روزه گویی چه خواست  
خورنده که خیرش برآید ز دست  
که افطار او عید طفلان ماست  
به از صائم الدهر دنیا پرست  
مسلم کسی را بود روزه داشت  
که درمنده ای را دهد نان و چاشت  
و گرنه چه لازم که سعی بری  
ز خود بازگیری و هم خود خوری (ص ۸۴)

اگرچه سعدی ظاهراً از زبان زن سرهنگ حرف می زند، اما در حقیقت اعتقادات و سخنان قلبی خود اوست که بنا به دلایلی از قول کسی دیگر نقل می کند. یا در حکایت دیگر، پیری در راه حجاز در هر خطوه دو رکعت نماز می خواند و برای اینکه در راه خدا زجر بکشد، خار را از پایش در نمی آورد، ناگاه به خود می بالد و با خود می گوید کسی بهتر از این نمی تواند عبادت کند، که سروشی از غیب او را مورد ندا قرار می دهد:

مپندار اگر طاعتی کرده ای  
به احسانی آسوده کردن دلی  
که نزلی بدین حضرت آورده ای  
به ازاله رکعت به هر منزلی (ص ۸۴)

یا در حکایت زیر: زمسانی که تکه برتخت پدرش، اتابک زنگی می نشیند، در دوران حکومتش همه در آسایش به سر می برند، اما خود از اینکه مشغول حکمرانی شده است و عبادت را فراموش کرده، ناراضی است و به صاحب دلی می گوید:

بخواهم به کنج عبادت نشست  
چو می بگذرد ملک و جاه و سریر  
که دریابم این پنج روزی که هست  
چو بشنید دانای روشن نفس  
نبرد از جهان دولت الا فقیر  
طریقت به جز خدمت خلق نیست  
به تندی بر آشفت که ای تکه بس  
تو بر تخت سلطانی خویش باش  
به تسبیح و سجاده و دلخ نیست  
به اخلاق پاکیزه درویش باش

به صدق و ارادت میان بسته دار  
 قدم باید اندر طریقت نه دم  
 بزرگان که نقد صفا داشتند  
 او دین را خدمت کردن به خلق می داند و به رعایت ظواهر و لوازم آن  
 و قعی نمی نهد. زیرا او معتقد است که نفع و نتیجه عبادت راستین حاکم، باید  
 علاوه بر خود شامل حال خلق خدا شود و گرنه رنجی بیهوده است، چنانکه  
 می گوید:

به ایثار مردان سبق برده اند  
 همین دیدم از پاسبان تتار  
 کرامت جوانمردی و نان دهی است  
 قیامت کسی بینی اندر بهشت  
 به معنی توان کرد دعوی درست  
 نه شب زنده داران دل مرده اند  
 دل مرده و چشم شب زنده دار  
 مقالات بیهوده، طبل تُهی است  
 که معنی طلب کرد و دعوی بهشت  
 دم بی قدم تکیه گاهی است سُست (ص ۸۹)

### منابع و مأخذ:

- ۱ - افلاطون، ( ۱۳۶۸ ) جمهور، مترجم، فواد روحانی، چاپ پنجم: انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۲ - داوری، رضا (۲۵۳۶) عصر اوتوبی، چاپ اول، انتشارات حکمت، تهران.
- ۳ - دشتی، علی (۱۳۵۷) شاعر و ستایشگر عدل و داد، مجله تلاش، سال ۱۳ شماره ۷۱، صص ۲۰ تا ۳۲.
- ۴ - سعدی شیرازی ( ۱۳۵۹ ) بوستان، مصحح دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ اول انتشارات خوارزمی، تهران.
- ۵ - سعدی (۱۳۶۹) کلیات سعدی، مصحح محمد علی فروغی، چاپ هشتم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- ۶ - طوسی، خواجه نصیر (۱۳۶۹) اخلاق ناصری، مصحح مجتبی مینوی و... چاپ چهارم، انتشارات خوارزمی، تهران.
- ۷ - علوی مقدم، محمد (۱۳۶۴) عدالت در بوستان سعدی، ذکر جمیل سعدی، جلد سوم، کمیسیون ملی یونسکو و وزارت ارشاد اسلامی، صص ۵۷ تا ۹۱.
- ۸ - مور، تامس ( ۱۳۶۱ ) آرماتشهر اُپوتوپیا، مترجم داریوش آشوری و نادر افشار نادری، انتشارات خوارزمی، تهران.
- ۹ - ناظرزاده کرمانی، فرناز (۱۳۷۶) اصول و مبادی فلسفه سیاسی افلاطون، چاپ اول، انتشارات دانشگاه الزهرا، تهران.
- ۱۰ - نظامی گنجوی (۱۳۶۳) اقبالنامه، تصحیح حسن وحید دستگردی، چاپ دوم، انتشارات علمی، تهران.

نوشته: پرفسور دکتر نذیر احمد<sup>۱</sup>  
ترجمه: دکتر سید حسن عباس<sup>۲</sup>

## میر محمد صالح کشفی و اثر وی « مناقب مرتضوی »

### چکیده:

میر محمد صالح کشفی (م ۱۰۶۰هـ) چهره ممتاز قرن یازدهم به شمار می رود. در نیاکان وی از پدر فاضل میر عبدالله حسینی ترمذی ملقب به مشکین قلم تا شاه طیب، شاه جهانگیر هاشمی (م ۹۴۶هـ) و صاحب مثنوی مظهر آثار، شاه نعمت الله ولی کرمانی (م ۸۳۴هـ) و احمد جام ژنده پیل (م ۵۳۴هـ) همه در صحنه ادب و شعر و عرفان زمان خود منزلت برجسته ای داشته اند. صالح کشفی شاعر و ادیب و خوشنویس بود. دیوانش در دست نیست، اما در «مناقب مرتضوی» که تألیف اوست اشعار وی در اصناف مثنوی، قصیده و غزل موجود است، ترجیع بند وی با عنوان «مجموعه راز» به چاپ رسیده. ابیاتی چند سروده کشفی از «مناقب مرتضوی» به طور نمونه:

کدام دیده که بر طلعت تو شیدا نیست      کدام دل که وصال تو اش تمنا نیست

\*\*

ما درون خویشتن نور تجلی یافتیم      مست گشتیم و مقام خود معلی یافتیم

\*\*

از ازل داریم ما در دل هوای مرتضی      صد هزاران وردگو خوانی ندارد هیچ سود  
توتیای دیده جان خاک پای مرتضی      ای خدا جو ساز ورد خود ثنای مرتضی

\*\*\*

۱- استاد و رئیس سابق گروه آموزش فارسی، دانشگاه اسلامی علیگر (هند)

۲- دکتر سید حسن عباس، بخش فارسی دانشگاه هندوی بنارس، وارانسی (هند)

میر محمد صالح کشفی (م ۱۰۶۰هـ / ۱۶۵۰م) فرزند ارشد میر عبدالله حسینی ترمذی ملقب به مشکین قلم (م ۱۰۳۵هـ / ۱۶۲۵م) بود. این خانواده سادات حسینی ترمذی آگره، خانواده بسیار ذی علم محسوب می شد. سلسله خانوادگی وی به شاه نعمت الله ولی کرمانی (م ۸۳۴هـ / ۱۴۳۰م) و احمد جام ژنده پیل (م ۵۳۴هـ / ۱۱۳۹م) منتهی می شود. برادر کوچک کشفی، میر محمد مومن عرشی (م ۱۰۹۱هـ / ۱۶۸۰م) چند جا درباره نسب خود اظهار نظر کرده است. در دیوان وی، قصیده ای درباره نسب خود دارد که ابیاتی چند به قرار زیر است:

از بزرگی می نگنجم در جهان وین طرفه تر  
سرفرازم در جهان مانند خورشید فلک  
زان ولایت گشت تسخیرم که از روز ازل  
نسبتم با ژنده فیل<sup>(۱)</sup> و شاه طیب نیز هست  
خط من یاد از خط مشکین<sup>(۲)</sup> میرم می دهد  
عرشی در مثنوی، «شاهد عرشی<sup>(۳)</sup>» به فرزند چهار ساله خود محمد عارف نصیحت می کند و می گوید:

چون محمد عارف آمد نام تو  
ای پسر آبا و اجداد ترا  
شاه نور الدین ولی عالی جناب  
روز و شب رو سوی قبله داشتی  
مظهر آثار سید هاشمی  
و آن دگر سید که جدت آمده  
استقامت داشت اندر فقر دین  
در هرات آسوده آن پیر زمان

میر محمد صالح کشفی با اظهار نسبت خود از شاه طیب، در «مناقب مرتضوی» اشعار او را نقل کرده است.

ابن غزل از واردات فیض آیات قدوة المحققین شاه طیب قدس الله سره که از جانب والده به چار واسطه جد فقیر است به زبان نیاز و لسان ایجاز اظهار خلوص و اعتقادی نموده اند:

یا علی(ع) حب تست در دل ما  
حق تعالی چو خلق ما می کرد  
جاودان خاک آستانه تست  
غیر ازین هیچ نیست حاصل ما  
تخم مهر تو کاشت در دل ما  
مسکن و مستقر و منزل ما



دست از دامت رها نکنم  
هرچه خواهد بگوی گو به حسد  
گرچه ما ناقصیم یا حیدر(ع)  
جل نگردد ز غیر، مشکل ما  
دشمن جاهل مجادل ما  
لطف تو کامل و مکمل ما

هست طیب ز نسل آل علی (ع)

کی بود هر خسیس قابل ما (۵)

میر صالح کشفی (پیش از این غزل) در «مناقب مرتضوی» (۶) غزل زیر را نیز آورده است.

بهشت منزل عشاق روی آل علی(ع) هزار لعنت حق بر عدوی آل علی(ع)  
ترا که دعوی حُبّ علی و مهر نبی «ص» است متاب هیچ دمی را ز سوی آل علی(ع)  
جهان و هر چه درو هست طیباً نرسد ز روی قدر به یک تار موی آل علی(ع)  
بدین ترتیب اسامی افراد زیرا را می شناسیم که در ردیف نیاکان میر صالح کشفی بودند.

۱- احمد جام زنده پیل: از اهل قصبه جام در شرق ایران، شاعر و عارف و نثر نویس بزرگی بود. سال درگذشت وی ۵۳۴ هـ / ۱۱۳۹ م است و محل دفن او نیز در همانجا است. برخی از کتابهای وی از دست روزگار مصون مانده که عبارت اند از:

مفتاح النجاة - انس التائبین - کنوز الحکمه - بحار الحقیقة - رسالة سمرقندیه - روضة المذنبین - سراج السائرین - دیوان اشعار (۷)

مدت شد که «مفتاح النجاة» و «انس التائبین» به کوشش دکتر علی فاضل منتشر شده است. دیوان اشعار در مطبع منشی نولکشور به چاپ رسیده بود، اما درباره آن اختلاف رأی وجود دارد. بیشتر افراد انتساب آن به احمد چرمپوش (یکی از قرابت داران شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری) می کنند. احمد جام، از نیاکان ماهم بیگم (۸) مادر همایون شاه و زنش حمیده بیگم (۹) بود. همایون در دوران سیاحت ایران در ۹۵۱ هـ / ۱۵۴۴ م بر مزار زنده پیل رفته و کتیبه زیر را به عنوان یادگار نوشته بود که هنوز بر جا مانده است (۱۰).

ای رحمت تو عذر پذیر همه کس  
درگاه و در تو قبله گاه همه خلق  
ظاهر به جناب تو ضمیر همه کس  
لطفت به کرشمه دستگیر همه کس

سرگشته بادیه بی سرانجامی

محمد همایون ۱۴ شوال سنه ۹۵۱

۲ - **شاه نعمت الله ولی کرمانی:** در ۷۵۰ هـ / ۱۳۴۹ م در قصبه کوه (۱۱) بنان از نواب کرمان چشم به جهان گشود. از قاضی عضدالدین ایجی فقه خوانده بود. چند بار از زیارت حرمین شریفین مشرف شد. در مکه معظمه به دست عارف معروف عبدالله یافعی بیعت نمود، سپس به وطن بازگشت و سیاحت سمرقند و هرات پرداخته و در آخر در کرمان سکونت ورزیده و مردم را به تعلیم ارشاد و هدایت مشغول گشت. در ۸۳۴ هـ / ۱۴۳۰ م درگذشت و در قصبه ماهان (۱۲) کرمان سپرد خاک شد. شاهان بهمنیه به وی بسیار ارادت می ورزیدند و همواره برای وی هدیه ها و سوغاتها می فرستادند. در روزگار احمد شاه بهمنی که با نام ولی معروف بود، شاه خلیل الله و شاه محب (۱۳) الله هر دو فرزندان شاه نعمت الله به دکن آمده و در آنجا مورد قدردانی قرار گرفته بودند. شاه نعمت الله در شعر سرودن هم دست داشت، اما بر شعرهای وی رنگ عرفان غالب است. اشعارش، در شرح مسایل وحدة الوجود است. دیوان وی که مشتمل بر چهارده هزار بیت بوده، انتشار یافته است.

در میان کشفی و شاه نعمت الله ولی پیش از دو قرن فاصله وجود دارد. بدین صورت می توان حدس زد که آخر الذکر، در ششمین یا هفتمین نسل کشفی باشد. کشفی و افراد دیگر از خانواده وی خود را « نعمت اللهی » می نوشتند. کشفی، در آخر رساله شاه شجاع که نسخه خطی آن در موزه سالار جنگ است، اسم خود را محمد صالح الحسینی نعمه اللهی، نوشته است. تاریخ کتابت رساله ۱۴ صفر ۱۰۴۲ هـ / ۱۶۳۲ م است.

۳ - در نیاکان کشفی، اسم **مظهر آثار سید هاشمی** (۱۴) نیز آمده است. این بزرگ به جز سید جهانگیر هاشمی کرمانی، کسی دیگر نیست و قراین مهم آن بدین گونه است:

- ۱ - در ردیف شخصیت های معروف هیچ بزرگ از این نام دیده نشد.
- ۲ - اسم مثنوی معروف سید هاشمی « مظهر آثار » (۱۵) است. با نام وی آوردن مظهر آثار، اشاره به طرف مثنوی او است.
- ۳ - از طرف مادر سلسله نسب شاه جهانگیر هاشمی کرمانی به شاه نعمت الله ولی می رسد.

شاه جهانگیر هاشمی از وطن خویش کرمانشاه، در زمان حسن ارغون (۹۲۸ - ۹۶۲ هـ / ۱۵۲۱ - ۱۵۵۴ م) به سند آمده و در ۹۴۰ هـ / ۱۵۳۳ م مثنوی « مظهر آثار » به نام وی تصنیف کرد. در ۹۴۶ هـ / ۱۵۳۹ م

برای زیارت به حرمین شریفین رفت. در میان راه، قزاقان، وی را به شهادت رساندند. از طرف پدر، سلسله وی به قاسم انوار (۱۶) و از طرف مادر به شاه نعمت الله ولی می رسد. شاه جهانگیر در ۹۴۶ هـ و کشفی در ۱۰۶۰ هـ چشم از جهان فرو بستند. گویا در زمانهای هر دو، بیش از یک قرن وقفه وجود دارد. بدین سبب شاه نعمت الله را باید جد سومین یا چهارمین نسل کشفی دانست.

۴ - **شاه طیب** از نیاکان کشفی بود و چنانکه کشفی نوشته است از طرف مادرش به چهار واسطه، او جد وی می باشد. درباره اش اطلاع زیادی وجود ندارد، فقط دو غزل او که در مدح حضرت علی (ع) می باشد، آورده شده است. در یکی از غزل ها، خود را از اولاد حضرت علی (ع) گفته است. مزار وی در هرات است. میر محمد مومن عرشی در یکی از ابیات ذکر دو سید (سیدان) خراسان کرده است.

ما فراموش چون کنیم وطن  
توآمان با وطن که جان باشد  
از خراسان چو دل بیاد آرد  
فاتحه خوان سیدان باشد (۱۷)

آیا می توان فهمید که از کلمه «سیدان» به طرف شاه نعمت الله ولی کرمانی و شاه طیب اشاره کرده است یا به طرف بزرگی دیگر.

### میر عبدالله حسینی (۱۸) ترمذی ملقب به مشکین قلم پدر بزرگوار

میر محمد صالح شخصیتی بزرگ بود. با متصف بودن فضایل علمی؛ عارف و شاعر و خطاط هم بود. در خوشنویسی در روزگارش هیچ کس مانند وی نبود. به همین علت اکبر شاه وی را لقب مشکین قلم (۱۹) داده بود. او شاعر و صاحب دیوان بوده، اما دیوانش پیدا نیست البته اشعار وی جسته جسته در تذکره ها و در «مناقب مرتضوی» منقول شده است. او جواب خمسة نظامی گفته بود، ولی فقط یک مثنوی «گلشن اسرار به جواب مخزن الاسرار، باقی است. نسخه آن در موزه سالار جنگ موجود است. از حسن اتفاق کاتب آن، همان ابوالمعالی است که در ۱۰۷۰ هـ «گلشن اسرار» و در ۱۰۷۳ هـ «دیوان عرشی» را به کتابت در آورده بود. این نسخه دیوان هم در موزه سالار جنگ است. تخلص وی، وصفی بوده، چنانکه خود گفته است:

وصفی تخلص من و مشکین قلم خطاب

این نامها ز شاه و شهنشاه یافتم (۲۰)

میر عبدالله در ۹۷۰ هـ / ۱۵۶۲ م تولد یافت. (۲۱) بنا به گفته بدایونی (۲۲) میر شاگرد شیخ غیاث و مولانا رافعی بود. او در احدیان شمار می شد و از طرف مادرش قرابت (۲۳) وی به نظام الدین احمد، صاحب طبقات اکسبری می پیوندد.

میر عبدالله در حلقه ارادت شیخ فیض الله سهارن پوری (۲۴) بوده چنانکه در مثنوی «گلشن اسرار» مدح وی به عنوان جداگانه آمده است. نمونه های کافی از خوشنویسی میر عبدالله یافته می شود. یکی از آنها نمونه ای است نوشته ۱۰۰۴ هـ / ۱۵۹۵ م که در موزه سالار جنگ است و ذکر آن رفته است. در ۱۰۱۱ هـ / ۱۶۰۲ م او دیوان حسن سجزی را در اله آباد کتابت کرده بود. نسخه آن در والتر آرت گالیری، بالتی مور آمریکا موجود است (۲۵). روی آن یک نقاش معاصر، تصویر وی را به حالت نوشتن کشیده است. نمونه خوشنویسی وی بر روی سنگ، آن کتیبه است که بر مقبره شاه بیگم همسر جهانگیر شاه در خسرو باغ اله آباد است (۲۶). تاریخ آن ۱۰۱۲ هـ / ۱۶۰۳ م است. در قلعه اله آباد نسب نامه جهانگیر (تایمور) نخستین سال جلوس جهانگیر از قلم وی یادگار است.

میر عبدالله از سلسله چشتیه ارتباط داشت. در مریدین وی شیخ فرید الدین بهکری مصنف ذخیره الخوانین، پدرش و سفره چس اکبر تاتارخان بودند. مریدش خواجه ناصر وابسته به دربار جهانگیر بود (۲۷). مزار میر عبدالله در آگره هنوز موجود است و ساختمانی که روی آن است، قدیم است. این مزار در کنار خیابانی که از سکندره به طرف رود جمنا می رود، به سمت جنوب در محله جواهر نگله واقع است. مسجد و چاه در متصل مزار است. محوطه بزرگی است که در آن چند گور وجود دارد. میر از لقب «ستاره هند» معروف است. متولی مزار آقای رحمت علی خان در نزدیکی آن زندگی می کند. او در نگهداری مزار و محوطه بسیار مواظب است. هر سال به تاریخ ۲ و ۳ ربیع الاول عرس برگزار می شود. احتمال دارد که وفاتش در همان ماه اتفاق افتاده باشد. نگارنده با آقای رحمت علی خان مکاتبه دارم. او میر عبدالله حسینی ترمذی را عبدالله تبریزی می نویسد. تبریزی تصحیف ترمذی است.

دو کتیبه از وفات مشکین قلم و یک کتیبه از مزار بر دیوارهای داخلی مزار به چهار جانب کنده است. این اشعار و نمونه خطاطی از آن خود کشفی است. کتیبه بدین صورت است:

ازین دار فنا سوی جنان رفت  
نه پنداری ز گیتی رایگان رفت  
ازین ماتم فغان در آسمان رفت  
ز دنیای دتی قطب (۲۹) زمان رفت

نیم غمگین ازین معنی که میرم (۲۸)  
بحمدالله که عرفان کرد حاصل  
چو تاریخ وفاتش جستم از دل  
دلم گفتا به صد درد و به صد آه

### تاریخ دوم

کز خواجگان چشت بگیتی نشانه بود  
عبدالله آنکه در همه فنا یگانه بود  
هم خود جواب داد که شیخ زمانه بود

شیخ زمانه مظهر انوار جاودان  
دریای جود و کان سخا قطب (۳۰) وقت میر  
کشفی سوال کرد ز تاریخ رحلتش

### تاریخ روضه

که ازین باب کس نشد نومید  
چرخ با انجم و مه و خورشید  
هاتفی گفت روضه جاوید  
۱۰۳۵ - لراقمه محمد صالح الحسینی

کشفیا سر برین جناب بنه  
گرد این روضه روز و شب گردان  
سال اتمام این مکان شریف

از این روشن است که میر عبدالله در ۱۰۳۵ هـ / ۱۶۲۵ م وفات یافته و کسانی که تاریخ فوتش را ۱۰۲۵ هـ / ۱۶۱۶ م می نویسند، اشتباه می کنند. روضه (مقبره) همان سال آماده شد. آن چیست یک اتاق اوسط درجه ای و معمولی است. معلوم می شود واقعاً روضه (مقبره) یک درویش است (۳۱) -

**محمد صالح کشفی** پسر ارشد میر عبدالله مشکین قلم بود. تاریخ تولدش معلوم نیست، البته تاریخ تولد برادر کوچک وی عرشی، ۱۰۰۱ هـ / ۱۵۹۲ م است. از این روشن است که تاریخ تولد صالح قبل از هزار هجری است برادرش عرشی از علم و فضل میر محمد صالح بدینگونه ستایش می کند:

که مرا قبله روان باشد  
پرتو او فروغ جان باشد  
نور در دیده ام عیان باشد  
بر سرت ماه سائبان باشد  
کوه را پله گران باشد  
در چمن هر طرف روان باشد  
علم تو علم خاندان باشد  
از تو رشدی به راشدان باشد  
قرب تو با شه جهان باشد

مدح می گویم برادر خود را  
میر صالح که همچو ماه منیر  
یا چو در لاله رنگ و بو در گل  
هرکجا تو بحال بنشینی  
از گران باری تو در عالم  
از سبک روحیت نسیم صبا  
به فضیلت بهار علمی تو  
تو مرا مرشدی و رشد از تست  
تو قریبی به دل ز لطف طبع

دل من همچو زائران باشد  
 که تکلف ز من نهان باشد  
 که سخن فهم به ازان باشد  
 اوستادی ترا نشان باشد  
 انوری را چنین بیان باشد  
 که مرا دستگاه جان باشد  
 که هوا گیر آسمان باشد  
 نام من در جهانیان باشد  
 که اجابت نشان آن باشد  
 جز برادر که مهربان باشد  
 این سخنها برای آن باشد  
 راست گویم دل عیان باشد  
 که محبت ازو نشان باشد  
 آنچه تو داری از من آن باشد  
 مهر بر ماه مهربان باشد  
 که مرا افتخار ازان باشد  
 که دعا زینت زبان باشد  
 ماه با مهر هم عنان باشد  
 تا که معمور این جهان باشد (۳۲)

سرو را قبله‌گاه جان منی  
 به تکلف سخن نمی گویم  
 من سخن گونه گفتمت زان رو  
 ورنه در هر فنی تو استادی  
 کن تأمل به نظم کز لطف  
 تو به انصاف سوی من بنگر  
 پر و بالی بده به نظم مرا  
 تو دعا کن که از دعای تو  
 در زبان تو تعبیه کردند  
 اندرین عالم نفاق و حسد  
 من ترا دارم و خدا را بس  
 جز تو در هند مشفق نبود  
 از اخوت تو عقد بر بستی  
 آنچه از من بود کنم در پیش  
 ماه از مهر نور می خواهد  
 من از آنت شدم تو از من باش  
 بر دعای تو ختم می سازم  
 تا بود مهر در جهان روشن  
 ذات تو در جهان همیشه باد

عرشی در مثنوی «شاهد عرشی» مدح میر محمد صالح را به تفصیل

گفته است.

حضرت قدوة العاشقین میر محمد صالح سلام الله علیه

لفظ کن آئینه معنی نما  
 تا شود مست بیانت آسمان  
 مو به مو از فیض معمور آمده  
 سایه او رونق آرای جهانست

ای دل از جوش محبت لب کشا  
 وصف خوان میر صالح شو ز جان  
 روی او آئینه نور آمده  
 مو به موی او نهال باغ جانست

سپس به عنوان دیگر می نویسد :

پای تا سر یوسفستان آمده  
 از ره صدق دل و جان مرتضی  
 همچو جوش عاشقی از دست شد  
 مرتضی را جانشین آمد سزا

پیر من خورشید عرفان آمده  
 بود مقبول محمد مصطفی (ص)  
 بسکه اندر عشق حیدر مست شد  
 هستی او محو شد در مرتضی

ذات او را سیر اندر کبریاست  
سوی قبله کافران را رو نشد  
خارجی کو به حیدر کج بیاخت  
شاهدان معنوی را همزبان ست  
واقف اسرار بیرون و درون ست  
نو بهار گلشن ایمان بود  
سیر او بر اوج مطلق آمده  
عارف و هم عاشق و هم صادق است  
کرده دلها را برون از آب و گل  
سایه اش چشم جهان را گلشن است  
سایه او آفتاب و مه بود  
هر دو عالم مست گشت از بوی او  
عالم امید از وی نور یاب  
زمزمه آرای او ناهید دل  
ساقیانش شاهد بزم جهان  
از بهار فیض او گلشن بود  
جوش زن از جان او دریای فیض  
فیض او ظاهر چو نور از آفتاب  
مرده دل از فیض او زنده شود

کور دل از ذات او واقف کجاست  
خارجی با مرتضی نیکو نشد  
چون تو آمد میر صالح را شناخت  
میر صالح خضر راه عاشقان ست  
میر صالح شاه اقلیم بطونست  
میر صالح چشمه عرفان بود  
میر صالح واصل حق آمده  
میر صالح عارف و هم عاشق است  
میر صالح ساخت زنده جان و دل  
انجمن از سایه او روشن است  
بسکه از پاکی دلش آگه بود  
آفتاب و مه نگه بر روی او  
روی او بشگفته همچون آفتاب  
نور یاب از ذات او خورشید دل  
مطربان بزم او حور جنان  
بزم جان از پرتوش روشن بود  
چشم او بیننده سیمای فیض  
فیض او بارد چو قطره از سحاب  
جان او گر فیض افشانی کند

این ابیات از «شاهد عرشی» است که تاریخ تألیف آن ۱۰۵۹ هـ /  
۱۶۴۹ م می باشد و وفات کشفی در ۱۰۶۰ هـ / ۱۶۵۰ م روی داد، گویا یک  
سال پیش از درگذشت، او این ابیات نوشته است. در مدح میر محمد صالح  
ابیاتی چند در یک قصیده دیگر دیده می شود:

برادرم که مرا مرشد است و هم استاد  
شهان بلخ و بخارا ز راه استعداد  
همیشه لطف شهنشاه سایه گستر باد  
به سعی وافر و از فیض طبع یادم داد  
اسیر خلق تو گشت و به پیش تو استاد  
ز اولیاش شمارم که هست از افراد

به ظاهر ارچه که دورم به خدمت لیکن  
ستاده پیش تو آورد بهر استادان  
بزرگ من که به خدمت ستاده بر سر او  
زبان فرس و فنون خطوط و انشا را  
نشسته بود چو قطب فلک بروی زمین  
بزرگ صورت و معنی است میر صالح از ان  
ز حکم تو به سلیمان شکوه والا قدر

میر محمد صالح کشفی در روزگار شاهجهان پادشاه، متصدی نه صدی ذات صد سوار بوده و در ۱۰۶۰ هـ / ۱۶۵۰ م ، ۲۳ جلوس پادشاه ، داروغه کتابخانه مقرر شد (۳۳) و در ظرف یک سال به تاریخ ۵ شعبان ۱۰۶۰ هـ درگذشت (۳۴) . در وقت فوت ، اوداروغه کتابخانه و نقاش خانه بود. پس از درگذشت وی ، میر سید علی فرزند سید جلال به عنوان داروغه مقرر گشت.

در میان قرابت داران میر صالح کشفی، برادرش میر محمد مومن عرشی است . او شاعر بزرگ و خوشنویس بود. دیوانش هنوز موجود است و نسخه های دیگر آن زینت کتابخانه ها است . در موزه سالار جنگ دو نسخه قرار دارد که یکی کامل و دیگری مختصر است . هر دو نسخه مشتمل بر قصاید و غزلیات و رباعیات و مقطعات است و مثنوی ها ندارد. اسپرنگر (Sprenger) ذکر نسخه انجمن آسیایی بنگال (کولکاتا) را در فهرست کتابخانه شاهان اود (ص ۳۳۶) آورده است. در آن اشعار جمله اصناف مع مقدمه قرار داشت. دو مثنوی از وی شهرت به سزایی دارد. یکی «شاهد عرشی» است که در ۱۰۶۹ هـ / ۱۷۵۵ م تالیف شده است و دیگری «مهر و وفا» است که در ۱۰۵۳ هـ / ۱۶۴۳ م تالیف شده بود (۳۵) . «شاهد عرشی» و «مهر و وفا» هر دو ماده تاریخ است . هر دو مثنوی در کتابخانه شاهان اود بود. نسخه خطی کلیاتش در انجمن آسیایی بنگال است که علاوه بر غزلیات و قصاید در آن ساقی نامه و هر دو مثنوی : «شاهد عرشی و مهر و وفا» آمده است. این نسخه در ۱۰۹۲ هـ / ۱۶۸۱ م کتابت شده است . یک نسخه در کتابخانه خدابخش پتنا موجود است.

نسخه ای از «شاهد عرشی» در کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگر به شماره ۲ / ۷۸ نگهداری می شود . عرشی ، اتالیق شاهزاده سلیمان شکوه بود اما بیشتر اوقات خود را در قناعت و انزوا می گذراند. در خط نستعلیق چنان مهارتی به دست آورده بود که یکبار در تقلید میر علی چند صفحه نوشته و به پیش شاه شجاع گذراند و شاهزاده فهمیده که این نوشته میر علی است، ولی وقتی از اصل قضیه آگاهی یافت بسیار ستایش کرد. میر (عرشی) در سن نود سالگی در ۱۰۹۱ هـ / ۱۶۸۰ م درگذشت. در مرآة العالم «سید عرشیان میر مومن» تاریخ فوتش آورده شده است. نسخه خطی دیوان موجود در موزه سالار جنگ در ۱۰۷۳ هـ / ۱۷۵۹ م یعنی هجده سال پیش از وفاتش نوشته شده است.



میر محمد شریف همشیر زاده میر عبدالله حسینی و عمه زاده میر صالح کشفی بود. در خط نستعلیق مهارت تام داشت. بنا به گفته صاحب مرآة العالم : جهانگیر شاه خطاب کاتب السلطانی به او داده بود. میر عبدالله حسینی او را پرورش کرده و در وقت رحلت جانشین خود ساخته بود. او با وجود کمالات فن، در فقر و گمنامی بسر می کرد و اوقات خود را از کسب خود می گذرانید. در ۱۰۵۴ هـ / ۱۶۴۴ م درگذشت. میر مومن عرشی قطعه تاریخ وفاتش را چنین سروده است:

خوشنویس زمانه میر شریف      که به ذات شریف اشرف بود  
سال فوتش چو از خرد جستم      گفت دانش که خوشنویسی بود-۱۰۵۴ هـ

محمد عارف فرزند میر مومن عرشی بود. در شاهد عرشی، (برگ ۱۷۶ الف) سنش چهار سال گفته شده است. تاریخ تألیف شاهد عرشی ۱۰۶۹ هـ / ۱۶۵۸ م است. بدین ترتیب محمد عارف در ۱۰۶۵ هـ / ۱۶۵۴ م متولد شده باشد، سن عرشی در آن وقت شصت و چهار سال بوده باشد. احتمال است که عارف، اولاد کوچک او باشد. این اطلاع خالی از لطف نباشد که میر عبدالله مشکین قلم، فرزند خود میر مومن را در چهار سالگی وی، او را نصیحت کرده بود، درست همان طور میر مومن نیز به فرزند خود محمد عارف را به همان سن (یعنی چهار سالگی عارف) نصیحت می کند. برای ضیافت طبع خوانندگان محترم نخست اشعار گلشن اسرار (۳۶) تألیف میر عبدالله مشکین قلم که در نصیحت فرزندش است، نقل می شود، سپس ابیاتی از مثنوی عرشی «شاهد عرشی» در نصیحت فرزندش است، نقل می شود، سپس ابیاتی از مثنوی عرشی «شاهد عرشی» در نصیحت فرزندش محمد عارف آورده می شود.

### مقاله چهاردهم در نصیحت فرزند ارجمند

وای تو گلدسته بستان من  
جان مرا از تو بقای حیات  
سال تو چار است ز صد بیش باد  
باد بخیر اول و انجام تو  
موی به موی تو ز حق کامیاب  
گوهرت آرایش ایمان شواد

ای ز تو روشن سحر جان من  
چشم مرا از تو ضیای حیات  
دل ز تو خوش دل چو طلب از مراد  
هست محمد مومن نام تو  
باد نصیبت دل چون آفتاب  
مظهرت آینه عرفان شواد

ریختم از بحر نصیحت گهر  
 رفعت این درخور وهم تونیست  
 نیک به فهمی سخن اهل حال  
 وز ادب خویش دل افروز شو  
 وانگه از استاد سبق یاد کن  
 خاطر خود را ز الف دار شاد  
 همچو الف راست نماید عیان  
 همچو الف باد مجرد مدام  
 چهره فرهنگ تماشا کنی  
 [برگ ۸۰-۸۱]

بهر تو از کلک عطارد اثر  
 گرچه کنون درخور فهم تو نیست  
 هست امیدم که پس از چند سال  
 روز نخستین ادب آموز شو  
 همچو الف قامت خود راست کن  
 چون سبقت گفت الف اوستاد  
 ذکر الف آن قدری کن که جان  
 باش نهان از نظر خاص و عام  
 چون سبق خویش مهیا کنی

همین محمد مومن وقتی بزرگ شد به نام عرشی معروف گشت. او نصیحت پدرش را که در ۱۰۰۵ هـ / ۱۵۹۶ م کرده بود، یاد داشت و وقتی به سن شصت و هشت سالگی رسید، فرزند چهار ساله خود را در ۱۰۶۹ هـ / ۱۶۵۸ م همان طور نصیحت می کند. پدر میر محمد مومن در سن سی و پنج سالگی خود این نصیحت کرده بود، اما میر مومن در سن ۶۸ سالگی این کار را انجام داد. در این مورد ابیاتی چند در آغاز کلام نقل شده، یک دو بیت بار دیگر ملاحظه شود:

از می عرفان شود پُر جام تو

چون محمد عارف آمد نام تو

از ازل آمد همین شیوه ترا

ای پسر آبا و اجداد ترا

نوه میر محمد مومن عرشی، میر عبدالله فرزند میر هاشم نعمت‌اللهی الحسینی شاعر بود و واصفی تخلص می کرد (۳۷). او اعجاز مصطفوی کشفی را در ۱۱۵۷ هـ / ۱۷۴۴ م به تکمیل رسانید. یک نسخه خطی آن در موزه بریتانیا موجود است.

در ضمن در بحث خانواده میر صالح کشفی، این هم باید عرض شود که در معاصرین کشفی، شخصی به نام ابوعبدالله فاضل بن سید احمد الله ترمذی الاکبرآبادی ملقب به مظهر الحق در آگره زندگی می کرد. او در ۱۰۶۰ هـ / ۱۶۵۰ م منظومه ای به عنوان «مخبر الواصلین» در تاریخهای وفات یکصد و چهل و شش تن از فضلا را به نظم در آورده است. نسخه خطی آن در کتابخانه و موزه سالار جنگ موجود است. نسخه دیگر در فهرست کتابخانه شاهان اود (ص ۴۸۹) آمده که در ۱۲۶۵ هـ / ۱۸۴۸ م در مطبع مصطفایی لکهنو به چاپ رسیده بود. آیا می توان فهمید که این ترمذی

هم از خانواده کشفی بود. دیگر لازم به ذکر است که کاتب مثنوی «گلشن اسرار» و «دیوان عرشی» (نسخه سالار جنگ) هر دو سید ابوالمعالی بود. اول الذکر در ۱۰۷۰ هـ و آخر الذکر را در ۱۰۷۳ هـ به کتابت در آورده بود. هر دو نسخه به خط نستعلیق (۳۸) است. به احتمال قوی سید ابوالمعالی نیز از تربیت یافتگان همین خانواده باشد.

### تألیفات کشفی :

کشفی شاعر و ادیب و خوشنویس بود و به اعتبار روایت خانوادگی ، صوفی هم بوده . اگرچه این روشن نیست که مانند پدرش ، او درویش خانقاهی بوده یا نه ، البته از نوشته هایش مترشح می شود که مزاجش حتماً عارفانه بود . اما خانقاهی معلوم نمی شود . این هم معلوم نیست که او شاعر صاحب دیوان بوده یا خیر . به هر حال دیوانش کشف نشده است البته جسته جسته اشعارش اینجا و آنجا پیدا می شود . خود در «مناقب مرتضوی» که تألیف وی است ، اشعار کافی از مثنوی و قصیده و غزل موجود است . ترجیع بند معروف وی که «مجموعه راز» نام دارد و به طبع هم رسیده است ، کشفی ابیاتی چند از آن در «مناقب مرتضوی» نقل کرده است . یک نسخه خطی آن در کتابخانه مولانا آزاد ، دانشگاه اسلامی علی گر ، در ذخیره حبیب گنج به شمار ۵۵۱۳ء ۸۹۱ / ۲ ، و نسخه دیگر در موزه سالار جنگ زیر شماره ۲۳۶۱ / ۲۸ موجود است .

۱ - دو بند از مجموعه راز ، از نسخه علی گر آورده می شود تا می توان اندازه کیفیت نظم آن کرد :

### بند اول

بنمای جمال عالم آرا  
اسرار نهان ز تو هویدا  
عکس تو ز مهر و ماه پیدا  
آتش ز تو در دل زلیخا  
خود چشم شدی وهم تجلی  
هم طور شدی و هم تجلی  
هم کام بگوی و هم تمنا  
کز فکرت من بود میرا

ای دوست به عاشقان شیدا  
ای از تو شده ظهور کونین  
از نور تو روز و شب منور  
برد از تو جمال روی یوسف  
خود آینه جمال پیشه گشتی  
ارنی گفتمی و لن ترانی  
پس بوالعجبی چگویم از تو  
وصف تو چنان به شرح آرم

با دل سوی تو باده پیما  
کونین به جرعه ای فروشم

دل بی تو مدام باد پیما ست  
بنشینم و جام عشق نوشم

### بند دوم

عشق آمد و شد به جان مرکب  
زان رو به حق است جان مقرب  
چون روز نخست شد به مکتب  
جز عشق مرا نه دین مذهب  
چون نیست وراء عشق مکتب  
نی روز تسلی است نی شب  
گو ساغر دل شود لبالب

چون روح دمید حق به قالب  
از روز ازل چو عشق با جانست  
جز عشق دلم نخواهد حرفی  
نی کفر گزینم و نه اسلام  
نی وصل شناسم نه هجران  
سیماب صفت ز جوش عشقم  
از باده نور عشق کشفی

بنشینم و جام عشق نوشم

کونین به جرعه ای فروشم

۲ - دیوان کشفی وجود ندارد، البته در مناقب مرتضوی جسته جسته غزل و قصیده آمده است. نمونه‌ای ابیاتی از آن نقل می‌گردد:

کدام دل که وصال تو باش تمنا نیست  
کدام سر که ز عشقت انیس سودا نیست  
کدام دم که درو معجز مسیحا نیست  
کدام سبزه که صد گون در آن تماشا نیست  
کدام قطره که در وی نهفته دریا نیست  
عیان به عین یقین بین جز او هویدا نیست  
کدام عاشق برگشته بخت رسوا نیست  
از آن که دلبر هر جائیش به یکجا نیست

کدام دیده که بر طلعت تو شیدا نیست  
کدام تن که به راه تو پایمال نشد  
کدام کس که نه چون خضر زنده ابد است  
کدام گل که ز عشقش نه بلبلی به فغانست  
کدام ذره که در وی نه آفتاب نهانست  
به هر کجا که نظر می‌کنی جمال حق است  
مرا چه باک ز رسوائی است ای ناصح  
کدام چیز که کشفی نه عاشق است برو

### وله

ذاتی که در دو عالم یکتا نمود مائیم  
وان باده ای که بر دل مستی فزود مائیم  
وان کو در حقیقت بر ما کشود مائیم  
باطن حق است بنگر کز در نمود مائیم  
آئینه جمال رب الودود مائیم  
بنگر به چشم کشفی بود و نبود مائیم

آن شاهی که ما را از ما ربود مائیم  
آن نشه ای که از جان هستی جان ربوده  
آن کو ره طریقت پوید به جان همیشه  
ای زاهد مذبذب تا چند غیر بینی  
بشناس صورت ما تا پی بری به معنی  
در هر دو کون جز ما یک ذره نیست موجود

## وله

مست گشتیم و مقام خود معلی یافتیم  
عاشق و معشوق را در خویشتن ما یافتیم  
ذات حق را در همه عالم هویدا یافتیم  
نه فلک را مضمر اندر هفت اعضا یافتیم  
نیک چون دیدیم خود را عین دریا یافتیم  
در خسی صد شعله را پنهان و پیدا یافتیم  
کشفیا کام دل خود بر تمنّا یافتیم

ما درون خویشتن نور تجلی یافتیم  
تا به نور آفتاب وصل روشن شد ضمیر  
چون ز اسرار حقیقت جان و دل آگاه گشت  
در تن خود تا نفس آسا بسیاری شدیم  
قطره ای بودیم از بحر ازل جوشی زدیم  
بر گلی صد بوستان را مست و شیدا دیدیم  
تا به زلف یار دل بستیم رستیم از جهان

## وله

در جهان چون آفتابم فرد و یکتا کرده ای  
تو به چشم خود جمال خود تماشا کرده ای  
حلقه زنجیر مجنون را تو در پا کرده ای  
عالمی را همچو بلبل مست و شیدا کرده ای  
هر زبان خلقی دگر را رو به صحرا کرده ای  
زان دو عارض آتش اندر ملک دلها کرده ای  
هم مرا چون اشک من در خلق رسوا کرده ای  
برملا گو از چه ما را باد پیمایا کرده ای  
کشفیا تا از دل و جان ترک دنیا کرده ای

ای مه هر جائیم تا در دلم جا کرده ای  
کیست جز تو آن که آرد تاب دیدارت به دهر  
گیسوی مشکین لیلی راست از تو پیچ و تاب  
تا گل حسن تو بشگفتست در بوستان عشق  
ای سپهر دلبری را ماه از سودای خویش  
زان دو گیسو پای در زنجیر داری جان خلق  
هم به من گفتمی که مهر من نسازی آشکار  
تو به عشرت باده پیمائی ز مستی در خلا  
غفل کوس عنایت بر شد از عرش برین

\*\*\*

توتیای دیده جان، خاک پای مرتضی  
صد جهان جان گر بود سازم، فدای مرتضی  
ساخت جان خود فدا، اندر وفای مرتضی  
کس ولی هرگز نگشته، بی ولای مرتضی  
ای خدا جو ساز ورد خود، ثنای مرتضی  
جانشین احمد مرسل، ورای مرتضی  
زانکه بر شاهان شرف دارد، گدای مرتضی  
کز دو عالم ساختش فارغ، عطای مرتضی  
ای که می گوئی دل من، مبتلای مرتضی

از ازل داریم ما در دل هوای مرتضی  
ای خوشا جانی که در راه وفایش گشت خاک  
مژده عمر ابد بادا بران کز صدق دل  
دوستی مرتضی بگزین به جان ای شیخ شهر  
صد هزاران ورد گو خوانی ندارد هیچ سود  
بی تکلف می نویسم (۳۹) فی الحقیقت نیست کس  
هان گدای باب علم احمدی شو از خرد  
گر نیاید باورت سوی گدای او بین  
ز ابتلای دنیی دون پاک دل شو پس بگو

بغض و کینه راز دل بیگانه کن ای یار من  
 بود قوت پاکش انوار تجلی حضور  
 تو غذای روح خود کردی همه حقد و حسد  
 جنت و فردوس مشتاق لقای او بود

گر تو می خواهی که گردی، آشنای مرتضی  
 نان جو بوده بظاهر گر، غذای مرتضی  
 وانگهی گوئی نخواهم جز، رضای مرتضی  
 آنکه چون کشفی است مشتاق لقای مرتضی  
 (ایضاً برگ ۱۷۷)

مشو بر خانقاه و خانه و باغ و سرا مفرور

که این نقشی است بر آبی که رو سوی عدم دارد

به تجرید آشنا باش و ازین شط همچو بط بگذر

که چون ماهی شود غرق آنک با خود ده درم دارد

(برگ ۲۶۳ ب)

شیدای خودم که سر به سر تزئینم

خود بینی و خود پرستی هست آئینم

اینم اینم هر چه هستم اینم

گر مومن صادقم و گر بی دینم

\*\*\*

در مناقب مرتضوی جسته جسته اشعار کشفی به مقدار کافی آمده است. (برگ ۱۴۴ به بعد) آنها را می توان گرد آوری کرد. به هر حال از این ابیات روشن است که در تصوف حامل نظر وحدة الوجود بود و در تبلیغ آن مشغول بود. اشعارش که در مناقب آمده است، همه عارفانه است. از هیچ منبع دیگر، اشعاری که رنگ دیگر دارد، در دسترس ما نیست.

## ۲ - مثنوی قدسی :

تفصیلات این مثنوی معلوم نشد، فقط این قدر معلوم است که این یک مثنوی عارفانه بود که در بحر مثنوی معنوی سروده شد. ابیاتی چند از آن با قید نام در مناقب مرتضوی آمده است (۴۰). کشفی می نویسد :

در کتاب شاهد قدسی این چند بیت مثنوی در مذمت دنیا گوید که  
 به حکم : حب الدنيا رأس خطیئة و ترک الدنيا رأس کل عبادة ، ترکش  
 پیرایه شاهد عبادت است و حبش سرمایه معصیت و خطا، لمولفه:

جای در فردوس اعلی کرده است

هر که دل از ترک دنیا کرده است

هیچ نامردی به این بیوه نرست

هیچ مردی دل به این بیوه نبست

لیک نامردان به او خوش خفته اند

جمله مردان طلاقش گفته اند

هیچگه بر ابرو و رویش ندید

هر که او مردست خود سویش ندید

آن که نامرد است در دام وی است	مرغ جانش سر به سر رام وی است
چیست دنیا ساحری مکاره‌ای	در پی او یک جهان آواره‌ای
چیست دنیا معدن کذب و دروغ	شمع بزمش همچون دود بی فروغ
چیست دنیا مسکن حرص و هوس	طالبانش خوار مانند مگس
چیست دنیا منزل ویرانه‌ای	سر به سر از مکر دام و دانه‌ای
چیست دنیا دشمن دیرینه‌ای	دشمن دیرینه پُر کینه‌ای
چیست دنیا سر به سر خواب و خیال	حاصل دنیا وبال آمد وبال
حاصل دنیا بود بی حاصلی	غافلانش غرق بحر غافل

(۲۳۸ ب)

### باورقی‌ها

- ۱- در متن «ژنده قیل» آمده است، اما در منابع دیگر «ژنده پیل» است.
- ۲- اشاره دارد به پدر خود میر عبدالله که لقبش «مشکین قلم» بود.
- ۳- دیوان، برگ ۱۲۵ ب: نسخه خطی این دیوان در موزه سالار جنگ حیدرآباد است. کتاب آن ابوالمعالی است که نسخه را به خط نستعلیق خوش در ۱۰۷۳ هـ / ۱۶۶۲ م کتابت نموده بود. [رک به فهرست سالار جنگ، ج ۵: شماره ۱۹۵۵] همان کتاب مثنوی «گلشن اسرار» سروده میر عبدالله حسینی پدر عرشی را در ۴ صفر ۱۰۷۰ هـ / ۱۶۵۹ م کتابت کرده و نسخه آن نیز در موزه سالار جنگ موجود است. [همان فهرست، ج ۵، شماره ۱۸۴۷].
- ۴- نسخه خطی شاهد عرشی، در کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگر به شماره ۲ / ۷۸ نگهداری می‌شود، اما شماره صفحات ندارد.
- ۵- نسخه آگره، کتابخانه عزاخانه، برگ ۲۰۷؛ نسخه علی گجر، ذخیره احسن، برگ ۲۰۹ - ۲۱۰
- ۶- مناقب، برگ ۱۵۸ ب.
- ۷- مقدمه مفتاح النجاة، تصحیح دکتر علی فاضل، تهران ۱۳۴۷.
- ۸- ترجمه آئین اکبری، ج ۱، ص ۱۲۱: همایون نامه (ترجمه)، ص ۱۴۵، حاشیه ۴.
- ۹- در سکینه الاولیا آمده که حمیده بانو از اولاد شیخ احمد جام است: ترجمه اکبر نامه: بیوریج: ج ۱، ص ۵۲، حاشیه ۶.
- ۱۰- نگاه کنید به: اکبر نامه: ج ۱، ص ۴۳۴: مآثر رحیمی: ج ۱، ص ۵۸۸: ج ۲، ص ۱۸. در مورد اختلافها رجوع کنید به مقاله نگارنده، در مجله ایندوایرانیکا، به عنوان *Some Cultural & Literary Remains*، ص ۷ - ۱۰.

- ۱۱ - نگاه کنید به: فرهنگ معین، ج ۶، در ذیل ماده «نعمت الله ولی».
- ۱۲ - گنبد مزار وی، تعمیر کرده احمد شاه بهمنی است. در مزار وی چند جا اسم او کنده است.
- ۱۳ - برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: تاریخ فرشته، جلد اول.
- ۱۴ - شاهد عرشی، نگاه کنید به اشعار محوله در مقاله.
- ۱۵ - مقالات الشعراء: علی شیر قانع تنوی، ص ۶۷۷، حاشیه ۷، ص ۸۴۴ - ۸۴۹، چاپ کراچی، ۱۹۵۷ م.
- ۱۶ - مقالات الشعراء، ص ۸۴۴: نزد تبریز در سراب در ۷۵۷ هـ / ۱۳۵۳ م متولد شد و در ۸۳۷ هـ / ۱۴۳۳ م در قصبه ای از جام درگذشت.
- ۱۷ - دیوان، برگ ۱۳۴ ب
- ۱۸ - برخی جا اسم پدرش میر مظفر حسین ترمذی آمده است [مقاله چاپ نشده دکتر ضیاء الدین دیسانی، به انگلیسی، ص ۲].
- ۱۹ - در مرآة العالم [تألیف محمد بختاور خان] جلد ۲، ص ۴۸۳ آمده است که «از حضرت عرش آشیانی و جنت مکانی به خطاب مشکین قلم...» عرش آشیانی (= اکبر) و جنت مکانی (= جهانگیر) غلط است. از طرف اکبر، خطاب یافته بود زیرا که در نمونه های خوشنویسی سال ۱۰۰۴ هـ موجود در موزه سالار جنگ خطاب وی موجود است «عبدالله مشکین قلم الحسینی الترمذی». بعضی جا بجای «مشکین قلم»، «مشکین رقم» آمده است. ن. ک: عمل صالح ج ۳، ص ۳۴۴.
- ۲۰ - مرآة العالم، ج ۲، ص ۴۸۳.
- ۲۱ - وفات میر مومن عرشی در ۱۰۹۱ هـ / ۱۶۸۰ م در سن نود سالگی اتفاق افتاد. بدین ترتیب تاریخ تولدش ۱۰۰۱ هـ / ۱۵۹۲ م می شود. در مثنوی گلشن اسرار مشکین قلم، عمر عرشی چهار سال گفته شده است، لذا سال تألیف مثنوی مذکور ۱۰۰۵ هـ / ۱۰۹۶ م می شود و سن میر عبدالله مشکین قلم در وقت سرودن مثنوی، سی و پنج سال بود. بدین ترتیب تاریخ تولدش ۹۷۰ هـ / ۱۵۶۲ م باید باشد. اشعار مربوطه چنین است:
- |                               |                                      |
|-------------------------------|--------------------------------------|
| عمر مرا سال شده سی و پنج      | هر نفسم مایده پنج گنج (برگ ۱۳۳)      |
| در مقاله نصیحت به فرزند گوید: |                                      |
| دل ز تو خوشدل چو طلب از مراد  | سال تو چار است ز صد بیش باد          |
| هست محمد مومن نام تو          | باد بخیر اول و انجام تو (برگ ۸۱ الف) |
- ۲۲ - منتخب التواریخ، جلد ۳، در ذیل وصفی



۲۳ - طبقات اکبری، تالیف شده در ۱۰۰۲ هـ / ۱۵۹۳ م. اگر آن وقت عمر مؤلفش یعنی نظام الدین احمد بیش از پنجاه سال باشد، تولد او در حدود ۹۵۲ هـ / ۱۵۴۵ م بوده باشد، عبدالله در ۹۷۰ هـ / ۱۵۶۲ م متولد شد، گویا نظام الدین احمد از او کمی بزرگتر بوده و احتمال است که او دایی عبدالله باشد.

۲۴ - مرآة العالم، ج ۲، ص ۴۸۳: تاریخ فوتش ۱۰۲۴ هـ / ۱۶۱۵ م، و وی را خلیفه شیخ نظام نارنولی گفته است. او را از همنام و هموطن وی که در ۱۸۱۶ م متولد و در ۱۸۸۷ م درگذشته، باید جدا دانست. درباره آخر الذکر مقاله ای در مجله معارف (اعظم گر) در ماه سپتامبر ۱۹۹۰ م به چاپ رسیده است.

25 - W.E.Begley: Monumental Islamic Calligraphy from India.

Islamic Foundation, Villa Park, III U.S.A, Indian Catalogue  
p. 7.1985.

۲۶ - همان، شماره ۵۲

۲۷ - این اطلاع از مقاله دیسانی گرفته شده است.

۲۸ - یعنی میرمن = میر عبدالله حسینی، عرشی نیز همین واژه به کار برده است.

۲۹ - ۳۰ - از ترکیب های قطب زمان و قطب وقت، می توان از مقام و مرتبه وی حدس زد.

۳۱ - این کتیبه ها در دو جا به چاپ رسیده است. در گزارش انجمن آسیایی بنگال

۱۸۷۴ م و در بستان اخیار یا تذکره مشاهیر اکبر آباد، تالیف مولوی سعید احمد

مارهروی (۱۹۳۱ م). سپس دکتر دیسانی آنها را در مقاله محققانه خود در کنفرانس دانشگاه آیوا در ۱۹۸۵ م معرفی کرد.

۳۲ - دیوان، برگ ۱۳۵ ب به بعد، نسخه خطی موزه سالار جنگ شماره، ۱۹۵۵

۳۳ - شاهجهان نامه ج ۳، ص ۸۳

۳۴ - در مرآة العالم: ج ۲، ص ۴۸۴ تاریخ درگذشت، ۱۰۶۱ هـ در ج است و «میر

صالح برفت از عالم» قطعه آورده است، انا در عمل صالح صراحتاً ۱۰۶۰ هـ آمده

است و همین تاریخ در نسخه خطی مخبر الواصلین موجود در موزه سالار جنگ نیز

دیده می شود. شماره نسخه ۱۸۹۴، برگ ۵۶ الف، فهرست ص ۱۵۶، شماره ۱۳۷.

۳۵ - عرشی می گوید:

نسخه خورشید زبر کرده ام تا شده طبعم بسخن آشنا

شد چو پی گفتن تاریخ دل گفت خرد نسخه مهر و وفا=۱۰۵۳ هـ

۳۶ - نسخه سالار جنگ 813/1847

۳۷ - این اطلاع از مقاله دکتر دیسانی به دست آمده است.

۳۸ - رجوع کنید به فهرست کتابخانه سالار جنگ ج ۵، شماره ۱۸۴۷، ۱۹۵۵

۳۹ - در همین مناقب خود کشفی این مضمون را گونه ای تردید کرده است ، او می نویسد:  
ترتیب خلافت صوری خلفای اربعه دقیقه ایست از دقایق نامتناهی و سری است از  
اسرار الهی که به جز کشف منکشف نگردد و بی تائید لم یزلی و سعادت ازلی  
معلوم نشود.

۴۰ - مثلاً ابیاتی که در متن آمده، در باب هشتم (برگ ۱۵۰ ب) آورده است:

کای سراپا گنج حسن و کان ناز	بعد از آن گفت از سر عجز و نیاز
بر گدایی سایه افکنده هما	من که و زین گونه دولت از کجا
بر تن جان داده جانی رسید	بر سر موری سلیمانی رسید
بلکه می بینم به خواب این واقعه	غرق بحر حیرتم زین واقعه
بخت خواب آلود من بیدار شد	تا میسر دولت دیدار شد
کفر عشقت رونق ایمان من	مکرمت کردی فدایت جان من

(برگ ۱۶۴)

لمولفه :

آنچه با من کرد غم با کس نکرد	سوختم یکسر در آتشدان درد
جای شیرم زهر دادی در دهن	کاش مادر سنگ زادی جای من

(برگ ۱۶۴)

افزوده ها از طرف مترجم

برای نسخه های خطی کتابهای زیر رجوع کنید :

A - مناقب مرتضوی رجوع شود به فهرست مشترک نسخه های خطی پاکستان، تألیف

احمد منزوی جلد ۱۰ / ۲۶۵.

B - مجموعه راز، جلد ۷ / ۸۰۰

C - دیوان عرشی، جلد ۷ / ۹۳۸

D - شاهد عرشی، جلد ۷ / ۹۳۸

E - شکرستان (تألیف عرشی) در پیروی گلستان سعدی و بهارستان جامی جلد ۱۴ / ۴۴

F - یک نسخه خطی شاهد عرشی در کتابخانه مزمل علیگر نیز موجود است.

\*\*\*\*\*

«به اندرز من سر به سرگوش دار»  
آیین وصیت در شاهنامه فردوسی

**چکیده:**

مفهوم وصیت در شاهنامه فردوسی از پند و اندرز عبارت است. در این پژوهش، اندرز در شاهنامه، گونه های اندرز، آیین اندرز، به کار بستن اندرز مورد بررسی قرار گرفته. آن گاه موضوعات مشترک در اندرزها مانند داد، شکیبایی، بخشش و دستگیری از مستمندان، بخشایش گناهکاران، پاسداشت بازماندگان، خردورزی و دانش پژوهی، دروغ، حرص و آز، خشم، و دینداری از دیدگاه شاهنامه شناسانده شده است. می توان گفت که وصیت در شاهنامه در حقیقت منشور کشورداری و مردم داری است:

به اندرز من سر به سرگوش دار	پذیرنده باش و به دل هوش دار
***	***
مکن خوار خواهنده درویش را	بر تخت منشان بد اندیش را
***	***
به یزدان پناه و به یزدان گرای	چو خواهی که باشد ترا رهنمای
***	***

**مقدمه:**

بشر به علت دارا بودن اندیشه های گوناگون و برداشتهای متفاوت از زندگی پندهای بسیار برای آیندگان دارد. طبقه اجتماعی، ارزشها و ضد ارزشها و عوامل دیگر در این اندرزها مؤثرند. این پندها ممکن است در آخرین لحظات عمر بر زبان جاری گردند. فضای حاکم بر این گونه سخنان، فضای دوستی و عدالت پیشگی و مهرورزی است. آدمی در شاهنامه با علم به مرگ و اینکه سرانجام باید بگذارد و بگذرد عشق می ورزد، می جنگد، مال می اندوزد و مهربانی پیشه می سازد. در این کتاب، مرگ چیز غریبی نیست. همه می دانند:

اگر مرگ کس را نیو باردی

ز پیر و جوان خاک بسپاردی

این طرز نگاه و نوع تفکر، آرامشی به حوادث شاهنامه می بخشد و هر پهلوان می داند در راهی که گام نهاده است چه بسا بازگشتی نباشد. در این مردان، ترسی از مرگ نیست. اعتقاد راسخ به دیدار یکدیگر و زیستن در مینو، مرگ را بر ایشان آسان می سازد. البته این بدان معنی نیست که از زیستن خرسند نباشند؛ آنها زندگی را با همه خوشیهایش می پسندند، اما از آنجا که مرگ به ایشان جاودانگی می بخشد مورد پسند است به طوری که آن را همچون زندگی، آسان می پندارند.

در این نوشتار بر آن شده ایم موضوع اندرزها (= وصایای شاهان و پهلوانان شاهنامه را مورد بررسی قرار دهیم. دوقشری که ارکان اصلی حوادث این کتاب را تشکیل می دهند تا از این رهگذر بر فضای فکری شاهنامه فردوسی تا حدودی دست یابیم.

### مفهوم وصیت و معادل آن در شاهنامه

علاوه بر معادلی که در لغت نامه دهخدا برای این کلمه به مفهوم پند و سفارش، اندرز کردن عازم سفر یا شخص قریب الموت دوست خود را که بعد از من چنین و چنان کن، آمده است؛ در حاشیه برهان قاطع نیز ذیل اندرز چنین آمده: به مفهوم پند و نصیحت است و از ریشه پهلوی "handarz" و ایرانی باستان "ham-darza" این واژه در اوستا به معنی بند و زنجیر است و در ارمنی "andarj" به مفهوم وصیت به کار می رود. (خلف تبریزی، ۱۳۷۶، ج ۱، ذیل اندرز)

### تاریخچه وصیت / اندرز بر اساس شاهنامه

بر طبق اشعار موجود در این کتاب، نخستین اندرزنامه از آن منوچهر، نبیره فریدون است که طی آن فرزندش - نوذر - را به حقایق امور و شیوه های کشور داری با هدف آماده سازی وی برای جانشینی آشنا می سازد:

و را پندها داد از اندازه بیش

بفرمود تا نوذر آمد به پیش

(ص ۱۹۰ / ب ۲۰۰۲)

پس از وی نیز شاهان و پهلوانان کمابیش این شیوه را پی می گیرند و نگفته ها را بر زبان می رانند. البته از دسته ای از ایشان نیز اندرزی به جای نمانده است. افراسیاب و کاووس از آن جمله اند، که شاید بتوان خوی و خصلتشان را در این امر مؤثر دانست. برای اندرز گویی سن و نژاد و سرزمین خاصی مطرح نیست. گاه پهلوانی جوان چون «سهراب» و صایایی پیرانه دارد. «پیران» سپهدار تورانی با گودرز سخنها دارد و پندها می دهد که هرگز در وصیت پهلوانی مثل رستم نمی بینم. (ص ۹۳۵، ب ۲۱۵۳ - ۲۱۵۴)

### انواع وصیت / اندرز

در شاهنامه اندرزها دو گونه اند: مکتوب، شفاهی در شیوه نخست که در بردارنده تمام پندهای شخص نصیحت گر است نقش دبیر به خوبی مشاهده می شود، بدین معنی که آنچه در حضور شاهدان بیان می شود را به صورت مکتوب درمی آورد و پس از آنکه مهمور به مهر سلطنتی گشت در گنجینه دربار نگهداری می شود. در روش دوم اگرچه شاهدان بر درستی سخنان شاه یا پهلوان صحنه می گذارند، اما جایی آن پندها درج نمی شود.

از جمله وصایای مکتوب شاهنامه می توان از اندرزهای کیخسرو و اسکندر یاد کرد که در حضور موبدان و دانشمندان و بزرگان کشور بیان می شود. با نگاهی اجمالی به شاهنامه می توان به این نکته دست یافت که پندها و وصایای غیر مکتوب از بسامد بالاتری برخوردارند. سیاوش پهلوان شرمگین و آهسته شاهنامه - که دور از دیار خود به دست اهریمن خویان تورانی کشته می شود، سهراب جوان، رستم - آزاد مرد ایرانی - پیران، پیرآگاه، فرود، قربانی بی گناه، همه و همه آنچه گفته اند تنها در دلها و ذهنها مانده و هرگز دبیری آنها را بر صفحه ای ننگاشته است.

### جایگاه اختر شماران در برگزاری آیین اندرز

از جمله وظایفی که اختر شماران شاهنامه - که اغلب دسته ای از موبدان هستند - بر عهده دارند تعیین تاریخ مرگ شاهان و بزرگان مملکت است این گروه زمان مرگ را به ایشان یادآوری می کنند تا ناگفته ها را بر زبان برانند. به طور مثال وقتی متوجه به صد و بیست سالگی می رسد ستاره شماران زیج به دست نزد وی آمده، از روزهای پایان زندگی اش خبر

می دهند و اینکه به زودی فر از او دور خواهد گشت و به دیار مردگان خواهد رفت.

<p>ز گیتی همی بار رفتن بیست همی ز آسمان داستانشا زدند ز گیتی همی گشت بایدت باز که تیره شود فر شاهنشهی مگر پیش یزدان به آیدت جای نباید که مرگ آورد تاختن (ص ۱۸۹، ب ۱۹۹۳ - ۱۹۹۸)</p>	<p>چو سال منوچهر شد بر دو شست ستاره شناسان بر او شدند ندیدند روزش کشیدن دراز بدادند از آن روز تلخ آگهی گه رفتن آمد به دیگر سرای نگر تا چه باید کنون ساختن</p>
--	---

### آیین وصیت و هدف از آن

در دوره های سه گانه شاهنامه وصیت با آیین ویژه ای همراه است. از آنجا که شخص اندرز دهنده فرد اول مملکت یا پهلوانی بزرگ است هنگام بیان چنین مسائلی افرادی خاص در دربار حضور می یابند و سپس شاه یا پهلوان به ایراد سخن می پردازد، هنگامی که موبد موبدان دبیر سلطنتی و همه ردان و بزرگان در مراسم شرکت می جویند این مراسم صورت رسمی پیدا می کند و شاه با اندرز دادن این گروه به طور عام و جانشین خود به طور خاص مراسم را پی می گیرد که پندهایی که به طور خاص بیان می کند در بردارنده راز و رمز و اصول کشورداری است. اگر هدف مکتوب بودن اندرزها باشد، دبیر همه موارد ذکر شده را می نویسد در غیر این صورت در این مجلس دبیر حضور نمی یابد و سایرین گواه خواهند بود. (ص ۱۸۹، اندرزهای منوچهر به نوذر، ص ۱۵۵۹، ب ۶۲۴ - ۶۳۲ اندرزهای شاپور به اردشیر برای سپردن مملکت به فرزند خردسال وی پس از بالیدن، ص ۱۷۱۱ - ۱۷۱۲، به اندرزهای یزدگرد فرزند بهرام گور).

گاه این وصیت می تواند منشور حکمرانی منطقه و ناحیه ای باشد. از آن جمله است وصیت کیخسرو که طی آن ریاست سرزمین هایی مثل زابلستان تا دریای سند و کابل و دنبر و مای و هند و بست و غزنین و کابلستان و نیمروز را به رستم واگذار می کند و پس از نگارش آن به امضا و مهر شاه می رسد.

بیاورد قرطاس و مشک و عبیر  
سرافراز کیخسرو پاک دین  
ستوده به مردی به هر انجمن  
جهاندار و بیدار و سالار نو  
همه کابل و دنبر و مای و هند  
روا رو چنین تا به کابلستان  
سپهدار فیروز و لشکر فروز  
بر آئین کیخسرو دادگر  
که آباد بادا به رستم زمین  
(ص ۱۰۱۸ ، ب ۲۹۱۴ - ۲۹۲۴)

بفرمود تا رفت پیشش دبیر  
نوشتند عهدی ز شاه زمین  
ز بهر سپهد گوپیلتن  
که او باشد اندر جهان پیش رو  
ز زابلستان تا به دریای سند  
دگر بست و غزنین و زابلستان  
هم او را بود کشور نیمروز  
نهادند بر عهد بر، مهر زر  
بدو داد منشور و کرد آفرین

از موارد دیگری که در این رسم مورد توجه است جایگاه نشست شاهدان است که بر اساس خواست شاه صورت می گیرد، نشستن در پائین تخت / پای تخت و به زانو بودن است. (ص ۱۵۲۴ ، ب ۳۲ - ۳۳ ، ص ۱۷۷۱ ، ب ۱۵ - ۱۶ ، ص ۱۵۰۵ ، ب ۴۳۳ - ۴۳۴).

### به کار بستن وصیت / اندرز

نکته ای که در اندرزهای شاهنامه قابل توجه است، تأکید بسیار بازماندگان بر عمل به خواسته های وصیت کنندگان است. از نظر ایشان سرپیچی از اندرز / وصیت ناسپاسی پروردگار است و شرمگینی در جهان مینوی را به دنبال خواهد داشت. این نکته را در کلام آخرین اسکندر می خوانیم.

به اندرز من سر به سر گوش دار      پذیرنده باش و به دل هوش دار  
(ص ۱۳۶۶ ، ب ۳۶۶)

کیخسرو عمل کنندگان به وصایایش را به خویبها وعده می دهد و کسی را که از آن سرپیچی کند نسبت به یزدان ناسپاس می داند و معتقد است چنین شخصی همواره هراسان خواهد بود و هر رنجی که در حیات کشیده ، بی ثمر خواهد ماند. وی خطاب به لهراسپ هنگامی که به عنوان جانشین اندرز می دهد از نتایج عمل نکردن به وصایایش سخن می گوید :

چو بینی مرا با سیاوش به هم      ز شرم دو خسرو بمانی دژم...  
هر آنکس کز اندرز من در گذشت      همه رنج او پیش من باد گشت  
چنین هم به یزدان بود ناسپاس      به دلش اندر آیدز هر سو هراس  
(ص ۱۰۸۶، ب ۳۰۴۰ و ص ۱۰۸۴، ب ۲۹۹۷ - ۲۹۹۸)

اردشیر هم به روشنی از شاپور می خواهد اندرزهایش را که در  
قالب عهد نامه ای آمده به کار بندد:

بدو گفت کاین عهد من یاد دار      همه گفت بدگوی را باددار  
سخن های من چون شنیدی بورز      مگر بازدانی ز نا ارز، ارز  
(ص ۱۵۱۰، ب ۵۴۸ - ۵۴۹)

از آنچه بیان شد، باور کهن مردم به وصیت و اهمیت این کار روشن  
می گردد و این نکته ریشه در باورمندی ایشان به جهان دیگر و هراس از  
آتش و عذاب پایان ناپذیری دارد که بیان آن تنها حربه وصیت کننده است.  
فضای فکری، حاکم بر شاهنامه و مردسالار بودن آن ردپای هرگونه  
اندرز زنانه را پاک می کند. آنچه می خوانیم اندرزهای باز پسین دم حیات  
مردان است. مرگ زنان در این کتاب ارزشمند، مثل طلوع و غروب همیشگی  
خورشید، عادی می نماید. از یاد نبریم که فردوسی تنها راوی قصه های  
کهن است و نمی توان در بیان اندیشه های باستانی ملت ایران و حتی غیر  
ایران بر او خرده گرفت - چنین زنانی که در مواردی حتی نمی توانند در  
گزینش نام فرزند خود دخالت کنند (ص ۵۳۳، ب ۹) طبیعی است که  
وصیت نامه ای نیز از آن بر جای نماند. ظاهراً حضورشان این گونه است که  
در دوره ای ظهور می کنند، حوادثی را یا می آفرینند یا شاهد آفرینش  
اتفاقاتی هستند، اگر کمی شانس بیاورند و قرار باشد، نامی از ایشان به  
یادگار بماند در نقش همسر شاه یا پهلوانی ظاهر می شوند و سپس به گونه ای  
آرام و بی صدا چنان از میدان روزگار خارج می شوند که انگار هرگز نبوده اند.  
گلشهر همسر خوش اندیش پیران از آن دسته زنان است که ما نمی دانیم  
سرانجامش چیست؟ حتی حضور فرنگیس - مادر شاه ایران - را پس از  
ورود به ایران در خواستگاری فربرز از او احساس می کنیم سپس چنان  
در گیر و دار حوادث فراموش می شود که بعدها هنگام عروج کیخسرو  
تازه می شنویم شگفتا او سالها پیش در گذشته است.



کجا مادرم دخت افراسیاب  
همه خاک دارند بالین و خشت  
که بگذشت از آن سان به دریای آب..  
ندانم به دوزخ در ندار بهشت  
(ص ۱۰۸۶، ب ۳۰۳۰ و ۳۰۳۲)

به دنبال یافتن وصایای دانا زنانی چون سیمیندخت، گلشهر و رودابه نباشیم چرا که در هیچ جای شاهنامه آنها را نمی یابیم. تنها یک جا شاهدیم اسکندر وصایایش را خطاب به مادر و در قالب نامه ای بیان می کند و به او اطمینان می دهد که همگان از او پیروی خواهند کرد. اما همین زن نیز سرانجامش در شاهنامه معلوم نیست. چطور ممکن است چنین زنی که همه فرمانبردار اویند. و در زمان حیات از فرزندگان و دانایان و سیاستمداران به شمار می رود هنگام مرگ اندیشه ای صائب و رأیی راسخ نداشته باشد؟! هنوز به خاطر داریم کار شگفت و زیرکانه سیمیندخت را که چگونه در برخورد با سام، کشوری را از آشوب جنگ و حمله متوجه رهاند. کاری که حتی مهرباب - همسرش - توان انجام آن را نداشت. چه کسی می گوید چنین زنی نمی تواند اندرزهایی مردانه داشته باشد؟! بی شک آنکه در طول حیات اندیشه ای دقیق و فکری صحیح دارد، می تواند پندهای ارزشمندی برای بازماندگان به یادگار بگذارد.

همانگونه که پیشتر بیان شد چهره های وصیت کننده در شاهنامه مردانند و البته نه همه ایشان تنها دو طبقه خاص. شاهان و پهلوانان. این اقتضای شاهنامه است چرا که این اثر به بیان احوال ایشان و تأثیراتی که در سرنوشت ملل دارند می پردازد.

و بالطبع مردم در این کتاب حضور مبهمی دارند. تنها در جشنها و شادمانیها شرکت می جویند و در سوگواریها دلی پُر درد دارند و دیدگانی پُر آب. غصه شاهان و پهلوانان در آنان نیز هست. سیاوش را که از آتش می گذرانند؛ این مردم ایرانشهرند که باید شاهد اجرای عدالت و گواه عصمت او باشند و دست به دعا و دردمند از اینکه نکند ورق برگردد.

یکی دشت با دیدگان پر ز خون  
که تا او ز آتش کی آید برون  
(ص ۴۰۷، ص ۵۴۱)

و سرانجام همه شادمان از اینکه سیاوش از آتش خیانت سودابه به سلامت می گذرد:

یکی شادمانی شد اندر جهان

میان کهان و میان مهان

(ص ۴۰۷، ب ۵۴۸)

چنین مردمی که جز خندیدن با خنده بزرگان و گریستن با گریه ایشان و حضور در میدانهای پیکار نقش دیگری ندارند و حتی معلوم نیست بر سر خانواده این قربانیان جنگهای کینه جویانه و کشور گشایانه چه خواهد آمد چه وصیتی می توانند داشته باشند؟! جز این است که: از شاه اطاعت کنید و چنان باشید که ما بودیم!؟

سنگینی سایه اندرزها / وصایای شاهان بر پندهای پهلوانان در شاهنامه به خوبی احساس می شود. آنچه بر زبان پهلوانان جاری می شود بیشتر مسائل اخلاقی و معنوی است، اما آنچه شاهان سعی در بیانشان دارند اسرار حکومتی و راز و رمزهای مملکت داری آن هم با جانشینان خود است.

### موضوعات مشترک در اندرزهای / وصایای شاهنامه

**داد پیشگی** از جمله موضوعاتی است که شاهان و پهلوانان هر دو بر آن تکیه دارند. داد در پهلوی **dad** و در پارسی باستان **data** (قانون، دستور) و به معنی فریاد و فغان، راستی و عدل و عدالت و تظلم نیز هست (خلف تبریزی، ۱۳۷۶، ذیل داد)

این کلمه در حقیقت ترازویی است که زندگی را متوازن نگه می دارد و به منزله شیشه عمر قوم ایرانی است که در صورت ترک برداشتن زوال این قوم فرا رسیده است. (اسلامی ندوشن، ص ۲۴). در اندرزهای کیخسرو که یکی از شورانگیزترین وصایای شاهنامه است بر این نکته بسیار تأکید می شود. خطاب به لهراسپ که وی را به عنوان جانشین برگزیده می گوید:

ز گیتی تن بهتر آزاد کن

همه داد جوی و همه داد کن

بداد اندرون تار با پود باش

بدو گفت خسرو که پدرود باش

(ص ۱۰۸۷، ب ۳۰۵۳ - ۳۰۵۴)

چرا که از نظر او تنها راه شادمانی و بهروزی داد پیشگی است.

که از دادبازی تو پیروز و شاد

مگر دان زبان زین سپس جز به داد

(ص ۱۰۸۳، ب ۲۹۷۰)

از این دست وصیت را در گفتارهای واپسین دم کیقباد به کاووس اردشیر به شاپور، انوشیروان به هرمز و شاپور به اردشیر نیز می توان مشاهده کرد. (ص ۲۴۲، ب ۲۳۱ و ص ۲۴۳، ب ۲۳۴ و ص ۱۵۱۰، ب ۵۵۰ و ص ۱۵۱۲، ب ۶۱۵ و ص ۱۵۱۳، ب ۶۳۸ و ص ۱۵۱۴، ب ۶۵۰ و ص ۱۹۸۳، ب ۴۵۶۲ و ۴۵۷۲ و ۴۵۷۹ و ص ۱۵۵۹، ب ۶۳۹ و ب ۶۴۱-۶۴۲ و ص ۱۵۶۰، ب ۶۴۴ و ۶۵۳-۶۵۴)

### شکیبایی

صبر پیشگی در مرگ عزیزان و مشکلات حکومتداری از دیگر موضوعات مشترکی است که در وصایای شاهان و پهلوانان این کتاب می توان مشاهده کرد. اسکندر و کیخسرو به عنوان دو پادشاه بزرگ بر این امر مهم تأکید دارند. اسکندر پس از شنیدن سخن ستاره شماران که او را از تاریخ مرگ آگاه می سازند در نامه ای خطاب به مادر از سرانجام آدمیان - مرگ - سخن می گوید و او را به بردباری می خواند.

تو از مرگ من هیچ غمگین مشو	که اندر زمان این سخن نیست نو
هر آنکس که زاید ببایدش مرد	اگر شهریارست گر مرد خرد

(ص ۱۴۴۶، ب ۱۷۹۱-۱۷۹۲)

کیخسرو نیز با دیدن بی تابی کنیزانش که از رفتن وی آگاه شده از ناپایداری جهان و طبیعی بودن مرگ سخن می گوید و ایشان را به صبر می خواند. (ص ۱۰۸۵، ب ۳۰۲۱-۳۰۲۳) در دعوت و وصیت به بُردباری تنها مخاطبان زنان نیستند. اسفندیار عموی پشوتن را به آرامش و شکیبایی دعوت کرده و با بیان اینکه مرگ پایانی خوش برای جهاد دینی اوست وی را به صبوری می خواند (ص ۱۲۹۵، ب ۳۸۱۸-۳۷۲۷) افزون بر آنچه گفته شد، شکیبا بودن بر سختی های امر سلطنت نیرو مورد تأکید افراد عامل و حکام در شاهنامه است (ص ۱۵۲۱، ب ۴۶ و ۴۹-۵۰)

### بخشش و دستگیری از مستمندان

توجه به وضعیت نیازمندان از جمله وظایف شاهان در شاهنامه دانسته شده است. در کنار داد پیشگی، رسیدگی به امور مستمندان و

مهربانی با ایشان از امور مسلمی است که شاه موظف به مراعات آن است چرا که با این کار فضایی شاد و سرشار از آرامش ایجاد خواهد کرد و این مسأله امنیت را در جامعه بیشتر خواهد ساخت. نمونه این وصیت را در اندرزهای اردشیر به شاپور و تأکید او بر حفظ حقوق درویشان می توان دید.

مکن خوار خواهنده درویش را      بر تخت منشان بداندیش را

(ص ۵۱۲ ، ص ۶۱۳)

انوشیروان در وصیت به هرمز می گوید ، هرگز مگذار زبردستان در فقر و بینوایی روزگار بگذرانند، همیشه حال درویشان را متوجه باش و غمشان را غم خود بدان، گنج خود را از فقرا دریغ مکن و به پرهیزگاران نیز ارزانی دار زیرا پرهیزگاری مانع درخواست ایشان از تو خواهد بود. (ص ۱۹۳۸ ، ب ۴۵۷۷ و ۴۵۸۰ ، ص ۱۹۳۹ ، ب ۴۵۸۲) نمونه های دیگر را در وصیت اسکندر به کتایون (ص ۱۴۷۷ ، ب ۱۸۱۵ - ۱۸۱۶) و کیخسرو به لهراسپ می توان یافت. (ص ۱۰۷۸ - ۱۰۷۹ ، ب ۲۸۶۱ - ۲۸۷۴).

### بخشایش گناهکاران

چشم پوشی از گناه دیگران و بزرگ جلوه ندادن خطاهای ایشان از عوامل جلال و شکوه است و در باور مردمان دوران باستان نیز نمونه های آن را می توان دید. در سرگذشت زردشت آمده است : هنگامی که در آتشکده بلخ کشته شد، به قاتل خود گفت : همانطور که من بخشودم امیدوارم اورمزد نیز شما را ببخشد. (ورمازرن ، ص ۲۱) این نوع درگذشتن از گناه در شاهنامه نیز جلوه هایی دارد و از آن جمله است بخشش سودابه از سوی سیاوش ، اسکندر به وسیله دارا، سام از سوی زال و رستم از جانب اسفندیار تا آنجا که تربیت درست فرزند خود - بهمن - را به وی می سپارد.

که از تو ندیدم بد- روزگار...

نه سیمرغ و رستم ، نه تیر و کمان

(ص ۱۲۶۹ ، ب ۳۸۵۶ و ۳۸۵۸)

چنین گفت با رستم اسفندیار

بهانه تو بودی پدر بد زمان

پذیرفتن پوزش عذر خواهان و گناهگاران از جمله اندرزه‌های اردشیر و شاپور و اورمزد نیز هست (ص ۱۵۱۲، ب ۶۱۴ و ص ۱۵۶۰، ب ۶۴۵ و ص ۱۵۲۲، ب ۶۹ - ۷۰)

### پاسداشت بازماندگان

از جمله وصایای قابل توجه در شاهنامه سفارش افراد به پاسداشت حرمت بازماندگان است که در دسته اعضای خانواده و سپاهیان و جنگجویان جای می‌گیرند. در فضای فکری شاهنامه مرگ چه در میدان جنگ رخ بدهد یا غیر آن پریشان خاطری برای افراد به دنبال دارد چرا که سرنوشت اعضای خانواده، بزرگترین عامل نگرانی این افراد است. تا جایی که ممکن است از حریف درخواست گردد مراقبت از بازماندگان دشمن را بپذیرد. این چه اعتمادی است و چه یقینی که تا لحظه ای قبل از مرگ اثری از آن نیست؟

اسفندیار پرچمدار گسترش دین بهی نمونه بارز این اعتماد است وی از رستم پرورش و تعلیم فرزندش بهمن را خواستار می‌گردد؛ آنچنان تربیتی که شایسته پادشاهی و جانشینی گشتاسپ باشد؛ آیین رزم و بزم را چنان بیاموزدش تا اسفندیاری دیگر کمر راست کند. (ص ۱۲۹۶ - ۱۲۹۷، ب ۳۸۶۱ - ۳۸۶۵). در کلام کیخسرو با لهراسپ نیز این حقیقت و باور را می‌توان یافت هنگامی که از او می‌خواهد تا واپسین دم از ایشان پاسداری کند و آن گونه باشد که در حضور پروردگار شرمگین نگردد. (ص ۱۰۸۶، ب ۳۰۳۶ - ۳۰۳۹) دیگر نمونه این حقیقت در شاهنامه دست نوشته اسکندر به مادر است که از وی می‌خواهد فرزندش را سامان بخشد و همسرش را به دیار پدری باز گرداند. (ص ۱۴۴۶، ب ۱۸۰۰ - ۱۸۰۷).

بخش دیگری از وصایا، سفارش به هماورد است برای حفظ حریم سپاهیان مغلوب و تضمین سلامت ایشان شواهد این عمل را در نبرد پیران و گودرز (ص ۹۳۵، ب ۲۱۵۲ - ۲۱۵۵) و تراژدی غمبار سهراب می‌توان دید (ص ۳۷۲ و ۳۷۳، ب ۱۱۹۹ - ۱۲۰۲ و ۱۲۰۴).

### خردورزی و دانش پژوهی

افزون بر خردستایی فردوسی که کلام آغازین وی است ظاهراً در اندیشه قهرمانان این کتاب نیز اهمیت خرد به طرز نمایان احساس می‌شود. با نگاهی به وصیت اردشیر به شاپور که از وی می‌خواهد پاسبان خرد باشد

— چون ارزش آدمی به دانش اوست. (ص ۱۵۱۰ و ۱۵۱۳، ب ۵۵۸ و ۶۲۰) و کیخسرو به لهراسپ (ص ۱۰۸۳، ب ۲۹۷۲)، اورمزد که خردمندی و بی آزاری را توأم می داند و بر این باور است که این عمل از لوازم پادشاهی است و روی گردانی از آن ندامت را به دنبال دارد (ص ۱۵۲۰ و ۱۵۲۱، ب ۳۵ و ۴۸، ۶۰-۶۱ و ص ۱۵۲۲، ب ۷۴-۷۵) می توان به جایگاه خرد پیشگی در این کتاب در افکار مردم پی برد. در کنار موضوعات دیگری همچون نیکوکاری و پرهیز از آزدن مظلومان، واقع بینی و تسلیم در برابر تقدیر، دل بستن و عدم وابستگی به دنیا و وصایای پراکنده ای که هر یک با توجه به نیاز جامعه و نظام پادشاهی بیان می کنند موضوعاتی چون دینداری، پرهیز از حرص و آز و خشم و دروغ در بسیاری از اندرزها به چشم می خورد که نشان از اهمیت آن دارد.

### دروغ / دروغ

در اغلب متون کهن، سهمگین ترین دیوی است که انسان را گرفتار چنگال قهر خویش می سازد. این عنوان بر نام یک دیو خاص، عموماً بر سپاه اهریمن، از جمله «اژدهاک» نیز اطلاق می شود. آن گونه که از یسنا بر می آید. دروغ باعث زیان و آزار مردم می شود و سرانجام در روز شمار، از راستی (رت) شکست می خورد. این دیو با صفاتی چون بسیار زورمند که تباه کننده زندگی و نابود کننده جهان مادی است، توصیف شده است. از پرتو فروهر نیکان واپس زده می شود که اگر یاری آنان نبود، هر آینه قوت می گرفت و فرمانروای جهان می شد. پست ترین قسمت دوزخ جایگاه دروغ است... گاهی نیز به معنی کدورت و تیرگی به کار رفته است. (یا حقی، ۱۳۶۹، ذیل دروغ) در گاتها هم زردشت دشمن سرسخت این دیو و پشتیبان راستی خوانده شده است... (های ۴۳، بند ۸) دروغ در شاهنامه از عوامل اصلی تزلزل حکومتها دانسته شده است چرا که فر و فروغ پادشاهان را زایل می سازد. (ص ۱۵۱۱، ب ۵۷۴) انوشیروان کسی را بختیار می داند که گرد دروغ نگردد. (ص ۱۹۳۸، ب ۴۵۶۶).

### حرص و آز

در این کتاب «آز بدترین پتیاره است» (اسلامی ندوشن، ص ۲۸) که همه چیز را فرو بلعد و اگر چیزی نیابد خود را می بلعد به همین جهت

همگان بر پرهیز از آن سفارش می‌کنند چرا که عامل هراس آدمیان است. بهرام در وصیتی به این نکته اشاره می‌کند.

چو خشنود گردی تن آسان شوی      و گر آز ورزی هراسان شوی  
(ص ۱۵۲۷، ب ۲۴)

### خشم

خشم نیز نام دیو بدکار و شرور و پرگزندی است که در اوستا و نوشته های پهلوی از آن بسیار سخن رفته است و آنرا با صفت «خرودروش» به معنی خونین سلاح یاد کرده اند، که رقیب ایزد سروش است و آهورا مزدا سروش پارسا را در هم شکننده آن قرار داده است. (عقیقی، ۱۳۷۴، ذیل خشم) سفارش مؤکد شاهانی چون اردشیر، انوشیروان و اورمزد به بهرام برای دوری از این دیو، دیدگاه مردم را در شاهنامه نسبت به خشم روشن می‌سازد. انوشیروان خصلت بردباری را برآورنده شاهان می‌داند و ایشان را از خشم بر حذر می‌دارد. (ص ۱۹۳۸، ب ۴۵۶۴) اردشیر نیز به چشم پوشی از گناه مردمان و پرهیز از خشونت سفارش می‌کند چرا که به جز ندامت نتیجه نخواهد داشت و پارسایان نیز شاه خشمگین را سبکمایه خواهند خواند (ص ۱۵۱۱، ب ۵۷۹ - ۵۸۱). وی معتقد است که شاه حتی نباید در بین کارگزاران حکومتی جایی برای افراد تندخوی کینه جو در نظر بگیرد.

کسی کاو بود تیز و برتر منش	نیچد ز پیغاره و سرزنش
مبادا که گیرد به نزد تو جای	چنین مرد گر باشدت رهنمای
چو خواهی که بستایدت پارسا	بنه خشم و کین چون شوی پادشا

(ص ۱۵۱۲، ب ۶۰۶، ۶۰۸)

### دینداری

دین که به معنی کیش و آئین و وجدان نیز آمده و در اوستا به صورت دئنا *daena* و یکی از نیروهای پنج گانه آدمی است که در انسان به ودیعه نهاده شده تا پیوسته او را از نیکی و بدی کارهایش آگاه گرداند (عقیقی، ۱۳۷۴، ذیل دین) در شاهنامه شاید محکم ترین پشتوانه آدمی باشد. در این کتاب هر جا احساس ناامیدی بر روح آدمی چنگ می‌اندازد، دین با همه جلوه هایش چه آئین میترا و چه دین زردشت به دین باوران آرامش می‌بخشد. نموده های آنرا می‌توان در اندرزه های اردشیر

دید (ص ۱۵۱۰ و ۱۵۱۱، ب ۵۶۵ - ۵۶۹) انوشیروان نیز بر این اعتقاد است که اگر آدمی بخواهد خدا راهنمایش باشد، باید تنها به او تکیه کند.

یه یزدان پناه و به یزدان گرای  
چو خواهی که باشد ترا رهنمای  
(ص ۱۹۳۸، ب ۴۵۷۱)

کیخسرو نیز مردم را به تقوای الهی می خواند چرا که این امر را موجب جلوگیری از انجام گناه می داند.

بترسید یکسر ز یزدان پاک  
مباشید شاد اندرین تیره خاک  
که این روز بر ما همی بگذرد  
زمانه دم ما همی بشمرد  
(ص ۱۰۷۷، ب ۲۸۳۶ - ۲۸۳۷)

اردشیر هم پادشاهی و دین را دو برادر می داند و بر این باور است که تنها با یاری دین پادشاهی پایدار می ماند. (ص ۱۵۱۰، ب ۵۵۹ - ۵۶۴)

### نتیجه

از آنچه گفته شد می توان به این نکته دست یافت که جامعه باورمند و معتقد شاهنامه طالب آن است که اندوخته های دوران حیات افراد را به صورت اندرز / وصیت برای آیندگان در خود حفظ کند و این میراث ارزشمند را سینه به سینه منتقل سازد. بنابراین اهمیت وصیت در این کتاب تا آنجاست که بسیاری از پادشاهان و پهلوانان و صایایی ارزشمند که دارای نقاط مشترکی چون دعوت به دینداری و مهربانی بر زبردستان و پاسداشت حرمت بازماندگان و پرهیز از دروغ و خشم و آز و دل نبستن به دنیا هستند دارند. برپایی مراسم اندرزگویی، وصیت به بازماندگان نیز لزوم این کار را برای آیندگان روشن تر می سازد. با توجه به دریافتهای نگارنده از وصایای شاهنامه می توان به چند مورد ذیل اشاره کرد:

- ۱ - تنها وصیت کنندگان در شاهنامه، شاهان و پهلوانان و خاندان ایشانند.
- ۲ - در شاهنامه از زنان، حتی زنان خاندان شاهی وصیتی به جای نمانده و معمولاً ایشان در زمره نویسندگان اندرزند.
- ۳ - وصایا می تواند صورت مکتوب یا غیر مکتوب به خود بگیرد.
- ۴ - هنگام بیان وصیت، معمولاً شاهدانی از قشر درباری و بزرگان و اشراف حضور می یابند.



- ۵ - بسیاری از اندرزها، دارای نقاط مشترک است که این نکته نشان از تأکید فراوان بر انجام آنها دارد. موضوعاتی چون داد پیشگی، مهریزی، یاری ارزانیان، دین داری، پرهیز از دروغ، خشم و آز و ...
- ۶ - وصیت در شاهنامه در حقیقت منشور کشورداری و مردم داری است.

### یادداشت ها

- ۱ - واژه موبد در اصل (مغ بد) است که می توان مفهوم پرستنده اهورامزدا را از آن استنباط کرد. موبدان در واقع مردان وارسته و فرزانه ای بودند که شاهنشاهی ایران را شدیداً تحت تأثیر خود قرار می دادند و معمولاً تربیت شاهزادگان به عهده ایشان بود. ر.ک: مارتین ورمارزن: آیین میترا، ص ۲۲ - ۲۳.
- ۲ - برای مطالعه مواردی در این خصوص ر.ک: ص ۱۵۱۳، ب ۶۲۵ - ۶۳۳: گفته های واپسین دم اردشیر، ص ۱۵۱۸، ب ۸۰، وصیت شاپور، ص ۱۹۸۷، ب ۳۰۵۰: وصیت کیخسرو به لهراسپ، ص ۱۰۸۶، ب ۳۰۳۴: وصیت وی به کنیزان، ص ۱۹۳۸، ب ۴۵۶۳ و ۴۵۶۸: وصیت انوشیروان و ص ۱۰۷۹، ب ۲۸۸۵ - ۲۸۸۷. وصیت کیخسرو به بیژن.
- ۳ - در این مورد ر.ک: کلام آخر رستم، ص ۱۳۱۳، ب ۴۵۲۱ - ۴۲۵۷ و وصیت دارا به اسکندر، ص ۱۳۶۶، ب ۳۶۰ - ۳۶۱ و ۳۶۴ - ۳۶۵، همچنین وصیت اردشیر، ص ۱۵۱۰، ب ۵۵۴ - ۵۵۶ و اندرز اسکندر به مادر ص ۱۴۴۶، ب ۱۷۹۰، و وصیت پیران، ص ۹۳۰، ب ۲۰۳۳ - ۲۰۳۵.
- ۴ - در این باره نیز ر.ک: وصیت انوشیروان، ص ۱۹۳۷، ب ۴۵۴۹ - ۴۵۵۲، وصیت اردشیر، ص ۱۵۱۰، ب ۵۵۷، اندرز کیخسرو، ص ۱۰۸۵ - ۱۰۸۶، ب ۳۰۱۵، ۳۰۱۶ و ۳۰۴۶، و وصیت منوچهر به نوذر، ص ۱۹۰، ب ۲۰۱۱ - ۲۰۱۳.
- ۵ - دیو در اوستا دئو "daeva" و هندی باستان دیوا "deva" می باشد. اصلاً به معنی خداست و در قدیم به گروهی از پروردگاران آریایی اطلاق می شده، ولی پس از ظهور زردشت و معرفی «اهورامزدا» پروردگاران قدیم «دیوان» گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شدند. یاحقی: فرهنگ اساطیر، ذیل دیو
- ۶ - همچنین در این باره ر.ک: وصیت اردشیر، ص ۱۵۱۱، ب ۲۳۵ - ۲۳۶ و ص ۱۵۱۵، ب ۵۷۵ - ۵۷۶

## فهرست منابع

- اسلامی ندوشن، محمد علی: *نامه نامور*، سخن، تهران، ۱۳۷۰
- خلف تبریزی، محمد حسین: *برهان قاطع*، به کوشش محمد معین، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۶
- دهخدا، علی اکبر، *لغتنامه*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- عفیفی، رحیم: *اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته های پهلوی*، توس، تهران، ۱۳۷۴.
- فردوسی، ابوالقاسم: *شاهنامه*، ژول مول (مصحح)، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۰.
- *گاتها سرودهای زرتشت*: ترجمه و تفسیر موبد فیروز آذرگشسب، فروهر، تهران، ۱۳۵۱
- ورمازن، مارتین: *آئین میترا*، بزرگ نادر زاده (مترجم) چشمه، تهران، ۱۳۸۰
- یاحقی، محمد جعفر: *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، سروش، تهران، ۱۳۶۹

\*\*\*\*\*

## خان آرزو و زبان شناسی تطبیقی و تاریخی

### اشاره:

سراج الدین علی خان آرزو (م ۱۱۶۹ هـ. ق) صاحب آثار متعدد، ادیب، سخنور، تذکره نویس، منتقد و زبان شناس برجسته قرن دوازدهم هجری به شمار می رود. وی مبتکر نظریه توافق لسانین است که مشابهت هایی با زبان شناسی تطبیقی دارد، به همین مبنا در این گفتار توافق لسانین وی ذیل عنوان زبان شناسی تطبیقی و تاریخی بررسی شده است. اساساً در این پژوهش به کتاب «مثمر» و چراغ هدایت وی توجه و از آن ها اقتباس لغت و فرهنگ صورت گرفته است. به طور کلی دیدگاه های «خان آرزو» درباره زبان شناسی تطبیقی نقد و بررسی گردیده و از زبان شناسان معاصر نظیر پور داوود هم نقل قولهایی شده است.

\*\*\*

### مقدمه

سراج الدین علی خان آرزو (۱۰۹۹ - ۱۱۶۹ هـ. ق)، مدتی است که برای محققان و نویسندگان حوزه زبان و ادب فارسی نامی آشناست. وی با رایه نظریاتی در زمینه های مختلف زبان و ادبیات، توانمندی خود را در حوزه های مختلف اثبات نموده است. با مروری بر آثار گوناگون او، که حدود بیست اثر است، شاهد بحثهای جالب و قابل تأمل در زمینه های نقد و نظریه ادبی، سبک شناسی، زبان شناسی، بلاغت و زیرشاخه های این نوع مباحث هستیم که همه آنها می تواند مورد تحقیق و بازنگری جدی قرار گیرد. یکی از نظریه های مهمی که در آثار او به ویژه در رساله «مثمر» وجود دارد، نظریه «توافق الفاظ» یا «توافق لسانین» است که ما در این یادداشت به بحث و بررسی مورد آن می پردازیم. با توجه به اینکه توافق لسانین به ارتباط بین دو زبان مختلف می پردازد، ما آن را تحت عنوان «زبان شناسی تطبیقی» مورد بررسی قرار دادیم.

### نظریه توافقی لسانین

خان آرزو در « مثمر » نظریه ای را مطرح نموده است، تحت عنوان «توافق الفاظ» یا «توافق لسانین». این نظریه که به قول خود آرزو در زبان فارسی «در این فن کتابی چنین تألیف و تدوین نیافته» عبارت است از:

اشتراک یک لفظ در دو زبان یا زیاد، مثلاً فارسی و عربی، و فارسی و هندی، یا فارسی و عربی و هندی چنانکه لفظ دول و دلو کما سبق» (آرزو، ۱۹۹۱، ۱۷۵)

با توجه به اینکه محتوای این بحث به اشتراک بین دو یا چند زبان اختصاص داشته و اختلاف و اشتراک معنایی و لغوی و آوایی یک لفظ را در دو یا چند زبان نشان می دهد، لذا ما این بحث را ذیل عنوان «زبانشناسی تطبیقی» آوردیم. اما قبل از پرداختن به دیدگاههای آرزو چند نکته اشاره ای می کنیم.

مطلب اول اینکه گرچه در زمینه بررسیهای اشتراکات زبانهای ایرانی و هندی، خان آرزو اولین کسی است که به صورت مستقل و در قالب نظریه ای جامع به این موضوع پرداخته است، اما به طور کلی بحث «توافق الفاظ» سابقه طولانی تری نسبت به زمان خان آرزو دارد و در بین زبانشناسان قدیمی عرب، از بحثهای نسبتاً رایج بوده است. امام جلال الدین سیوطی در رساله «المزهر» فصلی را به «معرفه توافق اللغات» اختصاص داده است و در آن فصل به سابقه بررسی اشتراکات زبانهای عربی و فارسی پرداخته است. وی در این گفتار به نقل آراء لغویون قدیم عرب و متخصصان فقه اللغه از جمله ابن فارس در کتاب «الصاحبی فی فقه اللغه»، ابن جنی در کتاب «خصائص»، امام فخر رازی در «المحصول»، ثعالبی در «فقه اللغه» و جوهری در «صحاح» پرداخته و نظر آنان را در زمینه «توافق الفاظ»، به ویژه توافق زبانهای عربی و فارسی مطرح نموده است. به عنوان نمونه سیوطی از ابو عبیده نقل می کند که: «هر آینه لفظی با لفظی [از لحاظ شکل] نزدیکی و برابری می کند و معنای آن دو لفظ نیز یکیست. یکی از آن زبانها ممکن است عربی یا فارسی یا غیر آن باشد» سپس می گوید: «و از آن اشتراکات استبرق است که از دیبا زبیر تر است؛ در فارسی استبره است و غیر آن» (سیوطی، ۱۹۹۸، ج ۱، ۲۰۹، ۱).

نمونه هایی از این دست در «المزهر» فراوان یافته می شود که علاقمندان می توانند برای دیدن نمونه ها به آن کتاب مراجعه نمایند. در اینجا

باید خاطر نشان کرد که دیدگاههای لغویونی که آراء آنها در المزهَر مندرج است به هیچ وجه نشان دهنده این مسئله نیست که آنها سعی در یافتن ریشه های مشترک الفاظ عربی و فارسی هستند، بلکه آنان صرفاً نفوذ یا عدم نفوذ واژه های غیر عربی را در زبان عربی مورد بحث و بررسی قرار داده اند. به نظر می رسد بحث «توافق الفاظ» از آنجا مورد توجه این افراد قرار گرفته است که از دیر باز بین زبانشناسان و لغویون مسلمان در مورد نفوذ یا عدم نفوذ لغات غیر عربی در قرآن اختلاف وجود داشته است. عده ای معتقد بوده اند که واژه های غیر عربی اعم از فارسی و رومی و ... در قرآن نفوذ داشته است و در نقطه مقابل آنها عده ای معتقد بودند حتی یک کلمه غیر عربی در قرآن نفوذ نداشته است و این اساس بحث زبانشناسان سنتی عرب زبان بوده است. به این نقل قول سیوطی توجه کنید :

« قال الجمهور : ليس في كتاب الله - سبحانه - شيءٌ بغير لغة العرب ، لقوله تعالى : (إِنَّا جَعَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا) ۲. و قوله تعالى : (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ) ۳. و ادَّعى ناسٌ أن في القرآن ما ليس بلغة العرب ، حتى ذكروا لغة الروم والقبط و النبط. » (سیوطی، همان)

مطلب بعدی اینکه خان آرزو بخشهایی از «توافق لسانین» را به توافق و اشتراک زبانهای فارسی و عربی اختصاص داده است؛ البته در آنجا نیز غالب گفته هایش نقل قولی است از کتاب «المزهَر» و در مواردی همراه با نقدی بر برخی از دیدگاههای مندرج در آن کتاب است. تفاوتی که نظریه آرزو با نظریه های زبانشناسان عرب در زمینه اشتراکات زبانهای عربی و فارسی دارد، در این است که خان آرزو برخلاف آن دانشمندان تأکید بیشتری بر این مسئله دارد که زبانهای عربی و فارسی هم ریشه هستند و معتقد است زبانهای عربی و فارسی از لحاظ زبانشناسی باهم نزدیکند. ولی این سخن صحیح نیست. چرا که مطابق بررسیهای زبانشناسان تاریخی، زبان عربی متعلق به خانواده زبانهای حامی - سامی است، در حالیکه زبان فارسی به خانواده زبانهای هندواروپایی تعلق دارد و تا آنجایی که تحقیقات نشان می دهد این دو زبان در هیچ دوره ای هیچ نسبت و برخوردی باهمدیگر نداشته اند. نمدارهایی که در آخر این مقاله آورده شده اند نیز گویای همین مطلب است. خانواده زبانهای سامی، خود به سه شاخه شمال غربی، شمال شرقی و جنوب غربی تقسیم می گردد. محققان زبانشناسی تاریخی، زبان عربی را

مهمترین عضو گروه جنوب غربی می دانند که زمان تدوین غالب نوشته های آن به قرن ششم پس از میلاد می رسد. (آرلاتو، ۱۳۷۳، ۷۲-۷۳)

زبان هندواروپایی نیز که توسط کارل پروگمان (Karl Brugmann) در کتاب «دستور تطبیقی زبانهای هندوژرمنی» بازسازی و ارائه شده است به هشت شاخه یا خانواده فرعی تقسیم می گردد که عبارتند از: ۱ - هند و ایرانی (آریایی)، ۲ - ارمنی، ۳ - یونانی، ۴ - آلبانیایی، ۵ - ایتالیایی، ۶ - سلتی، ۷ - ژرمنی، ۸ - بالتی - اسلاوی، ۹. زبان کشورهای ایران و هند همچنانکه از نام آنها نیز برمی آید متعلق به شاخه هند و ایرانی (آریایی) است. هر کدام از این شاخه ها به شاخه های دیگری نیز قابل تقسیم هستند. با این توضیحات روشن می شود که زبانهای عربی و فارسی هیچ گونه هم خانوادگی زبانی باهمدیگر ندارند. جز اینکه شاید به دلیل همجواری بودن کشورهای عرب زبان با ممالک فارسی زبان و به دلیل داشتن روابط فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و دینی با همدیگر، زبان آنها در یکدیگر نفوذ و در نتیجه تأثیر کرده است. براین اساس اگر کسی بخواهد به مشترکات مختلف بین این دو زبان بپردازد آنها را در ذیل مفاهیمی چون «تعریب» یا «تفریس» مورد ارزیابی قرار دهد و هر گونه کوششی برای هم خانواده و هم ریشه خواندن این دو زبان، بیهوده خواهد بود. ریحانه خاتون در قالب مقاله ای ضمن اشاره به واژه هایی که خان آرزو در مثنوی آنها را ذیل همین بحث، یعنی توافق الفاظ عربی و فارسی آورده، وجه اصلی اشتباه آرزو را قرائت اصلی شکلهای هزوارش که به زبان عربی مشابهت داشت، بیان کرده است. (ریحانه خاتون، ۱۳۸۳، ۲۲۵). در اینجا باید گفت که اگر چه ریحانه خاتون به رابطه بین هزوارش و زبان عربی، که منشأ اشتباه خان آرزو نیز همین بوده، آگاهی داشته است، ولی او نیز در نتیجه گیری بسیار سطحی عمل نموده است. ظاهراً خود ریحانه خاتون علی رغم تلاشی که برای نشان دادن تسامحات آرزو به کار برده، در مواردی خودش با مسامحه عمل نموده است. باید گفت حدود چهل واژه ای که آرزو آنها را از برهان قاطع و فرهنگ جهانگیری نقل کرده است، همگی در برهان قاطع به لغات «زند و پازند» منسوب هستند. دکتر معین در مقدمه برهان قاطع به طور مفصل در مورد اصطلاح «زند و پازند» و مفهوم آن در آن فرهنگنامه، بحث نموده است. به اعتقاد آن مرحوم «غالباً مراد از زند و پازند در برهان همان لغات هزوارش است» (برهان ۱۳۶۲، صد و یک - صد

و سه). وی همچنین همه لغات هزوارش در برهان قاطع را استخراج نموده است که تعداد آنها تقریباً ۲۸۰ لغت است. (همان، صد و دو - صد و سه)  
اما منظور از هزوارش چیست؟ مرحوم پور داوود در تعریف هزوارش گفته اند:

« در سراسر نوشته های پهلوی - چه در سنگنپشتهها و چه در گزارش پهلوی اوستا (=زند) و در نامه های پیش از اسلام و پس از اسلام ... هزارها کلمه سامی از لهجه آرامی، به کار رفته است. باینگونه کلمات که فقط در کتابت می آمد و به زبان رانده نمی شد « هزوارش » نام داده اند. به عبارت دیگر هزوارش، ایدئوگرام (ideogram) یا علامت و نشانه ای بوده به هیئت یک کلمه آرامی که بجای آن در خواندن، یک کلمه ایرانی می نشانند. مثلاً بجای ایدئوگرامهایی که بایستی به لهجه آرامی: شیدا - جنلنا - ملکا ... بخوانند، معادل آنها را که لغات ایرانی: دیوانه - پوست - شاه ... به زبان می آوردند.» (همان، دوازده)

بر اساس تحقیقات مرحوم پورداوود ریشه و بن لغات هزوارش (= آرامی) باید از زبانهای آرامی یا زبانهای دیگر سامی چون سریانی و عبری و بابلی و آشوری و اکدی به دست آورد. از آنجایی که زبان عربی از خانواده زبانهای سامی است، معادل بسیاری از این لغات هزوارش را حتی می توان در زبان عربی نیز پیدا کرد (نک: همانجا). در اینجا ما به چند نمونه از مواردی که خان آرزو در «مثمر» آنها را تحت عنوان توافق الفاظ عربی و فارسی آورده است، اشاره می کنیم. لازم به یادآوری است که همه این موارد از «مثمر» نقل شده است.

«**میا**: به فتح میم و تحتانی به معنی آب که به عربی ماء گویند. (ص ۱۷۶)  
«**نیرا**: بکسر بمعنی آتشی که به عربی نار گویند؛ و غریب تر آنکه «نار» در زبان هندی کشمیری مصداق «دعوه فان شیطانہ یتکلم بالهندیه» باشد آتش را نار گویند، و وجه آن به خاطر رسیده لیکن به سبب دقت چون کم کسی خواهد فهمید ننوشته ام، با آنکه در الفاظ دیگر مطلقاً اشتراک نیست. (ص ۱۷۶)

«**تویا**: بفوقانی بواو معروف و بای فارسی به معنی سیب که به عربی تفاح است. (ص ۱۷۶)

«**توم**: بفوقانی بوزن بوم بمعنی سیر که برادر پیاز است و به عربی ثوم و قوم بنای مثلثه و فا خوانند. (ص ۱۷۶)

**سنت** : بسین مهمله و نون هر دو متحرک بمعنی سال و ستان جمع آن است و عبری سنه گویند. (ص ۱۷۶)

**مزیا** : بفتح میم و سکون زای معجمه تحتانی بالف کشیده به معنی ترازو که به عربی میزان گویند. (ص ۱۷۷)

**اسوریا** : به معنی سوار که به عربی اسوار گویند. (ص ۱۷۷)

**ورتا** : بواو فوقانی به معنی گل که به عربی ورد است و ظاهراً از همین جهت ورد بمعنی گل را ائمه عربی «فارسی» گفته اند؛ چنانکه امام سیوطی در مظهر آورده. (ص ۱۷۷)

**کذیا** : بکاف تازی و سکون ذال به معنی دروغ که به عربی کذب باشد. (ص ۱۷۸)

**اموتیا** : بواو معروف و فوقانی مکسور و تحتانی به الف کشیده کنیز و پرستار که زن بود و عبری امه خوانند. (ص ۱۷۸)

**یدمن** : به فتح تحتانی و سکون دال و کسر میم و نون به معنی دست که به عربی ید باشد. (ص ۱۷۹)

در مثنی جمعاً چهل و یک واژه برای این موضوع مثال آورده شده است که ما یازده مورد از آنها را ذکر کردیم. آنچه که در اینجا قابل توضیح می نماید، این است که کلمات مذکور هم در برهان قاطع و هم در فرهنگ جهانگیری «لغات زند و پازند» نامیده شده اند. یعنی اگر کسی برای یافتن معانی لغات ذکر شده به برهان قاطع یا فرهنگ جهانگیری مراجعه نماید بدون استثنا در مقابل آنها عبارت «به لغت زند و پازند ...» را خواهد دید. مطلب بعدی اینکه این کلمات «هزوارش» واژه های آرامی هستند. یعنی مثلاً «میا» هزوارش «آب» است؛ یا «تیرا» هزوارش «آتش» است؛ «سنت» هزوارش «سال» است و ...

پس از این توضیحات روشن می گردد که قرائت اصلی اشکال هزوارش که شباهت فراوانی با زبان عربی دارند، آرزو را وادار با این اشتباه نموده است که فارسی و عربی هم‌ریشه اند.

مطلب مهم دیگر اینکه خان آرزو در مثنی - و به ندرت در بعضی آثار دیگرش - به توافق دو زبان فارسی و هندی پرداخته است. به گفته خود آرزو، وی اولین کسی است که به این موضوع پرداخته است. و حتی از فرهنگ نویسان به ویژه صاحب فرهنگ رشیدی انتقاد می کند که چرا به بحث «توافق لسانین» اصلاً نپرداخته است:



« و حق تحقیق آن است که تا الیوم هیچکس به دریافت توافق زبان هندی و فارسی با آن همه کثرت اهل لغت چه فارسی و چه هندی و دیگر محققان این فن متوجه نشده اند الا فقیر آرزو ... و عجب است از رشیدی و غیره که در هندوستان بوده اند و هیچ لحاظ نکرده اند که درین دو زبان چه قدر توافق است » (آرزو ، ۱۹۹۱ ، ۲۲۱)

در ضمن بحثهای گذشته به این مطلب اشاره نمودیم که زبانهای هندی و فارسی از اعضای خانواده زبانهای هندو اروپایی هستند. بنابراین شاید بد نباشد اشاره ای مختصر به سابقه بررسی زبانشناسی تاریخی در این خانواده بکنیم. همانطور که می دانیم ، کشف زبان « سنسکریت » توسط « سر ویلیام جونز » تحولات گسترده ای در مطالعات زبانشناسی صورت داد. وی در خطابه ای که در سال ۱۷۸۶ در انجمن سلطنتی آسیا با نام « گفتار سومین سالگرد » ایراد کرد ، در مورد اهمیت زبان سنسکریت چنین گفت :

« زبان سنسکریت ، با هر قدمتی که برای آن قایل شویم ، دارای ساختی شگفت انگیز است : این زبان کاملتر از یونانی ، جامعتر از لاتین و بسیار پالایش شده تر از هر دوی آنهاست. در عین حال ، قرابت آن با این دو زبان ، هم از نظر ریشه افعال و هم از لحاظ صورتهای دستوری ، بیش از آن است که بتوان آن را محصول تصادف دانست. در واقع این شباهت با حدی است که هیچ فیلولوژیستی نمی تواند این سه زبان را مورد مطالعه قرار دهد و نپذیرد که این زبانها از اصل واحدی آمده اند. البته شاید این نیای مشترک خود دیگر وجود نداشته باشد. دلایل مشابه اما ضعیف تری نیز وجود دارد که منشأ زبانهای سلتی و گوتی ، با آنکه با اصطلاحات بسیار متفاوتی آمیخته اند با سنسکریت یکی است. فارسی باستان را نیز می توان به همین خانواده زبانی افزود. » (به نقل از آراتو ، ۱۳۷۳ ، ص ۶۳ - ۶۴) ۶

محققان سنسکریت را در ردیف فارسی باستان و اوستایی می دانند و معتقدند اگر ریشه و بن یک لغت را در لهجه های فارسی باستان و اوستایی یافته نشود باید به نوشته های فراوان سنسکریت مراجعه کرد. (برهان ، همان ، شش). مرحوم پورداوود اعتقادشان بر این بود که اگر به مرور زمان اغلب آثار مکتوب ایران از بین رفته است ، اما آثار هندیان که از نزدیکترین خویشاوندان ما هستند ، در سرزمین هندوستان باقی مانده اند. (همانجا). آن مرحوم در این خصوص نوشته اند:

«آثار کتبی آنان [= هندیان] با آثار کتبی ایران قدیم فقط تفاوت لهجه دارد، چنانکه تفاوت لهجه میان پارسی باستان و اوستایی هم موجود است»  
(همان)

ظاهراً خدمات سنسکریت و زبان فارسی به همدیگر متقابل بوده است. یعنی با توجه به اینکه کشمیر یکی از مراکز مهم سنسکریت در هندوستان به شمار می رفت، به علت نزدیکی جغرافیائی با ایران از دیرباز با این کشور روابط فرهنگی داشته است؛ از طرف دیگر پیشرفت سریع و زایدالوصف فارسی در کشمیر موجب شد تعداد قابل توجهی از واژه های فارسی در سنسکریت وارد شود. (نقوی ۱۳۵۳، ۱۰۶) ۷

در واقع سنسکریت مهمترین و کهن ترین زبان شاخه هند و ایرانی از خانواده زبانهای هند و اروپایی بود که بیشتر زبانهای جدید هندوستان از قبیل بنگالی، هندی و ماراتی از گونه های مختلف این زبان منشعب شده اند. بنابراین توضیحات، تحقیق در مشترکات بین زبانهای هند و اروپایی از یک بنیه علمی محکمی برخوردار است و با وجود تحقیقات علمی و مستند زبانشناسان غربی در این خصوص، به وضوح می بینیم که کسی چون خان آرزو، با همه ابزارها و تفکرات سنتی، اقدام به عملی کرده است که در نوع خود کم نظیر است. این اقدام وی از طرفی دقت علمی و حدت ذهنی وی را آشکار می کند و از طرف دیگر نشان می دهد که در سنت تحقیقات ادبی ما کسانی چون خان آرزو وجود داشته اند که با خلاقیت و ابتکار روشی را پیش گرفته اند که در طول تاریخ فرهنگ و ادبیاتمان نظیری نداشته است. حال پس از این مقدمه نسبتاً طولانی به بررسی نظریه توافقی لسانین یا توافق الفاظ هندی و فارسی که خان آرزو برای اولین بار آن را مطرح کرده است، می پردازیم. لازم به یادآوری است که در این بخش غالب نقل قولهای ما از کتاب مثمر خواهد بود. ولی چون آرزو در سایر آثارش - به ویژه در فرهنگها - نیز به موضوع توافق لسانین توجه داشته است، لذا شواهدی نیز از آنها نقل خواهیم کرد. وی اشتراک زبانهای هندی و فارسی را به چند بخش تقسیم می کند ۸:

الف) توافق: که آن اشتراک است در اصل وضع که هیچ یکی از دیگری اخذ نکرده باشند بعینه؛

۱ - گاهی بدون هیچ گونه تغییر؛

«کلال» و «کی» که به هردو زبان به معنی کاسه گر و بوزنه آمده؛

- «اکست»: به معنای ستاره سهیل  
«اجمود»: به معنی دواى معروف  
۲ - گاهی با اندک تغییر و تبدیل:  
«ده» و «دس»: که عدد معروف است اگر چه سین در هر دو زبان به  
«ها» بدل شود.
- «ماس» و «ماه»: به معنی شهر که اول هندی است و دوم فارسی.  
۳ - گاهی به اختلاف حرکت:  
«نیکو»: که در هندی بنون بیا رسیده و فتح کاف و سکون واو بمعنی  
خوش و خوب است و در فارسی بیای مجهول و واو مجهول است.  
۴ - گاهی به اختلاف حروف:  
«تشنه»: به معنی صاحب عطش در فارسی و «تشنا» بالف بمعنی عطش  
در هندی.
- ۵ - گاهی اند اختلاف در معنی مثل عموم و خصوص:  
«سمن»: که در هندی به معنی مطلق گل است و در فارسی گل مخصوص  
۶ - گاهی نسبت:  
«بدن»: که در هندی بمعنی سر و صورت است و در فارسی تمام تن:  
لیکن بدن لفظ عربی است و ابدان جمع و شاید که مرکب باشد.  
۷ - گاهی اختلاف در کیفیت حروف:  
«نیج» به جیم تازی فارسی است و به جیم فارسی (= یعنی چ) هندی  
به معنی خس.
- ۸ - گاهی به کمی و زیادت بود در جوهر لفظ:  
«ایک» و «یک»: به معنی واحد  
ب (اتفاق همان، ۲۱۱)
- «جارو»: در هر دو زبان بمعنی کنبه است که بدان خس و خاشاک  
روبند.
- ج (تفریس): «و آن تصرف است در جوهر کلمه از جهت تغییر تلفظ یا  
غیر آن، در این صورت ظن غالب به هندی بودن لفظ است، مگر آنکه پیش  
از اختلاط فارسی و هندی بوده باشند. (همان)
- «لنکن» و «لنکهن»: بمعنی فاقه در شعر سنایی واقع است: احتمال  
تفریس در آن غالب است، چنانکه گوید:
- لنکنت گر کند ترا فربه      سیر کردن ترا ز لنکن به

« برسات » که به فتح بای موحد و رای مهمله و سین به الف کشیده و فوقانی بمعنی موسم مخصوص بارش ظاهراً هندی الأصل است و می تواند محاوره مولدین که عبارت است از اهل اردو که اختلاط تمام با زبان فارسی و عربی دارند باشد، در این صورت احتمال دارد که مرکب باشد از برس به معنی بارش و الف و تا که در جمع مونث عربی آید و اهل اردو موافق قاعده عربی آرند» ۱۰

د ( التزام : چنانکه در اشعار ملا طغرا که الفاظ هندی را در اشعار خود آورده. (همو ۱۳۶۳، ۱۰۱۸)

ه ( مهند : « و این اصطلاح فقیر آرزوست و آن آوردن الفاظ فارسیه است در زبان هندی چنانکه الفاظ فارسیه در دفاتر هندی نویسند مثل « روزنامه ، فی و ضرورت» و غیره و دریافت این مراتب را خیلی تتبع می باید ، کار هر کس نیست. ( همانجا )

در اینجا ضروری است توضیحی در مورد « التزام » آورده شود تا ضمن آشنایی مخاطبان با این اصطلاح در نزد آرزو ، به تناقضی جزئی که در نظریه وی رُخ داده اشاره ای شود. آرزو پس از طرح موضوع غرابت در مضمیر ، تبصره ای در ذیل عنوان « تذنیب » بر این مقوله قائل می شود و نام آن را « التزام » می نهد. به این معنی که ممکن است شاعری در اشعارش ، « التزاماً » الفاظی را بیاورد که « وحشی مطلق اند » و خلاف زبان محاوره یا معیار. در این صورت الفاظ وحشی « غریب که مخل فصاحت باشند » نیستند؛ وی برای تبیین این موضوع قصیده ترسائیه خاقانی و بیتی از ملا طغرای مشهدی را مثال می زند که خودشان را ملزم به آوردن اصطلاحات و الفاظ بیگانه کرده اند:

« خاقانی در این قصیده : فلک کجرو تراست از خط ترسا... بر خود لازم کرده است که مصطلحات و الفاظ زبان آرامنه و نصاری آرد لهذا گفته:

مرا بینی نهان گشته بفاری      شده مولو زن و پوشیده چو خا  
چه لفظ مولو و چو خا زبان آرامنه (۱) است و فارسیان آن را ندانند و اینکه در لغات فارسیه آورده باشند بناء وقوع اینهاست در قصیده مذکور؛ از این عالم است التزامات ملا طغرای مشهدی که الفاظ هندی را در نثر و نظم خود آورده ، چنانکه گوید:

شوخ سوسن را مگو دل می رباید قشقه ات

ذات و جپوت است ترسم دست برجمدهر کند (۲)،

(آرزو، ۱۹۹۱، ۸۲-۸۳)

در واقع آرزو با طرح این مسئله، می‌خواهد بگوید یک شاعر با استفاده از عناصری مثل استفاده از زبان ناحیه ای دیگر مثل زبان آرامنه یا زبان هندیان و یا حتی استفاده از زبان کشتی گیران (در مثنوی گل کشتی میرنجات که آرزو آن را نیز از مقوله التزام برشمرده) می‌تواند برای خود سبک خاصی ایجاد کند. آنچه که در اینجا به نظر می‌رسد تناقضی در بحث به وجود آورده این است که طبق تعریف خود آرزو وجود بسامدهاست که التزام را به وجود می‌آورد نه صرفاً استفاده بیش از حد از زبان یا اصطلاحات قومی در اشعار قومی دیگر. به عبارت دیگر وقتی خود آرزو مثنوی گل کشتی را که پر است از اصطلاحات کشتی، برای التزام مثال می‌زند در واقع گویای این مطلب است که به غیر از استفاده از زبان دیگری، می‌توان استفاده از اصطلاحات انواع و اقسام فنون و حرفه‌ها و مکتب و... را «التزام» به حساب آورد. خواه این اصطلاحات از زبان خودی باشد یا از زبان دیگری. بنابراین توضیحات می‌توان گفت که وجود «التزام» در بین مباحث مربوط به توافق لسانین قدری قابل تأمل می‌نماید. ۱۱

به غیر از نمونه‌های بالا به چند نمونه دیگر از توافق لسانین در سایر آثار آرزو اشاره می‌کنیم.

چراغ هدایت

**چیت:** بیای معروف و فوقانی، جامه و در هندی چیهت مخلوط التلفظ بهاست و این از توافق لسانین است یا هندیست که مفرس کرده اند. (ص ۱۰۸۴)

**کهار:** به فتح و تخفیف هاء، لفظ هندی است و آن قومی باشد که بار پالکی و جز آن بر دوش بردارند. به اعانت نی کلانی که به هندی بانس گویند و به تشدید غلط است، لیکن ملا طغرا مشدد آورده، درین صورت مجهول بر غلط شاعرست که بعضی از اهل ولایت را در بستن و گفتن بعض الفاظ هندی واقع شود یا نوعی است از تصرف که به تفریس موسوم کرده ام و چون طغرا استاد قرار داده است حمل بر تصرف مذکور بهترست و آن شعر اینست: بیت

تا کرده رو بر پالکی گردیده چادر پالکی

بنشسته تا در پالکی نه چرخ کهار آمده (ص ۱۲۰۳)

**گو:** به فتح، مخفف گاو به معنی جانور معروف و دیوان ملا فوقی از آن پر است و در هندی نیز به همین معنی است، تمامیش بسواو مجهول از توافق لسانین بود. (ص ۱۲۱۴)

**مگرمج**: بفتح اول و کاف فارسی و سکون رای مهمله و میم مفتوح و جیم تازی، جانوری که بعربی تمساح گویند و بهندی مگرمچه و این ظاهراً از توافق لسانین است و گمان دارم مفرس هندیست. (ص ۱۲۲۸)

**مینا**: بفتح و سکون تحتانی و نون بالف کشیده، جانوری که شارک نیز گویند و این لفظ هندیست و در اشعار فارسی نیز آمده و میتوان گفت که از توافق لسانین است اگر جانور مذکور در ولایت نیز پیدا میشده باشد. (ص ۱۲۳۴)

زوایدالفواید ۱۲

**اسرشتن**: آمیختن، اسرشته اسم مفعول و سرشته مخفف آن و در هندی ششت بمعنی پیدا کردن، چون توافق لسانین دلیل ماست احتمال دارد که بتخفیف مجازاً مستعمل شده و الله اعلم. (ورق ۳a)

**باریدن**: معروف بارش حاصل بالمصدر، بار مثله و اسم فاعل و ظاهراً در هندی که آب را بار گویند از عالم توافق است. (ورق ۸b و ۹a)

**بسپچیدن**: بفتح میل و اندیشه و بمعنی تهیه و آماده شدن مجازست کذا قیل و مذهب مولف آن است که «با» از اصل کلمه نیست بنا بر کثرت استعمال توهم آن می شود و اصل ماده سپچیدن و سچ حاصل بالمصدر و امر بمعنی اندیشه لهذا در هندی سوچ بواو مجهول بمعنی اندیشه است و توافق لسانین دلیلست و تبدیل حروف علت با هم بسیار کما سبق. (ورق ۱۲b و ۱۳a)

**سرشتن**: خمیر کردن و شدن، متعدی و لازم... سرشت حاصل بالمصدر بمعنی اسم مفعول و بمعنی خلقت و در هندی بدینمعنی شست بکسر اول و حذف است و چون توافق در هردو زبان بسیار است اغلب که هر دو یکی باشند. (ورق ۳۲a)

قبل از به پایان بردن این یادداشت بد نیست، به موضوعی اشاره کنیم که چندان بی ارتباط با بحث «زبانشناسی تطبیقی» نیست و آن اینکه یکی از اصلی ترین مجادله و مناقشه های ادبی در زمان خان آرزو این بود که آیا سخندانان و ادیبان یک زبان می توانند در زبان دیگر دخل و تصرف کنند یا نه؟ این موضوع در آن زمان به قدری مهم بود که آرزو در مثنوی و به تبع آن در برخی از کتابهای دیگرش به پرداخته و حتی در مثنوی در تحت چند «اصل» آن را در قالب نظریه های ارائه داده است. عناوین این اصول به قرار زیر است:

اصل [ ۱۱ ] : در بیان آنکه تصرف قادر سخنان هند در مفردات و مرکبات فارسیه جایز هست یا نیست.

اصل [ ۲۸ ] : در بیان تصرف فارسیان در الفاظ دیگر خصوصاً عربی و هندی

اصل [ ۲۹ ] : در بیان تصرف فارسیان در هندی

حاصل کلام آرزو در این مورد این است که سخندانان توانا می توانند در زبانهای دیگر تصرف نمایند. مثلاً وی در مورد جایز بودن یا نبودن تصرف هندیان در زبان فارسی می گوید :

« هر گاه فارسی زبانان تصرف در الفاظ عربیه کرده ، لفظ « می سیر » بمعنی سیر کن و « تمیزد » بمعنی امتیاز کن چنانکه ملا عرفی و غیره بسته اند و [در] سابق هیچ یکی نیاورده و « طلوعیدن » و « بلعیدن » در کلام بعضی آمده باشد و نیز الفاظ فارسیه را موافق قاعده عربی مثل « اناالبار » و « ذوالخورشیدین » تلفظ نموده اند، تصرف صاحب قدرتان هند در فارسی چرا جایز نباشد؛ و این تصرفات نه از عالم « طلبیدن » و « فهمیدن » و « غارتیدن » است و غیرها که عامه فارسیان دارند اگر چه اوایل همین حکم داشته و نه مثل تصرفات طرزی و فوقی و غیر هما است که بنای شعر ایشان بر مضحکه است. » ( آرزو ۱۹۹۹ ، ۳۷ )

وی سپس در مثنی با جزئیات بیشتر به دخل و تصرفات فارسیان در زبانهای عربی و هندی پرداخته و در موارد لزوم به نقد و بررسی آنها می پردازد. ( نک : همان ، ۱۶۱ - ۱۷۵ ) بعد از مثنی ، خان آرزو در رساله داد سخن که از رساله های مهم نقد ادبی در این دوره است ، به این موضوع پرداخته است . داد سخن از سه مقدمه تشکیل شده که مقدمه دوم به همین مسئله اختصاص دارد و در آنجا نیز تقریباً همان سخنان بالا را تکرار نموده است و تنها این بحث را اضافه نموده است که :

« اگر کسی پرسد که تصرف فارسیان در الفاظ عربیه تصرف در کلام خود است نه در محاوره عربی ، گویم مسلم ، لیکن تجویز تصرف در الفاظ دیگران مجوز تصرف هندیان نیز باشد در زبان فارسی ، زیرا که این ها نیز به سبب توغل و کثرت ورزش گویا داخل زمره فارسیان شده مع هذا این ها در زبان ترکی تصرفات دارند و همان طور ترکی گویند ، لهذا ترکی ایران در بعض الفاظ و تراکیب مخالف ترکی توران است ، و حال آن که ترکی زبان توران و ترکستان است نه زبان ایران . پس تصرفات صاحب قدرتان نیز

جایز بود. این قدر تفاوت است که اختلاف ایرانیان در ترکی عموماً باشد و اختلاف هندیان در فارسی خصوصاً که تصرف قدرتان است و در حقیقت افوی است. « (آرزو ۱۳۵۲، ۸)

به نظر می رسد این طرز تفکر از آنجا ناشی شده است که ایرانیان شاعران هند را قبول نداشتند و اعتقادشان بر این بود که شاعران هندی در زمینه زبان باید از ایرانیان تبعیت کنند. در یک طرف این مناقشه کسانی چون سراج الدین علی خان آرزو و شیدا فتحپوری قرار داشتند که اشعار شیدا که در داد سخن آمده است گویای این مطلب است که وی نیز معتقد به این نظریه بوده است. در طرف دیگر این مجادله کسانی چون جلالای طباطبایی (نک: همان، ۵۰ - ۵۱) و آزاد بلگرامی (آزاد ۱۸۷۱، ۱۵۳) قرار داشتند که این گروه اخیر اعتقادشان بر این بود که شاعران حق دخل و تصرف در زبانهای دیگر را ندارند. جلالای طباطبایی معتقد است که « [زبان فارسی] دُهره ۱۳ یا دُهریت ۱۴ نیست که در مصارف استعمال آن دخل بی جا توانی کرد و این لغت سنسکریت و زبان گوالیار نیست که با وجود عدم قدرت در آن تصرف توانی نمود. این لهجه دری و زبان پارسی است. از افواه فارسی زبانان باید آموخت و چراغ سخندانی از مشکوه زبان اینان باید افروخت. « (آرزو، همان، ۵۰ - ۵۱)

به هر ترتیب این بحث بیشتر از آن که جنبه علمی و تحقیقی داشته باشد جنبه احساسی و ناسیونالیستی دارد، اما از آنجا که به ارتباط بین دو زبان اختصاص داشت ما آن را در بحث زبانشناسی تطبیقی آوردیم. از طرف دیگر به این دلیل که در تاریخ زبان فارسی و شاید در تاریخ دیگر زبانها بحثهایی از این نوع وجود نداشته است، توجه این موضوع می تواند تازگی و جذابیت خاص خود را داشته باشد.

### پاورقیها

- ۱ - عین عبارت ابوعبیده از این قرار است: « و قد یوافق اللفظ اللفظ و یقاربه و معناهما واحدٌ ، وأحدهما بالعریبه، والآخر بالفارسیه أو غیرها. قال : فمن ذلك الأستبرق ، و هو الغلیظ من الدبیاج، و هو استبره بالفارسیه أو غیرها. »
- ۲ - سوره زخرف، آیه ۳
- ۳ - سوره شعرا، آیه ۱۹۵
- ۴ - بعدها دو خانواده فرعی آناتولی و تخاری نیز به اینها افزوده شد. (آرلانو، همان، ۱۴۷)



- ۵ - کسانی که علاقمند به مطالعه سایر نمونه ها باشند می توانند به کتاب متمر صفحات ۱۷۶ الی ۱۷۹ مراجعه نمایند.
- ۶ - لازم به ذکر است عین گفتار ویلیلم جونز در کتاب زیر نیز آمده است: اگرادی، ویلیام و دیگران: درآمدی بر زبانشناسی معاصر؛ جلد اول؛ ص ۳۵۶
- ۷ - فردینان دو سوسور در مورد اشتراک زبانهای هم خانواده، به ویژه زبانهای سنسکریت و اوستایی می نویسد: « دو زبان هم خانواده می توانند از هر جهت با یکدیگر تفاوت داشته باشند؛ می توانند به گونه ای شگفت آور به یکدیگر شباهت داشته باشند، مانند اوستایی و سنسکریت » (سوسور ۱۳۷۸، ۲۸۴)
- ۸ - نظیر همین بحث و تقسیم بندی را در فرهنگ معروف « چراغ هدایت »، که از دیگر آثار آرزوست، می بینیم، با این تفاوت که در آنجا دو اصل « مهند » و « التزام » را نیز اضافه نموده است. (آرزو ۱۳۶۳، ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸)
- ۹ - آرزو در چراغ هدایت در ذیل « جارو » توضیح بیشتری ارائه می دهد: « جارو: مخفف جاروب و در هندوستان نیز بهمین معنی مستعمل است لیکن در هندی چهارو و بجیم مخلوط التلظ بهاء است و لفظ فارسی مخفف جاروب پس یکی نباشد و این از «اتفاقاتست» نه از «توافق لغات».
- ۱۰ - در مورد بقیه نمونه های توافق لغات بنگرید به: متمر، صفحات ۲۰۹ الی ۲۲۲؛ مطلب بعدی اینکه همه این کلمات با معانی که برای آنها گفته شده است، با فرهنگها به ویژه برهان قاطع مقایسه گردید. تقریباً معانی همه این لغات در فرهنگها مشترک است، به غیر از « اکست » که در هیچ یک از فرهنگها یافته نشد.
- ۱۱ - شاید ذکر این نکته خالی از لطف نباشد که از نظر استاد شفیع کدکنی التزام در این عبارات، چیزی شبیه « بسامد » (frequency) یا « عنصر غالب » (dominant) در علم سبک است (شفیع کدکنی، ۲۰۱۳۸۲) به گفته ایشان « آنچه سبک را به وجود می آورد مسأله بالا رفتن بسامد یک عنصر سبکی است نه صرف موجودیت آن » (همانجا)
- ۱۲ - زواید الفواید عنوان فرهنگی است از خان آرزو که مصادر و مشتقات آنها را در زبان فارسی شامل می گردد. نسخه ای از این فرهنگنامه در کتابخانه آستان قدس رضوی، به شماره ۱۷۶۳۱ نگهداری می شود که ارجاعات ما نیز به آن نسخه است.
- ۱۳ - در زبان هندی به معنی « بیت »
- ۱۴ - در زبان هندی نام آهنگی است. معنای هر دو لغت از حاشیه داد سخن ذکر شد.

## منابع و مأخذ :

- ۱ - آرزو ، سراج الدین علی خان ؛ ۱۳۶۳ ؛ چراغ هدایت ( ضمیمه غیاث اللغات ) . به تصحیح منصور ثروت ، امیر کبیر تهران
- ۲ - \_\_\_\_\_ ؛ ۱۳۵۲ ؛ داد سخن ؛ با مقدمه ، تصحیح و تعلیقات سید محمد اکرم «اکرام» ؛ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ؛ اسلام آباد
- ۳ - \_\_\_\_\_ ؛ ۱۹۹۱ ؛ تصحیح ، مقدمه و حواشی ربحانه خاتون ؛ پیش لفظ از ابواللیث صدیقی ؛ پاکستان
- ۴ - \_\_\_\_\_ ؛ زواید الفوائد ؛ نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی ؛ دارای شماره عمومی ۱۷۶۳۱
- ۵ - آزاد بلگرامی ، میر غلامعلی ؛ ۱۸۷۱ ؛ خزانه عامره ؛ طبع نولکشور ؛ کانپور
- ۶ - آراتو ، آنتونی ؛ ۱۳۷۳ ؛ ؛ در آمدی بر زبانشناسی تاریخی ؛ ترجمه یحیی مدرسی ؛ پژوهشگاه علوم انسانی ؛ تهران
- ۷ - اینجو ، جمال الدین حسین ؛ ۱۳۵۱ ؛ فرهنگ جهانگیری ؛ باهتمام رحیم عقیقی ؛ مشهد
- ۸ - اگردی ، ویلیام و دیگران ؛ ۱۳۸۰ ؛ در آمدی بر زبانشناسی معاصر ؛ ترجمه علی درزی ؛ ج ۱ ؛ سمت ؛ تهران
- ۹ - برهان ، محمد حسین بن خلف تبریزی ؛ ۱۳۶۲ ؛ برهان قاطع ؛ باهتمام دکتر محمد معین ؛ امیر کبیر ؛ تهران
- ۱۰ - ربحانه خاتون ؛ ۱۳۸۳ ؛ خان آرزو و نظریه توافقی لسانین ؛ مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران شناسی ؛ ج ۱ ، بنیاد ایران شناسی ؛ تهران ؛ صص ۲۰۹ - ۲۳۱
- ۱۱ - سوسور ، فردینان دو ؛ ۱۳۷۸ ؛ دوره زبان شناسی عمومی ؛ ترجمه کوروش صفوی ؛ هرمس ؛ تهران
- ۱۲ - سیوطی ، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی ؛ ۱۹۹۸ ؛ المزهر فی علوم اللغة و انواعها ؛ ضبطه و صححه و وضع حواشیه فؤاد علی منصور ؛ دارالکتب العلمیه ؛ بیروت
- ۱۳ - شفیع کدکنی ، محمد رضا ؛ ۱۳۸۲ ؛ مسائل سبک شناسی از نگاه آرزو ؛ نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد ؛ ش ۱۴۱ ؛ تابستان ۱۳۸۲ ؛ صص ۱ - ۱۶
- ۱۴ - عبدالرشید ؛ ۱۳۵۱ ؛ فرهنگ رشیدی ؛ باهتمام محمد عباسی ؛ تهران
- ۱۵ - نقوی ، شهریار ( حیدر ) ؛ ۱۳۵۳ ؛ ارتباط فارسی و سنسکریت ؛ ادبیات تهران ، سال ۲۱ ؛ ش ۲ ؛ صص ۱۰۳ - ۱۱۴

\*\*\*\*\*

تبصره ای بر کلام میر حسن علی خان تالپور  
در تتبع از سنایی غزنوی و محتشم کاشانی

چکیده:

تالپوران (۱۷۸۳ - ۱۸۴۳ م)، نام سلسله ای از پادشاهان و حاکمان شبه قاره بوده که در سند حکومت می کرده اند و از تاریخ سازان سند و رواج دهندگان زبان و ادب فارسی به شمار می روند، مقبره بزرگان این سلسله در شهر حیدرآباد و مزین به اشعار فارسی و کتیبه ها و نقوش زیبا و از آثار دیدنی و تاریخی این شهر محسوب می شود که نگارنده خود دیده است و مجموعه خطی و فرهنگی باز مانده از آنان را در فهرستی مستقل شرح داده است. خواجه عبدالوهاب مشهور به سچل سرمست عارف و شاعر هفت زبان (متوفی ۱۲۴۲ هـ / ۱۸۶۹ م) در این دوره زندگی می کرده و آثار عدیده ای به فارسی از خود به یادگار گذاشته است. یکی از شاعران و زمامداران بنام این دوره، میر حسن علی خان تالپور است که خدمات ارزنده ای در توسعه زبان و ادب فارسی ایفا کرده است. مقاله زیر به مناسبت صدمین سال درگذشت او تحریر شده و احوال و آثار و تأثیرات وی را از سخنوران نامی ایران بیان می کند.

\*\*\*

بنده قبل از هر چیز نخست توجه فضلا و اهل علم را به این نکته مهم جلب می کنم که محتشم معروفترین سخنور دوره صفویه در محافل علمی اهل سند به محتشم کاشی شناخته و یاد می شود، در حالی که در محافل علمی و تحقیقاتی با نام محتشم کاشانی شناخته شده است نه کاشی. دلیل آن چیست نمی دانم. مطلب دیگری در رابطه با املائی نام نخستین شاعر عرفانی تاریخ ادبیات فارسی حکیم سنایی غزنوی است. ما در مطالعه

میراث ادبی زبان فارسی، واژه سنایی را با «سین» دیده ایم لکن در نسخه ای از دیوان حسن که در دست داریم، سنایی با ثاء نوشته شده است.<sup>۱</sup>

اما راجع به شخصیتی که به مناسبت صدمین سالگرد درگذشت او مطالبی بایسته است به عرض برسانم، قابل ذکر است که وی فرزند و چراغ فروزان خانواده ای است که نزدیک به یک قرن چه در دوران حکومت، چه پیش از آن و چه پس از آن، خدمات بسیار ارزشمند و ماندگار در ترویج و فروغ زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ پُربار و پُرمهر ارزشهای انسانی و فرهنگی ایران، بر سرزمین سند ایفا کردند و توفیق یافتند با استعدادهای شخصی و امکانات دولتی و نفوذ مردمی، آثار ارزشمندی برای آیندگان به یادگار بگذارند.

ولی عهد و شاهزاده میر حسن علی خان تالپور ملقب به هزهائینس، فرزند میر نصیر خان تالپور آخرین فرمانروای خاندان تالپوران بر سرزمین سند بود. شاخص ترین ویژگی این خاندان، تدین و عشق آنان به محمد «ص» و آل محمد «ص» بود و در اظهار آن هیچ چیزی را به خاطر نمیآوردند. برگزاری مراسم میلاد، جشن و مجالس سوگواری با حضور سلاطین تالپوران در دربار، بیانگر ارادت شدید آنان با مقدسات اسلامی است.

میر حسن علی، پرورده همین خاندان است که ابراز علاقه و عشق به ائمه معصومین را برای خود افتخار بزرگ می شمردند و همین امر باعث گردید که میر حسن از آغاز جوانی نسبت به حضرات ائمه، ابراز عشق کند. سخنوری برای حسن علی چیز تازه ای نبود و زبان فارسی نیز برای او تازگی نداشت. او در محیطی زندگی می کرد که از هر سوی آوازه سخن فصیح سخنوران فارسی زبان در سند بلند بود و در سخنوری و در استفاده از اصطلاحات و ترکیبات به قدری مهارت داشت که توجه محافل فرهنگی و ادبی دهلی و ایران را به خود جلب کرد. حسن علی، سخنوری را از بزرگان خود به میراث گرفته بود، نظیر میر کرم علی خان که در سخن فارسی اهل علم، او را می شناسد و همچنین میر صوبدار خان و میر شهداد خان و دیگر اکابر این خاندان که هر کدام دستی در شعر داشتند و دیوانهای ارزشمندی از آنها به یادگار مانده است.

۱ - در شبه ناره طی قرون اخیر ثنایی مشهدی هم مورد توجه بوده است «دانش»

تأثیر پذیری میر حسن علی از این بزرگان و کسب دو ویژگی ممتاز از خاندان خود، یعنی: ارادت و عشق به ائمه معصومین و دوم: تسلط قوی در سخنوری فارسی، او را به مقام بلند رساند و او از شاعرانی همچون سنایی، محتشم کاشانی، فردوسی و دیگران تتبع کرد. حسن علی در سخن مرثیه، از سنایی نخستین شاعر عرفانی در تاریخ ادبیات فارسی و محتشم کاشانی بزرگترین و برگزیده ترین سخنور مرثیه در تاریخ ادبیات فارسی که در رشته های خود نظیر نداشتند، تتبع کرد و در سرودن وقایع تاریخی، به ویژه در بیان جنگهای حساس تاریخ اسلام و مبارزات حماسی، از فردوسی بزرگترین شاعر آفریننده حماسه در شعر فارسی پیروی کرد. آشنایی وی با مضامین دیوان شعرا و انتخاب شاعرانی در تتبع و پیروی از آنان به لحاظ اهمیت موضوع، از نکات مهم در اشعار حسن علی به شمار می آید. چنانکه آوردیم او برای شعر عرفانی از سنایی - برای سرودن شعر مرثیه از کاشانی و برای سخن حماسی از فردوسی تتبع کرده است.

از ویژگیهای دیگر حسن علی که او را از دیگر شاعران ممتاز می کند، سرایندهی وی فقط در رابطه با حمد و ثنای خداوند، تعریف و توصیف پیامبر اکرم «ص» و بیان فضایل ائمه اطهار به ویژه امیرالمؤمنین علی (ع) است. او در طول عمر خود یک شعر برای غیر آنها نسرود و با اینکه صلاحیت کامل و استعدادهای فراوان برای غزل سرایی داشت، ولی برای بیان عشق مجازی نیز قلم در دست نگرفت و همواره در عشق واقعی و به اصطلاح آسمانی سخن گفت.

ویژگی دیگر میر حسن علی، شجاعت و بی باکی و اخلاص او در سرودن شعر مرثیه بود. او اگرچه ولی عهد بود و دائماً در دربار با جمع کثیری از افراد مذاهب مختلف و شخصیتهای فرهنگی و سیاسی معاشر بود، لکن این امر نتوانست او را از ابراز عشق و ارادت نسبت به ائمه معصومین و اظهار عقایدش به آنان باز بدارد.

درباره تتبع حسن علی از سنایی باید بگویم که هر انسان عارف و با معرفت، به گونه ای فهم و ادراکات خود را نسبت به موجودات برای دیگران تشریح می کند، حسن علی نیز در این امر از کاروان سخنوران عارف باز نماند و برای ابراز احساسات درونی در قالب شعر از سنایی تتبع کرد و سنایی شخصیتی است که سخنور عظیم عرفانی مولانای روم در ستایش او می گوید:

عطار روح بود سنایی دو چشم او      ما از پی سنایی و عطار آمدیم  
و نیز در کتاب مثنوی از او چنین یاد کرده است :

ترک جوشی کرده ام در نیم خامه      از حکیم غزنوی بشنو تمام  
حسن علی به واسطه تأثیر نافذ مسلک معنوی خود، از زندگی دنیوی  
و روابط درباری دست کشید و خود را در جهان عرفان محو کرد و این  
همان روحیه ای است که سنایی پس از وابستگی با دربار غزنویان، خود را  
رهانید و باقی زندگی خود را مشغول تبیین معارف اسلامی کرد و آغاز به  
سخنانی کرد که پس از گذشت شش قرن، حسن علی از او تقلید کرد و از  
اثر این تقلید، منقبتی در باب ایام نوروزی سرود.  
سنایی منقبت نوروزی را چنین آغاز می کند:

بیا ساقی که امروز است نوروز      بده جامی که خوش روز است نوروز  
زروئی سبزه فیروز است نوروز      بهار عالم امروز است نوروز  
به گلها مژده اندوز است نوروز      به مرغان نغمه آموز است نوروز  
چو خورشید جان سوز است نوروز      بحمدالله که امروز است نوروز

به حکم خالق نه چرخ و اختر

بود امروز روز و شب برابر<sup>۱</sup>

در این بند، سنایی از فرا رسیدن نوروز به دوستان تبریک می گوید و  
از دوستان به شرکت در این روز خوش و مبارک دعوت می کند. او تحولات  
فصلی و تغییرات جهان در فصل بهار را نزد دیگران توصیف می کند و نوروز  
را به عنوان یک معلم می پندارد و به گلها و مرغان، مژده می دهد و بردرک  
این روز از خداوند، سپاس می گوید:

میر حسن علی عین این مطالب را این چنین بیان می کند:

تعالی الله چه خوش روز است نوروز      خوشا ایام که امروز است نوروز  
به عرض سال به روز است نوروز      چه دلکش بهجت اندوز است نوروز  
چراغ گیتی افروز است نوروز      که نوروز است ، نوروز است نوروز

۱ - ابن قطعه شعر و دو بیت دیگر که به سنایی نسبت داده شده در دواوین سنایی به سعی و  
تصحیح استاد مدرس رضوی، دکتر مظاهر مصفا و علی اصغر بشیر چاپ کابل شامل نیست و  
حتی نسخه خطی دیوان ثنایی به شماره ۱۵۲۵۱ موجود در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات  
فارسی ایران و پاکستان فاقد آنهاست. «دانش»

به مؤمن عید فیروز است نوروز      به منکر تیر دلدوز است نوروز  
به امر ایزد دادار داور      شب و روز آمده باهم برابر  
همان طور که ملاحظه می شود حسن علی در طول منقبت نوروزی  
از منقبت معروف نوروزی سنایی تقلید کرده است. چند نکته در این پیروی  
وجود دارد که توجه هر خواننده و محقق را به آن جلب می کند. برخی از  
آنها را ذکر می کنیم:

۱. تعداد بندهای منقبت حسن علی مطابق تعداد بندهای منقبت  
سنایی است که مشتمل بر هفده بند است. از این تقلید آشکار، روشن  
می شود که حسن علی در تتبع نسبت به مرشد و پیشوای خود خیلی مؤدبانه  
برخورد نموده و جرأت نکرده که با اضافه کردن حتی یک بند، مرزهای  
احترام را در میدان علمی و ادبی نادیده گیرد.

۲. حسن علی در تتبع، معانی مطالب سنایی را در اشعار منقبت خود  
تغییر نداده است و درست در محلی قرار داده که سنایی برای آنها انتخاب  
کرده بود. به طور مثال سنایی در آخرین بیت بند چهار، از امیر المؤمنین این  
چنین توصیف و ستایش می کند:

بود گلدسته باغ هدایت      علی مرتضی شاه ولایت

حسن علی نیز همین مطلب را با توجه به پیروی سنایی در همان  
محل قرار می دهد و در آخرین بیت بند چهارم، نسبت به درگاه امیر المؤمنین  
علی، ارادت خود را اینگونه بیان می کند:

که امیر المؤمنین سردار امت      وصی مصطفی شاه ولایت

تفاوت در این بیان، فقط این است که سنایی امیر المؤمنین را به  
گلدسته هدایت و حسن علی آن جناب را به سردار امت تعبیر کرده است.

۳ - حسن علی در تتبع قافیه هر بیت را به واژه ای پایان برده که  
سنایی از آن استفاده کرده بود. این روش و تقلید او هر خواننده و بیننده را،  
احساس می دهد که حسن علی مثل یک شاگرد صالح و مطیع از استاد  
اطاعت کرده است. برای ملاحظه این مطالب، آخرین بیت منقبت هر دو را  
ذکر می کنیم. سنایی می گوید:

سنایی از غلامان علی باش      چو بلبل در گلستان ولی باش

در تقلید او، حسن علی چنین می گوید:

به صدق دل ثنا خوان علی باش      حسن دست به دامان علی باش

چه قدر گفتار این سخنوران باهم شباهت دارد، به گفته شاعر:

ردیف در بیت هر دو «ان» است      قافیه نیز در بیت هر دو «باش» است  
خلاصه حسن علی با چنین تتبعی تلاش کرده که تسلط و مهارت بر  
سخن فارسی و نبوغ و استعدادهای سخنوری را همچون سنایی نزد اهل علم  
و علاقمندان به این فنون اعلام کند و اگر این کار کم نظیر توسط یک فرد  
سندی زبان انجام گیرد، واقعاً برای هر کس شگفت آور است.

در خصوص پیروی حسن علی از محتشم کاشانی نیز باید بگوییم که  
عمده انگیزه او از تتبع کاشانی، واقعه روز عاشورا پُر غم بار ترین حادثه در  
کربلا و شهادت مظلومانه اولاد پیامبر اکرم «ص» و اصحاب و انصار امام  
حسین «ع» است. محتشم کاشانی از معروفترین شعرای دوره صفوی و شاعر  
دربار شاه طهماسب بود. اگرچه این شاعر در جوانی غزل سرایی می کرد  
حتی به مدیحه گویی سلاطین نیز اهتمام داشت، ولی پس از تمایلات دینی و  
احساسات تشیع، در دربار صفوی موضوع تازه ای پیش آورد یعنی سرودن  
اشعاری بر تذکره مصائب اهل بیت و در این مسلک شهرت یافت و اشعارش  
زبانزد گشت و می توان او را معروفترین شاعر مرثیه گوی ابران دانست.

شاید اولین انگیزه و محرک این شاعر در سرودن اشعار اندوهگین،  
مرگ برادرش باشد که فرار روحی را از او گرفت و سه بار در سوگ برادر،  
اشعار مؤثر و غم انگیز سرود.

از مرثیه معروف محتشم که اهل نظر با آن آشنایند و به ۱۲ بند  
محتشم مشهور است با این ابیات آغاز می شود:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است	باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین	بی نفخ صور خاسته در عرش اعظم است
گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب	کاشوب در تمامی ذرات عالم است
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست	این رستخیز عام که نامش محرم است

این همان مرثیه است که حسن علی از آن تتبع کرده و با تقلید از آن  
به بلند ترین و معروفترین سخنور مرثیه سرا در زبان فارسی در سند به  
شهرت رسیده است. لازم به ذکر است که پیش از حسن علی، بسیاری از  
شاعران فارسی زبان سند معاصر وی از مرثیه یاد شده محتشم پیروی کردند  
و در این مسلک ابیاتی سرودند. معروفترین آنها به این شرحند مرثیه دوازده  
بند غلام علی مائل، مرثیه دوازده بند محسن تتوی و مرثیه دوازده بند  
مرتضایی تتوی، مرثیه هفت بند میان محمد سرفراز کلهپورا، مرثیه هفت بند  
ثابت علی شاه.



اختلاف در حجم و تعداد ابیات در مرثی پیروان محتشم کاشانی به این جهت است که نخست ، هفت بند مرثیه محتشم به دست سخنوران سند رسید. پس از آن شبلی نعمانی هفت بند دیگر را به آن اضافه کرد و تعداد بند مرثیه محتشم را به دوازده رساند. لذا کسانی که پیش از تکمیل ۱۲ بند محتشم تتبع کردند، به تبع آن هفت و کسانی که پس از اضافه از او پیروی کردند، دوازده بند سرودند.

میر حسن علی نه فقط در تعداد بند این منقبت از محتشم تقلید کرد بلکه در معانی و الفاظ و در وزن و قافیه نیز از او پیروی کرد. این نکته خود بسیار حایز اهمیت است، زیرا کسی می توان چنین تتبعی بکند که مهارت و دستی قوی در فرهنگ لغات، اصطلاحات شعری و درک فوق العاده ای از اشعار بزرگان زبان فارسی همچون محتشم داشته باشد. معیار و حسن تتبع حسن از کاشانی به قدری است که فرق گذاشتن و تمیز دادن آن بسیار مشکل است و این ویژگی او را در زمره شاعران بزرگ در می آورد و باعث می شود که نام او در تاریخ ادبیات فارسی باقی بماند.

خلاصه میر حسن علی در بیان سخنوران فارسی زبان سند، آخرین فرد صاحب نامی است که در تتبع مرثیه معروف محتشم کاشانی مرثیه سروده و با این اثر ارزشمند ، جایگاه جاویدی در تاریخ ادبیات فارسی به یادگار گذاشته است.

قابل ذکر است که ملاقاتهای مستمر وی با میر انیس و میرزا دبیر بنیانگذاران صنف مرثیه در ادبیات اردو و حضور وی در درباری که ثابت علی شاه مرثیه سرای آن بود و خود نیز بنیانگذار صنف مرثیه در زبان سندی بوده و همچنین ارتباط بسیار نزدیک و دوستانه تالپوران با سلاطین قاجاریه در ایران ، عمده عللی بودند که در ایجاد انگیزه مرثیه سرایی در میر حسن نقش داشتند. از سویی دیگر دوری از وطن و اقامت اجباری وی در کلکته و از دست دادن عزیزترین افراد خانواده خود یکی پس از دیگری و به یغما بردن آثار علمی ارزشمند او به دست اشغالگران انگلیس، باعث ایجاد حزن و اندوه در وجود و روح وی بسیار مؤثر بود. و این عوامل جملگی در سرودن آثار به یادگار مانده از وی در کمال حزن و اندوه کمک کردند.

حسن نه فقط آخرین فرد خاندان علم دوست و قدردان علم و دانش تالپوران و دارای مقام بلند در سخنوری زبان فارسی در سند بود ، بلکه آخرین سخنور این دیار بود که از شاعران بزرگ مرثیه سرا همچون حکیم

سنایی و محتشم کاشانی تقلید کرد و پس از وی این سعادت برای هیچ یک از شاعران سرزمین سند حاصل نشد.

عشق و علاقه حسن علی این بود که پس از درگذشتش (۱۹۰۷م)، در کنار شهیدانی دفن شود که در سوگ و مصیبت آنان پیش از نیم قرن با سرودن شعر ابراز علاقه کرد و تأثیر حزن و سوگ اشعارش، خوانندگان را نیز به پرده دری اشک عشق وادار نمود. عاقبت جسد او که مدتی در حیدرآباد به طور امانت دفن گردید به کربلای معلی انتقال یافت.

برای حسن ختام، چند بیت از بند دوم مرثیه حسن علی که در پیروی محتشم کاشانی سروده است، نقل می شود:

از حد فرود خار بیابان کربلا	بر خاک ریخت نوگل بستان کربلا
سوراخ گشته جرم فلک از ستارگان	یا تیر کین به جسم شهیدان کربلا
خورشید زرد رو شده در جستجوی کیست	سرگرم ره نورد بیابان کربلا
پشت فلک خمیده ز روز ازل چرا	خم گشته بهر کورنش سلطان کربلا
مدعو کنند سرور دین را به قتلگاه	تیغ و سنان نهند سر خوان کربلا
رنگین است چوب نیزه زخون شه امم	گلگون است دشت و دامن میدان کربلا
پرچم گشاده زلف بمانند اهل درد	چون دید سر به نیزه شهیدان کربلا

بر نیزه چون بلند سر ارجمند شد

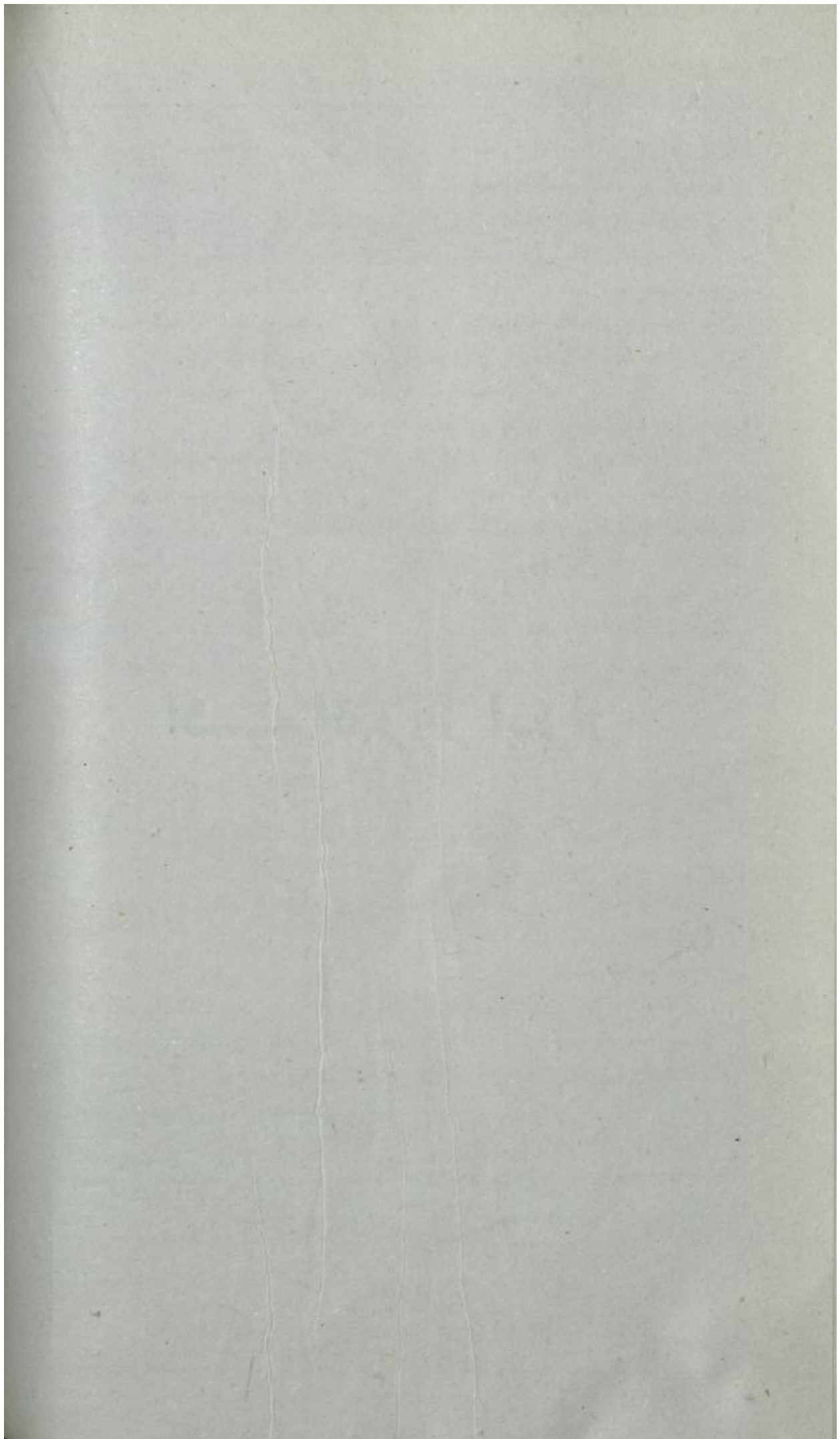
مجمر شد آسمان و مه و خور سپند شد

### منابع:

- ۱ - جنت السند، رحیمدادخان مولایی شیدایی، کراچی، سندیکا آکادمی، ۲۰۰۰م
- ۲ - دیوان سنایی غزنوی (کذا)
- ۳ - دیوان میر حسن علی خان، (نسخه دستنویس) در کتابخانه شخصی میرزا فتحعلی بیگ شاهد در حیدرآباد سند.
- ۴ - دیوان محتشم کاشانی (کذا)
- ۵ - سفرنامه سند؛ کراچی تا شهر خاموشان، قاسم صافی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
- ۶ - سندی هک عام جائز و ایم. تی لثمبرگ، ترجمه سلیم احمد بورد، حیدرآباد، جامشورو، سندی ادبی بورد، ۱۹۹۲م.
- ۷ - گنجینه خطی و هنری تالپوران، قاسم صافی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۸۳ش.
- ۸ - مقالات الشعراء میر علی شیر قانع تتوی، تصحیح و حاشیه پیر حسام الدین راشدی، کراچی، سندی ادبی بورد، ۱۹۵۷م.

\*\*\*\*\*

# ادب امروز ایران



داستان کوتاه

## تو گریه می کردی

... نه، ابدأ نمی خواهم بگویم که اشتباه نکرده‌ام یا اینکه مثلاً الا و بالله این تنها کاری بود که می توانستم بکنم. ولی آخر اگر تو جای من بودی چکار می کردی؟ نه، چکار می کردی؟ جز این کاری که من کرده‌ام، راه دیگری به نظرت می رسید.

منظورم این نیست که راه دیگری وجود نداشت. چرا، ولی نه، خب اگر بود من همان کار را می کردم. ببین، اگر فکر می کنی اینها را می گویم که خودم را تبرئه کنم، خب اصلاً حرف نمی زنم. ولی آخر تو که وضع مرا نمی دانی. برای همین هم هست که هرچه فحش و بهتان و افترا هست بارم می کنی.

زبانی هم اگر نشود، توی دلت که می کنی. مثلاً قسی القلب و بی عاطفه و اینها چیزی نیست که اصلاً به من بچسبد.

گریه؟ خوب بله می کردی، نمی شود که نکنی. بلند هم می کردی. اصلاً از ته دل ضجه می زدی. برای همین هم من تند کردم. ولی این اصلاً دلیل نمی شد که من منصرف شوم و تازه اصلاً هم دلیل قسی القلب بودن من نیست.

مگر می شد از تصمیمی که نه ماه، نه هشت ماه و خرده ای رویش فکر کرده بودم به این سرعت برگردم. خوب طبیعی بود که گریه کنی. اصلاً ممکن بود آن اتفاق نیفتد، ولی تو گریه ات را بکنی.

وقتی که آنطوری از ته دل گریه می کردی، یک لحظه تصمیم گرفتم که برگردیم. ولی آنطوری برای خودت بهتر بود. برای من که فرق...؟ خوب می کرد. اینطوری مسلماً ناراحتی وجدانم کمتر است. اینکه کسی که خربزه می خورد باید پای لرزش هم بنشیند درست است، ولی آخر حتی لذت خربزه خوردن را هم ندارد. نمی دانم می فهمی چه می گویم؟

البته او هم ناراحت بود «مادرت را می گویم» ولی نه به اندازه من. چون هرچه باشد او که نباید آخر برج ۱۵۰ تومان کرایه اتاق بدهد. او که نباید با روزی پانزده تومان، هفت سر عائله را بگرداند. برای همین هم او را کتک زدم. همان ماه اول که گفت. می خواست نشود، مگر من به او گفته بودم بشود.

البته یکی دوبار رفته بود پیش ماما سکینه، ولی نتوانسته بود کاری برایش بکند. گفته بود خرج دارد و او هم قیدش را زده بود. حق هم داشت. از کجا بیاورد؟ از روزی پنج تومان خرج خانه؟ مگر می شود؟

پس می بینی که من حق داشتم. نه راه پس داشتم، نه راه پیش. این تنها کاری بود که می توانستم بکنم. نمی دانی که در عرض این چند ماه من چه زجری کشیدم. هر روز که مادرت را می دیدم، بیشتر داغ دلم تازه می شد. برای همین هم او را می زدم.

وقتی که دردش شد، انگار تمام بارهای عالم را روی کوله پشتی ام گذاشته باشند، حس کردم کمرم دارد می شکند، خرد می شود. رفتم دنبال ماما سکینه که پنج تایی دیگر را زایانده بود. خانه نبود. گفتند معلوم نیست که تا شب بیاید. برگشتم.

خب اگر می خواستم طوریت بشود، اصلاً دنبال ماما سکینه نمی رفتم. می رفتم؟ گفتم که، پس نمی خواستم طوریت بشود.

وقتی برگشتم ، صدایش تا توی کوچه می آمد. دیدم ننه کبری پیشش است و دارد مثل او صورتش را می کند» این زنها همشان یکجورند» به ننه کبری گفتم :

«ماما سکینه نبود، لاقل شما یک کاری بکنین. با نشستن و تو سر زدن که کار درست نمی شه.»

اگر می خواستم که تو طوریت بشود به ننه کبری می گفتم ؟ چرا بگویم ؟

مادرت هوارش بلندتر شده بود. ننه کبری لگن را گذاشت زیرش . هول شد بودند. یادشان رفت به من بگویند بروم بیرون . من هم ماندم؛ نه که دوست داشته باشم.

ننه کبری بعد از اینکه ناف ترا برید گفت:

« یه چیزی بدین بچه رو بذارم روش. تمیز باشه.»

از کجا می آوردم؟ دور خودم گشتم. هیچی نبود. دوباره گفتم . تو داشتی همینطور وق می زدی . ولی آخه هیچی تو اتاق نبود که ترا بشود رویش گذاشت. به صرافت کتم افتادم. در آوردم و انداختمش روی زمین . گفتم : « بذارین این روا»

اگر خواستم تو طوریت بشود کتم را نمی دادم. می دادم؟ تو خونی بودی. ولی من که نمی خواستم با کتم نماز بخوانم . آفتابه را که ننه کبری گفته بود آب کردم و او ، تو را توی لگن شست. یکبار نزدیک بود تو از دستش لیز بخوری که من دلم هری ریخت پایین. اگر دوست نداشتم که دلم هری نمی ریخت پایین. می ریخت؟ ننه کبری بلند شد که برود. گفت:

«من باید برم. غذا رو چراغه ، ممکنه بسوزه.»

من هم تا جلوی در با او رفتم. در را که پشت سرمان بستم به او  
گفتم :

«ننه کبری ، شما را به خدا اگه می شه این بچه رو بیرین بزرگش  
کنین، مال خودتون باشه. ساداته، اولاد فاطمه زهراست. شما هم که بچه  
ندارین، و الله به خدا ثواب داره، انگار کنین دختر خود تونه ، به فرق شکافته  
مرتضی علی ، من ندارم خرجشو بدم به وقت خدای نخواستہ تلف می شه .  
اجر تونو قمر بنی هاشم می ده.

ننه کبری چادرش را محکمتر کرد و گفت :

«آقا غلام ، منکه حرفی ندارم، ولی شوهرم رضا نمی دهد حتی بچه  
قبلیتون با اینکه پسر بود، هرچی کردم قبول نکرد. اگه قبول می کرد که من  
از خدام بود. حالا دوباره بهش میگم، ولی می دونم قبول نمی کنه .»  
اینها را می گویم که بفهمی من چقدر سعی کردم یکجوری ترتیب  
قضیه را بدهم که خدا را خوش بیاید؛ ولی نشد. اگر ننه کبری قبول کرده بود  
که ترا نگه دارد که دیگر تمام بود.

تا شب خیلی با خودم کلنجار رفتم. قبلاً هم اینهمه فکر کرده بودم؛  
اینطوری نبود که مثلاً یهویی به سرم بزند و اینکار را بکنم. تو خیلی گریه می  
کردی . هیچ رقم ساکت نمی شدی. چرا دروغ بگویم من هم چند بار ترا  
فشار دادم و وقتی گریه ات بلندتر شد، به مادرت گفتم که بابا این بچه  
مریضه، باید رسوندش به دکتر. مادرت نمی دانست که من اینها را برای چه  
می گویم . از کجا بداند؟ فقط از اینکه من اینقدر مهربان شده بودم تعجب  
می کرد. خوب، دروغ مصلحتی که گناه ندارد، دارد؟

بالاخره شب که تواز گریه خسته شدی و یک کمی آرام گرفتی ، به

مادرت گفتم:



«من اینو می برمش دکتر. می ترسم رو دستمون تلف بشه. ببین چه رنگ و رویی پیدا کرده ، حتماً چیزیش هست که از صبح تا حالا به بند داره ناله می کنه.»

مادرت با همان حالت نزارش گفت :

«بچه باید گریه کنه. می گن اگه گریه نکنه مریضه.»

من هم زود گفتم : «آره ، ولی نه دیگه اینقدر!»

بیچاره مادرت زود تسلیم شد ؛ گفت : «باشه ، ببرش ، ولی خوب

پیچش سرما نخوره.»

ترا در پارچه های کهنه که از بچه قبلی مانده بود، خوب پیچیدم و زدم بیرون. در راه چند بار به خدا گفتم که خدایا تو خودت می دونی که من تقصیر ندارم. اگر وسعم می رسید، حتماً نگهش می داشتم.

تا جلو پرورشگاه زیاد طول نکشید؛ با تاکسی آمدم. اولین بار بود که تاکسی سوار می شدم. بیست و پنج زار پول تاکسی شد؛ یعنی تقریباً کرایه پنج روزم. دادم؛ به خاطر تو دادم.

اطراف پرورشگاه ، الحمدلله خلوت بود ؛ تک و توکی آدم رد می شد. کوچه گشاد جلوی پرورشگاه را رد کردم و به کوچه تنگ پشت سر آن رسیدم؛ همانجایی که پنجره دفتر رو به آن باز می شد. کوچه کاملاً خلوت بود. هیچ خبری نبود. ترا روی سکوی مقابل پنجره گذاشتم. همانجایی که قبلاً فکرش را کرده بودم. دولا شدم. ترا بوسیدم و گفتم : «خدایا خودت حفظش کن!»

اگر ترا دوست نداشتم می بوسیدمت ؟ نمی بوسیدمت که .

بعد به اطراف نگاه کردم. هیچکس نبود. با عجله به طرف خیابان راه افتادم. گفتم که ، تو گریه می کردی؛ بلند هم . برای همین هم من تند کردم.

سر کوچه که رسیدم دوباره برگشتم و ترا نگاه کردم. دلم برایت می سوخت. ولی این طوری برای خودت بهتر بود. می فهمی که چه می گویم. به خیابان که رسیدم دوباره سوار تاکسی شدم؛ اما خانه را نگفتم. جای دیگر را گفتم. می خواستم هرچه زودتر از آنجا دور شوم. ولی برای خانه رفتن هم هنوز زود بود.

دو - سه ساعت در خیابانها پرسه زدم. هشت تا سیگار کشیدم. بین چقدر ناراحت بودم.

وقتی به خانه رسیدم و مادرت دید که تو توی بغلم نیستی ، خیلی شیون و زاری کرد. وقتی هم فهمید که تو مردی که دیگر بدتر «یعنی وقتی به او اینطور گفتم. می دانستم نمرده ای ؛ ولی همه چیز را که نمی شود به او گفت . والله به خدا اگر بشود.» الان باید ده ماهت شده باشه ؛ بعله ، شاید هم بیشتر.

گفتم که توی بیمارستان مردی و قرار شده که جسدت را خودشان دفن کنند.

می دانم دروغ گفتن گناه است، ولی مصلحتی چی؟ آنهم گناه است؟ نیست که .

مادرت تا چند روز بی تابی کرد، ولی یواش یواش یادش رفت. بین مادرها چقدر بی عاطفه هستند. چرا بی خودی دروغ بگویم ، من هم راستش زیاد یادم نبود. الان که مادرت باز دردش گرفته و آمده ام که ماما سکینه را ببرم اینها یادم آمد.



## شعر

حسین اسرافیلی<sup>۱</sup>

### یا زهرا (س)

خاتون بزرگ آفرینش !  
وی مادر یازده شفاعت!  
فرزند نبی «ص» و کفو حیدرا  
ای از تو چراغ شرع روشن !  
بر سجده نشانده نه فلک را!  
مسجود ملک، مراد آدم!  
مستوره فقیهه شریعت  
«واللیل» نشان خط مویت  
مفهوم «قمر اذا تَلَّها»  
معصوم نخست در شهادت !  
پس جلوه وحی خانه ات چیست؟  
جبریل امین ، به سایه بانی  
من الکنم، این نمی توانم  
در مدح تو ، کلک ، پر بریزد  
موسی و مسیح در سجودت  
موساست به حیرت تماشا  
یک پرده عفاف توست مریم  
مریم نرود ز سایه سارت  
در زمزمت ، آسمان وضو یافت  
در سجده تو خدای پیدا  
پیغمبر بی کتاب، زهرا !  
این بال کجا و سیر در اوج؟  
من ماندم و عذر ناتوانی  
از درگه خویشتن مرانم  
ای روح گرم ، مرا ببخشای  
در محشر حق، شفاعتم کن  
از آب تو آبروی دادند

ای آینه کمال بینش !  
ای کوثر جاری امامت !  
ای مهر تو با جهان برابر!  
ای باغ ولایت از تو گلشن!  
ای جلوه ات امتحان ملک را!  
ای کوثر بی زوال خاتم!  
محبوبه حق، کمال خلقت!  
«والشمس» حدیث وصف رویت  
ای جلوه تو شکوه طاها  
مضمون چهل حرای خلوت!  
شولای پیمبریت اگر نیست  
مشغول تو، حق ، به مدح خوانی  
اوصاف تو را چگونه خوانم؟  
هر چند که «نی» شکر بریزد  
ای کون و مکان خط وجودت  
یک جلوه نموده ای به سینا  
یک قطره ز جوش توست زمزم  
ای عصمت آسمان ، مدارت  
شرم از تو شکوه آبرو یافت  
ای در نفست یقین هویدا  
ای جلوه ات آفتاب، زهرا !  
این قطره کجا و پهنه موج؟  
در مدح جلال آسمانی  
هر چند که لال و ناتوانم  
خاتون بزرگ آسمان رای!  
یا فاطمه جان! عنایتم کن  
بر باغ که رنگ و بوی دادند

از لعل تو اش طراز بستند  
دندان تو را به شوق چیدند  
از رنگ لب تو وام دارد  
از گونه تو خبر شنیده ست  
از دامن توست هرچه دارند  
بیمار نگاه توست، زهرا (س)  
بر مریم و دامنش چه حاجت؟!  
با نام تو گل شکوفه بار است

یاقوت و عقیق را شکستند  
از بحر و صدف، گهر گزیدند  
یاقوت اگر مقام دارد  
گل، جامه به خویش اگر دریده ست  
گر باغ و چمن شکوفه بارند  
نرگس که فکنده مست خود را  
آنجا که تویی جلال عصمت  
گل گرچه نشانه بهار است

نصر الله مردانی<sup>۱</sup>

### اقلیم وجود

مادر ای عطر گل شاداب من  
مادر ای خون تو در رگهای من  
مادر ای پروانه پروین من  
مادر ای صبح گل افشان بهار  
مادر ای خیزابه شط شرور  
مادر ای نیلوفر باغ سپهر  
مادر ای افسانه بود و نبود  
تا غروب زندگی با من بمان

مادر ای گلبوته مهتاب من  
مادر ای سازنده فردای من  
مادر ای شاخ گل نسرين من  
مادر ای روشنگر شب های تار  
مادر ای گلخوشه رنگین نور  
مادر ای دریای بی پایان مهر  
مادر ای خورشید اقلیم وجود  
مادر ای آموزگار مهربان

عبدالجبّار کاکایی<sup>۲</sup>

### پدر

کاش دست نرم باد در به رویت می گشود  
کاش چشم های من کور می شد و کبود  
روی آسمانشهر بال زد، ولی چه سود  
گرچه بند بندشان، تار و پودی از تو بود  
سوختیم و ساختیم، چاره غیر از این نبود  
شانه های خسته ات روی دامن که بود؟  
دست کی غبار درد از تن تو می زدود؟

در زدی پدر ولی، پشت در کسی نبود  
کاش روزهای تو شاد می شد و سپید  
نامه های آخرت چون کبوتری سپید  
هیچکس نشان نداشت از دل شکسته ات  
تو درست مثل ما، ما درست مثل تو  
راستی پدر بگو: لحظه های آخرین  
چشم کی برای تو، قطره قطره می گریست

۱ - نصر الله مردانی، گزیده ادبیات معاصر، ناشر: کتاب نیستان چاپ اول ۱۳۷۸، ص ۸۵ - ۸۶

۲ - عبدالجبّار کاکایی، گزیده ادبیات معاصر، ناشر: کتاب نیستان چاپ اول ۱۳۷۸، ص ۳۹

عزیز الله زیادی<sup>۱</sup>

### صحبت بهاران

در حسرت تو خراب شد چشمم  
همسایه آفتاب شد چشمم  
از نام تو یک کتاب شد چشمم  
ساقی و خم و شراب شد چشمم  
چون پرسش بی جواب شد چشمم  
یک حوض لبالب آب شد چشمم

در اشک تو آب آب شد چشمم  
در ساحل انتظار شیرینت  
از عطر تو یک بهار شد جانم  
ساقی و خم و شراب چشمت بود  
هر چند تو را تو را صدا کردم  
هر وقت که صحبت از بهاران شد

سلمان هراتی<sup>۲</sup>

### بهار با تو درختی است

تو سرو سبز تنی با خزان نیامیزی  
و در حوالی این شب ستاره می ریزی  
اگر به صبحدم ای آفتاب برخیزی  
چو بال شوق ز بالای ما می آویزی  
دریغ و درد از این بادهای پاییزی  
چنان که با همه جان من درآمیزی

تو از شکوفه پری از بهار لبریزی  
تو آفتاب بلندی ز عشق سرشاری  
تمام خانه پُر از نور ناب خواهد شد  
شبی که مرگ می آید به قصد کوچه عشق  
بهار با تو درختی است بی نهایت سبز  
شبی چو ابر بیا تا به باغ خاطر من

حسنعلی محمدی<sup>۳</sup>

### گل من

ثمری داشتم ای وای، به حرمان دادی  
تو چو ماهی، که گهی این و گهی آن دادی  
که به پیران ندهی دل، به جوانان دادی  
مرکب خویش، نه بر شاه سواران دادی  
نازها کرده، کجا دل به ضعیفان دادی  
چه دوابی و چه راهی و چه درمان دادی؟!  
ز چه رو ای گل من، وصل به هجران دادی!..

شاد بودم که مرا عشق فراوان دادی  
گله ای نیست، ز هجران و وصال مه شب  
گفتمت: عاشق زارم، به کنایت گفתי  
بین ما فاصله ها بی ست در این دشت صفا  
به تو بسیار نیاز آورم، اما تو به قهر  
تو طیبی ز برای تن مجروح بگو  
بسته ای بار سفر، من چه کنم با غم تو

۱ - عزیز الله زیادی، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر: کتاب نیستان چاپ اول ۱۳۷۸، ص ۱۳ - ۱۴.

۲ - سلمان هراتی؛ گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر: کتاب نیستان چاپ اول ۱۳۷۸، ص ۵۴.

۳ - حسنعلی محمدی، مجموعه شعر باغ خیال؛ ناشر: ارغنون ۱۳۷۴، ص ۹ - ۱۰.

تو چرا رفتی و حسرت به غریبان دادی؟!  
گویی ای دوست! چرا عمر به پایان دادی!..  
منتظر تا تو چه گویی و چه فرمان دادی  
تو بر این دشت دل سوخته باران دادی  
تو با ما دل ندهی، دل به رقیبان دادی

ما غریبانه بمانیم در این تنهایی  
ترسم آن روز یایی، که به تن روحی نیست  
هرچه در سینه تهنان بود، هویدا کردم  
قطره اشک چکد از مژه بر روی ورق  
می کنم با تو بسی شکوه ولی می دانم

سعید یوسف نیا<sup>۱</sup>

### شبه باد

به خون نشسته ام اما ترانه می خوانم  
بهار، چله نشسته است در زمستانم  
پر از اصالت آزادگی است زندانم  
که ناامید شدن را بهانه می دانم  
که در حریر معمای عشق، پنهانم

غمی شکفته در آغوش باد و بارانم  
کویر، سبز شد از خواب آفتابی من  
شبه باد به هر جا که خواستم رفتم  
امید ساده ام آنقدر بی بهانه شده است  
به من نگاه کن اما نقاب را بردار

دلم دروغ نمی گوید، آه! راهی نیست

و تا همیشه در این انتظار می مانم

حسن نیکبخت<sup>۲</sup>

### در پای دریا

بی بهانه، فکر فردا مانده ایم  
در شب مستی چه تنها مانده ایم  
در میان شعله ها جا مانده ایم  
در پی معشوق خود وامانده ایم  
در میان قوم رسوا مانده ایم  
در پی نوری چه شیدا مانده ایم  
تشنه لب در پای دریا مانده ایم

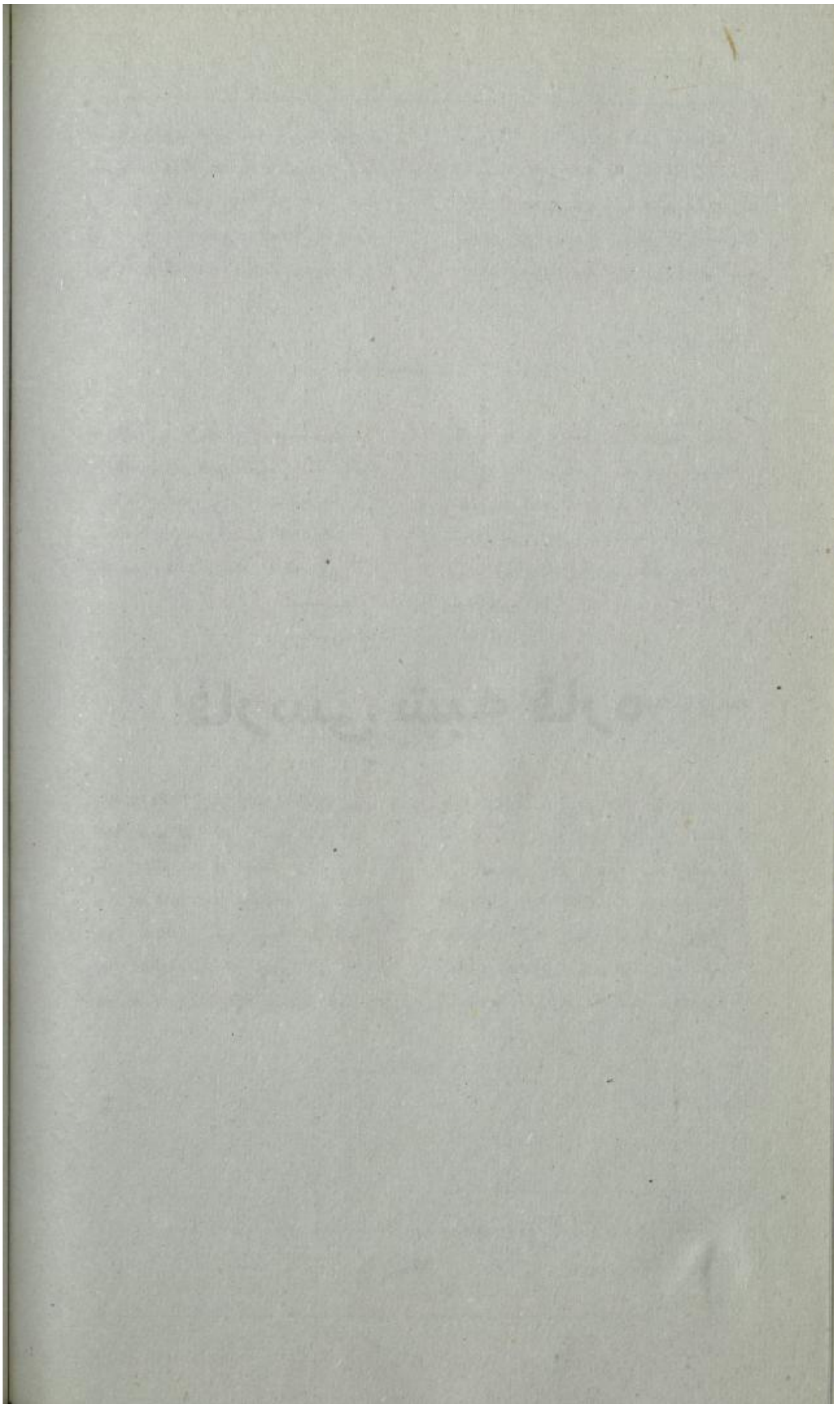
در دیار عاشقان، ما مانده ایم  
نغمه خوانان زود کوچیدند و ما  
شمع می سوزد تن پروانه را  
در حریر آرزوها گم شدیم  
همتی شاید قفس را بشکند  
مه میان جاده را پوشانده است  
ابره‌های عاطفه باران کجاست؟

\*\*\*\*\*

۱ - سعید یوسف نیا؛ گزیده ادبیات معاصر، ناشر: کتاب نیستان چاپ اول ۱۳۷۸، ص ۷.

۲ - سراینده ساکن تهران

# فارسیِ شبهِ قاره





## تذکار لاهور در کتب تاریخی و ادبی

## چکیده:

لاهور از دیدگاه تاریخی، فرهنگی و ادبی پیشینه ای طولانی دارد. به ویژه در دوره اسلامی از نظر فرهنگی بسیار مورد توجه بوده است. درباره نامهای لاهور در ادوار مختلف برخی روایات و اسناد معتبر وجود دارد. تاریخ نویسان و تذکره نگاران تذکار لاهور در کتب خود نموده اند. نام این شهرنگاران و زیبارویان به شکلهای متفاوت: لاهور، لانهور، لهاوور، لوهور، لوهوور، لوهووار، و نظایر آن آمده است.

\*\*\*

درباره نامهای مختلف لاهور و علت نام گذاری آن در تاریخ و ادبیات فارسی برخی از روایتها موجود است. جستجو کردن برای این کاری به سزا و سودمند و پرفایده است. چنانکه می دانیم لاهور از نظر تاریخی و فرهنگی سابقه ای طولانی دارد، به ویژه در دوره اسلامی از نظر فرهنگی بسیار مورد توجه بوده است و از این دوره است که روز بروز بر اهمیت آن افزوده شده است. نام آن در منابع مختلف به شکلهای متفاوت آمده است: لاهور، لانهور، لوهوور، لوهووار، لهاوار، لهاوور، لوهوور و نظایر آن (۱) در «حدود العالم» - که مؤلفش معلوم نیست ولی تألیف آن در ۳۷۲ هـ / ۹۸۲ م است. نام لاهور چنین نوشته است.

«لهور شهرست با ناحیت بسیار و سلطانش از دست میر ملتان است و اندرو بازارها و بتخانه هاست و اندرو درخت چلغوزه و بادام و جوز هندی بسیارست و همه بت پرستند و اندر وی هیچ مسلمان نیست (۲)» از این دانسته می شود که تا قرن دهم میلادی در ناحیه لاهور مسلمان وجود نداشت.

احمد بن یحیی بلاذری (م: ۲۷۹ هـ / ۸۹۲ م) یکی از تاریخ دانان عرب در قرن سوم هجری است. او در تألیف خود «فتوح البلدان» در مورد

فتوحات شام ، عراق ، مصر ، ایران و سند و غیره نوشته است و در آن جنگها از شهری به نام «الاهوار» اسم می برد. که بین ملتان و کابل قرار دارد.

«ثم غذا ذلك الثغر المهلب ابن ابي صفرة في ايام معاوية سنة ۴۴ فاتی بنه و «الاهوار» و هما بين الملتان و کابل» (۳).

ترجمه: «پس از او در سال چهل و چهار هجری ، یعنی به روزگار معاویه مهلب بن ابی صفره به جنگ هندوستان شد. نخست به بنه (بنون) و لاهور رفت. بنه و لاهور، میان ملتان و کابل واقع اند» (۴)

ابوریحان محمد بن احمد البیرونی (۳۶۲ - ۴۴۰ هـ) در تاریخ الهند «لوهاور» را یک استان می گوید که «مندهوکور» پایتخت آن است و می نویسد که «مندهوکور» در شرق راوی است (۵) یعنی این اولین گواهی قطعی است که لاهور را می توان یک استان بگوید.

سمعانی در «کتاب الانساب» لوهور یا لهاور را شهر «کثیرة الخیر» می خواند. این تألیف قرن ششم هجری است. الادریسی در تألیف خود «نزهة المشتاق فی افتخار الآفاق» این شهر را «لهاور» می گوید (۶)

رساله «تحفة الواصلین» از شیخ احمد زنجانی امروز در دست نیست. کنهیالال هندی، مؤلف تاریخ لاهور از این کتاب استناد کرده، می نویسد که این شهر را یکی به یکی راجه پریچت، سمندپال جوگی و لوهار چند - برادر زاده دیپ چند - آباد کردند. در دوره «لوهار چند»، نام این شهر «لوهارپور» بود که پس از آن به لاهور تبدیل شد (۷)

ولی سجان رای بتالوی در «خلاصة التواریخ» برعکس این می نویسد و نام این شهر را به فرزند رام چندر «لو» نسبت می دهد:

«لاهور مصریست ، متقدمین برکنار دریای راوی. آن را به «لو» خلف راجه رام چندر نسبت می دهند و بعضی تواریخ لهور یا لهاور نیز می نویسند.» (۸)

و در «زین الاخبار» (تألیف ۴۴۰ هـ / ۱۰۴۸ م) ابوسعید عبد الحیی بن الضحاک بن محمود گردیزی این را به «لوهور» یا «ولایت لوهور» و «لاهور» یاد می کند (۹).

ابوالفضل بیهقی تاریخ معروف قرن پنجم هجری درباره دوره مسعود غزنوی کتاب مهمی به نام تاریخ بیهقی (نوشته ۱۰۵۸ م) تألیف کرده است . او ذکر نام لاهور را با حصار مندککور (که البیرونی آن را مندهوکور می گوید) می کند:

« و نیمه این ماه [رمضان خمس و عشرین و اربعمایه] نامه ها رسید از لهور که احمد ینالتگین با بسیار مردم آنجا آمد و قاضی شیراز و جمله مصلحان در قلعه مندککور رفتند و پیوسته جنگ است و نواحی می کنند و پیوسته فساد است...» (۱۰)

بیهقی در تألیف خود این شهر را به «لاهور» و «لوهور» و «لهور» یاد می کند. در لغت نامه دهخدا درباره «مندککور» یا «مندککور» چیزی نوشته ولی درباره «مندککور» ضبط است که: «شهری است و آن قصبه لوهور است از نواحی هند در سمت غزنه».

شیخ بزرگ حضرت علی بن عثمان هجویری جلابی (م: ۴۶۵ هـ / ۱۰۷۲م) که از مردم هجویر و جلاب دو محله شهر غزنین در جوانی به لاهور آمده و همین جا پیشوای روحانی عدّه کثیر از مردم شده. در همین جا کتاب معروف کشف المحجوب را که مهمترین کتاب عرفان در فارسی است، نوشته و در همین شهر «لاهور» خاک عزیز او زیارتگاه زن و مرد و خرد و بزرگ است. ایشان در کشف المحجوب می نویسند:

«من اندر دیار هند در بلده لهانور که از مضافات ملتان است در میان ناجنسان گرفتار شده بودم» (۱۱)

ابو الفرج رونی (م: ۵۱۰ هـ / ۱۱۱۵م) از شعرای بزرگ فارسی است که در دوره غزنویان می زیسته و در قالب قصیده استاد است و در شعر - در مدح سلطان ابراهیم - ذکر لاهور اینطور می کند:

به طالعی که تولا کند بدو تقویم

کشید رایت منصور سوی لوهاور

ابوالحسن علی بن زیدبیهقی معروف به ابن فندق تاریخ ناحیه خود به نام «تاریخ بیهق» در سال ۵۶۳ هـ / ۱۱۶۸م تألیف کرد. در تألیف خویش سلطنت غزنویان را در لاهور ذکر می کند:

«ملک ایشان از دیار خراسان و عراق منقطع گشت و باغزنی افتاد... و از غزنین منقطع شده است و با دیار لوهاور و برشاوور [پیشاور] و آن طرف افتاده از سنه خمس و خمسین و خمسمائه» (۱۲)

و یاقوت بن عبدالله الحموی در معجم البلدان (تألیف ۶۲۱ هـ / ۱۲۲۴م) این شهر را به نام «لوهور» یاد می کند و شهر عظیم در هندوستان قرار می دهد که پایتخت آن مندککور است.

فخر مدبر | شریف محمد بن منصور | در کتاب «آداب الحرب و الشجاعت» (تألیف: ۶۲۷ هـ / ۱۲۱۰ م) می نویسد:

«و در تاریخ چنین آمده است که حج [حج] بن بهندرا که والی لوهور بود و بنای لوهور او نهاده است و چون او بگذشت، پسر او را بنرت [بنرت] نام مردی عادل و روزگار آرمیده داشت و آنجا که در لوهور مسجد چستی [حشی] است بتخانه کرد و صورت از سنگ بفرمود تا بتراشند و آن را آفتاب نام کرده بود، مذهب او آفتاب پرستی بود و عمر دراز یافته بود نود و سه سال، از آن جمله هفتاد و پنج سال امیر «لوهور» بود...» (۱۳)

تاریخ نویسان و شعرای فارسی و مشاهیر ادب ذکر لاهور - شهر نگاران و زیارویان - در کتب و دواوین خود نموده است. نورالدین محمد عوفی (م: ۶۳۵ هـ / ۱۲۳۸ م) مؤلف دو کتاب معروف خود «لباب الالباب» و «جوامع الحکایات و لوامع الروایات» را در نواحی همین شهر نگاشته است. در «لباب الالباب» شاعران پیش از خود یا معاصر خود را به نواحی مختلف تقسیم می کند، سپس فصولی درباره شاعران خراسان و بلخ و نیشاپور و هرات و سیستان و عراق و غزنین در قلم می آورد. فصل چهارم تذکره گران ارز خود را نیز به شعرای غزنین و لاهور اختصاص می دهد.

عوفی در ذیل احوال ابوالفرج رونی او را ساکن لاهور می گوید:

«مولد و منشاوی خطه لاهور بود و این خطه به فضل لامتناهی او بر سایر بلاد مفاخر و مباهی» (۱۴)

و درباره ابو نصر هبة الله.

«خانقاه عمید در «لوهور» از خیرات اوست» (۱۵).

محمد ابن محمود همدانی «عجایب نامه» را در نیمه دوم سده ششم هجری نوشت و به آخرین پادشاه سلجوقی عراق ابوطالب طغرل بن ارسلان تقدیم کرد (۱۶). درباره لاهور چنین می نویسد:

«لهاور شهری ست در حدود هندوستان، و آن را مسلمانان دارند، با شهرهای دیگر. و تا به غزنین صد و شصت فرسنگ است. ولهاور شهر عظیم است. قطب هندوستان است. نه هزار رستاق دارد... در لهاور هر روز ده هزار گاو میش بکشند و بخورند...» (۱۷)

تاج المآثر (تألیف ۶۱۴ هـ / ۱۲۱۷ م) از تاج الدین حسن بن نظامی نیشاپوری اولین کتاب در تاریخ عمومی شبه قاره است که با جنگهای سلطان شهاب الدین غوری آغاز شده و تا رویدادهای سال ۱۲۱۷ م یعنی هفتمین

سال دوره سلطنت سلطان شمس الدین ایلتمش ادامه می یابد. تاج الدین حسن نظامی این را بنا به درخواست «سلطان قطب الدین ایبک» به فارسی تألیف کرده است. تاج المآثر نه تنها به عنوان یک منبع معتبر و اصیل پیش از دوره سلاطین محسوب میشد بلکه درباره لاهور اطلاعاتی مفید فراهم می کند:

«خطه لاهور که مستقر سریر سلاطین و مطلع خورشید ارباب یقین و قبله احبار و ابرار و کعبه اشراف و اطوار و مرکز اهل بر و تقوی و منشاء اصحاب فضل و تقوی و مآمن زهاد عباد ومسکن اقطاب و اوتاد گشته است، دارالملک دولت شد» (۱۸).

منهاج الدین سراج جوزجانی (ابوعمر و عثمان بن محمد) طبقات ناصری را در سال ۶۵۸ هـ / ۱۲۶۰م تألیف کرده به سلطان دهلی سلطان ناصر الدین محمد تقدیم کرده است. این کتاب یکی از مشهورترین آثار در تاریخ عمومی مسلمانان از آفرینش آدم تا زمان نویسنده است. در بخش هایی که مشتمل بر احوال دوره غزنویان، غوریان و سلاطین اولیه دهلی، او ذکر لاهور هم می کند:

«... سلطان سعید معزالدین محمد سام را به تخت غزنین بنشانند و خسرو شاه به «لوهور» هندوستان آمده بود...» (۱۹)  
«بعد از آن سلطان غازی... به در لوهور آمد و چون کار دولت محمودی به آخر انجامیده بود...» (۲۰)

حمد الله مستوفی در نزهة القلوب (تألیف ۷۴۰ هـ / ۱۳۴۰م) در مقاله سوم که در صفت بلاد و ولایات است، ذکر لاهور اینطور می نویسد:  
«سند مملکتی بزرگ است از اقلیم دوم و بلاد بزرگش: منصوره و ملتان و لهاور و هیاطیه و فرشاور و ملکفوره و قصدار و نهرواله و قس که درو نبات و نیشکر و ثیاب بسیار بود» (۲۱)

ملا عبدالقادر بدائونی در سال ۱۰۰۴ هـ / ۱۵۹۶م ارزشمندترین و معتبرترین اثر در تاریخ عمومی شبه قاره «منتخب التواریخ» نوشته که در آن ذکر لاهور در اکثر جاها آمده است (۲۲).

تذکره میخانه، نوشته عبدالنبی خان به سال ۹ - ۱۰۲۸ هـ / ۹ - ۱۶۱۸م یکی از بهترین تذکره های فارسی است. این تذکره شامل شرح حال و انتقاد شعرای ساقی نامه پرداز است و اولین مجموعه از ساقی نامه ها است. در این کتاب مؤلف دوران سفر خود ذکر «لاهور» اینطور می کند:  
«عجب ملکی به نظر این حقیر درآمد، ارزانی و فراوانی» (۲۳)

ابوالفضل در آئین اکبری:

«لاهور سترگ شهری است میان دو آبه باری. در بزرگی و انبوهی کم همال. در باستانی زیجات به لهور تعبیر رود. درین دولت ابد پیوند قلعه و ارک او از خشت پخته ساخته اند...» (۲۴)

چندربهان برهمن در «چهار چمن» می نویسد:

«شهر جنت نظیر، خلد اساس دار السلطنه لاهور از شهرهای عمده هندوستان است و به مقتضای لطافت آب و هوا و انواع خصوصیات و اقسام خوبیها ترجیح و توفیق بر تمام بلاد و امصار روزگار دارد و به حسب ظاهر عمارات مطبوع و بلند و مکانهای دلفریب و دل پسند و صفای منزل و آرایش بازار و عدوبت، آب خوشگوار و وفور فواکه و اثمار، خال روی زمین و زیب چهره روزگار است» (۲۵).

سید احمد شاه (م: ۱۸۳۴م) با یک خانواده علمی و عرفانی بتاله (بخش گورداسپور، استان پنجاب، هندوستان) تعلق داشت. در تاریخ خود تألیف بعد از سال ۱۲۴۱ هـ / ۱۸۲۶م می نویسد:

«شهر لاهور پایتخت و حاکم نشین ملک پنجاب است... چون سلطان محمود غزنوی آن شهر ملک پنجاب گرفت غلام خود ملک ایاز را به حکومت اینجا منسوب ساخت.» (۲۶)

مفتی علی الدین در «عبرت نامه» همین مضمون احمد شاه را تکرار می کند (۲۷)

چندربهان برهمن در منشآت خود - که به صورت نسخه های خطی در کتابخانه های دانشگاه پنجاب و گنج بخش نگهداری می شود. درباره لاهور چنین می نویسد:

«... روزی در دارالسلطنه لاهور که آب خوشگوار و هوای فرحت افزایش یاد از روضه رضوان می دهد...» (۲۸)

میرزا محمد حیدر دوغلات و رشید الدین هم در تألیفات خویش ذکر لاهور می کنند (۲۹).

تحقیق کردن درباره تأسیس و نامهای لاهور و شناختن لاهور اصلی بین کتابهای تاریخ کار دشوار و غیر ممکن می باشد. از دوره هندوان نام این شهر «لوه کوت» و «لوه پور» به ما رسیده است. از ۸۹۲م تا ۱۶۹۵م لفظ این شهر تقریباً چهارده تلفظ دارد:

تذکار لاهور در کتب تاریخ و ادبی

نام مصنف و کتاب	تاریخ تالیف	تاریخ وفات مؤلف	تلفظ لفظ لاهور
۱- احمد بن یحیی بلاذری	۳۷۲ هـ / ۹۸۲ م	۲۷۹ هـ / ۸۹۲ م	الاهوار
۲- حدود العالم	۳۳ - ۱۰۳۰ م	لهور	لهور، لوهاور، لهور
۳- البیرونی، تاریخ الهند	۴۴۰ هـ / ۱۰۴۸ م	لهاور، لوهور، لاهور	لهاور
۴- سیدعلی مجویری، کشف المحجوب	۵۱ - ۴۵۰ هـ / ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ م	لهانور	لهانور
۵- بیہقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیہقی	۵۱۰ - ۱۱۲۱ م	لهور، لوهور، لاهور	لهور، لوهور، لاهور
۶- دیوان مسعود سعد بن سلمان	۱۲۸۹ م	لاهور، لاهنور، لہاور	لاهور، لاهنور، لہاور
۷- امیر خسرو، قران السعدین	۱۰۱۷ هـ / ۱۶۰۸ م	لاهور، لاهور، لہاور، لہاور	لاهور، لاهور، لہاور، لہاور
۸- جمال حسین انجو، فرهنگ جهانگیری	۱۶۹۵ م	لاهور، لہور، لہاور	لاهور، لہور، لہاور
۹- سجان رای، خلاصتہ التواریخ			

پانوشتها:

۱- برای اطلاعات بیشتر رک :

Muhammad Latif , Lahore, p:

Muhammad Baqir , Lahore , Past and Present;

دکتر ظہور الدین احمد، پاکستان مین فارسی ادب ، ج ، III,II,I : نور احمد چشتی ، یادگار چشتی : کنہیالال، تاریخ لاهور؛ سید ہاشمی فریدآبادی مآثر لاهور : محمد عبداللہ چغتائی ، لاهور سکھون ک- عہد مین : کرنل بولانات، شہر لاهوردی تاریخ : مقالہ از دکتر حمید یزدانی در مجلہ «نقوش»

۲- حدود العالم ، با مقدمہ بارتولد (V.V.Barthold) ، ص ۶۹ .

3 - M.Latif, Lahore p.2. M.Baqir, Lahore, Past and Present, p. 1.

- ۴ - بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، ص: ۱۸۷.
- ۵ - مآثر لاهور، ص ۹ - ۱۲: M.Latif, p.3
- ۶ - کنھیالال، تاریخ لاهور، ص ۳۳ - ۳۴.
- ۷ - همانجا.
- ۸ - همانجا؛ کرنل بولانات، شهر لاهور دی تاریخ.
- ۹ - گردیزی، زین الاخبار، ص ۴۰۲.
- ۱۰ - بیہقی، تاریخ بیہقی، به اہتمام: دکتر خلیل خطیب رہبر، ص ۶۴۸: تاریخ بیہقی، به اہتمام: دکتر محمد جعفر یاحقی، ص ۴۰۰.
- ۱۱ - علی ہجویری، کشف المحجوب، به اہتمام و - ژوکوفسکی، ص ۱۳۷۱: کشف المحجوب، به اہتمام دکتر محمد شفیع، ص ۹۶ و پاورقی.
- 12 - M. Baqir, Lahore, p.10.
- ۱۳ - فخر مدیر، آداب الحرب و الشجاعة، به اہتمام: احمد سہیلی خوانساری، ص ۳۰۷ - ۳۰۸.
- ۱۴ - عوفی، لباب الالباب، ص ۷۲۸.
- ۱۵ - همانجا، ص ۱۲۱.
- ۱۶ - در « کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون » از مصطفی ابن عبد اللہ سال تألیف این اثر ۵۵۵ ہ - نوشته است.
- ۱۷ - محمد ابن محمود ہمدانی، عجایب نامہ، ص ۴۷۴.
- ۱۸ - محمد دین کلیم قادری، مدینۃ الاولیاء، ص ۲۷: صباح الدین عبدالرحمن، بزم مملوکیہ، ص ۵.
- ۱۹ - منہاج سراج، طبقات ناصری، ص ۲۴۳ - ۲۴۴.
- ۲۰ - همان، ص ۳۹۸.
- ۲۱ - مستوفی، نزہت القلوب، ص ۲۵۹.
- ۲۲ - بداؤنی، منتخب التواریخ، به اہتمام مولوی احمد علی، ج ۱ ص ۳۷، ۸۸، ۲۰۰.
- ۲۰۱، ۲۶۱، ۲۶۳، ج II ۶۳، وغیرہ.
- ۲۳ - عبدالنبی، تذکرہ میخانہ، مرتبہ: احمد گلچین معانی، ص ۷۶۱.
- ۲۴ - ابوالفضل، آئین اکبری، برگ نسخہ خطی ۲۴۶ الف.
- ۲۵ - چندربہان برہمن، چہار چمن، نسخہ خطی، مرتبہ: محمد رفیق، ص ۸۵ - ۸۶.
- ۲۶ - سید احمد شاہ بتالوی، تاریخ مشتمل بر احوال ملک ہند و ملوک آن، نسخہ خطی، برگ ۱۸۷ الف.
- ۲۷ - مفتی علی الدین، عبرت نامہ، ص ۵۹ - ۶۰.



- ۲۸ - چندریهان برهمن ، منشآت برهمن ، نسخه خطی دانشگاه پنجاب ، برگ ۶۷ ب ، شمار ۶۵۸۵ : نسخه خطی کتابخانه گنج بخش ، برگ ۸۱ الف ، شماره ۵۶۸۷ .
- ۲۹ - حیدر دوغلات ، تاریخ رشیدی ، مرتبه : دکتر عباس قلی غفاری ، ص ۵۸۹ : رشیدالدین مکاتبات رشیدی ، تصحیح : محمد شفیع ، ص ۲۳۲ .

### منابع :

- ۱ - ابوالفضل ، آئین اکبری ، مرتبه : سرسید احمد خان ، دهلی ، ۱۲۷۲ هـ : نسخه خطی ، کتابخانه سمینار ، دانشگاه جی.سی. لاهور .
- ۲ - احمد شاه بتالوی ، تاریخ مشتمل بر ملک هند و ملوک آن ، نسخه خطی کتابخانه دیال سینگ ترست ، لاهور ، شماره ۳۰ .
- ۳ - اردو دائره المعارف اسلامیه ، دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ج ۱۸ ، ۱۴۰۵ هـ / ۱۹۸۵ م .
- ۴ - بلاذری ، احمد بن یحیی ، فتوح البلدان ، برگردان : دکتر آذرتاش آذرنوش ، مرتبه : علامه محمد فرزاق ، تهران ، انتشارات صدا و سیما ، ۱۳۶۴ هـ . خ .
- ۵ - بدایونی ، عبدالقادر ، منتخب التواریخ ، به اهتمام مولوی احمد علی ، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ، تهران ، ۱۳۸۰ هـ . خ .
- ۶ - بولاتات ، کرنل ، لاهور دی تاریخ ، لاهور ، ۱۹۳۳ م .
- ۷ - برهمن ، چندریهان ، چهار چمن ، مرتبه : محمد رفیق ، پایان نامه ، کارشناسی ارشد ، دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ۱۹۷۰ م .
- ۸ - بیهقی ، ابوالفضل محمد بن حسین ، تاریخ بیهقی ، به کوشش : دکتر محمد جعفر یاحقی ، مشهد ، ۱۳۸۳ هـ . خ .
- ۹ - بیهقی ، ابوالفضل ، تاریخ بیهقی ، به اهتمام : دکتر خلیل خطیب رهبر ، انتشارات سعدی ، ۱۳۶۸ هـ . خ .
- ۱۰ - حدود العالم ، به اهتمام : دکتر منوچهر ستوده ، کتابخانه طهوری ، تهران ، ۱۴۰۳ / ۱۹۸۳ م .
- ۱۱ - همان ، مرتبه : بارتولد V.V.Barthold و V.Minorsky ، برگردان : میر حسین شاه ، پوهنتون ، کابل ، ۱۳۴۲ هـ . ش .
- ۱۲ - دوغلات ، میرزا محمد حیدر ، تاریخ رشیدی ، مرتبه : دکتر عباس قلی غفاری ، مرکز میراث مکتوب ، تهران ، ۱۳۸۳ .
- ۱۳ - رشید الدین فضل الله ، مکاتبات رشیدی ، مرتبه : محمد شفیع ، لاهور ، ۱۹۴۷ م .
- ۱۴ - سجان رای بتالوی ، خلاصه التواریخ ، تصحیح ، ظفر حسن ، دهلی ، ۱۹۱۸ م .
- ۱۵ - صباح الدین عبدالرحمن ، بزم مملوکیه ، اعظم گر ، ۱۹۴۹ م .

- ۱۶ - ظهور الدین احمد ، دکتر ، پاکستان مین فارسی ادب ، اداره تحقیقات پاکستان ، دانشگاه پنجاب ، لاہور ، ۱۹۷۷م.
- ۱۷ - عبدالنبی قزوینی ، تذکرہ میخانہ ، مرتبہ : احمد گلچین معانی ، چاپ مروی ، ۱۳۶۷ هـ .خ.
- ۱۸ - علی بن عثمان ہجویری ، کشف المحجوب ، مرتبہ : محمد شفیع ، لاہور ، ۱۹۸۷م؛ مرتبہ : ژوکوفسکی ، خیابان انقلاب ، تہران ، ۱۳۷۱ هـ .خ.
- ۱۹ - عوفی ، لباب الالباب ، مرتبہ : محمد قزوینی ، کتابفروشی فخر رازی ، ۱۳۶۱ هـ .خ.
- ۲۰ - فخر مدیر ، آداب الحرب و الشجاعت ، مرتبہ : احمد سہیلی خوانساری ، شرکت نسبی اقبال و شرکاء ، تہران ، ۱۳۴۶ هـ .خ.
- ۲۱ - کنھیالال ہندی ، تاریخ لاہور ، مرتبہ : کلب علی خان فایق ، مجلس ترقی ادب ، لاہور ، ۱۹۷۷م.
- ۲۲ - گردیزی ، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ، زین الاخبار ، تصحیح ، عبدالحی حبیبی ، دنیای کتاب ، تہران ، ۱۳۶۳ هـ .خ.
- ۲۳ - محمد ابن محمود ہمدانی ، عجایب نامہ ، مرتبہ : جعفر مدرس صادقی ، نشر مرکز ، تہران ، ۱۳۷۵ هـ .خ.
- ۲۴ - محمد دین کلیم قادری ، مدینۃ الاولیاء ، مرتبہ : محمد ارشد قریشی ، لاہور ، ۱۹۷۶م.
- ۲۵ - مستوفی ، حمد اللہ ، نزہت القلوب ، مرتبہ G.Lestrange ، دنیای کتاب ، تہران ، ۱۳۶۲ هـ .
- ۲۶ - منہاج الدین سراج جوزجانی ، طبقات ناصری ، مرتبہ : عبدالحی حبیبی ، دنیای کتاب ، تہران ، ۱۳۶۳ هـ .خ.
- ۲۷ - نور احمد چشتی ، یادگار چشتی ، مرتبہ : گوہر نوشاہی ، لاہور ، ۱۹۷۵م.
- ۲۸ - ہاشمی فریدآبادی ، سید ، مآثر لاہور ، اداره ثقافت اسلامیہ ، لاہور ، ۱۹۷۶م.
- 29- Muhammad Baqir, Lahore, Past and Present, The Punjabi Adabi Academy, Lahore, 1984.
- 30 - Latif, Sayyed, Lahore, Its, History , Architecture and Antiquities, 1956.

\*\*\*\*\*

## شعر فارسی امروز شبه قاره

حق نواز خلیل<sup>۱</sup>

### حمد باری تعالی

ای که تو مسجود مخلوق عیان  
پاک از اندیشه ممکن چنان  
غیر تو مخلوق هم خام و عدم  
ای که بالطف و کرم انعام تو  
بندگی از هیچ کس مطلوب نیست  
عبدیت خود قرب را اعزاز کرد  
یا کریم و یارحیم ، لطف و کرم  
هر دو عالم عجز را مقصود کرد  
ای ترا که اسم رحمن الرحیم  
ای علیم و قادر با کن فکان  
یا اله العالمین رحم و کرم

حمد ممکن نیست باکس تو بیان

حمد خود کردی همان حمد و بیان

فتانه محبوب<sup>۲</sup>

### رسم دعا

به بارگاه تو رسم دعا چنان کردم  
توئی مالک و رازق خدای عز و جل  
خطا و ظلم و جفا از گل و بهار و صبا  
چنان فسرد گل وصل در شب هجران  
ز ظلم اهل جهان نیست لحظه ای فرصت  
ز شهر فاصله ها تا به ملک وصلت ها  
که عجز و عاجزی و درد خود بیان کردم  
به آستان تو من اشکها روان کردم  
همه یکایک از اعماق دل بیان کردم  
که من خموش صد افغان به هجران کردم  
بیا بین که ز دوستان چقدر زیان کردم  
چگونه ورد، محبت، به این زبان کردم

۱ - ساکن شین باغ بفه ، مانسهره ، آستان مرزی شمالغربی.

۲ - مربی زبان دری ، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

ز یار و خار ندیدم وفا و مهر و صفا  
نهاد عشق نبود از اعماق مستحکم  
به نامرادی این دل خموش گریم چند

به چهار فصل همه موسم خزان کردم  
فغان و ناله و فریاد در نهران کردم  
من اختیار خموشی به این جهان کردم

### دکتر سید وحید اشرف<sup>۱</sup>

#### در منقبت اهل بیت اطهار

هر که سر غرور داشت، داد ز دست سروری  
هر که بماند ایمن از بازی چرخ حقه باز  
غلفه فراعنه، دبدبه یزیدیان  
حاجت خون اهل بیت ارض بلا نداشتی  
شرح دهد دم حسین «ع»، کلمه لاله را  
خون حسین «ع»، حق نماست اهل جهان را هنوز  
سیرت اهل بیت را راهنمای خود بگیر  
کشتی اهل بیت را کشتی نوح گفته اند  
هر که ز اهل بیت هست فقر به ارث یافته ست  
عشق و هوای بیچگون دولت اهل فقر هست  
فقر غنای دل بود، فقر بود توان روح  
از دو جهان همی شود صاحب فقر بی نیاز  
عظمت و فقر حیدری زنده و لازوال هست  
فقر علی ست رهنما، حجت لاله ست  
سالک هر دو راه را، روح علی ست رهنما  
بهر علی بگشت خور، کرد علی ادا نماز  
دین حق است رایش، هست نبی «ص»، معلمش  
سوزدلان عاشقان، تابش روح خاکیان  
قول نبی بیاد آر، ذات علی ست باب علم  
در عمل آر علم را، چون بشدی تو با خبر  
گیر پیام حق ازین شعر من فسرده دل  
شعر وحید اشرف است حامل فکر یا شرف

رشک سکندر است اگر هم می خورد سکندری  
آوردش به چرخ هم، حیلۀ چرخ چنبری  
رفت و بیادگار شان ماند فقط ستمگری  
هست اگر دلیل حق تاج شهی و سروری  
خون حسین «ع»، حق نماست نیک اگر تو بنگری  
کار حسین «ع»، آشکار هست برای رهبری  
بعد از آن به ذات خود عکس صفات بنگری  
در ره خلد بی خطر در آ و کن شناوری  
فخر نبی «ص»، ست فقر، فقر، کاش بیاد آوری  
باهوس جهان دون زیست بود گداگری  
فقر نه بی زری بود، فقر بود نه زرگری  
بر دو جهان همی کند صاحب فقر سروری  
نیست و نامراد شد فر و شکوه قیصری  
نست شود ز فیض او رسم و طریق آوری  
راه و طریق باطنی، مذهب شرع ظاهری  
زیر فلک چنین نماز، بود نصیب حیدری  
سالک فقر را علی هست برای رهبری  
جلوه دهد بهر کجا، هست ز فیض حیدری  
نیست یقین گر ترا، دان به یقین کافری  
علم ثمر نمیدهد تا به عمل نیاوری  
این شرف سخنوری نیست برای شاعری  
یافته همت از نجف تا بکند سخنوری

کرد وسیله ای وحید سیرت اهل بیت را

تا بدهد پیام حق در این جهان در دری

۱ - استاد متقاعد فارسی دانشگاه مدراس، ساکن ودودارا - گجرات هند

## دکتر الیاس عشقی<sup>۱</sup>

### باحسرت بسیار

پس آن معتکف دامن کهسار شدم  
آستان ضمن دیده به گورسار شدم  
کاسه در دست پیش درهم و دینار شدم  
جنس ارزان شد و ازیشان خریدار شدم  
رخصت از شهر تو با حسرت بسیار شدم  
دل من خون شد و رنجیده سردار شدم  
یار در پهلو و من بی خبر از یار شدم  
من که از رهبر گمراه خبردار شدم  
آرزومند وی از لذت دیدار شدم  
در حق عشقی غزل و در خور اظهار شدم

در جنون ره سپر وادی دشوار شدم  
سر کشیده چو قریب شه و دربار شدم  
در به در گشتم سائل شدم و خوار شدم  
نظری کرده ام طالب دیدار شدم  
گرچه رسوا برسر کوچه و بازار شدم  
گفت او گل زد و رنجیده تراز خار شدم  
چه مقام است که دیوانه هشیار شدم  
دور از قافله و قافله سالار شدم  
بس که من واله آن شوخی گفتار شدم  
مطالع، گفتم و خوگر ره اشعار شدم

## فضل الرحمن عظیمی<sup>۲</sup>

### آیین وفاداری

باوصف چنین تلخی من بهر وفا کوشم  
من خود نه خبر دارم، بی هوش که باهوشم  
پیوسته ترا جویم، در راه طلب کوشم  
جوریکه ز تو آید می بینم و خاموشم  
مست می توحیدم کونین در آغوشم

در رنج فراق تو زهراب همی نوشم  
از لطف نگاه تو این طور ز خود رفتم  
هر سختی دوران را انعام تو بشمارم  
غم خوردن و لب بستن آیین وفاداریست  
هرگز نشود مؤمن محتاج زر دنیا

از بسکه گران آمد درک سختت، ورنه  
هر لحظه همی آید پیغام تو در گوشم

### عمرها بگذشت

کشتی بحر محبت را نه ساحل دیده ایم

انتهای شوق را هرگز نه منزل دیده ایم

۱ - فارسی سرای مفیم حیدرآباد که در ژانویه ۲۰۰۷م چشم از جهان فرو بست.

۲ - استاد بازنشسته گروه فارسی، دانشکده های دولتی / اولپندی که در دسامبر ۲۰۰۶م به لقای حق شتافت.

مرگ خود پنداشتیم آنجا که منزل دیده ایم  
مضطرب هر ذره این جا صورت دل دیده ایم  
سر به عجز انداختیم آنجا که قاتل دیده ایم  
کاروان زیست را حالا نه منزل دیده ایم  
کرده نیکی باکم اصلاں خوش نه حاصل دیده ایم

گشت افزون این قدر بیتابی ذوق سفر  
در جهان رنگ و بویضان الفت جا به جاست  
تا مگر از خون ما رنگین شود گلزار حسن  
عمرها بگذشت و هست از شوق سرگرم سفر  
در زمین شور تخم انداختن سودی نداشت

می کشد حالان ز جور عشق فریاد و فغان  
در وفاداری عظیمی را به کامل دیده ایم

### چندی در این خاکدان

که پیوسته موج روان بوده ام  
سر سجده قدسیان بوده ام  
که من هر گلی را زبان بوده ام  
که چندی درین خاکدان بوده ام  
که آگاه سود و زیان بوده ام  
به باطن یم بیکران بوده ام  
به صحرای هستی دوان بوده ام  
که هر لحظه پی هم روان بوده ام

حریفیم بیکران بوده ام  
گرچه پابند دیر و حرم  
حکایات گلشن ز من گوش کن  
ز احوال من درس عبرت بگیر  
مرا ظالم و جاهلی گفته اند  
به ظاهر منم گرچه یک قطره آب  
پی محمل خویش مجنون صفت  
به منزل رسیدن نه کردم هوس

عظیمی چرا امتحانم کنند  
که من بهر خود امتحان بوده ام

### منصور صفت

از سختی روزگار گفتم  
در پرده حدیث یار گفتم  
در اصل ز وصل یار گفتم  
از لطف نهان یار گفتم  
من درد دلی به خار گفتم  
راز دل خود به یار گفتم  
ترک هر کاروبار گفتم  
بی پرده و آشکار گفتم

حال دل بیقرار گفتم  
سخن از گل و بلبل چو راندم  
سخنی چو زدم ز جام و مینا  
چون ناله کشیدم از فراقش  
چون گل نه شد آشنای رازم  
خوش لهجه چکامه ای سرودم  
کارم افتاد چون به یارم  
هر آنچه نهان نمی توان گفتم

منصور صفت من ای عظیمی  
حق حرف به اوج دار گفتم

دکتر محمود احمد غازی<sup>۱</sup>

### افرنک و افسونش

بهر سو کهکشان رنگ و بو بینم ، خرد دنگ است  
«من این دانم که من هستم، ندانم این چه نیرنگ است»<sup>۲</sup>  
من از راه خدا دورم، ز نور مصطفی «ص» کورم  
سوی بت خانه پُر جوشم، براه کعبه پا لنگ است  
نمی گنجد به حرف اندر، نمی ماند به دل اندر  
خوشا آن حکمت حیدر کز و نطق و زبان تنگ است  
دل زارم مکن شکوه، به سینا نیست گر جلوه  
به خوانت نیست گر حلوه، به پیشت گرره سنگ است  
فغان از مستی و میخانه افرنگ و افسونش  
خرد سرگشته ظاهر، نگه آواره رنگ است  
مرا در سینه خون می جوشد از سوز دل بریان  
همی ترسم که می شکنند رگ جانم که ره تنگ است  
مباش ایمن ز مکر آذران مشرق و مغرب  
که پیهم درمیان خیر و شر اندر جهان جنگ است

دکتر اسلم انصاری<sup>۳</sup>

### میخانه گل

آینه دارِ رخِ خوب نگار است بهار  
نشئه رنگ چه رنگ دگری خواهد بست  
در طرب گاه که رقصان چو شرار است جنون  
هر نفس آه نسیم است و سرشک شبنم  
می توان گفت که طاؤس خیال است چمن  
مژده ای غم زدگان قاصد یار است بهار  
گر به میخانه گل نقش خمار است بهار  
در گزرگاه که چون موج غبار است بهار  
مگر ای دلزدگان! قلب فگار است بهار  
می توان دید که آیین هزار است بهار

۱ - استاد دانشکده شریعه و حقوق، دانشگاه بین المللی اسلامی ، اسلام آباد

۲ - مصرع از علامه اقبال ( زبور عجم)

۳ - فارسی سرای بنام ساکن ملتان

نرگس و نسترن و سرو و چنار است بهار  
با همه جلوه رنگین بچه کار است بهار؟  
سوی دلهای جهان، نامه نگار است بهار  
پی دلهای حزین نغمه و تار است بهار

شوق نظاره و چشم نگران است جهان  
گر حنا بند کف پای نگارینت نیست  
ورق لاله و گل صرف غم انسان شد  
سالها هست که بی ساز و نوائیم اسلم

### دکتر خیال امروهوی<sup>۱</sup>

#### آتش زیر پا

گهی صهبا به ساغر داشتم مستِ آنا بودم  
در عشرت گاه خوش رویان مداوم هم صدا بودم  
به این انداز بیگانه روی نا آشنا بودم  
جمالی خواهم و هرگز نه گفتم پارسا بودم  
همیشه اشک در چشمان و آتش زیر پا بودم  
بیادم می رسد من هم ز هجران همنوا بودم  
اگرچه از لحاظ شاعری در ابتدا بودم

چه وقتی بود در رفتار همدوش صبا بودم  
ندیدم هیچ اشکالی ز دست نارساییها  
مگر این روزها کس را به کس کاری نمی بینم  
نه گفتم خوش گلی تأثیر وجدانی نمی دارد  
بسی گردیدم و دیدم محیط بی نوایی را  
چو می بینم سر نخل جدائی عندلیبی را  
ز رمز انتها آراستم طغرای شعرم را

### صدیق تاثیر<sup>۲</sup>

#### شایان غزل

همین بنیاد ایوان غزل است  
چه درد و سوز سامان غزل است  
کشادم این دلستان غزل است  
گریبان تار دامان غزل است  
که حسن و عشق ایمان غزل است  
نه هر مضمون شایان غزل است  
غزالان کوا بیابان غزل است  
بخوان بیدل که سلطان غزل است

تغزل در غزل جان غزل است  
سرشک و ناله و آه و فغانی  
به هر لحظه عجب تازه نصابی  
تراود وحشتی از حرف و معنی!  
مکن از نازو غمزه هیچ عاری  
نه هر کس لائق مدح و ستائش!  
نه جا رفتن نه پاماندن چه مشکل؟  
چه عرفی فیضی و تاثیر صائب

۱ - فارسی سرای ممتاز مقیم لیه (پنجاب پاکستان)

۲ - سخنسرای ساکن شیخوپوره پنجاب (پاکستان)



## جاوید اقبال قزلباش<sup>۱</sup>

### شهریار

بگزار شهریار به گردون زند سریر  
رخ کرده به شیراز ز تبریز شهریار  
موسیقی اشعار و تتبع ز سبک یار  
عرفان را مسافر و رهرو شده همو  
بُد او صبور پیشه که با پند و حکمتش  
از نعت و منقبت برسیده به مرثیه  
از تازگی فکر بسفته دُرِ ثمین  
آن آدم جهان محبت برای ما

کز خاک پای خواجه شیرازش افسر است  
آنجای که مرغوب هوا، کوی دلبر است  
آن شهریار عشق به اوصاف رهبر است  
او از مرور عشق به کردار مهتر است  
آزاده ها را خطبه دانش ز منبر است  
اشکش به شکل لولوء لالا و گوهر است  
چون بلبل چمن او نواسنج خوشتر است  
آورد ارمغانی که بویش چو عنبر است

« ما شهریار کشور عشقیم هوشدار »

دادیم آن فکر که جاوید محور است

## دکتر علی کمیل قزلباش<sup>۲</sup>

### رازی نماند راز

انجام همانجاست که آغاز داشتیم  
یک عمر گره خوردگی دل شده است دام  
از خود بدر نه رفتیم و نه از آن کس شدیم  
یاری نماند یار که بودیم یار کس  
زادی ربود ، بود که در خانه خیال  
دردی کشیده ایم ز هر کس کمیل چون

ما در حباب خاطره پرواز داشتیم  
بودیم نه محمود و نه ایاز داشتیم  
ما خود، بخود سلیقه غماز داشتیم  
رازی نماند راز که همراز داشتیم  
زعمی، که بر دری یکی سر باز داشتیم  
همچون علی همیشه در باز داشتیم

\*\*\*

۱ - فارسیگوی با سابقه ساکن راولپندی / اسلام آباد

۲ - سراینده ساکن کویته

دکتر فائزه زهرا میرزا<sup>۱</sup>

## آرام جان

دل یافت به یک لحظه قرارم آرام  
 بر چهره پُرنور تو دارم آرام  
 از مرهم تو جان فگارم آرام  
 پروانه صفت جان بسپارم آرام  
 با باده جم هیچ ندارم آرام  
 یابد دل پُر زار و نزارم آرام  
 از صوت تو در باغ و بهارم آرام  
 عشق تو نموده است شرارم آرام  
 آورده به صد شور و خمارم آرام  
 هر نقش تو صد بار شمارم آرام  
 تا بوی خوش آید زنگارم آرام  
 جان بر در حق هست نثارم آرام

روزی که بود با تو کنارم آرام  
 من طالب دیدار تو هر روز و شب  
 پیوسته در این کلبه احزان هستم  
 بینم اگر آن شمع رخت را یکبار  
 یک بوسه لعلت دهم نور بصر  
 بر حال من ارکنی نگاهی یک دم  
 ای یار خوش آواز کجایی این دم  
 مهر تو فزوده است روان را شاداب  
 هر ناز و ادای تو بود در جانم  
 شد نقش توحک بر دل خوبان هر جا  
 همواره دعا می کنم و شاد دلم  
 گر «فائزه» خواهی به وصالش بررسی

سمن عزیز<sup>۲</sup>

## نغمه من

به حق حق که قرآن می پسندم  
 بهشت جاودان بر دل بکندم  
 زبانش همچو اردو کار بندم  
 گل ایمان به جان و دل فشاند  
 سخن گویان به جان و دل بخندم  
 ولی شیطان گهی بر دل زنندم

دعای عشق بر گردن ببندم  
 هر آن کس عشق بر دل بسته باشد  
 بود یارم مثال بوی گل ها  
 شب من کاینات پاک باشد  
 همان است نغمه من ای عزیزان  
 جهان این «سمن» جنت پذیر است

۱ - مربی گروه آموزش فارسی ، دانشگاه کراچی - کراچی

۲ - فارسی سرای ساکن اسلام آباد

دکتر سید شاهد مسعود هاشمی<sup>۱</sup>

### چشم گوهر بار

وحشت از دنیا خورم من نیستم دیندار هم  
درمیان قعر دریا، سوختم چون ماهی  
شکر وارم با خدای چون میسر شد مرا  
ای خوشا بزم نگارین چونکه من آورده ام  
هم غرور عشق دارم، هم نیاز فقر خویش  
امتیازی کم بین هر دو بیک میزان بسنج  
یک صبحی! آنسوی افلاک دارم گردشی  
این سراسر جلوه آن نقش بهر دیگری

شاهد از فکر نوی مست ازل خواهد شدن

ز آتش و سوز غزل تو یک شرر بردار هم

دکتر معین نظامی<sup>۲</sup>

### تمنای بالها

رویش ندیده ایم و گذشته است سالها  
از سالها چو قلب نزارم گرفته اند  
چون گوهکن به جان گمی همتا نداشتیم  
در دست دیگری است درخت رسیدگان  
ققنوس حسرتیم و به عنقای آرزو  
با رنگ و نور و نکهت و نوش و نی و نوا  
اکرام لطف کرد و فرستاد یک غزل  
اندوه هجر ما نشناسد مآلها  
آینه ها ز صحبت گرد ملالها  
رفتیم و زنده ایم به ضرب المثلها  
ماییم و دشت یأس و نهالان کالها  
از ما رسانده اند تمنای بالها  
آمد به کلبه ام شب و روز وصالها  
بر بیت بیت آن زده مهر کمالها

۱ - سراینده ساکن شیخوپوره

۲ - رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور

عظمی زرین نازیه<sup>۱</sup>

### برای جلسه گشایش مرکز تحقیقات اقبال در دانشگاه علامه طباطبائی

پیرو رومی شد و هر دم زبان حال گفت  
جهانی را دگرگون کرد یک مرد خود آگاهی،  
به یک آهنگ می رقصند هر روز و شبانگاهی  
بر آمد یوسف گم گشته از ژرفای یک چاهی  
بیخشا چشم بینایم بگویم راز همراهی  
حقیقت فاش می گویی و یاری از خدا خواهی  
به شعر حضرت اقبال زرگشتم زر شاهی

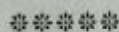
فاش می گویم که راز زندگی اقبال گفت  
پس از من شعر می خوانند و دریابند و می گویند  
چه افغانی و ایرانی ، چه هندی و چه تورانی  
طناب عشق در دستش گرفت و نعره ای برزد  
نظر دارم ، قلم دارم ولی سبک کهن دارم  
تویی اقبال لاهوری همیشه زنده می مانی  
گرفتم گرد ره بودم ولی زرین شده رویم

دکتر رشیده حسن<sup>۲</sup>

## تصمیم

دست کوتاهم و تغییر قضا خواهم کرد  
من دگر مرتبه تکرار خطا خواهم کرد  
حل این نکته، به تدبیر دعا خواهم کرد  
بالب دُوخته ، طوفان بپا خواهم کرد  
قلب غمدیده خود، از تو جدا خواهم کرد  
من کنون عربده با خلق خدا خواهم کرد  
نسبت دوست به هری سرور پا خواهم کرد

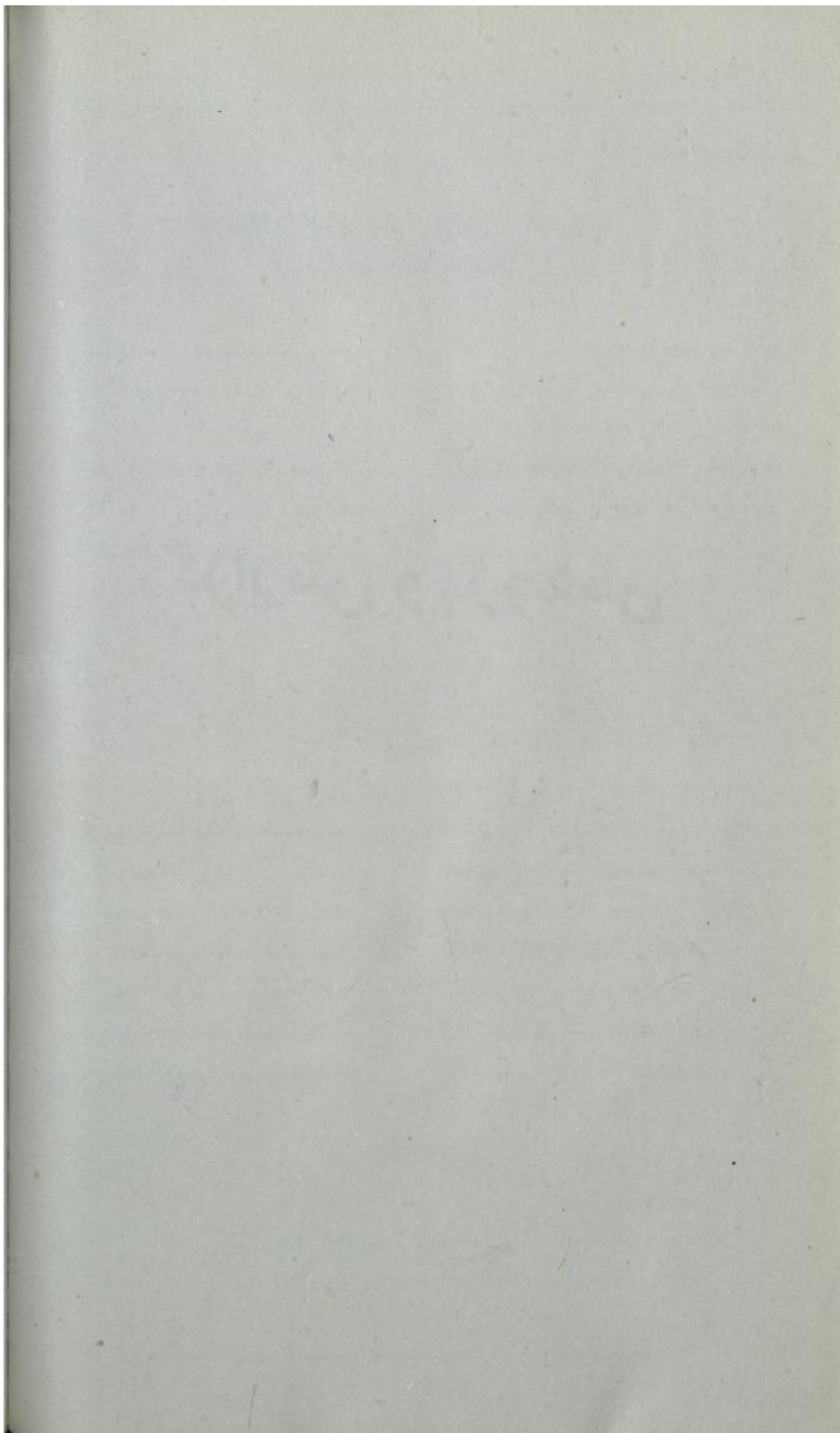
از سر سوز دل، آهسته دعا خواهم کرد  
تکیه بر عهد تو و باد صبا خواهم کرد  
گرچه نیرنگی تو، کار رُ نییادم بُرد  
من که خاموشی من، طُرفه زبانی دارد  
بعد ازین، رابطه با سنگ صبوری دارم  
صلح و آرامش من، تهمتی گردیده است  
می رسد روزی که رسوای زمانش سازم



۱ - مدرس زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بانوان لاهور کالج - لاهور.

۲ - استادیار گروه فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

# گزارش و پژوهش



## اخبار فرهنگی

### برگزاری چهارمین همایش زبان و ادبیات فارسی در سند

به ابتکار خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در کراچی و با همکاری گروه آموزشی فارسی دانشگاه کراچی، چهارمین همایش زبان و ادبیات فارسی در سند ویژه نظم و نثر در دوران تالپوران در تاریخ ۲۲ اسفند ماه ۱۳۸۵ ش برابر با ۱۳ مارس ۲۰۰۷ م در تالار اجتماعات دانشکده علوم انسانی و ادبیات دانشگاه کراچی برگزار گردید. دهها دانشمند سند شناس و پژوهشگران و استادان شعر و ادب از ایران و چهار استان کشور در این همایش حضور بهم رسانیده در باره تاریخ و تذکره نویسی و شعر و نثر و فعالیتهای گونه گون علمی و ادبی در دوره کلهورا نتایج آخرین مطالعات خود را با ارایه مقالات عرضه داشتند. آقای میر حیدر علی تالپور از خانواده تالپوران در تشکیل این همایش همکاری نزدیک داشت. دکتر مریم خلیلی جهان تیغ، دکتر محمد بارانی، دکتر غلام رضایی و دکتر علی حیدری از ایران، دکتر محمد اکرم اکرام، دکتر محمد سلیم مظهر و سیده فلیحه زهرا کاظمی از لاهور، دکتر محمد بشیر انور از ملتان، دکتر محمد انعام الحق کوثر، دکتر سلطان الطاف علی و پرفسور شرافت عباس از کویت، خانم دکتر صفری بانو شکفته و مدیر فصلنامه دانش از اسلام آباد، دکتر شفقت جهان از پیشاور، دکتر غلام محمد لاکهو، دکتر گل حسن لغاری، دکتر نواز

علی شوق از حیدرآباد و کراچی و چندین پژوهشگر دیگر در نشست های سه گانه گفتارهای ادبی و علمی را ارایه دادند. در نشست علمی دوم آقای مسعود محمد زمانی سرکنسول ج.ا.ایران در کراچی میهمان ویژه بود و در سخنان خود علایق فرهنگی و ادبی میان دو کشور را یاد آور گردید. آقای دکتر محمد مهدی توسلی و خانم دکتر ربحانه افسر در سخنان خود اهداف سمینار را که در ظرف پنج سال اخیر چهارمین همایش زبان و ادبیات فارسی در سند بوده و با همکاری دو موسسه فرهنگی و آموزشی برگزار می شده است، باز گفتند. مسؤولیت اعلام برنامه با خانم دکتر فائزه زهرا میرزا مرتبی زبان و ادب فارسی در دانشگاه کراچی بوده است. بنا به گفته مسوول محترم خانه فرهنگ کراچی با تشکیل سمینار اخیر در حدود نه قرن شعر و ادب در دره سند مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته، انشاء الله در پنجمین سمینار ۱۶۴ سال شعر و ادبیات فارسی در سند از ۱۸۴۳ تا ۲۰۰۷م بررسی خواهد گردید. توفیق بیش از پیش خانه فرهنگ ج.ا. کراچی و گروه آموزش فارسی دانشگاه کراچی را در پیش برد اهداف علمی پژوهشی در سند شناسی که بازتاب بهترین مظاهر آن در شعر و ادب فارسی مشهود است، از بارگاه ایزد متعال خواستاریم.

\*\*\*\*\*



## کتابهای تازه

### کتابها

۱ - تحفة الاحباب (متن فارسی با ترجمه اردو) تألیف محمد علی کشمیری، ج ۱، ترتیب و تدوین، تصحیح متن ترجمه مع حواشی و تعلیقات و ضمیمه جات. دکتر غلام رسول جان، دانشیار مرکز مطالعات آسیای میانه، دانشگاه کشمیر سرینگر. جان پبلیکشنز، شمارگان ۵۰۰ نسخه، بها ۸۰۰ روپیه، ۶۱۲ ص مصحح کتاب را به امام خمینی اهدا کرده است. چهار باب کتاب ۱ - شرح حیات مصنف، ۲ - تذکره نویسی فارسی در کشمیر، ۳ - تمدن و فرهنگ نوربخشی ها، ۴ - متن فارسی تحفة الاحباب، ترجمه متن نسخه خطی اصلی مملو که آقای غلام حسن ساکن خیلو را آقای دکتر جان با ترجمه و تصحیح به چاپ رسانیده اند که درخور ستایش است.

۲ - تذکره قطب عالم حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی (اردو) تألیف محمد نذیر رانجها، ناشر جمعیة پبلی کیشنز وحدت رود لاهور، چاپ ۲۰۰۵ م، بها ۱۴۰ روپیه، ۲۵۳ ص. غیر از حرف آغاز و برخی از مناقب و مراتب شیخ ابوالحسن در بدو آغاز کتاب چهار باب با عناوین ۱ - شرح احوال، ۲ - ملفوظات و ارشادات، ۳ - مناقب و مراتب، ۴ - ترجمه اردو متن کتاب نور العلوم که باز در ده باب و گراور نورالعلوم فارسی و فهرست مأخذ و منابع آمده است. توفیق بیش از پیش مؤلف محترم را در ادامه پژوهشهای علمی و ادبی و عرفانی از خداوند قدوس خواستاریم.

۳ - جایزه زبان اردو (پنجاب) [بررسی چگونگی زبان اردو در پنجاب] (اردو) تدوین خواجه عبدالوحید مرحوم دبیر اسبق انجمن ترقی اردو، پنجاب، مقدمه و حواشی دکتر گوهر نوشاهی، ناشر مقتدره قومی زبان، شمارگان ۵۰۰ نسخه، ۲۰۰۵ م، بها ۱۵۰ روپیه، ۲۱۸ ص. در پیشگفتار رئیس فرهنگستان زبان ملی پرفسور فتح محمد ملک یادآور گردیده که در ۱۹۳۵ م رئیس انجمن ترقی اردو (هند)، دکتر مولوی عبدالحق در استانهای مختلف شبه قاره کمیته هایی جهت بررسی چگونگی

زبان اردو تشکیل داده بود و در پنجاب این مسئولیت به خواجه عبدالوحید سپرده شده بود و آقای مشفق خواجه (م ۲۰۰۴م) فرزند گرامی ایشان این متن منتشر نه شده را در اختیار مقتدره گزارده بود که اینک به چاپ رسیده است. این کتاب دارای هشت باب است که استادان جید آن زمان نظیر حافظ محمود خان شیرانی، عبدالله چغتائی، دکتر سید عبدالله و سایرین ابواب جداگانه به سلک نگارش درآورده اند و در حدود هفتاد سال پس از تألیف، این اثر ارزشمند به طبع رسیده است.

**۴- دستور کامل و آموزش زبان اردو برای فارسی زبانان**، تألیف دکتر شاهد چوهدری، ناشر موسسه فرهنگی اکو، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۲۰۰۰۰ ریال، ۳۱۸ ص. نویسنده محترم در حدود ۱۲۶ موضوع دقیق دستوری زبان اردو را، با سابقه تدریس و ترویج زبان اردو در موسسه های آموزشی و پژوهشی در تهران در ۳۱۶ صفحه برای فارسی زبانان علاقه مند با دقت کم نظیری تبیین نموده و ابتکارهای جالبی در این زمینه بکار برده است. توفیق بیش از پیش آقای دکتر شاهد چوهدری را در انجام کارهای علمی مشابه از درگاه احدیت خواستاریم.

**۵- زبان و ادبیات فارسی عمومی** برگزیده متون فارسی، مباحث دستور، زبان شناسی و آیین نگارش ویرایش دوم، مؤلفان دکتر حسن ذوالفقاری، غلام رضا عمرانی، دکتر فریده کریمی موعاری، ناشر نشر چشمه، تهران ۱۳۸۴، ۵۸۳ ص، شمارگان ۵۰۰۰ نسخه، کتاب دارای ۱۵ فصل با عناوین ۱- ادبیات حماسی، ۲- ادبیات غنایی، ۳- ادبیات تعلیمی ۴- ادبیات نمایشی، ۵- ادبیات داستانی، ۶- ادبیات عرفانی، ۷- ادبیات معاصر، ۸- ادبیات انتقادی، ۹- ادبیات برون مرزی، ۱۰- حسب حال زندگی نامه، سفرنامه، ۱۱- ترجمه، ۱۲- ادبیات توصیفی، ۱۳- ادبیات جهان، ۱۴- ادبیات عامیانه، ۱۵- سیری در نثر فارسی. در مقدمه گفته شده این کتاب می کوشد تا نقص و ضعف کتب مشابه را نداشته باشد؛ با تألیف های جدید کتب درسی دبیرستانی و پیش دانشگاهی وزرات آموزش و پرورش هماهنگ باشد تا به دستور از زاویه دیگر بنگرد و غیره. استقبال این تألیف در دوائر آموزشی را از این واقعیت می توان درک کرد که در ۱۳۷۸ هـ. ش

برای نوبت اول به چاپ رسیده بود و در ۱۳۸۵ هـ. ش برای سی و ششمین دفعه منتشر گردیده است.

**۶- طوطیان شیرین گفتار:** معرفی نه اثر داستانی سنتی به کوشش فریدون اکبری شلدره ای، ناشر نشر چشمه تهران، ۱۳۸ ص، از ادبیات داستانی سنتی نه اثر به شرح زیر در این کتاب معرفی شده اند. قابوس نامه، سیاست نامه، قصص الانبیا، اسکندر نامه، کليلة و دمنه، داستانهای بیدپای، مقامات حمیدی، سمک عیار، داراب نامه طرسوسی. در پیشگفتار می خوانیم. مجموعه حاضر با اهداف زیر فراهم آمده است، گسترش زبان و ادب فارسی از طریق معرفی بهترین آثار شاعران و نویسندگان، غنی سازی اوقات فراغت دانش آموزان در دانشجویان و عامه ی علاقه مندان، فراهم آوردن متون مناسب درسی و کمک درسی برای مراکز آموزشی و گسترش کتاب خوانی. در این کتاب منتخباتی متون از کتب معتبری که به اهتمام و تصحیح استادانی برجسته نظیر دکتر غلام حسین یوسفی، دکتر جعفر شعار، حبیب یغمایی، ایرج افشار، مجتبی مینوی، پرویز ناتل خانلری - محمد روشن، دکتر ذبیح الله صفا - طی نیم قرن اخیر منتشر گردیده، به چاپ رسیده است.

**۷- فاضل لکهنوی، احوال و آثار** تألیف سید حسین عارف نقوی، ناشر اداره ترویج علوم اسلامیہ کراچی، شمارگان ۱۰۰۰، بها ۱۰۰ روپیه، ۱۰۲ ص. در پیشگفتار کوتاه آقای سید علی اکبر رضوی، صاحب اداره ناشر آقای مرتضی حسین فاضل مرحوم رابا دولت دینی بهره مند و نسبت به ثروت دنیوی بی نیاز قلمداد کرده اند. آقای مرتضی حسین فاضل در زمینه های گوناگون اسلام شناسی از جمله تفسیر، حدیث، فقه، نهج البلاغه، صحیفه کامله، چهل حدیث و چندین رشته دیگر دارای آثار عدیده است که بیشتر چاپ و منتشر گردیده اند، در زمینه های ادبی در زبانهای اردو، فارسی و عربی نیز خدماتی ارزنده انجام داده اند. مولانا فاضل در تاریخ ۲۳ اوت ۱۹۷۸م در لاهور جان به جان آفرین سپرد. کتابشناس معاصر آقای سید حسین عارف نقوی، با تدوین احوال و آثار فاضل لکهنوی خدمتی شایسته در راه معرفی شخصیت علمی آن فقیه سعید انجام داده اند که در خور تمجید است.

**۸ - فهرست موضوعی از چاپکرده ها و نوشته های ایرج افشار مربوط به سالهای ۱۳۲۳ - ۱۳۸۱**، گردآوری بابک، بهرام، کوشیار و آرش افشار، لوس آنجلس (امریکا)، چاپ چهارم، ۲۰۰۳م. استاد ایرج افشار پشتکار کم سابقه ای در زمینه نگارش، پژوهش و گردآوری متون علمی، ادبی و هنری داشته اند. تا چند سال پیش ۲۶۳ کتاب در موضوعات نه گانه و هزاران مقاله در باب موضوعات بیست و نه گانه از ایشان چاپ و منتشر گردیده بود. استاد افشار یکی از گامهای بلندی که در نشر و ترویج دانش و آگاهی در ۱۳۷۸ هـ. ش برداشته، سپردن گنجینه پژوهشی ایرج افشار به مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی تهران بوده است. از درگاه احدیت تندرستی، شادکامی و طولعمر استاد افشار را مسئلت می نمایم.

**۹ - کلید کلیات اقبال**، اردو، مع اشاریه و کشف الایات: مرتب احمد رضا، ناشر اداره اهل قلم ۳ / ۱۰ هما بلاک علامه اقبال تاون، چاپ اول، دسامبر ۲۰۰۵، شمارگان ۱۰۰۰، ۸۷۹ص، بها هزار روپیه.

در فهرست مطالب پس از پیش گفتار فهرست کلیات به لحاظ اصناف کلام (به ترتیب حروف تهجی) فهرست بانگ درا، دیباجه سر عبدالقادر، بانگ درا، بال جبریل، ضرب کلیم، ارمغان حجاز، کشف الایات، معرفی مختصر مرتب کلیات و آن گاه اشاریه با عناوین موضوعات، شخصیات، مقامات، حیوانات و کتب درج شده است.

در صفحات داخل روی جلد چهار نفر از صاحب نظران و منتقدان معاصر احمد ندیم قاسمی (م ۲۰۰۶) دکتر جاوید اقبال، پرفسور فتح محمد ملک و دکتر محمد اسلم فرخی هر کدام در یک یا دو پاره زحمات علمی و پژوهشی تدوین کننده، آقای احمد رضا را تمجید و ستایش نموده اند. اما خود مرتب در پیشگفتار خود به این موضوع اشاره کرده است که موسسه های انتشاراتی رسمی مستقیماً دست اندرکار هیچگونه مساعدت در نشر این کتاب پژوهشی قطور نکردند. برخی از مسئولان سازمان های بلند و بالایی برخی از عناوین سطحی، پیش پا افتاده را دوباره و سه باره منتشر نموده به افزایش تعداد نشریه ها می بالند، اما در تشویق پژوهشگران واقعی کوتاه می آیند. در چنین اوضاع مجلس ترقی ادب لاهور که آن گاه آقای قاسمی مرحوم ریاست آن را به عهده داشت، همکاری علمی و فنی به مرتب فراهم آورد و یکی از دوستان شخصی او مساعدت مالی! بقول اقبال به فارسی

همت بلنددار که نزد خدا و خلق      باشد به قدر همت تو اعتبار تو

**۱۰ - مقالات شرف قادری** (علامه محمد عبدالحکیم شرف قادری) گرد آورنده محمد عبدالستار طاهر، ناشر مکتبه قادریه لاهور ۲۰۰۷م، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۲۲۵ روپيه، ۵۸۲ ص.

دهها مقاله علمی، اعتقادی و تاریخی در هفت باب به شرح زیر منتشر شده دربارهٔ ۱ - قرآن کریم، ۲ - اسوه حسنه، ۳ - فضائل صحابه کرام، ۴ - مسائل و رهنمایی، ۵ - جهاد، ۶ - تنقیدات و تعاقبات، ۷ - متفرقات. در پایان، برخی از ضمیمه‌ها نیز منضم است. مؤلف محترم که صاحب چندین اثر علمی و اسلامی بر طبق عقاید اهل سنت و الجماعت می‌باشند در ترویج اسلام شناسی مهم شایانی داشته است. توفیقات روز افزون ایشان را خواهانیم.

**۱۱ - نگارشات دکتر محمد حمید الله** (مجموعه مقالات اردو) گرد آورده محمد عالم مختار حق، ناشر بیکن بکس لاهور / ملتان، ۲۰۰۴م، ۶۹۶ ص، بها ۴۱۰ روپيه.

دکتر محمد حمید الله که در تاریخ ۱۸ دسامبر ۲۰۰۲م در سن ۹۴ سالگی در ایالات متحده امریکا بدرود حیات گفت، زاده حیدرآباد دکن و در حدود نیمه از زندگانی مثمر خود را در اروپا و کشورهای خاورمیانه در تحقیق و پژوهش گذرانید. تعداد کتابهای منتشر شده وی ۱۷۵ است که بیست کتاب از آن به زبان اردو و بقیه به زبانهای اروپایی و خارجی نوشته شده. در زندگانی طولانی بالغ بر هزار و چند صد مقاله به سلک نگارش در آورد که تعدادی از آن در مجموعه زیر نظر گردآمده. موضوعات مقاله‌ها دربارهٔ قرآن، سیرت نبوی (ص)، فقه، اکابرین مسلمان، تاریخ، قانون (حقوق) خطه عربستان، مستشرقین، ادب، سود (بهره)، مکاتیب می‌باشد. کوششهای گسترده گرد آورنده محترم درخور تقدیر است.

## ۱۲ - Glimpses of Social and Cultural History of Iran

نگاهی به تاریخ اجتماعی و فرهنگی ایران (انگلیسی)  
مؤلف دکتر ادیس احمد استاد اسبق گروه آموزش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی ۲۰۰۳م. با مقدمه پرفسور دکتر سید امیر حسن عابدی استاد ممتاز

دانشگاه دهلی ، ۳۳۰ ص . این کتاب شش فصل به شرح زیر را احتواء می کند  
 ۱ - ایران به عنوان کشوری باستان ، ۲ - ورود اسلام به ایران ، ۳ - فرهنگ و  
 جامعه ایرانی ، ۴ - گونه های اجتماعی ، ۵ - انقلاب اسلامی در ایران ،  
 ۶ - مراکز فرهنگی و اجتماعی

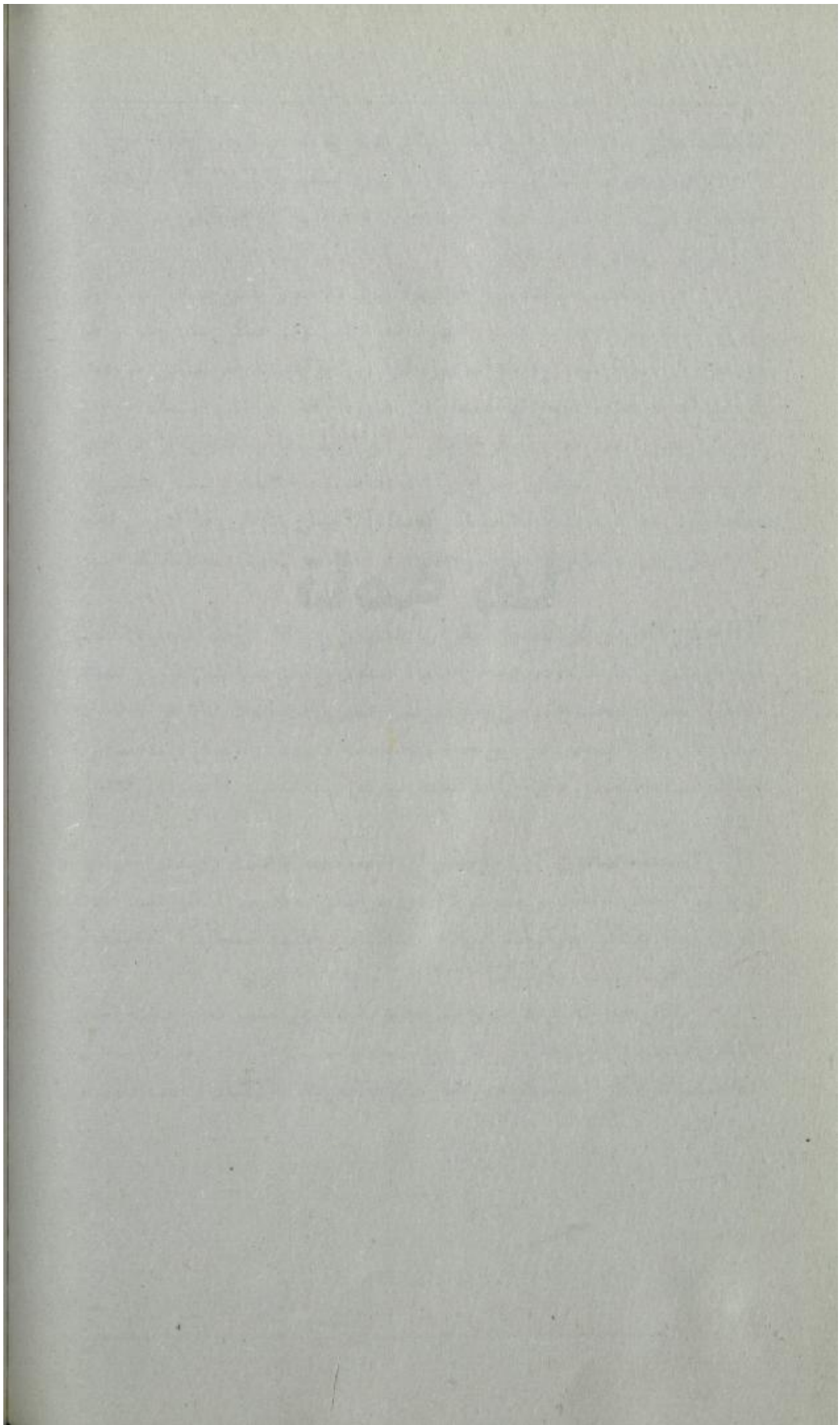
در پیشگفتار مؤلف می خوانیم « ایران به طور پُلی میان تمدنهای  
 بزرگ آسیا قرار دارد ، به هر دو مفهوم جغرافیایی و فرهنگی میان چین و هند  
 در شرق و آسیای میانه و مدیترانه در باختر ، این موقعیت جغرافیایی موجب  
 گردید که در طول تاریخ تهاجمهایی از خاور ، باختر و حتی شمال متوجه  
 این سرزمین گردد . همزمان گروه های نژادی وایده ها و تکنیکها از هر چهار  
 طرف ایران در این نفوذ و رسوخ پیدا کرده است . چنانکه پرفسور عابدی در  
 مقدمه ابراز نظر کرده اند با تألیف این کتاب به انگلیسی ، آقای دکتر ادريس احمد  
 گام موثری در راه تدوین اطلاعات جالب برای استفاده کنندگان برداشته اند .

**۱۳ - نور القرآن فی تفسیر القرآن** (انگلیسی ج ۱۳) آیت الله سید کمال  
 فقیه ایمانی و تألیف مجموعه من علماء المسلمین ، ترجمه سید عباس صدر  
 عاملی ، ناشر کتابخانه عمومی امیرالمومنین علی ، اصفهان ۵۶۰ ص ، ۱۳۸۵ ،  
 شمارگان ۶۰۰۰ نسخه ، در این مجلد تفسیر سه سوره - النمل ، القصص ،  
 العنکبوت آمده است . آخرین ۴۰ صفحه فهارس و تعلیقات را احتواء می کند .

**۱۴ - هـ - جهانون کی روشنی ان ســـــ** (باعث روشنی جهانها  
 اینتهایند) مجموعه نعت و منقبت ( اردو ، سرائیکی ، فارسی ) ، سراینده خاور  
 نقوی ، ناشر عکاس پبلیکیشنز اسلام آباد ، نشانی خانه شماره ۵ کوچه ۱۷  
 ترامری ، عرفان آباد ، اسلام آباد ، ۱۳۵ ص ، بها ۱۵۰ روپیه .  
 آقای خاورنقوی دارای چند مجموعه شعری است که در دهه اخیر  
 منتشر گردیده و مجموعه زیر نظر ویژه نعت و منقبت سروده اوست . سراینده  
 شخصیت فرهنگی است که در عین حال علاقه مند به زبان و ادب فارسی  
 می باشد .

\*\*\*\*\*

# نامه ها





## پاسخ به نامه ها

اشاره :

ده ها نامه مهرآمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه، بر حسب معمول طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که دوستان گرامی به ارزیابی مقاله های علمی پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده، توجه می فرمایند، نشانگر درک اهمیت میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای فارسی دان منطقه می باشد. نظر سنجی های مخلصانه و خالصانه دوستداران دور و نزدیک در بهبود سطح مطالب شماره های در دست تدوین مؤثر می افتد. اینک اقتباساتی چند از، چنین نامه های محبت آمیز و پاسخ کوتاهی به هر یک از آنها:

۱ - آقای دکتر محمد بشیر انور ابوهی، استاد اسبق دانشگاه علوم آموزشی و تربیتی، ملتان و مسؤول امور آموزشی خانه فرهنگ ج.۱۰ ایران در ملتان طی نامه مهر آمیزی مرقوم داشته اند :

بانهایت ادب از بن دل از جناب عالی تشکر می کنم که فصلنامه دانش شماره ۸۶ را به صورت چند جلد برای بنده ناچیز و کتاب خانه خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران مولتان ارسال فرمودید، شاگردان کلاس کارشناسی ارشد فارسی این مرکز علمی از آن فصلنامه هایی اضافی خوب استفاده می کنند.

بدون شک فصلنامه دانش که به کوشش و همت جناب عالی سر وقت به چاپ می رسد، بزرگ ترین و عالی ترین فصلنامه ای می باشد که در نشر فرهنگ و دانش اسلامی و فارسی خدمات شایانی را انجام می دهد. علاوه بر این منت بزرگی که این فصلنامه بر ما می نهد معرفی و آدرس استادان، پژوهشگران ؛ شعرا و ادبای فارسی زبان سراسر جهان

می باشد که از این راه ما با نهایت آسانی می توانیم با آن ها رابطه ای استوار بکنیم. ذکر کتابخانه ها و مراکز علمی اضافی می باشد.

ولی بزرگترین کار علمی که شماره ۸۶ دارد به نظر بنده فهرست مقالات فصلنامه دانش از شماره پیاپی ۵۴ - ۵۵ تا ۸۴ - ۸۵ می باشد. این فهرست اصلاً کار یک دایرة المعارف را در خود دارد - که استادان ، پژوهشگران به طور عمومی ولی شاگردان کلاس کارشناسی ارشد ، پیش دکترا و دکترا از آنها به طور اختصاصی استفاده می کنند . در این ضمن بنا به کوشش و همت جناب عالی از صمیم قلب بسیار بسیار تبریک عرض می کنم، خدا کند که از دست مبارک جناب عالی این کار علمی ادامه داشته باشد.»

از این که جناب عالی باوصف عنایات سالیان درازی ، برای اولین دفعه بذل لطف نموده درباره مطالب مجله کتباً ابراز نظر فرموده اید، صمیمانه سپاسگزاریم . منطقه ملتان از کهن ترین مراکز زبان و ادب فارسی در شبه قاره به شمار می رود . نقش کلاسهای کارشناسی ارشد که در محل خانه فرهنگ تشکیل می گردد در ترویج زبان و ادب فارسی در میان علاقه مندان به ویژه جوانان تحصیل کرده ، موثر است . امیدواریم در آینده نزدیک دانشگاه بهاء الدین زکریا نیز در این کار خیر شریک و سهیم خواهد گشت.

## ۲ - آقای افتخار شفیع استاد زبان و ادب اردو در دانشکده دولتی

ساهیوال ، طی عنایت نامه ای نوشته اند:

«یک نسخه از شماره ۸۷ دانش (زمستان ۱۳۸۵) وصول کردم. مجله زیر نظر برای پژوهشگران و دانشجویان فارسی و اردو بسیار سودمند است. یکی از ابیات سعدی در مدح دانش ورد کردم:

گفته بودم چو بیایی غم دل باتو بگویم      چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

دیدار دانش مثل ملاقات مسیحا و خضر است. ما سپاسگزار هستیم. به مناسبت اشتراکات مذهبی، فرهنگی، فکری، لسانی و نژادی، علایق میان ملل ایران و پاکستان تا روز رستاخیر ادامه خواهند یافت و به خواست خداوند باگذشت زمان این روابط تحکیم خواهند یافت.»

خوشوقتیم که طی چند ماه اخیر کوشش می‌کنید که به زبان فارسی نامه بنویسید. به همین سبب است که پیشرفت در ابراز مطالب مورد نظر مشهود است. امیدواریم که در ماهها و سالهای آینده با مساعی ممتد شما در دانشکده خود در ایجاد گروه فارسی مؤفقت به دست خواهید آورد.

**۳ - آقای دکتر معین نظامی، رئیس گروه فارسی دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب لاهور در نامهٔ محبت آمیزی نوشته اند:**

«دانش شماره ۸۷ باصره نواز گردید. چاپ مرتب و سروقت فصلنامه غبطه آور است. باید اذعان داشت برقراری سطح عالی مطالب مندرج به برکت توجه و کاوش فوق العاده جناب عالی است»  
دستخط مبارک آن جناب را بعد از چند شمارهٔ پیاپی زیارت کردیم. از این که مطالب منظوم را گاه گاهی ارسال می فرمائید ممنونیم اما اشتیاق دریافت مقاله های پژوهشی را از جانب همکاران محترم دانشگاهی داشته ایم و خواهیم داشت.

**۴ - آقای حق نواز از پیرزئی به راسته سامان ضلع (بخش) اتک بذل عنایت فرموده نوشته اند.**

« شماره ۸۷ از فصلنامهٔ دانش را دریافت داشتم و سپاسگزارم. خدا کند که دانش همواره به راه پسندیدهٔ خود سرشار و روان باشد. توفیقات بیشتری برای همهٔ تان از خدای بزرگ و متعال مسئلت می نمایم»  
امیدواریم که رفع کسالت شده باشد که در نامهٔ قبل به آن اشارت شده بود. این دفعه گرامی نامهٔ تان را نسبتاً مختصر نوشته آید، به همین سبب نگران سلامتی شما می باشیم.

**۵ - جناب آقای افتخار عارف، رئیس اکادمی ادبیات پاکستان اسلام آباد با لطف همیشگی مرقوم داشتند: (ترجمه)**

« فصلنامهٔ دانش شمارهٔ زمستان ۲۰۰۷م دریافت داشتیم. این عنایت و نوازش ویژهٔ جناب عالی است که به خاطر دارید، توجه می فرمائید و قبول زحمت نموده، شماره های مختلف مرتب می فرستید

به امید خدا مورد استفاده قرار خواهد گرفت. این جانب از طرف شخص خود و اکادمی ادبیات پاکستان کمال امتنان را دارم. شما ما را در گروهی که حسن سلوک و احسان را همواره به خاطر دارند، مشمول خواهید کرد»

باسپاس فراوان اعلام وصول مرتب جناب عالی نشانگر علاقه و افرتان به مطالب منتشر شده در شماره های مختلف فصلنامه می باشد. خدمات اکادمی ادبیات پاکستان به گسترش و توسعه زبان و ادبیات اردو و زبانهای دیگر منطقه ای درخور ستایش می باشد.

۶- آقای دکتر اشرف الحسینی با کمال رأفت از لاهور مرقوم نموده اند

(ترجمه)

« با کرم و نوازش جناب عالی شماره ۸۶ فصلنامه دانش به دستم رسید و موجب امتنان و سپاس گردید. در ابراز مراتب تشکر قدری تأخیر و تعویق روی داد، از این بابت اعتذارم را بپذیرید. ذخیره ادب اخلاقی و متصوفانه که در زبان فارسی و فرانسه وجود دارد، نظیر آن را در سایر زبانها نمی بینیم. در شماره های اخیر فصلنامه راجع به سعدی شیرازی مقاله ای از لحاظ من نگذشت چه بهتر که دست اندرکاران امور پژوهشی به این موضوع التفات نمایند. در دوره سلیمان بن عبدالملک زبان عربی موقعیت زبان رسمی را به دست آورد. پس از کوتاه مدتی فارسی در شبه قاره رسمیت یافت. هیچ کس نمی تواند از شیرینی و حلاوت فارسی منکر گردد. ادیبان و نویسندگانی که در ترویج و اشاعه زبان و ادب فارسی در حال حاضر کوشا هستند در خور تقدیر و ستایش می باشند. ناگفته نماند که هر یک از شماره های دانش «گرانیهاست اما به دلائل گونه گونه شماره ۸۶ «جواهرریزه» است. خداوند توفیقات شما را اضافه کند!»

سنت پژوهشهای زبان و ادب فارسی از جمله فارسی نویسی ۵۴ سال پیش در پاکستان با دایر شدن مجله های فارسی زبان هلال کراچی و پاکستان مصور اسلام آباد احیا و تاسی و پنج سال نشر ممتد دو مجله فوق بنیه فارسی نویسی را استوار ساخت. از فارسی نویسان آن دوره کسانی که در شماره های مختلف مطالب علمی ای تهیه و ارسال می داشتند و هم اکنون در میان ما نیستند، شامل دکتر شهریار نقوی، دکتر سبط حسن رضوی،

دکتر محمد ریاض ، دکتر مرتضی اختر جعفری ، دکتر یاسین رضوی ، دکتر اویس صالح صدیقی ، دکتر محمد ظفر خان ، دکتر عبدالحمید عرفانی ، دکتر محمد باقر ، دکتر غلام سرور ، پرفسور وزیر الحسن عابدی ، صوفی غلام مصطفی تبسم ، دکتر حامد خان حامد ، پیر حسام الدین راشدی و ده ها نفر دیگر چشم بر بسته یا به قید حیات بوده اند. از ۱۹۸۵ م فصلنامه دانش طی بیست و دو سال اخیر تا دوره چهاردهم به صورت دو و سه زبانه و از اواخر همان دوره تاکنون طی هشت سال اخیر به عنوان مجله یک زبانه دارد خدمات پژوهشی فرهنگی و ادبی را ادامه می دهد که در واقع نمایانگر دانش اجتماعی نویسندگان و سخنوران کلیه کشورهای منطقه می باشد. انتظارمان اینست که نسل دوم معلمان فارسی به قید حیات و نسل سوم مدرسان فارسی که طی دهه اخیر روی کار آمده اند در ترویج زبان و ادب فارسی فعالانه سهیم و شریک باشند. تا آن جائیکه مقاله ای راجع به سعدی در شماره های اخیر از لحاظ تان نگذشته ، باور کنید همه ما برای فارسی دانی ، فارسی خوانی ، فارسی دوستی مدیون شیخ اجل سعدی هستیم و تهیه مطالب علمی درباره شخصیت چند بعدی سعدی از دست هر کس بر نمی آید ، با این وصف از سعدی شناسان محترم دعوت می کنیم که در باب موضوعات ابتکاری نظم و نثر و حکمت و دانائی که با آثار سعدی توأم است ، مقاله هایی تهیه و در اختیار ما بگذارند تا در فصلنامه منعکس گردد. یک مقاله علمی در همین شماره از لحاظ تان می گذرد.

**۷ - آقای محمد شاه ضعیف ، دانشجوی دوره دانشوری دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور از ننکانه صاحب (پنجاب پاکستان) طی نامه ای نوشته است :**

«وقتی مجله دانش شماره ۸۶ از لطف جناب عالی به وسیله پست وصول کردم از ته دل خوشحال شدم زیرا این مجله مخزن علم و دانش است، وقتی شماره ای به دستم می رسد ، منتظر شماره بعدی می شوم.

دمید دانه و بالید و آشیان گه شد      در انتظار هما دام چیدنم بنگر  
(غالب دهلوی)

فصلنامه دانش مایه تسکین قلب و تشفی روح است، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دارد خدمات بزرگ ادبی و فرهنگی انجام می دهد و از این بابت بسیار ممنونم»  
با سپاس، برای شما آرزوی توفیقات بیش از پیش داریم.

**۸ - آقای دکتر محمد صابر، استاد تاریخ اسلامی و زبان ترکی دانشگاه کراچی با ابراز عنایت همیشگی مرقوم داشتند: (ترجمه)**

« نامه هایی که از طرف آن جناب دریافت می گردد در ارسال پاسخ تأخیر نمی شود، زیرا علاقه ویژه ای با شخص شخیص تان برقرار است. شماره های فصلنامه و زین دانش مرتباً دریافت و مورد استفاده اینجانب است. مشخصاتی که اداره تان از گیرندگان خواسته یک خورده بیشتر از آنچه که خواسته اید، دارم می نویسم.»

با ابراز نهایت امتنان شرح حال کوتاهی که ارسال فرمودید، مایه خوشوقتی است، به قول معروف صد سال به این سالها. فعالیت های علمی و آموزشی جناب عالی برای جوانان امروزی الگویی است. از درگاه احدیث خواستار سلامتی و تندرستی آن جناب می باشیم.

**۹ - آقای دکتر سلطان الطاف علی، استاد متقاعد فارسی ساکن کوئته که هنگام ارسال نامه محبت آمیز مقیم جهنگ (پنجاب) بوده اند، نوشته اند.**

« نسخه ای از شماره ۸۶ مجله دانش وصول گردیده، مطالعه کردم و متشکرم. در این شماره اهمیت جوامع الحکایات عوفی از پرفسور غضنفر علی ورائچ و سلسله فهرست مقالات فصلنامه دانش مورد پسند قرار گرفته است. آثار دوره کلهورای سند نیز (در ویژه نامه) به خوبی جمع آوری شده است.»

خوشوقتی از این که دستخط جناب عالی را زیارت کردیم. باز التفات ویژه تان به مطالب منتشره در شماره ما قبل که در حین مسافرت مورد مطالعه قرار گرفته است، از این بابت مراتب امتنان مان را ابراز می داریم. امید است در ماه گذشته شماره ۸۷ هم دست شما را بوسیده باشد!

۱۰- الحاج عاشق خواجه جهانگرد از لاهور در ضمن اعلام وصول آخرین شماره دانش دوییتی با عنوان «ایران امروز» سروده خود را نوشته اند که درج می شود:

بسی زمانه نوردم بسی جهان دیدم      نیافتم چنین اسلام که در ایران دیدم  
تواضع خاطر و تسکین دل کانا هست      نه در بهشت می یابم نه در جهان دیدم  
باتشکر فراوان خطور این گونه افکار بدیع دال بر توجه به سوی  
دوست می باشد.

۱۱- آقای حافظ صفوان محمد چوهان از هری پور هزاره (استان شمال غربی مرزی) طی نامه ای مرقوم داشتند: ترجمه

«چند روز پیش آخرین شماره دانش دریافت نمودم. این محبت شما هست که بر ما بی ادبان این عنایت را ادامه می دهید. من فکر نمی کنم که سنت علم و علم پروری در جامعه ما رو به انحطاط می باشد، زیرا همکاران دور و بر فارسی دان با علاقه مندی فراوان منتظر دریافت فصلنامه می شوند زیرا برای عموم خوانندگان، مقاله های پژوهشی تازه به دست می آیند و برای استادان، محققان و جویندگان علم و آگهی شاید تنها مجله فارسی است که از پاکستان منتشر می گردد و بهترین ویژگی آن چاپ مرتب و منظم است که به برکت همت والای تان می باشد و از هرگونه تمجید و ستایش ماورا ست»

برای ارسال پیام مهرآمیز سپاسگزاریم. موسسه علمی شما در صحنه اطلاع رسانی فعالیت می کند. در چنین سازمان حضور صاحب منصبان و افراد فنی علاقه مند به فارسی و نظم و نثر آن موجب دلگرمی است. هر که علاقه خاصی به زبان و ادب به خصوص ادب فارسی دارد، در واقع با ادب و بانصیب است. یکی از سخنوران نامی در حدود هزار سال پیش چنین شکسته نفسی کرده بود.

تا بدانجا رسید دانش من      که بدانم همین که نادانم

همچنین بابت مراتب امتنان، نامه های محبت آمیز، پیام های الکترونیکی و گاهی مکرر برخی از خوانندگان ارجمند به شرح زیر به دفتر دانش رسید:

**ایران :**

تهران : عبدالرضا نوروزی سرپرست کتابخانه مرکزی و مرکز اطلاع رسانی دانشگاه شاهد .

**پاکستان**

**اتک :** نذر صابری

**اسلام آباد :** خانم حمیرا سلطانه مسئول کتابخانه انجمن یادگاری سرسید ، ذوالفقار سعید ، دکتر انجم حمید .

**ایت آباد :** محمد حسین قیصرانی .

**تندو جام سند :** دکتر گل حسن لغاری ، استاد فارسی و رئیس اسبق دانشکده دولتی .

**راولپندی :** حافظ افتخار احمد

**سا نگهر سندهه :** فقیر حافظ سخی محمد مهران

**فیصل آباد :** کتابدار کتابخانه دانشگاه جی . سی

**کراچی :** دکتر معین الدین عقیل ، فرمان علی الحسینی ، محمد آفتاب احمد

**کوجرانواله :** دکتر رشید احمد راشد

**لاهور :** دکتر وحید قریشی ، استاد ممتاز دانشگاه جی . سی .، دکتر نجم الرشید

دانشیار دانشگاه پنجاب ، اقبال احمد فاروقی ، دکتر زاهد منیر عامر ، محمد

اطهر مسعود

**محمد آباد - صادق آباد :** سید انیس شاه جیلانی

**مندی بهاء الدین :** مجاهد علی

**میر پور خاص سندهه :** جابر حسین و معراج حسین ، دانشگاه جعفریه

واگھریجی

**فنکانه صاحب :** محمد احمد کهگه .

**ترکیه :**

**استانبول :** عبدالله توپابوگلو رئیس بخش کتابخانه و اسناد ، مرکز پژوهشی

تاریخ و فرهنگ و هنر اسلامی سازمان کنفرانس اسلامی .

**هند**

**ودودارا :** (استان گجرات هند) دکتر سید وحید اشرف .

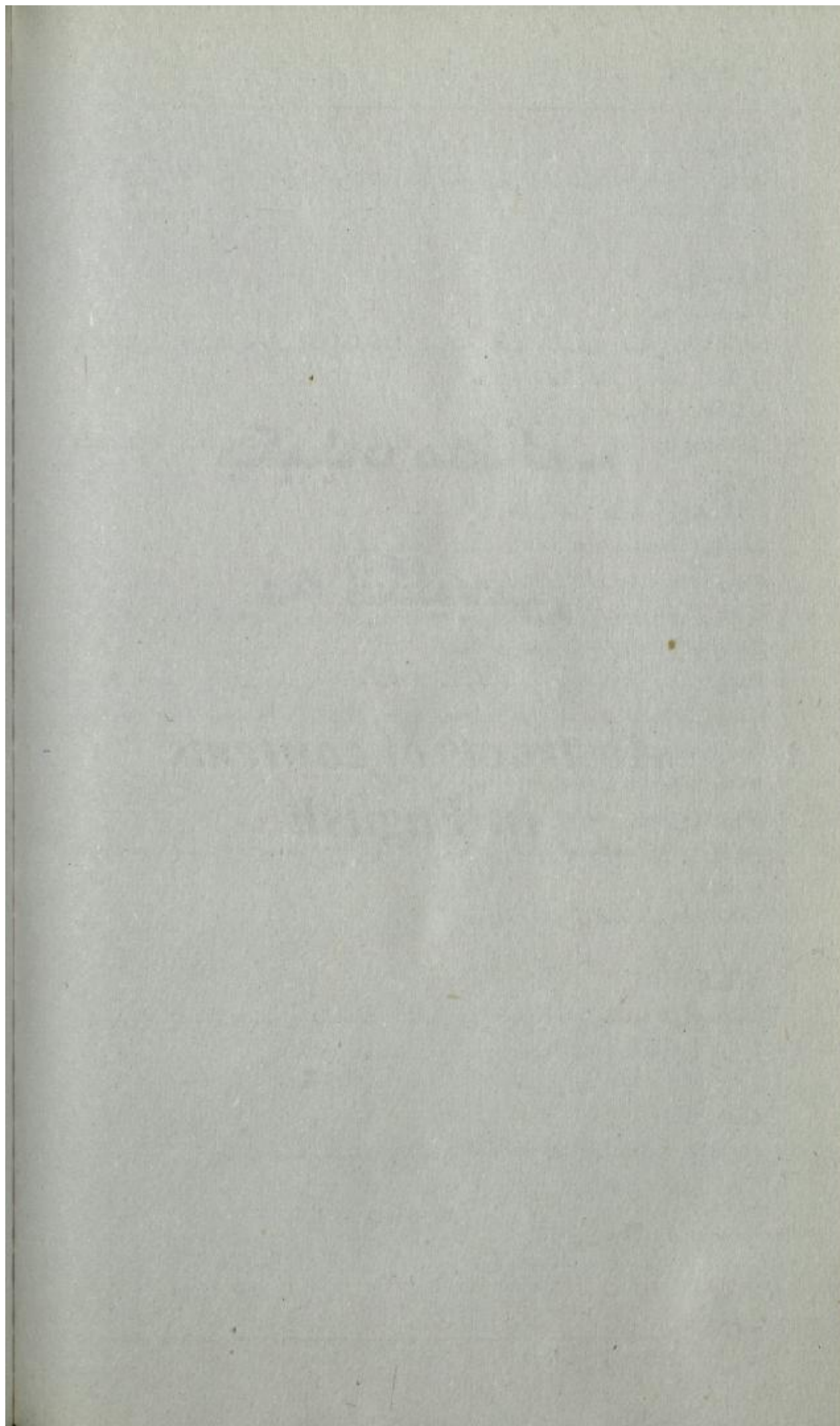
\*\*\*\*\*



چکیده مطالب

به انگلیسی

*Abstracts of contents  
In English*



**14 – Mir Hasan Ali Khan Talpur's Poetry at the pattern of Sinaie Ghaznavi and Mohtashem Kashani : A review.**

Talpuran (1783 – 1843 AD) were a dynasty of the Sub-Continent, who ruled Sindh and played a positive role in popularising Persian language and literature. Masoleums of this dynasty's Chieftains are located in Hyderabad and are decorated with Persian couplets and beautiful inscriptions, which the Scribe has seen and a Catalogue of some of the Mss kept in their library has been prepared and published. Khawaja Abdul Wahab Sachal Sarmast (D. 1242 A.H) / 1869 AD ) Mystic and poet who composed in Seven languages, lived in this period and produced a number of works. One of the chieftains and a poet, Mir Hasan Ali Talpur has played a role in propagation of Persian literature. Present write up depicts influence of two Iranian poets in his poetry and has been penned down to mark centenary year of his death.

**15 - The Name of Lahore , as Recorded in Books of History and *Tazkereh*. Anjum Tahereh**

Lahore has been a famous historical, cultural and literary centre. Especially during the Islamic reign, it had attained the excellent, matchless and marvelous fame. The Name of " LAHORE" is called by different and various ways by the early historians and later by the writers of "Tazkeras" This beautiful city has been pronounced like, Lavhur, Lanhur, Lovhur, Lohur, Lahavur etc." in various periods of history.

*Syed Murtaza Moosvi*

patronising the ill fated, sagacity and knowledge seeking , telling lie, greed, anger, practicing the religion has been introduced. Counselling in Shahnameh provide parameters for a Charter, enabling one for governance and public relationing of commendable standard.

به اندرز من سر به سر گوش دار      پذیرنده باش و به دل هوش دار

\*\*\*

مکن خوار خواهنده درویش را      بر تخت منشان بداندیش را

\*\*\*

به یزدان پناه به یزدان گرای      چو خواهی که باشد ترا رهنمای

### 13 – Khan-e-Ārzu and historic –cum- comparative Philology.

**Mehdi Rahimpoor**

Sirajuddin Ali Khan Ārzu (D.1169 A.H) author of numerous works – Litterateur, Poet , Tazkera writer, Critic and Philologist of repute, who lived in 12<sup>th</sup> Century A.H. has initiated the idea of "commonality of languages" which have similarities with comparative Philology, Hence in this paper his commonalities of languages theory, has been discussed under the heading historic and comparative Philology. Basically this study evolves around his books "**Muthmir**" and **Charaagh-e-Hedayat** from where diction and words have been quoted. Overall Khan-e-Ārzu's views on comparative Philology have been studied. The Contemporary Philologists like Pour-e-Dawood have also been quoted.

Termezi Known as **Meshkeen Qalam** to Shah Tayyab, Shah Jahangir Hashmi (D. 946 A.H) Composer of mathnavi **Mazher-e-Athar**, Shah Neamatollah Wali –e-Kermani (D. 834 A.H) and Ahmed Jam Jendapeel (D. 534 A.H) all of them had prominence in the field of literature , poetry and mysticism in their times. Swaleh Kashfi was a poet, literatuer and Calligraphist. His Divan is not available but his couplets in **ghazal**, **mathnavi** and **qasideh** form are found in his work " Manaaqeb-e-Mortazavi." One Tarjeband titled " Majmooch-e- Raz" has also been published . Kashfi's few couplets from "Manaaqeb-e- Mortazavi" are being noted here:

کدام دیده که بر طلعت تو شیدا نیست      کدام دل که وصال تو اش تمنا نیست

\*\*\*

ما درون خویشتن نور تجلی یافتیم      مست گشتیم و مقام خود معلی یافتیم

\*\*\*

از ازل داریم ما در دل هوای مرتضی      صد هزاران ورد گو خوانی ندارد هیچ سود  
توتیای دیده جان خاک پای مرتضی      ای خدا جو ساز ورد خود ثنای مرتضی

## 12 – Counselling and Commandment in Shahnameh – e- Ferdausi.

**Dr. Behnaz Payamani**

Perception of Commandment in Ferdausi's Shahnameh is counselling and advising of addressee. In this brief, Counsel in Shahnameh, its various forms, Pattern of Counsel and practicing of advice has been surveyed. Then common topics in counsel like justice, forbearance, forgiveness, assistance to needy, pardoning of criminals,

many philosophers have propounded the ideal society such as, Plato, Farabi, Thomas Moor, Nezami-e-Ganjavi, Khajeh Nasirud-din- Toosi, Sa'adi etc. Ruler is one of the most important dignitaries of this society.

Plato and Thomas Moor believe that this ruler should be a philosopher, Farabi says he should be philosopher and religious. Although Sa'adi also believes that the ruler should be philosopher and religious, he steps beyond the stiff framework of religious theorizing and he is convinced that religion and religious principles should be put in practice and the result of ruler's religiosity should include other classes of society especially the peasant class. Generally, however, he deems it necessary for the ruler and the others to observe the religious outward things, it is not enough. Of course whatever is important in his opinion is giving effect to theoretical principles of religion.

The ideal world and Utopia in Sa'adi's opinion is Boostan. In addition to literature, this book can be considered from other various aspects and dimensions such as, psychology, philosophy, politics and sociology. The characteristic of ruler in the society which Sa'adi has in mind, is proceeded in this article.

### **11 – Mir Mohammed Swaleh Kahsfi and his "Manaaqeb-e- Mortazavi."**

**Prof. Dr. Nazir Ahmed / Dr. Syed Hasan Abbas**

Mir Mohammad Swaleh Kashfi (D. 1060 A.H) has been a prominent figure in 11<sup>th</sup> Century A.H. In his ancestors from his learned father Mir Abdullah Hosaini

وز خدایم بود امید و هراس  
هست از طعن کج نهادم پاک

مومنم موقنم خدای شناس  
از کجی ها در اعتقادم پاک

## 9 – Man's Esteem from the viewpoint of various Persian Poets: A Survey.

**Dr. Syed Hameed Reza Alavi**

The goal of this paper is the investigation and analysis of the viewpoint of the Persian poets concerning the concept "esteem"

For this purpose, the poems of 20 prominent poets have been investigated and surveyed, Islamic texts have also been quoted in the analysis of the subjects as and when needed.

The important factors in obtaining and increasing man's esteem were introduced as follows: Submission, faith and love, spiritual and moral refinement, the purification of thought and behavior, patience and endurance against disaster and the scourage of God, humbleness and humility, contentment, avoidance of greed and being beholden to someone, seclusion from the worldly – minded knowledge and resolution, unity and observing good grooming and ideology.

## 10 - Religious Rulers' Ideal governance in Boostan-e-Sa'adi.

**Dr. Ali Haideri**

Since long time ago, Human kind has been thinking of an ideal society, a society in which justice and other moral virtues are really observed. In this connection,

considerable number of classical Persian works have been rendered into Aveghori language . It is estimated that about 35percent Persian vocabularies are in currency in Aveghori language and in this paper tens of Persian books and its translations, which have been the topic of research and compilations have been enumerated.

### 8 – Jami's Leanings towards spirituality as mirrored in his poetry.

**Prof. Dr. Sughra Bano Shagufta**

Maulana Jami (D.898 A.H) lived in 9<sup>th</sup> Century of Hijra Calender ---Which is very rich period for prose, poetry and fine arts .During last 530 years eastern **Tazkera** writers and western literary Critics have vastly evaluated his poetic and mystic wideth and depth. In this write up his praise of Almighty Allah , Holy Prophet and his family members have been surveyed although he had command over various forms of poetry including *mathnavi*, *qasideh* and *ghazal* . He says in praise of Allah:

هرسرموی من ار گردد زبانی شکرگوی      کی توانم کردن از شکرت سرمویی ادا

He pays tributes to Holy Prophet and his family.

آن را که بر سر اقبال سرمدست      سر در ره محمدص، و آل محمد است

In **Tohfatul Ehrar** he says in praise of Ali:

شیر خدا شاه ولایت علی      صیقلی شرک خفی و جلی

In a **Salam** he praised 8<sup>th</sup> Imam:

سلام علی آل طحه و یاسین      سلام علی آل خیر النیین ص

Based on such beliefs of spirituality he has said:



Sooratgar, Tehran University's Professor, Critic and Prominent Poet has praised Bahar in a unique way:

آن خسرو سخن که پس از دور شیخ جام      اقلیم شعر را بجز او تاجدار نیست

## 7 – Historic Place of Persian Language and Literature in Sinkiang's Region of China.

**Ali Mohammed Sabiqi.**

Sinkiang Region situated in South and South west of China has common borders with eight Countries of Pakistan , Afghanistan, Kerghiz, Tajikestan, Uzbekestan, Kazakstan, Russia and India stretching 5600 K.M.. Out of its 20 million population, 51 percent are of Aveghori origin and remaining from Han race. As per historic documents, before settlement of Mongols and people of Turkish origin, it has been an Iranian land . Tribes and descendents of Sakas and Soghds with their eastern dialect had their abode . Even in 8<sup>th</sup> Century A.D. Persians, Parthians and Soghds were living here as per recorded history. During 9<sup>th</sup> Century , coinciding with Samanid era, Aveghor Language inhabitants came forward and accepted Islam, which paved the way for extension of Dari Language in present day Central Asian States. In 10<sup>th</sup> Century, Persian Language has been availed in religious educational institutions . The influence of Persian language and literature can be well seen in "*Diwan Loghaatut Turk*" of Mehmood Kashgheri and **Danesh-e-Khushbakhti** of Yousuf Khass Hajeb . In 11<sup>th</sup> Century word "Tat" was used for the Person capable of conversing in Persian. During last few centuries

Iqbal's philosophy is deeply reflected in Bahar's poetry and is its part and parcel indeed. While addressing newly created Islamic Country of Pakistan he says:

شّمه ای در حال و استقبال تو      هان نه من گویم که گفت اقبال تو  
زندگی جهد است و استحقاق نیست      جز به علم انفس و آفاق نیست  
گفت حکمت را خدا خیر کثیر      هر کجا این خیر را دیدی بگیر

Iqbal's call to youths for struggle and bold strides has reflected in Bahar's poetry:

کنون امید من ای نوخطان به سعی شماست      مگر که سعی شما داد من تمام کند  
الاکجاست جوانی ز نو خطان وطن      که در حمایت من وعده کرام دهد

## 6 – Personality of Malikush Shoara Bahar : A Peep from a new angle .

Syed Murtaza Moosvi

Mohammad Taqi Bahar- Malikush Shoara had a multi- dimensional personality in Ist half of 20<sup>th</sup> Century in Iran . At the same time he was a Researcher , Journalist, Writer, University Professor, Politician and a top ranking contemporary Poet . His original works include **Sabk Shenasi** in 3 volumes , History of Political Parties, The life of Mohammed Jareer Tabari, Treatise on Mani's life and about One hundred research articles. At the same time he edited, corrected with contributing Footnotes and published **Tarikh-e-Balami, Tarikh-e-Seestan, Mojmalut Tawarikh val Qases and Jawame ul Hikayat of Aufi**. **Kulliat e- Bahar** was repeatedly published after his demise, which in itself is testimony to his vast knowledge and literary acumen. Dr. Lotf-e-Ali

#### 4 - Interpreting and dissecting of symbolic story of "King and the Maid " from Mathnavi of Maulana.

Fareedoon Akbari Shaldaraie

Jalaluddin Mohammed Balkhi has placed symbolic stories in a unique role while composing Mathnavi-e-Maanavi, Hence, Allama Iqbal has paid tributes to him in numerous couplets:

روى خود بنمود پير حق سرشت	كاو به حرف پهلوى قرآن نوشت
شاعرى كاو همچو آن عالى جناب	نيست پيغمبر ولى دارد كتاب

Maulana has referred and narrated about two hundred and fifty stories in Mathnavi , whose content and wisdom has been quoted in detail or in brevity as he thought fit. Some times he has interpreted the result and outcome at his own and in other cases he left it at the purview of Mathnavi's readers. In this paper symbolic story of " King and Maid" from Ist. Volume of Maulana's Mathnavi has been interpreted and dissected. Story's elements are personalities, standpoints, nucleus and subject matter of the story , and Melody attached to it.

#### 5 – Iqbal's Influence on Bahar Malikush Shoara (D.1951 .A.D).

Dr. M. Sarfaraz Zafar

During last seven years of his fruitful life, Bahar in two different poems and in a presidential speech of Iqbal's Day Seminar held at Tehran, has widely paid tributes and praised him for awakening of Muslims in general.

قرن حاضر خاصه اقبال گشت	واحدى كز صد هزاران برگذشت
-------------------------	---------------------------

in a simple style without involving in philosophical discussions.

### 3 – Holy Prophet's relations with Ali and its reflection in Mathnavi –e- Maanavi.

**Dr. Gul Hasan Leghari**

Maulana Rumi has described the bonds existing between Ali and Holy Prophet repeatedly like:

گفت پیغمبر علی را کای علی  
یا علی از جمله طاعات راه  
شیر حقی پهلوانی پردلی  
برگزین تو سایه خاص اله

From Maulavi's viewpoint, Hazrat Ali is Lion of Allah, Pride for each and every Prophet and Lord. In a story of a holy war in which he had over powered a warrior but due to his (warrior's) bad manner avoided killing him instantly, Maulana states:

در غزا بر پهلوانی دست یافت  
او خدو انداخت بر روی علی  
زود شمشیری بر آورد و شتافت  
افتخار هر نبی و هر ولی

Then responding the opponent warrior's query, Maulana has quoted Ali in these words:

گفت من تیغ از پی حق می زنم  
شیر حقم نیستم شیر هوا  
بنده حقم نه مأمور تنم  
فعل من بر دین من باشد گواه

Maulavi has described Prophet's famous saying dealing with Ali's dignity in this couplet:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد  
نام خود و آن علی مولا نهاد

Mss of separate *mathnavis of Khamsa*, 14 Mss of three out of five history oriented mathnavis , two Mss of Rasail ul Ijaz Khosravi already their particulars reflected in Catalogue of Mss of Ganjbaksh library and Union Catalogue of Mss of libraries in Pakistan and its full sets are accessioned at Maulana Azad- Central Library of Muslim University - Aligarh , but the compiler has not availed it. Notwithstanding, her initiative to introduce a number of Khusrau's work available in Mss form in various countries is commendable.

## 2 – Reflection of Holy Prophet's(SAS) Personality in Mathnavi-e- Maulana.

**Prof. Dr. Nasreen Akhtar**

Maulana Jalaluddin Mohammed Roomi who is mostly Known in literary and academic circles as Maulana Roomi and Maulana has also been termed as **Morshed** by great philosopher Allama Mohammed Iqbal . He was a genius, Mystic and luminary in Persian Literature and his work Mathnavi-e- Maanavi is one of the best creations of human thought as remarked by Dr. Zabihullah Safa .It has also been named as "Quran in Persian". Maulana while discussing many topics also quotes, explains and refers to the lines of Holy Quran and Hadith and also touches, basics of mysticism, hence reflection of the personality of Holy Prophet was a prerequisite. Any reference to the personality , sayings and events of the Holy Prophet's life is full of love and praise of Man and for the Prophet of Islam. Some of Such quotations, have been quoted and discussed in this article

## *A Glimpse of Contents of this Issue*

### **1 – Some Manuscripts of Amir Khusrau's works in various libraries: An Introduction**

**Dr. Shaukat Nihal Ansari**

Amir Khusrau Dehlavi (D.725 A.H) is considered most prominent Persian Poet and Writer ever produced by the Sub-Continent. At least 18 of his poetic and prose works have been published in the Sub-Continent , Moscow and Iran during last one Century and a half. But popularity of his works during last seven centuries are gauged by the presence of hundreds of MSS of his five *Divans*, Five Mathnavis - *Khamsa* , History oriented five Mathnavis and 3 prose works, in well known libraries of the Sub- Continent , Iran and Europe . In present survey, MSS of Amir Khusrau available at libraries of Muslim University Aligarh, Khuda Bakhsh, Patna; State Library and Salar Jang Musuem, Hyderabad, University of Punjab, Lahore and some other libraries of India and Pakistan, Library of Iranian Majlis, Tehran, British Museum and India Office Libraries, London, Bodlien, Oxford, National, Paris, Daren Collection St. Petersberg , Russia, Libraries of Aya Sufia and Hakim Oghlu Ali Pasha, Istanbul have been enlisted. Although numerous Mss of Amir Khusrau's works are available at Ganjbaksh Library of Iran Pakistan Institute of Persian Studies including one M.s. of *Divan*, Five Mss of *Khamsa*, 57

## *Note*

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.

# DANESH

*Quarterly Journal*

***President & Editor-in-Chief: Dr. Mehrdad Rakhshandeh***

***Editor:***

***Syed Murtaza Moosvi***



**Address:**

***IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES***

***House No.4, Street 47, Sector F-8/1***

***Islamabad 44000, PAKISTAN***

***Ph: 2816074-2816076***

***Fax: 2816075***

***Email: [daneshper@yahoo.com](mailto:daneshper@yahoo.com)***

***<http://ipips.ir>***



رسیده که آمد بهار و نسبه و طیفه که برسد مضرش گل است

رسیده که آمد بهار و نسبه و طیفه که برسد مضرش گل است

رسیده که آمد بهار و نسبه و طیفه که برسد مضرش گل است

رسیده که آمد بهار و نسبه و طیفه که برسد مضرش گل است

رخان کرشمه ساقی دلم دست یزد که با کسی که نمیت برگ گفت شنید

غزلی از حافظ

به خط آقای محمد سلحشور، خوشنویس معاصر ایران

ISSN : 1018-1873  
(International Centre - Paris)



**DANESH**  
*Quarterly Journal*  
*of the*  
**IRAN PAKISTAN**  
**INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,**  
**ISLAMABAD**

**SPRING 2007**  
**( SERIAL No. 88 )**

**A Collection of Research articles**  
**With background of Persian Language**  
**and Literature and common cultural heritage of**  
**Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent**